البکاء للحسین علیه السلام

در ثواب گریستن و عزاداری بر حضرت
سیّدالشهداء علیه السلام و وظایف تعزیه داری

علّامه سیّد محمّد حسن
طباطبایی میرجهانی اصفهانی



تحقیق:
حامد فدوی اردستانی

البکاء للحسین علیه السلام

در ثواب گریستن و عزاداری
برحضرت سیّدالشهداء علیه السلام و وظایف تعزیه داری

تألیف:
علامه سید محمد حسن طباطبایی
میرجهانی اصفهانی

تحقیق:
حامد فدوی اردستانی

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

دیباچه کتاب

باب اول

باب دوم

باب سوم

باب چهارم

باب پنجم

باب ششم

باب هفتم

باب یازدهم

باب دوازدهم

باب سیزدهم

باب چهاردهم

باب پانزدهم

باب شانزدهم

باب هفدهم

باب هجدهم

باب نوزدهم

باب بیستم

مقدمه‌ای از نوهٔ علّامه میرجهانی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

علّامه میرجهانی طباطبائی از جمله شخصیّت‌های نادر و منحصر به فرد معاصر است که در علوم و فنون مختلف دستی بر افراشت و از گلستان آداب خوشه‌ها چید.

آنچه وی را در میان بسیاری از بزرگان عصر متمایز می‌کند نه خرد و دانش اوست ونه جامع الاطراف بودن، بلکه ضمیر معرفتی و بصیرت قلبی ایشان را به ذروهٔ رفیع حُسن و کرامت نائل نمود که امروز آثار فراوانی در آن زمینه در معرض بهره برداری و استفاده و استفاضهٔ عموم قرار دارد.

تشرفات متعدد به محضر قطب عالم امکان و مهرورزی و شیدائی ایشان نسبت به ذوات مقدسه ائمه معصومین ـ سلام الله علیهم ـ به جهات معرفتی ایشان بر می‌گردد که مستفاد و منبعث از تأییدات موالی نعم بوده است.

در آخرین سفر علّامه میرجهانی به مشهد مقدّس در جمعی بین دوستان به نقل خاطره‌ای از آن تأییدات پرداختند:

«در سالهای اقامت در جوار ملکوتی سلطان سریر ارتضی حضرت علی بن موسی الرضا ـ علیه التحیة والثناء ـ شبی در منزل یکی از محترمین تجّار در دهه عاشورا منبر می‌رفتم و موضوع سخنانم مواقف هولناک قیامت بود. در حال شرح و تفسیر آیات عذاب بودم که ناگاه جانب درب ورودی مجلس، وجود مبارک حضرت ابا عبدالله علیه السلام را مشاهده کردم که با عتاب فرمودند: «مردم را نترسان و آنان را به لطف و محبّت ما امیدوار کن»، ناگاه به خود آمدم و بحث را قطع نمودم و از عنایات و کرامات آن امام همام سخن به میان آوردم و در آن شب شوری عجیب در محفل بر پا شد.

در ایام اقامت علّامه میرجهانی در عتبات عالیات یکی از امور مورد توجّه خاص ایشان سفر به کربلا و زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین ـ سلام الله علیه – و یاران با

وفای ایشان بود.

دو یادگار مهمّ علّامه میرجهانی که اشعه‌ای از آتش عشق بـه آن امـام کـریم است دو کتاب ارزشمند البکاء للحسین و مقامات اکبریه ـ شرح احوالات حـضرت عـلی اکبر ـ سلام الله علیهم می‌باشد.

کتاب البکاء للحسین از کتب نادر با موضوع اجر، پاداش و اثرات گریه بر وجود نازنین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام است که بـه بـررسی تـفصیلی سـنّت بکـاء و تباکی بر مصائب سالار شهیدان پرداخته و در انتهای کتاب نیز فصلی را بـه وظـایف خطیر برگزارکنندگان مجالس سوگواری آن حضرت اختصاص داده‌اند. که البـته بـه ظاهر فصل آخر کتاب (باب نوزدهم در بیان وظائف عزاداری)، قبلاً در سـال ۱۳۷۸ هجری قمری به صورت کتابی مستقل و مشروح تحت عنوان «سـعادت ابـدی» بـه چاپ رسیده است.

طبق وصیت آن بزرگوار هنگام دفن، دو کتاب البکاء للحسین و جنّةُ العاصمه ـ که در احوالات حضرت زهرا سلام الله علیهما نگاشته شده ـ روی سینه ایشان قرار داده شد که به عبارت جناب علّامه: «باشد که موجب شفاعت من شوند».

جوان متقی و فاضل جناب آقای حامد فدوی‌اردستانی با تلاش و سـعی فـراوان کتاب «البکاء للحسین» را که قبلاً مانند بسیاری از آثار دیگر مؤلف به قلم تحریری و خطی آن علّامه بزرگوار به چاپ رسـیده بـود را حـروفچینی و تـحقیق نـموده و بـه سبکی جـدید امکـان اسـتفاده از آن را بـرای جـمیع عـلاقمندان فـراهـم نـموده‌انـد. اینجانب به نـوبه خـویش از زحـمات ایشـان تـقدیر نـموده و از درگـاه الهـی مـزید توفیقات و سعادت در مسیر خدمت و اعتلای کـلمه جـامعهٔ دیـن را مسألت دارم لا زال موفقا و مؤیداً و منصوراً.

سوم جمادی الأول سنه ۱۴۲۷
سعید جازاری حفید علّامه
سیّد محمدحسن میرجهانی طباطبائی

مقدّمه محقق

شرح حال علّامه میرجهانی

مرحوم علاّمه سیّد محمّد حسن طباطبائی میرجهانی جشوقانی محمّدآبادی جرقویه‌ای اصفهانی در روستای محمّد آباد اصفهان دیده به جهان گشود، در سنّ پنج سالگی به مکتب رفت و تا هفت سالگی قرآن خواندن و نوشتن و برخی از کتاب‌های فارسی را فرا گرفت، و پس از آن به آموختن ادبیات عرب پرداخت، و سپس برای ادامهٔ تحصیلات به اصفهان آمد، و در مدرسهٔ صدر نزد بزرگان علم و دانش به علوم دینیه پرداخت.

سپس در سال (۱۳۴۶) با کسب اجازه از پدر بزرگوارش به نجف اشرف رفت، در آنجا از محضر پر فیض بزرگان حوزهٔ علمیه نجف اشرف بهره‌های فراوانی برد، و مدّتی در سلک خواصّ مرحوم آیت الله العظمی سیّدابوالحسن اصفهانی قرار گرفت، سپس با دستی پر از اندیشه و معارف اهل بیت به ایران بازگشت، و در اصفهان به ادامهٔ تحصیلات ادامه داد، پس از فوت پدر بزرگوارش مرحوم میرسیّدعلی محمّد آبادی اصفهانی به مشهد مقدّس رفت، حدود هفت سال در آن دیار سکونت گزید، و از خواصّ و نزدیکان مرحوم شیخ حسن‌علی نخودکی اصفهانی قرار گرفت، پس از چندی به تهران آمد و سالیان دراز به اقامهٔ نماز جماعت و تألیف و تصنیف و وعظ و ارشاد مردم اشتغال ورزید، پس از تحوّلات انقلاب اسلامی ایران به اصفهان مهاجرت نمود و در آنجا به ارشاد و تألیف پرداخت، سرانجام در آن دیار وفات نمود و در کنار مقبره و مزار علاّمهٔ مجلسی ﷺ مدفون گردید.

اساتید

علّامه میرجهانی نزد اساتید برجستهٔ حوزهٔ علمیهٔ اصفهان در آن زمان به کسب

علوم و دانش پرداخت، و از محضر بزرگان حوزهٔ علمیهٔ اصفهان و نجف اشرف بهره‌های شایانی بردند، که در اینجا به برخی از اساتید ایشان اشاره می‌شود:

۱ـ مرحوم شیخ محمّد علی معلّم حبیب آبادی «صاحب کتاب مکارم الآثار».

۲ـ مرحوم آیت الله سیّد ابوالقاسم دهکردی.

۳ـ مرحوم آیت الله حاج شیخ محمّد علی فتحی دزفولی.

۴ـ مرحوم آیت الله شیخ محمّد رضا نجفی مسجد شاهی.

۵ـ مرحوم آخوند ملّا محمّد حسین فشارکی.

۶ـ مرحوم شیخ ضیاء الدین عراقی.

۷ـ مرحوم سیّد ابوالحسن اصفهانی.

۸ـ مرحوم شیخ عبدالله مامقانی «صاحب کتاب تنقیح المقال در رجال».

۹ـ مرحوم شیخ علی یزدی.

۱۰ـ مرحوم سیّد محمّد رضا رضوی خوانساری.

۱۱ـ مرحوم میرزا احمد اصفهانی.

۱۲ـ مرحوم سیّد محسن حکیم.

۱۳ـ مرحوم حاج آقا حسین قمّی.

۱۴ـ مرحوم سیّد عبدالهادی شیرازی.

و در مشهد مقدّس از محضر مرحوم شیخ حسن علی نخودکی بهره‌های معنوی فراوانی برده است.

تألیفات

علّامه میرجهانی دارای تألیفات فراوانی در فنون مختلف و معارف دینی می‌باشد، اکثر آثار ارزشمند ایشان در بیان عقائد و معارف والای شیعه می‌باشد، آثار ارزنده‌ای را در این رابطه از خود به یادگار گذاشته است، غالب این آثار به قلم و نوشتهٔ ایشان به چاپ رسیده که عبارتند از:

۱ـ احکام رضاع، فقه استدلالی به فارسی.

۲ـ اخبار نجوم و کواکب و فلکیات.

۳ـ البکاء للحسین علیه‌السلام در ثواب گریستن و عزاداری بر حضرت سیّدالشهداء و وظائف تعزیه‌داری، در سال (۱۴۰۰) هجری قمری به خطّ مؤلّف چاپ شده است.

۴ـ تفیسر اُمّ‌الکتاب، در سال (۱۳۹۸) هجری قمری به وسیلهٔ کتابخانهٔ صدر به خطّ مؤلّف چاپ شده است.

۵ـ جزواتی در اشعار فارسی.

۶ـ جزواتی در انساب سادات.

۷ـ جزواتی در تفسیر قرآن.

۸ـ جنّة العاصمه در تاریخ ولادت و حالات حضرت فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام.

۹ـ داستان فکاهی یا مختصر کتاب ابصار المستبصرین در محاجّهٔ شیعه و سنّی، در سال (۱۳۷۷) هـ ق چاپ شده است.

۱۰ـ الدرر المکنونه فی الامام و الامامه و صفاته الجامعه، دو هزار بیت عربی در امامت و صفات جامع امام و تاریخ ائمه علیهم‌السلام، در تهران به وسیلهٔ کتابخانهٔ صدر در سال (۱۳۸۸) هجری قمری به خطّ ناظم چاپ شده است.

۱۱ـ دیوان حیران، به وسیلهٔ انتشارات کتابخانهٔ صدر در سال (۱۳۷۱) هجری شمسی به خطّ ناظم چاپ شده است.

۱۲ـ ذخیره المعاد، شامل ادعیه و آداب ساعات، در تهران چاپ شده است.

۱۳ـ روایح النسمات در شرح دعای سمات، به خطّ مولّف چاپ شده است.

۱۴ـ السبیکة البیضاء فی نسب بعض آل بنی الطباء، در بیان اثبات سیادت خود، این کتاب مورد توجّه علماء زمان خود گردید، و سبب اثبات سیادت ایشان نزد علما گردید، در نتیجه مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمه‌الله عمّامهٔ سفید ایشان را به سیاه مبدّل نمودند.

۱۵ـ سعادت ابدی در آداب تشکیل مجالس مذهبی، دراصفهان چاپ شده‌است.

۱۶ـ شهاب ثاقب در ردّ طایفهٔ ضالّه مضلّه و طریقهٔ محاجّهٔ با آنها.

۱۷ـ گنج رایگان، کشکول مانندی شامل برخی علوم غریبه و اخبار ولایت.

۱۸ ـ گنجینهٔ سرور.

۱۹ ـ کنوز الحکم و فنون الکلم، خطبه‌ها و سخنان حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه‌السلام.

۲۰ ـ لوامع النور فی علائم الظهور به زبان عربی.

۲۱ ـ مصباح البلاغه فی مشکاة الصیاغه، مستدرک نهج البلاغه، در سال (۱۳۸۸) هجری‌قمری به خطّ مؤلّف در دو مجلد چاپ شده است.

۲۲ ـ مقامات اکبریه در تاریخ حضرت علی اکبر علیه‌السلام.

۲۳ ـ مقلاد الجنان در ادعیه و زیارات، در سال (۱۳۶۰) هجری در اصفهان چاپ شده است.

۲۴ ـ نوائب الدهور فی علائم الظهور، در سال (۱۳۸۳) به خطّ مؤلّف در چهار جزء و در دو مجلّد چاپ شده است.

۲۵ ـ ولایت کلیه در دفاع از حریم ولایت، در سال (۱۳۹۲) به خطّ مؤلّف در دو مجلّد چاپ شده است.

و آثار علمی دیگری در فنون متنوّعه چون: رساله‌های متعدّدی در جفر رمل و اسطرلاب و نجوم، رساله‌ای در ریاضیات، رساله‌ای در شیمی، رساله‌ای در طبّ قدیم، صمدیهٔ منظوم، تقریرات درس حضرت آیت‌الله‌العظمی سیّدابوالحسن اصفهانی، و غیره که مجموع آثار ایشان بالغ بر پنجاه و هفت اثر می‌باشد.

مکاشفات و تشرّفات

از ویژگی‌های این انسان وارسته کرامات و مکاشفات و تشرّفات زیادی است که می‌توان از میان آنها به تشرّف سرداب مطهّر و کلام پر معنای امام زمان علیه‌السلام اشاره کرد، که ایشان این دو قضیه را این چنین می‌نگارند:

یکی اینکه می‌فرمودند: در عصر مرحوم آیت‌الله‌العظمی سیّد ابوالحسن اصفهانی به امر ایشان مبلغی پول برای طلاب سامرا بردم و بین طلاّب و خدّام عسکریین علیهما‌السلام تقسیم کردم، و خدّام عسکریین که دینشان پول است مرا زیاد احترام

می‌نمودند بالخصوص کلیددار که از وی خواستم اجازه دهد من شب‌ها در حرم شریف بیتوته کنم پس موافقت نموده، ده شب تا صبح در کنار قبر آن دو امام معصوم علیهما السلام احیاء نموده و تضرّع کردم. روز دهم که جمعه بود اول فجر که درب حرم را گشودند با شوقی وافر به سرداب مقدّس مشرّف شدم، وقتی از پلّه‌ها پایین رفتم با اینکه آن موقع هنوز برق نیامده بود دیدم فضای سرداب روشن مانند مهتاب است و سیّدی نشسته و مشغول به ذکر و عبادت است، از مقابل او گذشتم و درب صفه ایستاده و زیارت حضرت ولی عصر ـ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ـ را خواندم و آمدم در جلو آن سیّد مشغول نماز شدم و بعد از نماز شروع کردم به دعای ندبه تا رسیدم به این جمله «و عرجت بروحه» آن آقا فرمودند: این جمله از ما نرسیده «و عرجت به الی سمائک» و چرا رعایت وظیفه را نمی‌کنید و جلوتر از امام نماز می‌خوانید؟ من غفلت از این دو آیت بزرگ نمودم و دعا را تمام و به سجده رفتم و در سجده متوجّه شدم که آن آقا کیست که فرمود: این جمله از ما نرسیده، و فرمود: چرا جلو امام ایستاده‌ای؟ بسیار مرعوب شدم سر از سجده برداشتم که دامن مطلوب را بگیرم دیدم سرداب تاریک و کسی نیست، فهمیدم به چه دولتی رسیدم و به رایگان از دست دادم.

باید که دمی غافل از آن شاه نباشی　　　شاید که نظر افکند آگاه نباشی

دوم: معظم له مبتلا به کسالت نقرس و سیاتیک که آن را عرق النساء هم گویند شد، و چندین سال را در اصفهان و تهران و خراسان معالجه قدیمی و جدیدی نمود و ابداً افاقه‌ای حاصل نشد، تا اینکه فرمود: بعضی از دوستان آمدند مرا به شیروان برده و در مراجعت در قوچان توقف و روزی به زیارت امامزاده‌ای که در خارج شهر قوچان فعلی و معروف به امامزاده ابراهیم است رفتیم و چون هوای لطیف و منظرهٔ جالبی داشت. رفقا گفتند: ناهار را در اینجا بمانیم جای خوبی است. گفتم: عیبی ندارد. پس آنها مشغول تهیّه غذا شدند، من گفتم: برای تطهیر به رودخانه می‌روم، گفتند: راه قدری دور است و برای درد پای شما مشکل، گفتم: آهسته می‌روم و رفتم تا به رودخانه رسیدم و تجدید وضو نمودم و در کنار رودخانه نشستم و نظر به مناظر

طبیعی می‌کردم به ناگاه شخصی که لباس نمدی چوپانی در برداشت آمد و سلام کرد و گفت: آقای میرجهانی! شما با اینکه اهل دعا و دوا هستی هنوز پای خود را معالجه نکردی؟ گفتم: تا کنون که نشده، گفت: آیا دوست داری یا مایل هستی من درد پایت را علاج کنم؟ گفتم: البتّه، پس آمد کنار من نشست و از جیب خود چاقوی کوچکی در آورد و اسم مادر مرا پرسید و سپس چاقو را بر اول درد گذارد و به پایین کشید تا به پشت پا آورد و فشاری داد که بسیار متألّم شدم، آخ گفتم پس چاقو را برداشت و گفت: برخیز که خوب شدی، من خواستم مانند همیشه که با کمک عصا بلند می‌شدم این مرتبه هم خواستم با کمک عصا بلند شوم، عصا را از دست من گرفت و به آن طرف رودخانه انداخت. پس دیدم پایم سالم است برخواستم ایستادم و دیگر ابداً پایم درد نداشت، پس گفتم: شما کجا هستی؟ گفت: من در همین قلعه‌ها هستم و دست خود را به اطراف گردانید، گفتم: پس من کجا خدمت شما برسم؟ فرمود: تو آدرس مرا نخواهی دانست ولی من منزل شما را می‌دانم کجاست و آدرس مرا گفت، و فرمود: هر وقت مقتضی باشد خودم نزد تو خواهم آمد این بگفت و رفت؛ در همین موقع رفقا رسیدند و گفتند: آقا عصا کو؟ من گفتم: آقای نمدی را دریابید. پس هر چه تفحص کردند اثری از او نیافتند.(۱)

ولادت و وفات

مرحوم میرجهانی در روز دوشنبه بیست دوم ذی العقده سال (۱۳۱۹) هجری قمری در روستای محمّد آباد جرقویهٔ سفلیٰ از توابع اصفهان در بیت دانش و تقوی دیده به جهان گشود.

و پس از نود و چهار سال عمر با برکت و ارائهٔ دهها خدمات دینی و مذهبی در روز چهارشنبه بیست و پنجم آذر سال (۱۳۷۱) هجری شمسی مطابق با بیست و یکم جمادی الثانی سال (۱۴۱۳) هجری قمری در شهر مذهبی اصفهان وفات نمود، جنازه ایشان پس از تشییع با شکوه در کنار آرامگاه مرحوم علاّمه مجلسی رحمه الله

۱ـ اختران تابناک، ج ۲، ص ۵۵.

به خاک سپرده شد، و مزار ایشان ملجأ عاشقان و شیفتگان مکتب ولایت قرار گرفت.

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم
خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنم
چنین قفسی نه سزای چو من خوش‌الحان است
روم به روضهٔ رضوان که مرغ آن چمنم
مرغ باغ ملکوتم نِیَم از عالم خاک
چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

در پایان خداوند متعال را شاکرم که به این بندهٔ سراپا تقصیر توفیق عنایت فرمود تا یکی از با ارزشمندترین کتاب‌هایی که در این موضوع نگاشته شده است را تحقیق نمایم، و برای مؤلّف گرانقدر «علّامه محمّد حسن میرجهانی رحمه‌الله» علوّ درجات و حشر با ائمّه معصومین علیهم‌السلام را از درگاه حق تعالی خواستارم.

قم مقدّسه ـ حامد فدوی اردستانی
۱۱ محرم الحرام ۱۴۲۵ هق

کتاب البکاء للحسین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک وافضل صلواتک
وتحیاتک علی افضل انبیائک ورسلک محمد المصطفی وآله الطیبین الطاهرین
الائمة الهادین المهدیین اعلام الهدی ومصابیح الدجی واللعنة الدائمة
علی اعدائهم ومخالفیهم ومعاندیهم وغاصبی حقوقهم ومنکری فضائلهم
ومناقبهم ومانعی مجالس ذکرهم واقامة عزائهم ومآتمهم والبکاء والابکاء
فی مصائبهم ورزایاهم ادلی الکفر والجحود والردی

اما بعد

خدایا تو را میپرستم وبیگانگی ویکتائی تو شهادت میدهم وخوشنودی
تو وخاتم انبیاء ورسل تو واوصیاء دوازده گانه او که خلفاء تو وحجتهای
تو اند بر بندگان تو خواهانم واز تو توفیق وکمک ویاری میطلبم برای اطاعت
از تو واولیاء تو که ولایت ودوستی ایشان را ولایت ودوستی خود قرار داده
و طاعت ومحبت آنها را اطاعت ومحبت خود ومعصیت آنها را معصیت
خود ورضایت آنها را رضایت خود وخشم وغضب آنها را خشم وغضب خود
حساب آوردی وبر محبت وولایت آنها گلم را سرشتی مرا ثابت بدار

صفحه اول کتاب البکاء للحسین علیه السلام به خط مرحوم علامه میر جهانی

زبان حالها

روزهای عمر خود در بهواهای نفسانی که نتیجه آن خسارت دو جهان است نگذرانند

باب بیستم

که پایان اینکتاب با پایان می‌باید مرثیه‌ها و زبان حالهای چندی است که از آثار طبع قاصر اینمولف که در مصائب حضرت سید الشهداء علیه السلام سروده ام رجاء واثق آنکه مورد قبول پیشگاه اقدس آل محمد علیهم السلام واقع شود

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان
یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

۱

ماتم شاه شهیدان تا بکی بر پا بماند
تا بکی داغ حسین اندر دل زهرا بماند
تا بکی اندر عزای شاه مظلومان نشیند
تا بکی در ماتم جانسوز عاشورا بماند
تا بکی بر سر زنان شیون کنان گویند حسینم
تا بکی این نالهای آتشین برجا بماند
تا بکی ماتم سرایان در غمش ماتم بگیرند
تا بکی دلهای ماتم دیده در غوغا بماند
در عزای نوجوانان ز آتش غم تا چند پزند

صفحه ۶۰۴ کتاب البکاء للحسین علیه‌السلام به خط مرحوم علامه میر جهانی

بنوشتن این کتاب با چشم علیل که بینائی خود را از دست داده مبادرت
نمودم و با تاییدات خداوند متعال و توسلات بساحت‌های
قدس شما اهل بیت طیبین و طاهرین بانجام و اتمام آن موفق
گردیدم و به پیشگاه مقدس حجت بالغه الهیه مهدی منتظر حضرت
بقیة الله امام عصر عجل الله تعالی فرجه تقدیم میدارم رجاء واثق
از حضرتش آنکه این هدیه نا قابل مقبول پیشگاه اقدس آنجناب
گردد. ان الهدایا علی مقدار مهدیها
گر عیب پوش حاجت رندان روا کند ایزد گنه ببخشد و دفع
بلا کند و از مقام شامخ حضرتش وسائل طبع و انتشار آنرا
خواهانم اللهم ثبتنی علی محبتهم و ولایتهم فی الدنیا و ارزقنی
شفاعتهم فی الآخرة الی الحق آمین یا ارحم الراحمین
در تاریخ روز سه شنبه بیست و سوم شهر
رمضان سال یکهزار و چهار
صد (۱۴۰۰) هجری
قمری اتمام یافت

صفحه آخر کتاب البکاء للحسین(ع) به خط مرحوم علامه میر جهانی

دیباچه کتاب

دیباچه کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبحٰانک لاٰ اُحصی ثناء عَلیک أنتَ کما اثنیت علی نفسک، و افضل صلواتک و تحیاتک علی افضل انبیائک و رُسلک محمّد المصطفی و اله الطیبین الطاهرین، ائمة الهادین المهدیین، اعلام الهدی و مصابیح الدجی و اللعنة الدائمة علی اعدائهم و مخالفیهم و معاندیهم و غاصبی حقوقهم و منکری فضائلهم و مناقبهم و مانعی مجالس ذکرهم و اقامة عزائهم و ماتمهم و البکاء و الابکاء فی مصائبهم و رزایاهم اولی الکفر والجحود و الرّدیٰ.

امّا بعد: خدایا تو را می پرستم و به یگانگی و یکتایی تو شهادت می‌دهم، و خوشنودی تو و خاتم انبیاء و رُسُل تو و اوصیاء دوازده گانه او که خلفاء تو و حجّت‌های تو اَند بر بندگان تو خواهانم، و از تو توفیق و کمک و یاری می‌طلبم برای اطاعت امر تو و اولیاء تو که ولایت و دوستی ایشان را ولایت و دوستی خود قرار دادی، و اطاعت و محبّت آنها را اطاعت و محبّت خود، و معصیت آنها را معصیت خود، و رضایت آنها را رضایت خود، و خشم و غضب آنها را خشم و غضب خود به حساب آوردی، و به آب محبّت و ولایت آنها گِلِ مرا سرشته‌ای، مرا ثابت بدار، و هنگام مردن مرا راحت بمیران و پس از مردن مرا بیامرز و هنگام حساب از گناهان من در گذر، و مرا عفو فرما.

بارالها! اکنون که بهار جوانی به خزان پیری مبدّل شده و قوای بدنی کاسته شده و باصره در کمال ضعف و انحطاط بینایی خود را از دست داده و دستم از اعمال صالحه تهی و جز خجلت و شرمساری برای آخرت خود تحصیل زاد و توشه‌ای نکرده‌ام که موجب رستگاری و امیدواری به آن باشم، و در طلب راه نجات در سلوک آن کوششی کنم چیزی به نظرم نرسید که دردهای درونی را چاره‌ای کند، مگر توسّل به ذیل عنایت رحمة الله واسعه حضرت قرة العین رسول خدا و پاره تن

فاطمه زهرا و ثمرة الفؤاد عليّ مرتضی، سیّدالشهداء ابی‌عبدالله الحسین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ و به خصوص در این عصر و زمان که آتش‌های فتنه و فساد مشتعل و کار را به جائی رسانیده که بزرگتر عملی که سبب نجات بندگان در دنیا و آخرتست که قبول ولایت آل محمّد ﷺ می‌باشد، و عزاداری در مصائب ایشان خصوصاً در عزای حضرت سیّدالشهداء ﷺ و گریستن و گریانیدن و محزون بودن از جهت ظلم‌هائی که بر اهل بیت وارد شده، که بزرگترین وسیله نجات در دنیا و آخرتست منع کرده شده و می‌شود و انتقاد از گریستن و عزاداری بر ایشان می‌کنند؛ بر خود لازم دیدم برای رضای خدا و اِحیاء امر آل محمّد ﷺ اخبار راجع به گریستن بر ایشان و گریانیدن و عزاداری کردن را جمع آوری و از خود به یادگار گذارم.

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

پیش درآمد نخست

اولاً باید دانست که گریه کردن ذاتاً در اثر حزن و اندوه و سوزش دل روی می‌دهد و ذاتاً از امور اختیاریّه نیست، و سوزش دل از اختیار شخص خارج است، بلکه از امور اضطراریّه است، و لیکن مقدّمات و اسباب آن اختیاری است که دراثر دیدن و یا تفکّر در واقعه‌ای که روی می‌دهد حاصل می‌شود، پس می‌گوئیم: هر امری که مقدّمه و اسباب آن اختیاری باشد در اغلب و اکثر اوقات اختیاری است زیرا که شخص از تفکّر در آن منفک نخواهد بود، لذا چون گریه کردن، مقدّمات و اسباب آن اختیاری است خود آن را نیز، امر اختیاری می‌گویند هر چند ذاتاً از امور اضطراریّه شمرده شود.

اکنون، چون این معنی دانسته شد باز لازم است مطلب دیگری تذکّر داده شود و آن این است که، هریک از افراد بشر همچنان که در اخلاق و میل و اراده و خواهش‌های نفسانیّه و فکرها و فهم‌ها و زیرکی و غیر اینها برابر و یکسان و به یک روش نیستند، و روش‌ها و راه‌های مختلف و سلیقه‌های جداگانه دارند. هم‌چنین در دوستی و دشمنی و گرفتگی و سوزش دل و تأثّر و حزن واندوه و حصول نتیجه و

ثمرهٔ اینها که گریه کردن و زاری کردن است نیز با هم مختلفند، بعضی از ایشان به اندک چیزی دل گرفته و رقیق القلب و متأثّر و اندوهگین و سوزش دل آنها زیاد می‌شود و شروع به گریه می‌کنند، و بعضی از آنها رحم دل و رقیق القلب نیستند که به اصطلاح سنگدل اند و قساوت قلب دارند، این دو دسته در دو طرف افراط و تفریط واقع اند، و جمع دیگری از ایشان کسانی هستند که نه در حدّ افراط و نه در حدّ تفریطند، هر چند در این باب با هم دیگر مختلف و متفاوت باشند.

پیش درآمد دوم: اقسام گریه

باید دانست که موجبات و اسباب گریستن چند چیز است، که احداث گریه به واسطهٔ آنها می‌شود:

اول: گریه در حال خوف که سبب آن ترس داشتن از کسی یا چیزی باشد، خواه خوف از خدا یا گناهان یا دنیوی یا اخروی.

دوم: گریه در اثر مصیبت و فقدان عزیزی که از دست داده باشد.

سوم: گریه در اثر رنج و مشقّت و یا خستگی مافوق طاقت.

چهارم: گریه در حال اضطرار.

پنجم: گریه در حال انتظار.

ششم: گریه در حالی که شخص را اجبار کنند به امری که بر خلاف میل او باشد.

هفتم: گریه شوق در اثر ملاقات عزیزی یا چیزی که به آن علاقه مفرط داشته.

هشتم: گریه فراق و آن در اثر جداشدن از عزیزان و دوستان.

نهم: گریه حسرت.

دهم: گریه ندامت.

یازدهم: گریه از روی حیله و خدعه و فریب.

پیش درآمد سوم: حقیقت گریه

چون انواع گریه‌ها دانسته شد، اکنون بدانکه گریستن برای گریه کننده گاهی از راه

عبادت و بندگی خدا باشد، به نحوی که خدا خواسته، و گاهی از راه هـوا و هـوس و شهوترانی و برای دنیا و معصیّت باشد:

اوّل: سبب رضایت خدا و ارتفاع درجات است در دنیا و آخرت.

دوّم: سبب خشم و غضب خدا و خسران و عذاب دنیا و آخرت خواهد بود.

چنانچه ان شاءالله تعالی بعد از این به محلّ خود مفصّلاً شرح داده خواهد شد.

حقیقت گریه

خونی است که در اثر سوزش قلب، رگهایی که اتّصال بـه چشـم دارد دهـان بـاز می‌کند، و آن خون از راه رگها انتقال به چشم پیدا می‌کند، پس از استحاله[۱] شـدن و تبدیل به اشک شـدن و رنگ خـود را از دست دادن و طـاهر شـدن از چشـم جـاری می‌شود، و گاهی ممکن است که در اثر شدّت و زیادی سوزش قلب استحاله نشـده به صورت خون از دیده جاری گردد، چنانچه در زیارت وارد شده:

«و لابکینّ لک بَدل الدُّموع دماً».[۲]

یعنی: هر آینه گریه می‌کنم برای تو خون، بَدَل از اشک چشم.

چنانچه از باب تنظیر تذکّر می‌دهم: هم چنانکه شیر در پسـتان گـاو یـا گـوسفند خون است که به شیر استحاله می‌شود، و رنگ و نجاست خود را از دست می‌دهد و از پستان جاری می‌شود، و گاهی می‌شود که استحاله نشده به صورت خون از پستان بیرون می‌آید، پس بدانکه کلمه «بدل الدّموع دماً» در فـقره زیـارت اغـراق نـیست و حقیقت دارد، نیکو تدبّر کن.

پیش درآمد چهارم: آیات راجع به گریه

در بیان آیاتی که در قرآن راجع به گریه وارد شده از ممدوح و مذموم بودن آن:

آیۀ اول: در سوره مائده قال الله تعالی:

﴿وَ اِذٰا سَمِعُوا مٰا أُنزِلَ اِلَی الرَّسُولِ تَرَیٰ أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّٰا

۱ـ از حالی به حالی دیگر گردیدن. ۲ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۰.

عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنا ءامَنّا فَاكْتُبْنا مَعَ الشّٰهِدِينَ﴾.[1] «در مقام مدح»

تنزیل آیه در شأن بعضی از کشیش‌های نصاریٰ و راهب‌های آنها است، یعنی چون شنیدند آنچه بر فرستاده خدا نازل شده، می‌بینی که اشک از چشم‌هایشان می‌ریزد، از جهت آنچه را از حق که شناختند و می‌گویند: پروردگارا! ماگرویدیم، پس بنویس ما را از گواهان.

آیهٔ دوم: از سوره توبه آیه (۹۲) فرموده:

﴿وَ لا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لا أَجِدُ ما أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً﴾.«مدح»

یعنی: حرجی نیست بر کسانی که نزد تو می‌آیند که آنها را سوار کنی. به آنها گفتی که نمی‌یابم آنچه راکه شما را بر آن سوار کنم آنها برگشتند در حالتی که اشک از چشم‌هاشان می‌ریخت از روی حزن و اندوه.

آیهٔ سوم: از سوره توبه آیه (۸۲) فرموده:

﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً جَزآءَ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾. «در مقام ندامت»

این آیه در شأن کسانیست که به دادن خون و مال خود در راه خدا مجاهده نمی‌کنند. خدای تعالی می‌فرماید: پس باید آنها کم بخندند و بسیار گریه کنند. این پاداش آنها است به سبب آنچه که کسب کرده و می‌کنند.

آیهٔ چهارم: از سوره یوسف آیه (۱۶) فرموده:

﴿وَ جاءُ وَ أَباهُمْ عِشاءً يَبْكُونَ﴾. «در ذمّ ایشان»

در شأن فرزندان یعقوب است که پس از انداختن یوسف در چاه، شبانگاه آمدند در نزد پدرشان در حالتی که می‌گریستند.

۱ـ سوره مائده، آیه ۸۳

آیهٔ پنجم: سوره اسراء آیه (۱۰۹) فرموده:

﴿وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً﴾. «درمدح»

یعنی: و صاحبان علم بر رو می‌افتند در حالتی که می‌گریند و خشوع یعنی تضرّع و زاری ایشان زیاد می‌شود.

آیهٔ ششم: سوره والنجم آیه (۴۳) فرموده:

﴿وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکیٰ﴾. «از صفات خدا»

یعنی: و او است خدائی که می‌خنداند و می‌گریاند.

آیهٔ هفتم: نیز در سوره والنجم آیه (۶۰) فرموده:

﴿وَ تَضْحَکُونَ وَ لاٰ تَبْکُونَ﴾. «نکوهش»

یعنی: و می‌خندید و نمی‌گریید.

آیهٔ هشتم: سوره مریم آیه (۵۹) فرموده:

﴿وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ ءَایٰتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیّاً﴾. «مدح»

یعنی: و چون خوانده شود بر ایشان آیت‌های خدای بخشنده؛ بر رو می‌افتند در حالتی که سجده کننده و گریه کننده‌اند.

آیه نهم: سوره دخان آیه (۲۸) فرموده:

﴿فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا کٰانُوا مُنْظَرِینَ﴾. «مدح»

یعنی: گریه نکرد برایشان آسمان و زمین، و نبودند از مهلت داده شده گان.

موجبات اقسام گریه

بدانکه موجبات و اسباب اقسام گریستن‌هایی که قبلاً تذکّر داده شد از این آیات مبارک استنباط می‌شود، آن گریستن‌هایی که برای خدا باشد و جنبه عبادتی داشته باشد ـ کم یا زیاد بر حسب استعداد گریه کننده در قبول معارف ـ موجب تقرّب به خدا و مشمول تفضّل او خواهد شد، واگر برای دنیا و هواهای غیر مشروع و معصیت و نافرمانی پروردگار باشد نتیجه آن به عکس خواهد بود، و بالاترین اقسام

گریستن گریه‌ایست که دل را به محبّت خدا نورانی کند و از غیر محبّت خدا تهی نماید تا مظهر صفات جلال و جمال الهی گردد؛ که این نحو گریه، از گریه از خوف خدا و ترس از عقوبت گناه مقامش بالاتر است.

و باید دانست: که گریه در حقیقت، فقط از اعمال بدنیّه تنها نیست، بلکه دو روی دارد و دارای دو مرتبه است: مرتبه بدنی ظاهری، و مرتبه قلبی باطنی، به خصوص وقتی که تحقق متأثّر شدن قلب و سوزش دل در آن ملاحظه شود در هنگام زیارت قبرهای اقوام و آقارب، و به خصوص زیارت قبور متبرّک انبیاء و اولیاء و ائمّه هدیٰ علیهم‌السلام به تخصیص حضرت سیّدالشهداء ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام و خود را به گریه وادار کردن نزد آنها، که آن هم مانند گریستن است، که آن هم دارای دو جهت و دو مرتبه است، بنابر تحقق دوستی و قبول ولایت هر یک از دوازده نفر ائمّه هدیٰ علیهم‌السلام و حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام و آنها را امام به حق و واجب الإطاعه دانستن، که آن تباکی هم مانند گریستن برتر و افضل از سایر عبادات ظاهریّه بدنیّه است، و هم‌چنین بهتر و بالاتر از عبادات باطنیه قلبیه است، مانند: اعتقاد به بَداء و محو و اثبات چنانچه سایر عبادات قلبیه و قالبیّه، بدون قبول ولایت ایشان مطلقاً پذیرفته نخواهد شد، طبق آیات و اخبار وارده از مصادر وحی و تنزیل.

از نشانه‌های ولایت داشتن

پس باید دانست که خلاصی از عقوبات دنیا و آخرت منوط به قبول ولایت آل محمّد علیهم‌السلام است، که خدای تعالی محبّت ایشان را محبّت خود و مزد رسالت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مودّت ایشان قرار داده، پس محبّت خدا منوط به محبّت ایشان است، و نشانه محبّت ایشان قبول ولایت و واجب الإطاعه دانستن و در شادی آنها شاد بودن و در مصائب ایشان محزون بودن است که آن افضل از تمام عبادات است؛ و خدای تعالی، معصومین از آل محمّد علیهم‌السلام را دلیل صادق بودن بنده در محبّت با ذات بی‌همتای خود و باب نجات و خلاصی از عقوبات آخرت قرار داده، و کاشف دست داشتن ایشان گریستن و خود را به گریه درآوردن در مصائب ایشان و زیارت

مَشاهد و قبورشان و تعظیم شعائر آنها است.

اگر از اهل انصاف و معتقد به درجات و مقاماتی که خدای تعالی به ایشان عطا فرموده است باشیم، خواهیم دانست که در وقت جان دادن و حالت احتضار و هول قبر، و ترس و وحشت از تنگی لحد و تاریکی قبر، به خصوص در شب اول و حالت آمدن منکر و نکیر برای سؤال کردن و غیر اینها از حالات برزخ و حالات زنده شدن در قیامت و حساب و گذشتن از صراط، هیچ یک از اعمال و طاعات ما، به ما نفعی نخواهد داد و سبب نجات و راحت ما نخواهد شد از این سختی‌ها، مگر محبّت و موالات ائمّه طاهرین و فاطمه زهراء ـ سلام الله علیهم ـ و گریستن و محزون بودن در مصائب ایشان و زیارت قبرهایشان.

در بیان ایرادی

اگر گفته شود: بنابر آنچه که گفتی، پس باید نمازی که عمود دین و معراج مؤمن و سبب تقرّب هر پرهیزکاری است به خدا، و اگر قبول شد سایر عمل‌های عبادتی که غیر آن است قبول می‌شود، و اگر ردّ شد سایر آن از قبیل: زکات و روزه و حجّ و جهاد و غیر اینها از عبادات ردّ می‌شود؛ و در شأن و رفعت مقام نماز همین قدر بس، که خدای تعالی فرموده:

﴿إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهىٰ عَنِ الْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْكَرِ﴾.(۱)

یعنی: نماز باز می‌دارد خواننده آن را از هر عمل زشت و ناپسندی.

و هم‌چنین نسبت به زکات و روزه و خمس و جهاد در راه خدا که آن خون دادن و کشته شدن در راه او است و عملی بالاتر از آن نیست. پس این اعمال هرگاه با شرائط ظاهریّه و باطنیّه به جا آورده شود و به طور مطلوب واقعی باشد سبب نجات از سختی‌ها و شکنجه‌ها و عقوبات دنیویّه و اخرویّه خواهد بود قطعاً، پس تو چرا به نحو اطلاق گفتی این اعمال عبادات پذیرفته نمی‌شود و از درجه اعتبار ساقط است، و حال آنکه همه پیغمبران خدا و به خصوص حضرت خاتم الأنبیاء ﷺ و

۱ـ سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

برادر و وصیّ او حضرت سیّد اوصیاء امیرمؤمنان علی علیه السلام و سایر ائمّه از فرزندان او علیهم السلام تحمّل کردند همه مصیبت‌ها و اذیّت‌ها و ضررها، حتّی کشته شدن و اسارت اهل و عیال را برای ترویج این عبادات و به‌پاداشتن این عمودهای دین، آیا فکر نمی‌کنی در حالات حضرت سیّدالشهداء ـ ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء ـ که همه هستی خود را از مال و خون و اولاد و برادران و برادر زادگان و بنی‌اعمام و غیر ایشان از اصحاب و انصار برای ترویج دین در راه خدا داد برای برپا بودن این اعمال و شرایع دینی و عبادات؟

جواب ایراد

جواب گفته می‌شود: این عباداتی که گفته شد، از آن نفعی حاصل نمی‌شود، مگر در صورتی که دارای شروط ظاهریّه و باطنیّه‌ای که مورد قبول پیشگاه حق تعالی باشد، و آن صورت نمی‌گیرد مگر اینکه عمل کننده از اهل محبّت و ولایت ائمّه دوازده گانه ـ سلام‌الله علیهم ـ و عارف به حقّ ایشان باشد و آنها را امام واجب الإطاعه بداند.

چنانچه حضرت ثامن الحجج در حدیث سلسله فرموده که: خدای تعالی فرمود:

«کلمة لا اله الّا الله حِصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی».

یعنی: کسی که کلمه «لا اله الّا الله» را بگوید داخل می‌شود در حصار من، و ایمن است از عذاب من.

و پس از نقل این حدیث فرمود:

«بشرطها و شروطها و أنا من شروطِها».(۱)

یعنی: شرط آن گفتن «لا اله الّا الله» است با شرطهایی که دارد. و قبول ولایت امامت من از شرطهای آن است.

چنانچه در بعضی از زیارت‌های آن حضرت هم این فقره وارد شده که شخص زائر بگوید:

«السّلام علیکَ یا ثامن شروط لا اله الّا الله».

۱ـ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۵؛ معانی الأخبار، ص ۳۷۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۳.

پس باید دانست شرط قبول و بالا رفتن هر عملی از اعمال عبادتی، قبول ولایت و امامت هر یک از ائمّه طاهرین ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ است. و در تفسیر آیه دهم از سوره فاطر که خدای تعالی فرموده:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾.(۱)

در تفسیر برهان سوره فاطر آیه دهم در تفسیر این آیه چند حدیث که محلّ شاهد است روایت کرده، برای آگاهی در اینجا به عرض خوانندگان می‌رسانم.

حدیث اول

احادیث وارده در ثواب گریستن بر حسین ﷺ

محمّد بن یعقوب (کلینی) از محمّد بن یحیی و از علی بن محمّد و غیره از سهل بن زیاد از یعقوب بن یزید از زیاد بن قندی از عمّار اسدی از حضرت ابی‌عبدالله ﷺ روایت کرده در قول خدای عزّوجلّ:

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ فرمود: تا کلمه «یصعد» که: *﴿الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾*

«ولأيتنا أهل البيت، و أهوىٰ بيده إلى صدره و قال: فَمَن لم يتولّنا لم يرفع الله له عملاً».(۲)

یعنی: کلم طیب و عمل صالح ولایت ما اهل بیت است، و دست خود بُرد به سوی سینهٔ خود و فرمود: کسی که قبول نکند ولایت ما را، بالا برده نمی‌شود عمل او، خدا عمل او را بالا نمی‌برد.

حدیث دوم

و نیز از حضرت رضا ﷺ روایت کرده در تفسیر همین آیه که فرمود:

---

۱ - سوره فاطر، آیه ۱۰.

۲ـ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۰؛ تفسیر البرهان، ج ۸ ص ۱۳۷.

«الکلم الطَّیب قول المؤمن لا اله الاّ الله محمّد رسول الله علیّ ولی الله و خلیفة رسول الله حقّاً، و خلفائه خلفاء الله، و العمل الصّالح یرفعه، فهو دلیله، و عمله اعتقاده الذی فی قلبه بأنّ الکلام صحیح کما قلته بلسانی».[1]

یعنی: کلمات پاکیزه گفتن مؤمن است «لا اله الاّ الله محمّد رسول الله علیّ ولیالله و خلیفته حقاً و خلفائه خلفاء الله»، و عمل شایسته بالا می‌برد آن را. پس آن کلمات پاکیزه دلیل بالا بردن او است و عمل صالح اعتقاد قلبی او است به صحیح بودن این کلمات هم چنانکه به زبان گفتم آن را.

حدیث سوم

و نیز در همان کتاب از مجالس شیخ روایت کرده که گفت: خبر دادند ما را جماعتی از ابی مفضّل که گفت: حدیث کرد ما را ابونصر لیث بن محمّد بن لیث عنبری که از اصل کتاب خود دیکته کرد، گفت: حدیث کرد ما را احمد بن عبدالصّمد بن مزاحم هروی در سال دویست و شصت و یک، و گفت: حدیث کرد مرا خالوی من ابوالصّلت عبدالسّلام بن صالح هروی گفت: با حضرت رضا ﷺ بودم زمانی که داخل نیشابور شد، در حالتی که سوار قاطری زرد رنگ یا قاطر سفیدی دارای نقطه‌های سیاه بود، و علماء نیشابور او را استقبال کردند تا اینکه به اقامتگاهی رسیدند، دَهَنه و لجام قاطر آن حضرت را گرفتند و گفتند: ای پسر رسول خدا به حقّ پدران پاکیزگان خود، حدیثی از آباءِ خود ـ که درود متّصل خدا بر ایشان باد ـ برای ما بیان فرما. پس آن حضرت سر خود را از کجاوه[2] بیرون کرد در حالتی که جبّه‌ای[3] از خز[4] پوشیده بود، و فرمود:

۱ـ تفسیر البرهان، ج ۸ ص ۱۳۷؛ تأویل الآیات، ج ۲، ص ۴۷۹.
۲ـ صندوق چوبی روباز یا دارای سایبان که به طرفین شتر یا قاطر می‌بندند و بر آن سوار می‌شوند.
۳ـ جامهٔ گشاد و بلند که روی جامه‌های دیگر بر تن کنند.

«حدثنی أبی موسی بن جعفر، عن ابیه جعفر بن محمّد، عن ابیه محمّد بن علیّ، عن ابیه علیّ بن الحسین، عن ابیه الحسین بن علی بن ابی‌طالب شباب اهل الجنّة، عن امیرالمؤمنین، عن رسول الله ـ صلی الله علیه و اله اجمعین ـ قال: اخبرنی جبرئیل الروح الأمین، عن الله عزّوجلّ ـ تقدست اسمائه و جل وجهه ـ قال: إنی انا الله بشهادة ان لا اله الاّ انا وَحدی عبادی فاعبدونی، و لیعلم من لقینی منکم بشهادة أن لا اله الاّ الله مخلصاً بها، انه قد دخل الجنّة حصنی من عذابی. قالوا: یابن رسول الله، و ما اخلاص الشهادة؟ قال: طاعة الله و طاعة رسوله و ولایة اهل بیته علیهم السلام».(۵)

ترجمهٔ حدیث: فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: خبر داد مرا جبرئیل روح الأمین از خدای عزّوجلّ که پاکیزه است نام‌های او، و جلیل است ذات او، که فرمود: منم خدائی که به شهادت دادن به اینکه منم خدای یکتائی که نیست خدائی غیر از من. ای بندگان من، پس مرا به یگانگی بندگی کنید. و باید دانسته شود که، هر کدام از شما، که ملاقات کند مرا به اینکه نیست خدائی غیر از من، و از روی اخلاص شهادت دهد به آن، یقیناً داخل بهشت می‌شود که آن حصار من است از عذاب من، گفتند: ای پسر رسول خدا، اخلاص در این شهادت چیست؟ گفت: فرمان بردن از خدا و فرمان بردن از رسول او و ولایت اهل بیت او علیهم السلام.

هیچ طاعت و عبادتی بدون ولایت پذیرفته نخواهد شد

پس بدانکه هیچ طاعت و عبادتی برای خدا بدون قبول ولایت ائمّه دوازده گانه اهل بیت رسول خدا ـ صلوات الله علیهم ـ در نزد خدا پذیرفته نخواهد شد، زیرا که عبادت و طاعت مطلوب که مورد قبول پروردگار باشد، آنست که با شرایط ظاهریّه و

۴ـ پارچه‌ای که از ابریشم یا پشم بافته شود.

۵ـ شیخ طوسی، أمالی، ص ۵۸۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۰.

باطنیّه‌ای که اعظم از آنها محبّت و قبول ولایت اهل‌بیت پیغمبر ﷺ است انجام گیرد، که فرموده‌اند:

«و ما نودی بشیء مثل ما نودی بالولایة».(۱)

للمؤلّف الحقیر:

تا شود کشتی عصیان غرقه اندر بحر عفو
موج دریای ولایت برده از وی اختیار
بس فرو فلک گنه شد اندر این بحر عمیق
کش از او پیدا نگشته تخته پاره بر کنار

اکنون باید دانست که ولایت اهل بیت علیهم السلام به مجرّد گفتن به زبان و بدون اعتقاد قلبی فائده‌ای ندارد، بلکه چون ولایت ایشان اُسّ(۲) اساس ایمان است، عبارت است از: اقرار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به ارکان و نشانِ داشتن ایمان اموری است که به عمل کردن به آنها مؤمن از غیر مؤمن شناخته می‌شود:

اول: دوستی با دوستان ایشان و دشمنی با دشمنانشان.

دوم: آنها را واجب الإطاعه دانستن و به اَوامر ایشان فرمان بردن، و از نواهی‌شان خود را باز داشتن.

سوم: در مجالس و محافل احیاء امر ایشان کردن، و به ذکر فضائل و مناقب ایشان مجلس را زینت دادن.

چهارم: در ایّام سرور و شادی و روزهای ولادتشان سرور و شادی از خود نشان دادن. و به‌دیدن هم دیگر رفتن و پاس احترام عیدهای ولادات ایشان را نگاه داشتن و در صورت قدرت مالی داشتن، اطعام کردن.

پنجم: در مصیبت‌های ایشان ماتم زده و اندوهناک بودن و مجالس عزا برپاداشتن و خود را عزادار دانستن و نوحه سرائی کردن، و با سوزش به صدای بلند گریه کردن و از خود حزن و اندوه نشان دادن، خصوصاً در ماه محرّم و ایّام عاشورا مصائب

۱ـ الکافی، ج ۲، ص ۱۸ «و لم يناد بشیء کما نودی بالولایة».
۲ـ بنیاد و اصل هر چیز.

حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام و جوانان و برادران و اصحاب و کودکان و زنان داغ دیده و اسارت اهل و عیال آن حضرت که اعظم از تمام مصیبت‌ها است که از زمان آدم ابوالبشر تاکنون در دنیا رخ داده، به نحوی که همه پیغمبران در این مصیبت‌های جانسوز به امر خدای تعالی برای ارتقاءِ مقامات خود گریه‌ها کرده‌اند چنانچه بعد از این به محلّ خود ذکر می‌شود، از آن جمله است قضیّه ابراهیم خلیل الرحمن علیه‌السلام بنابر روایتی که در تفسیر برهان و جلد عاشر بحار علّامه مجلسی ـ اعلی الله مقامه ـ از کتاب عیون اخبار الرضا علیه‌السلام و کتاب امالی که هر دو از شیخ صدوق ـ قدس سرّه ـ نقل فرموده.

جزع و گریهٔ ابراهیم بر ابی عبدالله علیه‌السلام

«العیون و الامالی [عن] ابن عبدوس، عن ابن قتیبه، عن الفضل، قال: سمعت الرضا علیه‌السلام یقول: لمّا امرالله عزّوجلّ أن یذبح ابراهیم مکان ابنه اسماعیل الکبش الذی انزله علیه، تمنّی ابراهیم ان یکون قد ذبح ابنه اسماعیل بیده و انّه لم یؤمر بذبح الکبش مکانه، لیرجع الی قلبه ما یرجع الی قلب الوالد الذی یذبح أعزّ ولده علیه بیده، فیستحق بذلک أرفع درجات أهله الثواب علی المصائب. فأوحی الله عزّوجلّ الیه: یا ابراهیم، من أحبّ خلقی الیک؟ فقال: یا ربّ ما خلقت خلقاً هو أحبّ إلیّ من حبیبک محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله؟ فأوحی الله إلیه: أفهو أحبّ إلیک أو نفسک؟ قال: بل هو أحبّ إلی من نفسی، قال: فولده أحبّ إلیک أو ولدک؟ قال: بل ولده. قال: فذبح ولده ظلما علی أیدی أعدائه أوجع لقلبک أو ذبح ولدک بیدک فی طاعتی؟ قال: یا ربّ بل ذبحه علی أیدی أعدائه أوجع لقلبی. قال: یا ابراهیم، فإنّ طائفة تزعم انّها من اُمّة محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله ستقتل الحسین إبنه من بعده ظلما و عدوانا کما یذبح الکبش، و یستوجبون بذلک سخطی، فجزع ابراهیم لذلک و توجع قلبه و أقبل یبکی فأوحی الله عزّوجلّ: یا ابراهیم قد فدیت جزعک علی إبنک إسماعیل، لو ذبحته بیدک بجزعک علی

الحسین و قتله، و أوجبت لک أرفع درجات أهل الثواب علی المصائب، و ذلک قول الله عزّوجلّ: ﴿وَ فَدَیْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ﴾».[1][2]

ترجمهٔ حدیث: به سند مذکور از فضل روایت شده، که گفت: شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که می‌فرمود: چون که خدای عزّوجلّ فرمان داد به ابراهیم که گوسفندی را که فرو فرستاده عوض از پسرش اسماعیل ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که کاش اسماعیل پسرش را به دست خود ذبح می‌کرد و مأمور نمی‌شد که آن گوسفند را ذبح کند به جای او، تا باز گردد به آنچه که دل او می‌خواست و به قلب پدری او گذشته بود که عزیزترین فرزند خود را به دست خود ذبح کند تا به آن سبب استحقاق بالاترین درجات ثواب را نسبت به اهل خود بر مصیبت‌ها بیابد. پس وحی فرستاد خدای عزّوجلّ به سوی او که: ای ابراهیم! کیست محبوب‌ترین خلق من به سوی تو؟ پس گفت: ای پروردگار من! خلقی را نیافریده‌ای که آن محبوب‌تر باشد به سوی من از حبیب تو محمّد صلی الله علیه و آله، پس وحی فرمود خدا به سوی او که: آیا او محبوب‌تر است به سوی تو یا نفس تو؟ یعنی: او را دوست‌تر داری یا خودت را؟ گفت: بلکه او را از خودم دوست‌تر دارم. فرمود: آیا پسر او محبوب‌تر است نزد تو یا پسر خودت؟ گفت: بلکه پسر او را دوست‌تر دارم. گفت: پس ذبح پسر او از روی ظلم و دشمنی بیشتر دل تو را به درد می‌آورد یا ذبح کرد تو پسرت را به دست خود در فرمانبرداری از من؟ عرض کرد: ای پروردگار من، بلکه ذبح شدن او به دست‌های دشمنانش بیشتر دل مرا به درد می‌آورد. پس فرمود: ای ابراهیم، هر آینه طایفه‌ای گمان می‌کنند که از امّت محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشند، زود باشد که می‌کشند پسر او حسین را پس از او از روی ظلم و دشمنی، و او را

۱ـ سوره صافات، آیه ۱۰۷.
۲ـ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۵.

ذبح می‌کنند همچنان که گوسفند را ذبح می‌کنند و به این جهت مستوجب خشم و غضب من می‌شوند؛ پس ابراهیم از شنیدن این وحی دلش به درد آمد و گریه کرد، پس خدای عزّوجلّ به او وحی فرمود که: ای ابراهیم! من فدا کردم جزع و بی‌تابی تو را که اگر به دست خودت اسماعیل را ذبح می‌کردی به جزع و بی‌تابی تو بر حسین و کشته شدن او، و بر تو واجب کردم بالاترین درجات اهل ثواب را که بر مصیبت‌ها ثواب می‌دهم، و این است مراد از فرموده خدا: **﴿وفدیناه بذبح عظیم﴾**.

در تفسیر آیه «و فدیناه بذبح عظیم» و آنچه راجع به آنست

پوشیده نماند که بعضی در مفاد آیه شریفه **﴿و فدیناه بذبح عظیم﴾** اشکال و ایرادی وارد کرده‌اند و گفته‌اند که: اگر مراد به «ذبح عظیم» در آیه، قتل حسین علیه‌السلام باشد، لازم می‌آید که گفته شود که آن حضرت فدای اسماعیل شده، و شکّی نیست که درجه و مقام حسین علیه‌السلام بالاتر از آن است که مقام اسماعیل قابل قیاس با او باشد؛ زیرا آنچه که فدا آورده می‌شود از آن در شأن و مرتبه، اَجَلّ از آن فدائی است، و به طور مُسَلَّم ائمّه طاهرین صلوات الله علیهم اشرف از انبیاء اولوالعزمند، تا چه رسد به غیر اولوالعزم از آنها؛ بدانکه لفظ «فداء» استعمال می‌شود به چیزی که از مادون خود اشرف باشد.

جواب گفته می‌شود که: چون حسین علیه‌السلام از فرزندان اسماعیل است، واگر اسماعیل ذبح می‌شد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به وجود نمی‌آمد، و همچنین سایر ائمّه و سایر انبیاء از اولاد اسماعیل، پس چون عوض قرار داده شد ذبح حسین علیه‌السلام از ذبح اسماعیل و آن حضرت یکی از سبط‌ها و فرزندان اسماعیل است و جزئیست از او، می‌گوییم: شکّی نیست که مرتبه کلّ سلسله اولاد اسماعیل اعظم و اجلّ است از مرتبه جزء به خصوصی.

نکتهٔ دیگر اینکه در ظاهر لفظ خبری که ذکر شد عبارت: **«فدٰا اسمٰاعیل بالحُسَین»** نیست، بلکه: **«فَدیٰ جَزع ابراهیم عَلیٰ اسماعیل بِجَزعه علی الحُسین»** ظاهر این است

که فدا در اینجا به معنای حقیقی خود نیست، بلکه مراد عوض قرار دادن است؛ چون ابراهیم متأسّف شد از اینکه پسرش را به دست خود ذبح نکرد، و از این ثواب محروم شد بی‌تاب شد و حزن خود را ظاهر کرد برای اینکه چرا فرزندش ذبح نشد، خدای تعالی ثواب این جزع و حزن و بی‌تابی او را عوض قرار داد به ثوابی که بزرگتر و بیشتر و جلیل القدرتر است، و آن جزع و محزون بودن و بی‌تابی کردن است در مصیبت حسین علیه السلام و کشته شدن او از روی ظلم.

حاصل آنکه شهادت حسین علیه السلام امری بوده مقرّر و حتم، نه اینکه برای رفع قتل اسماعیل باشد تا اشکال وارد شود. و بنابر آنچه گفته شد آیهٔ: **﴿وَفَدیناهُ بِذِبحٍ عظیم﴾** در تفسیر آن دو وجه احتمال می‌رود:

اول: اینکه مضافی تقدیر گرفته شود، عبارت از جزع و اندوه ابراهیم از استماع ذبح مذبوح عظیم الشأن حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام که تقدیر آیه چنین باشد که: **«و فدیناه بجزع مذبوح عظیم الشأن»**.

دوم: آنکه باء در «بذبح» سببیّه باشد. یعنی: «و فدیناه» به سبب مذبوح عظیم الشأن به آن جزع علیه ابراهیم»، و الله اعلم به حقایق کلامه.

پس بدانکه، از این حدیث شریف چنین استفاده می‌شود که گریستن حضرت ابراهیم علیه السلام و جزع واندوه او در مصیبت حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام در نزد خدا، اجر و ثوابش زیادتر است از اینکه فرزند خود اسماعیل را به دست خود برای خدا ذبح کند.

نظر دانشمندان در مورد اشک

قبلاً تذکّر داده شد که گریه، خون است که در اثر سوزش دل در مصیبت و اندوه یاپیش آمدن ناگهانی، در رگهای متّصل به چشم استحاله و تبدیل به اشک می‌شود و از چشم بیرون می‌آید، گرچه بعضی از دانشمندان فنّ تشریح از متجددین عصر گفته‌اند: اشک عبارت است از: ترشّح غدّه‌هائی که طبیعت برای شستشوی دائمی چشم تعبیه کرده، و چون قسمت عمده چشم از موادّ چربی تشکیل شده و نمک هم برای حفظ چربی چشم ضرورت کامل دارد، لذا اشک چشم هم شور شده

«اللهم انّی اعوذبک من قلب لا یخشع و عین لاتدمع».[۱]

یعنی: خدایا به تو پناه می‌برم از دلی که خاشع نباشد و چشمی که اشکش جاری نشود.

چه خوش گفته است شاعر:

گریه بر هر درد بی درمان دَواست	چشم گریان چشم فیض خداست
تـا نگـرید ابـرکی خـندد چـمن	تـا نگـرید طـفل کـی نـوشد لبـن
تـا نگـرید طـفلک حـلوا فـروش	دیگ بـخشایش نـمی‌آید بـه جـوش
گریه کن تا سجده گـاهت گِـل شـود	تـا کـه نـوری در دلت حـاصل شـود

چون شیطان لعین دشمن بزرگ اهل ایمان و دین است، در مقام است که به هر وسواس و دسیسه‌ای اهل ایمان و دین را از طریق حق دور و به راه باطل بکشاند، سر سپردگان خود را به عناوین مختلفه وادار می‌کنند تا بندگان خدا را از راه خداشناسی دور و از حصن حصین دین و دیانت برکنار برد، به رنگ‌های گوناگون دام مکر و فریب خود را می‌گستراند، حتّی بر ضدّ مهم‌ترین چیزی که انسان به واسطه آن به خدای تعالی تقرّب حاصل می‌کند که آن معرفت خدا و قبول ولایت محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ است، اذهان ساده لوحان از اهل ایمان را مغشوش و دل‌هایشان را به شکّ و شبهه می‌اندازد تا از فیض بزرگ دنیوی و اخروی ایشان را محروم نمایند، تا از رسیدن به مرتبه کمال بی بهره گردند، لذا این بنده شرمنده بر حسب وظیفه تکلیفیّه دینی و شرعی خود، تا اندازه‌ای که استعداد و توانایی آن را دارم بر خود لازم دانستم برای آگاه کردن بعضی از علاقه‌مندان و برادران جوان ایمانی، بعضی از اخبار و احادیث مربوطه به این عبادت بزرگ را که موجب سعادت دنیا و آخرت است جمع آوری کنم. و اوّلاً عین هر حدیثی را با مدرک آن برای تبرّک بنویسم و پس از آن به زبان ساده ترجمه نمایم و در دسترس برادران ایمانی قرار دهم، و آن را در ضمن چند باب به معرض عرض گذارم. ولا حول ولا قوة الاّ بالله.

۱ـ کفعمی، المصباح، ص ۵۲؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۱۴.

باب اول

باب اول
در ثواب گریستن و گریانیدن در
مصیبت‌های حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام

در بیان ثواب گریستن و گریانیدن در مصیبت‌های حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام و سایر ائمّه - صلوات الله علیهم اجمعین - و آن مشتمل است بر چندین حدیث:

حدیث اول

در مجلّد دهم بحارالأنوار علّامه مجلسی - اعلی الله مقامه - از أمالی و کتاب عیون اخبار الرضا مسنداً از حضرت ثامن الحجج امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«مَن تذکّر مَصابنا فبکیٰ و ابکیٰ لمّا ارتکب منّا، کان معنا فی درجتنا یوم القیامة، و من ذکر بمصابنا فبکیٰ و ابکیٰ لم تبک عینه یوم تبکی العیون، و مَن جلس مجلساً یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب».(۱)

یعنی: کسی که یاد کند مصیبت‌های ما را، و بگرید و بگریاند برای آنچه که بر ما وارد شده، روز قیامت در درجهٔ ما خواهد بود، و کسی که یاد کند مصیبت‌های ما را و بگرید و بگریاند، گریه نخواهد کرد چشم او در روزی که چشم‌ها می‌گرید، و کسی که بنشیند در مجلسی که در آن مجلس امر ما زنده می‌شود، نمی‌میرد دل او در روزی که دل‌ها می‌میرد.

۱- صدوق أمالی، ص ۱۳۱؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.

توضیح:

از این حدیث شریف چند چیز مستفاد می‌شود:

اول: آنکه مؤمن به ولایت آل محمّد باید متذکّر مصیبت‌های ایشان باشد.

دوم: آنکه در هنگام یادآوری مصائب ایشان باید هم خودش بگرید و هم دیگران را به گریه درآورد.

سوم: آنکه جزای گریه کننده و گریاننده هم درجه ایشان بودن و با ایشان بودن است در قیامت، و چشم او در آن روز که اهل محشر گریانند، گریان نخواهد بود.

چهارم: در مجلس‌های منعقده برای زنده داشتن امر آنها حاضر شدن و نشستن سبب می‌شود که در قیامت که دل‌ها از ترس می‌میرد دل نشینندگان در دنیا در آن مجلس‌ها نمی‌میرد.

حدیث دوم

و نیز در همان کتاب از تفسیر علی بن ابراهیم روایت کرده از پدرش از بکر بن محمّد از ابی‌عبدالله ﷺ که فرمود:

«من ذکرنا أو ذکرنا فخرج من عینه دمع مثل جناح بعوضةٍ، غفرالله له ذنوبه و لو کانت مثل زبد البحر».[1]

یعنی: کسی که یاد کند ما را یا یاد کرده شویم نزد او، پس بیرون آید اشک از چشم او مانند بال مگسی، می‌آمرزد خدا گناهان او را هرچند مانند کف دریا باشد.

حدیث سوم

و نیز در آن کتاب از کتاب قرب الإسناد از سعد ازدی از حضرت أبی‌عبدالله ﷺ روایت کرده، و گفته است که آن حضرت فرمود به فضیل:

«تجلسون و تحدّثون؟ قال: نعم، جعلت فداک. قال: إنّ تلک المجالس

۱ـ تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۶۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.

أُحبّها، فأحيوا أمرنا يا فضيل، فرحم الله من أحيا أمرنا. يا فضيل، من ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذّباب غفرالله له ذنوبهُ و لوكانت أكثر من زبد البَحر». (۱)

یعنی: فرمود: آیا می‌نشینید و با هم حدیث می‌کنید؟ گفتم: آری، فدایت شوم. فرمود: به درستی و راستی آن مجالس را من دوست می‌دارم پس زنده بدارید امر ما را، ای فضیل! خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده بدارد، ای فضیل! کسی که یاد کند ما را، یا یاد کرده شدیم ما نزد او، و از چشم او اشک جاری شود مانند بال پشه‌ای، می‌آمرزد خدا برای او گناهانش را هر چند زیادتر از کف دریا باشد.

حدیث چهارم

و نیز از کتاب جامع الأخبار و کتاب امالی شیخ مفید از ابن قولویه از پدرش از سعد از برقی از سلیمان بن مسلم کندی واز ابن غروان از عیسی بن ابی منصور از ابان بن تغلب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده‌اند، که فرمود:

«نفس المهموم لظُلمنا تسبیح و همه لنا عبادة و کتمان سرّنا جهاد فی سبیل الله ثمَّ قال أبوعبدالله علیه السلام: یجب أن یکتب هذا الحدیث بالذّهَب». (۲)

یعنی: نفس کشیدن کسی که برای ظلمی که بر ما وارده شده مهموم باشد تسبیح است، و مهموم بودن او برای ما عبادت است، و کتمان کردن سرّ ما جهاد در راه خداست، پس فرمود ابوعبدالله علیه السلام: واجب می‌شود که این حدیث به طلا نوشته شود.

حدیث پنجم

جامع الأخبار و أمالی مفید از ابی عمرو دقّاق از جعفر بن محمّد بن مالک از

۱ـ قرب الإسناد، ص ۳۶؛ بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۳۵۱.
۲ـ شیخ مفید، أمالی، ص ۳۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۲۷۵.

احمد بن یحیای ازدی از محوّل بن ابراهیم از ربیع بن منذر از پدرش از حسین بن علی علیهما السلام روایت کرده، که فرمود:

«ما من عبد قطرت عيناه فينا قطرة أو دمعت عيناه فينا دمعة إلاّ بوّاه الله بهافى الجنّة حُقُباً قال احمد بن يحيى الأزدى: فرأيت الحسين ابن على فى المنام فقلت: حدّثنى محوّل بن ابراهيم، عن الرّبيع بن المنذر، عن أبيه، عنک أنّک قلت: ما من عبد قطرت عيناه فينا قطرة، أو دمعة إلاّ بوّاه الله بها فى الجنّة حقباً؟ قال: نعم، قلت: سقط الاسناد بينى و بينک».(۱)

یعنی: نیست بنده‌ای که قطره اشکی از دو چشمش بریزد، یا در دو چشمش جمع شود در مصیبت‌های ما مگر اینکه خدا او را در بهشت دائماً جای خواهد داد. احمد بن یحیای ازدی گفت: حسین علیه السلام را در خواب دیدم و به او گفتم: حدیث کرد مرا محوّل بن ابراهیم به این حدیث از ربیع بن منذر از پدرش از تو، که گفته‌ای: نیست بنده‌ای که قطره از دو چشمش بریزد یا بر رخسارش جاری شود در مصیبت‌های ما مگر اینکه خدا او را به سبب آن در بهشت جای خواهد داد، فرمود: آری، من گفته‌ام. گفتم: این اسناد میان من و تو ساقط شد. یعنی بی واسطه از تو شنیدم و هیچ احتیاجی به سند نیست.

بیان: «حُقُبْ» کنایه از همیشه در بهشت بودن است که زمان در آن منظور نباشد. و الله العالم.

حدیث ششم

جامع الأخبار و امالی مفید از جعانی از ابن عقده از احمد بن عبدالعزیز (عبدالحمید خ) از محمّد بن عمرو بن عتبه از حسین أشقر از محمّد بن ابی عمّاره کوفی گفت: شنیدم از جعفر بن محمّد علیهما السلام که می‌فرمود:

«من دمعت عينه فينا دمعة لدم سفک لنا، أو حقّ لنا انقضاء، أو عرض

۱ـ شیخ مفید، أمالی، ص ۳۴۰؛ جامع الأخبار، ص ۲۵۸.

انتهک لنا، أو لأحد من شیعتنا بوّاه الله تعالی بها من الجنّة حُقُباً».(۱)

یعنی: کسی که جاری شود اشک چشم او در راه ما، به قدر یک قطره برای ریخته شدن خون ما یا غصب شدن حق ما یا هتک شدن حرمت ما و عرض ما یا یکی از شیعیان ما، جای می‌دهد خدای تعالی او را در بهشت دائماً.

بدانکه، علاوه بر آنچه راجع به مصائب و ریختن خون و غصب حق و هتک حرمت و عرض اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمّه طاهرین علیهم السلام در این حدیث شریف ذکر فرموده، همچنین است به شیعیان ایشان.

حدیث هفتم

در کتاب أمالی مفید از ابن قولویه از پدرش از سعد از ابن عیسی از ابن محبوب از ابی محمّد انصاری از معاویة بن وهب از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«کلّ الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین علیه السلام».(۲)

یعنی: هر جزع و گریه‌ای مکروه است، مگر جزع و گریه بر حسین علیه السلام.

حدیث هشتم

در کتاب کامل الزیارات جعفر بن قولویه از پدرش و علی بن الحسین و ابن ولید همگی از سعد بن عیسی از سعید بن جناح از ابی یحیای حذّاء از بعضی از اصحاب خود از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«نظر امیرالمومنین ـ صلوات الله علیه ـ الی الحسین ﴿علیه السلام﴾ فقال: یا

۱ـ شیخ مفید، امالی، ص۱۷۵؛ جامع الأخبار، ص۹۶.
۲ـ شیخ طوسی، أمالی، ح ۲۶۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.

عبرة كلّ مؤمن! فقال: أنا يا أبتاه؟ قال: نعم، يا بنيّ».[۱].

یعنی: نظر فرمود امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به سوی فرزندش حسین علیه‌السلام، پس فرمود: ای سبب گریه هر مؤمنی! پس حسین علیه‌السلام گفت: منم سبب گریه هر مؤمنی؟ فرمود: آری ای پسرک من.

«عَبْرَة» به معنای کشته شده‌ای می‌باشد که سبب گریه برای او است، یا اینکه به معنای کشته شده با گریه و حزن و سختی حال، و اول ظاهرتر است.

حدیث نهم

و نیز در کامل الزیارات از ابن ولید از صفّار از ابن عیسی از محمّد برقی از أبان احمر از محمّد بن حسین خزّار از ابن خارجه از ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت کرده، و گفته که: ما نزد آن حضرت بودیم، پس یاد کردیم حسین بن‌علی علیهما‌السلام را -که لعنت خدا بر قاتل او باد- پس ابوعبدالله گریه کرد و ما هم گریه کردیم، آنگاه سر مبارک را بلند کرد و فرمود:

«قال الحسين بن علی علیهما‌السلام: أنا قَتيل العَبرة، لا يذكرنی مؤمن الاّ بكى، و ذكر الحديث».[۲]

یعنی: گفت حسین بن علی علیهما‌السلام من کشته شده‌ای خواهم بود که یاد نمی‌کند مرا مؤمنی، إلاّ اینکه می‌گرید.

حدیث دهم

ایضاً در کتاب کامل الزیارات از جمعی از مشایخ خود روایت کرده از محمّد عطّار از حسین بن عبیدالله از ابن ابی عثمان از حسن بن علی بن عبدالله از ابی عمّاره مُنشد، که گفت:

«ما ذُكر الحسين بن علیّ علیهما‌السلام عند أبی عبدالله علیه‌السلام فی يومٍ قطّ فرئی

۱ـ کامل الزیارات، ص۱۰۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.
۲ـ کامل الزیارات، ص۱۰۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹.

أبوعبدالله مُتبسّماً فی ذلک الیوم إلی الّلیل و کان أبوعبدالله یقول: الحسین عبرة کلّ مؤمن».(۱)

یعنی: یاد کرده نمی‌شد حسین بن علی علیهما السلام نزد ابی عبدالله علیه السلام، در روزی هرگز که دیده شود ابی عبدالله در آن روز تا شب آن حضرت تبسّمی بکند، و می‌فرمود: حسین سبب گریستن هر مؤمنی است.

حدیث یازدهم

أمالی مفید از حسین بن محمّد نحوی از احمد بن مازن از قاسم بن سلیمان از بکر بن هشام از اسماعیل بن مهران از اصم از محمّد بن مسلم روایت کرده، که گفت: شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام، که می‌فرمود:

«إنّ الحسین بن علی علیهما السلام عند ربّه عزّوجلّ ینظر الی مُعسکره و من حلّه من الشهداء مَعَه، و ینظر إلی زوّاره، و هو أعرف بهم و بأسمائهم و أسماء اٰبائهم و بدرجاتهم و منزلتهم عندالله عزّوجلّ من أحدکم بولده و انّه لیریٰ من یبکیه فیستغفرله و یسأل آبائه أن یستغفر له، و یقول: لو یعلم زائری ما أعدّ الله تعالی له لکان فرحه أکثر من جزعه، و ان زائره لینقلب و ما علیه من ذنب».(۲)

یعنی: به درستی و راستی که حسین بن علی علیهما السلام نزد پروردگار خود عزّوجلّ نظر می‌کند به سوی لشکرگاه خود و کسانی که با او کشته شدند از شهداء، و نظر می‌کند به سوی زیارت کنندگان خود و او شناساتر است به ایشان و نام‌های ایشان و پدرانشان و درجه‌های ایشان و فرودگاه‌های ایشان در نزد خدای عزّوجلّ از یکی از شما به فرزند خود، و او می‌بیند چه کسی برای او گریه می‌کند پس طلب آمرزش می‌کند برای او و از پدران خود می‌خواهد که طلب آمرزش

۱ـ کامل الزیارات، ص۱۰۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.
۲ـ شیخ طوسی، أمالی، ص۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۱.

کنند برای او، و می‌گوید اگر زائر من می‌دانست که خدای تعالی چه چیزی برای او مهیّا کرده شادی او بیشتر از جزع و حزن او بود و زائر من بر می‌گردد در حالتی که هیچ گناهی برای او نیست.

حدیث دوازدهم

تفسیر علیّ بن ابراهیم قمّی از پدرش از ابن محبوب از علاء از محمّد از ابی جعفر علیه‌السلام روایت کرده، که آن بزرگوار از پدر بزرگوارش علی بن الحسین علیهما‌السلام روایت کرده، که می‌فرمود:

«أيّما مؤمن دمعت عيناه لقتل الحسين بن عليّ عليهما‌السلام دمعة حتّى تسيل على خدّه بوّأه الله بها في الجنّة غرفاً يسكنها أحقاباً، و أيّما مؤمن دمعت عيناه دمعاً حتّى تسيل على خدّه لأذى مسّنا من عدوّنا في الدّنيا بوّأه الله مُبَوَّ صدق في الجنّة، و أيّما مؤمن مسّه أذى فينا فدمعت عيناه، حتّى يسيل دمعه على خدّيه من مضاضة ما اوذي فينا صرف الله عن وجهه الأذى و آمنه يوم القيامة من سخط النّار».(۱)

یعنی: هر مؤمنی که جاری شود از دو چشمش قطره اشکی به نحوی که جاری شود بر رخسار او، جای می‌دهد خدا به سبب آن در بهشت غرفه‌هائی راکه در آن‌ها ساکن شود دَواماً، و هر مؤمنی از دو چشمش اشک بر رخسار او جاری شود برای اذیّتی که از دشمنان در دنیا به ما رسیده خداوند او را در بهشت منزلتی که به هر صدّیقی دهد خواهد داد، و هر مؤمنی که در راه ما اذیّتی ببیند و اشکش بر رویش جاری شود خداوند رنج و ستم را از او بگرداند و او را از خشم خود در قیامت و آتش آن ایمن گرداند.

۱ـ تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۱.

حدیث سیزدهم

در کتاب عوالم از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام نـقل نـموده، کـه آن حضرت فرموده:

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله لمّا نزلت: ﴿و إِذْ اَخَذْنا ميثاقَكُمْ لا تَسْفِكُونَ دِماءَكُمْ﴾[1] هذه الآية في اليهود، الذين نقضوا عهد رسـول الله صلى الله عليه و آله و كذّبوا رسل الله، و قتلوا أولياء الله: أفلا أنبئكم بمن يضاهيهم من يهود هذه الأمة؟ قالوا: بلى يا رسول‌الله. قال: قوم من امّتي ينتحلون انّهم من امّتي ينتحلون أنهم من أهل ملّتي، يقتلون أفاضل ذريّتي و أطائب أرومتي، و يبدّلون شريعتي و سنّتي، و يقتلون ولدي الحسن و الحسين كما قتل أسلاف هؤلاء اليهود زكريّا و يحيى. و إنّ الله يلعنهم كما لعنهم، و يبعث على بقايا ذراريهم قبل يوم القيامة هادياً و مهديّاً من ولد الحسين المظلوم، يحرّقهم بسيوف أوليائه إلى نار جهنّم. ألا و لعن الله قتلة الحسين و محبّيهم و ناصريهم، و الساكتين عن لعنهم من غير تقيّه تسكتهم. و صلّى الله على الباكين على الحسين رحمة و شفقة، و اللاعنين لأعدائهم و الممتلين عليهم غيظاً و حنقاً. ألا و انّ الراضين بقتل الحسين شركاء قتله. ألا و ان قتلته و أعوانهم و أشياعهم و المقتدين بهم براء من دين الله. ألا ان الله يأمر ملائكته المقرّبين أن يتلقوا دموعهم المصوبة بقتل الحسين إلى الخزان في الجنان، فيمزجونها بماء الحيوان فتزيد في عذوبتها و طيبها ألف ضعفها. و ان الملائكة ليتلقون دموع الفرحين الضاحكين لقتل الحسين و يلقونها في الهاوية، و يمزجونها بجميعها و صديدها و غسّاقها و غسلينها، فيزيد في شدّة حرارتها و عذابها ألف ضعفها، يشدّد بها على المنقولين إليها من أعداء آل محمّد عذابهم».[2]

۱ـ سوره بقره، آیه ۸۴

۲ـ تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۲۹۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۳۰۴؛ عوالم العلوم، ج۱۷، ص ۵۹۶.

ترجمهٔ حدیث شریف: فرمود رسول خدا ﷺ: چون نازل شد آیهٔ شریفهٔ ﴿و إذ أخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم﴾ تا آخر آیه در حقّ یهود و آن کسانی که پیمانی راکه با رسول خدا ﷺ بسته بودند شکستند و تکذیب کردند پیغمبران خدا را و کشتند دوستان خدا را، خبر می‌دهم شما را به آن کسانی که شباهت به آن‌ها دارند از یهود این امّت، گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: گروهی از امّت من که به خود می‌بندند که از امّت من هستند و از اهل ملّت منند، می‌کشند فاضل‌ترین ذریهٔ من و پاکیزه‌ترین ریشه‌های درختِ رسالت مرا، و تبدیل می‌کنند شریعت و سنّت مرا، و می‌کشند دو فرزند من حسن و حسین را، همچنان که کشتند پیشینیان از یهود زکریّا و یحیی را، و خدا لعن می‌کند ایشان را همچنان که لعن کرد آن‌ها را، و بر می‌انگیزاند به ضرر باقیماندگان ذرّیه‌های ایشان پیش از روز قیامت هدایت کننده هدایت کرده شده‌ای را از فرزندان حسین مظلوم که آن‌ها را می‌سوزاند به شمشیرهای دوستان خود تا به آتش جهنّم برسند. و آگاه باشید که خدا لعن می‌کند کشندگان حسین و دوستان و یارانشان و کسانی راکه در جائی که تقیّه نباشد ساکت باشند و لعن بر آن‌ها نکنند.

و خدا صلوات می‌فرستد بر گریه کنندگان بر حسین از روی رحمت و مهربانی و صلوات می‌فرستد بر لعنت کنندگان برای دشمنان ایشان از روی خشم و عقده‌ای که گلوی آن‌ها را گرفته، آگاه باشید که آن کسانی که راضی و خشنودند به کشته شدن حسین شریک در قتل او می‌باشند، آگاه باشید که کشندگان او و یاران و پیروان آنان و اقتداء کنندگان به آن‌ها بیزارند از دین خدا.

خدا امر می‌فرماید فرشتگان مقرّبین خود راکه اشک‌های مصیبت زدگان به قتل حسین یعنی آنهایی که در عزاداری و مصیبت آن حضرت می‌گریند گرفته ببرند در نزد خزینه دارهای بهشت، تا ممزوج

کنند با آب حیات بهشتی تا گوارائی و خوشبوئی آن هزار برابر زیاد شود.

و فرشتگان می‌گیرند اشک‌های چشمان کسانی را که به کشته شدن حسین علیه‌السلام خوشحالند و می‌خندند آنها را در هاویه یعنی جهنّم می‌ریزند و ممزوج می‌کنند با همهٔ آنها از مشروبات جهنّمی که به صورت چرک و خون و آب‌های گندیده بدبو است، و در شدّت گرمی و سوزنده گی است هزار برابر باشد عذاب آن بر آنها از دشمنان آل محمّد که در عذابند.

حدیث چهاردهم

فی البحار قال: **رأیت فی بعض تألیفات بعض الثقات من المعاصرین یروی أنّه:**

«لمّا أخبر النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله ابنته فاطمة بقتل ولدها الحسین و ما یجری علیه من المحن بکت فاطمة بکاءً شدیداً، و قالت: یا اَبه متیٰ یکون ذلک؟ قال: فی زمان خال منّی و منک و من علیّ، فاشتدّ بکاؤها و قالت: یا أبه فمن یبکی علیه؟ و من یلتزم باقامة العزاءله؟ فقال النبیّ: یا فاطمة ان نساء اُمّتی یبکون علی نساء أهل بیتی، و رجالهم یبکون علی رجال أهل بیتی، و یجدّدون العزاء جیلاً بعد جیل، فی کلّ سنة فإذا کان یوم القیامة تشفعین أنت للنساء و أنا أشفع للرّجال و کلّ من بکی منهم عل مصائب الحسین أخذنا بیده و ادخلناه الجنّة. یا فاطمة کلّ عین باکیة یوم القیامة، إلاّ عین بکت علی مصائب الحسین فانّها ضاحکة مستبشرة بنعیم الجنّة». (۱)

ترجمهٔ حدیث: چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داد فاطمه را از شهادت حسین و مصائبی که بر او وارد می‌شود؟ فاطمه علیهاالسلام سخت بگریست، و عرض کرد: ای پدر، این حادثه کی واقع می‌شود؟ فرمود: وقتی که نه

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲.

من باشم و نه تو و نه علی، فاطمه بر شدّت گریه بیفزود و زار زار گریست و عرض کرد: ای پدر، پس چه کسی برای فرزندم گریه می‌کند و مجلس عزا و مصیبت او را برپا می‌کند؟ رسول خدا فرمود: ای فاطمه، زنان امّت من می‌گریند بر زن‌های اهل بیت من، و مردان امّت من می‌گریند بر مردان اهل بیت من، و عزای فرزند مرا هر ساله طایفه‌ای بعد از طایفه‌ای تازه می‌کنند. پس چون روز قیامت شود تو شفاعت زنان را می‌کنی و من شفیع می‌شوم مردان را، و هرکس بر حسین گریسته دست او را می‌گیریم و در بهشت در می‌آوریم. ای فاطمه، همه چشم‌های مردمان در قیامت گریان است مگر چشمی که بر حسین گریسته باشد او خندان و شادمان به نعیم بهشت خواهد بود.

مؤلّف ناچیز گوید: اگر حقیقتاً شیعیان از روی واقع وظایف تولّیٰ و تبرّیٰ را رعایت می‌کردند و در دوستی آل محمّد ثابت بودند و معتقد به صدق کلمات خدا و سخنان آل محمّد بودند و هیچ مصیبتی را بر مصائب ایشان ترجیح نمی‌دادند، می‌بایست گریه کنندگان در مصائب ایشان به خصوص در مصیبت‌های حضرت سیّدالشهداء ارواحنا و ارواح العالمین له الفدا به شنیدن این مژده، از شدّت شادی و سرور قالب‌های خود را از روح‌ها تهی کنند، چه مژده‌ای از این بالاتر و کدام سعادتی از این بهتر باشد که به ریختن اشک شوری، دل مبارک فاطمه ؊ را خشنود و آرام کرده، چنانچه پدر بزرگوارش به گریستن شیعیان و محبّان، قلب نازنین او را تسلّی داده، تا سبب شود که در روز قیامت خندان و خوشحال دست‌های گریه کنندگان در مصیبت‌های جگر گوشه حضرت سیّدالشهداء ؇ در دست رسول خدا ؐ و با او داخل بهشت می‌شوند. **فیا لیتنا کنّا معه فنفوز فوزاً عظیماً.**

حدیث پانزدهم

در کتاب عوالم از خصال صدوق از امیرمؤمنان ؇ روایت کرده که:

«قال أميرالمؤمنين عليه السلام: إنّ الله تبارک و تعالی اطلع إلی الأرض فاختارنا، و اختارلنا شيعة ينصروننا، و يفرحون لفرحناء و يحزنون لحزننا يبذلون أموالهم و أنفسهم فينا أُولئک منّا و إلينا و قال: کلّ عين يوم القيامة باکية و کل عين يوم القيامة ساهرة الاّ عين من اختصّه الله بکرامته و بکیٰ علی من ينتهک من الحسين و آل محمّد».(۱)

ترجمهٔ حدیث: فرمود امیرمؤمنان عليه السلام: خدای تبارک و تعالی مشرف و مطّلع شد بر زمین، پس اختیار کرد ما را و اختیار کرد برای ما شیعیانی را که یاری کنند ما را و شاد می‌شوند به شادی ما و اندوهناک می‌شوند به اندوهناک شدن ما و بذل می‌کنند مال‌ها و خون‌های خود را در راه ما، آنها از ما هستند و به سوی ما خواهند آمد (و فرمود): هر چشمی در روز قیامت گریان است و هر چشمی در آن روز بیدار است مگر چشمی که خدا اختصاص داده باشد آن را به کرامت خود، و گریسته باشد به جهت مصیبت‌ها و بی‌احترامی‌هائی که نسبت به حسین و اهل بیت رسول خدا وارد شده.

حدیث شانزدهم

ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر مفصّلی روایت کرده که بعد از این نقل خواهم کرد ان شاءالله تعالی در اینجا آنچه مربوط به این فصل است، اینست که راجع است به گریستن در مصیبت حسین عليه السلام که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داد:

«فقال الحسين عليه السلام: و انا يا جدّاه! و حقّ ربّی و حقّک ان لم يدخلوا الجنّة بين يدی لم ادخل قبلهم، و اطلب من ربّی ان يجعل قصورهم مجاورة لقصری يوم القيامة».

یعنی: و آن حضرت عرض کرد: (با جدّ بزرگوار خود) که ای جدّ من، به حقّ خدای خود سوگند یاد می‌کنم و به حقّ تو قسم، تا آنها

۱ـ الخصال، ج ۲، ص ۶۲۴ و ۶۳۵؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۵۲۵.

داخل بهشت نشوند در مقابل من، داخل نخواهم شد و از پروردگار خود می‌خواهم که قصرهای آنان را در پهلوی قصر من قرار دهد در روز قیامت.

حدیث هفدهم

در کتاب نصوص حکایت شده که از کمیت شاعر از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«ما من رجل ذکرنا أو ذکرنا عنده فیخرج من عینه ماء و لو مثل جناح البعوضة إلاّ بنی الله له فی الجنّة بیتا، و جعل ذلک الدّمع حجاباً بینه و بین النار».[۱]

یعنی: نیست مردی که یاد کند ما را یا یاد کرده شویم نزد او، پس بیرون آید از چشم او آبی هر چند مانند بال مگسی باشد، مگر اینکه بنا می‌کند خدا خانه‌ای را در بهشت و می‌گرداند آن اشک را حجابی در میان او و آتش جهنّم.

حدیث هجدهم

در کتاب کامل الزیارات مسنداً حدیث مفصّلی را از زراره از حضرت صادق علیه السلام که بعد از این تمام آن شرح داده می‌شود ان شاءالله تعالی از فقرات آن این است، که فرموده:

«و ما عین أحبّ إلی الله و لا عبرة من عین بکت و دمعت علیه و ما من باک یبکیه الاّ و قد وصل فاطمة و اسعدها علیه، و وصل رسول‌الله صلی الله علیه و آله وادی حقّنا و ما من عبد یحشر و عینه قریرة و البشارة و السّرور علی وجهه و الخلق فی فزع و هم آمنون».[۲] (تا آخر حدیث).

۱ـ بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۹۱؛ عوالم العلوم، ج ۱۵، ص ۲۶۳.
۲ـ کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶.

یعنی: و هیچ چشمی محبوب‌تر نیست در نزد خدا از آن چشم که بر آن بزرگوار گریه کند، و نه هیچ اشکی که از چشمی بر رخساره‌ای جاری شود بر آن مظلوم، مگر آنکه یاری کرده است فاطمه را به گریه خود، و یاری کرده است پیغمبر خدا را، و اداء کرده است حقّ ما اهل بیت را و نیست بنده‌ای که چشمش آرام و شادی در روی او ظاهر باشد در قیامت، مگر اینکه در فزع و گریه است مگر گریه کنندگان بر حسین که آن‌ها ایمنند که محشور می‌شوند با دیده شاد و روشن (تا آخر حدیث).

حدیث نوزدهم

در عاشر بحارالأنوار از دو کتاب عیون و امالی شیخ صدوق ـ اعلی‌الله مقامه ـ مسنداً از ریّان بن شبیب روایت کرده، که گفت: داخل شدم بر حضرت رضا در روز اول‌محرّم پس به من فرمود:

«یابن شبیب! أصائم أنت؟ فقلت: لا. فقال: إنَّ هذا، الیوم هو الیوم الّذی دعا فیه زکریّا علیه السلام ربّه عزّوجلّ فقال: ﴿رَبِّ هَبْ لي مِنْ لَدُنکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إنَّکَ سَمیعُ الدُّعٰاءِ﴾[1]، فاستجاب الله له و أمر الملائکة، فنادت زکریّا و هو قائم یصلی فی المحراب أنَّ الله یبشرک بیحیی، فمن صام هذا الیوم ثمّ دعا الله عزّوجلّ استجاب الله له کما استجاب لزکریّا علیه السلام.

ثمّ قال: یابن شبیب! إنَّ المحرّم هو الشهر الّذی کان أهل الجاهلیّة فیما مضی یحرّمون فیه الظلم و القتال لحرمته، فما عرفت هذه الامة حرمة شهرها و لا حرمة نبیّها صلی الله علیه و آله ، لقد قتلوا فی هذا الشهر ذرّیّته، و سبوا نسائه، و انتهبوا ثقله، فلا غفرالله لهم بذلک أبداً.

یا ابن شبیب! إن کنت باکیاً لشیء فابک للحسین بن علی بن أبی طالب علیهما السلام فإنّه ذبح کما یذبح الکبش، و قتل معه من أهل بیته ثمانیة عشر

۱ـ سوره آل عمران، آیه ۳۸.

رجلاً، مالهم فی الأرض شبیه، و لقد بکت السماوات السبع و الأرضون لقتله، و لقد نزل إلی الأرض من الملائکة أربعة آلاف لنصره، فوجدوه قد قتل، فهم عند قبره شعث غُبر الی أن یقوم القائم، فیکونون من أنصاره، و شعارهم «یا لثارات الحسین».

یابن شبیب! لقد حدّثنی أبی، عن أبیه، عن جدّه علیه السلام أنّه: لمّا قتل الحسین جدّی ـ صلوات الله علیه ـ أمطرت السماء دماً و تراباً أحمرا.

یابن شبیب! إن بکیت علی الحسین علیه السلام حتّی تصیر دموعک علیٰ خدّیک، غفرالله لک کلّ ذنب أذنبته صغیراً کان أو کبیراً، قلیلاً کان أو کثیراً.

یابن شبیب إن سرّک أن تلقی الله عزّوجلّ و لا ذنب علیک فزر الحسین علیه السلام.

یابن شبیب إن سرّک أن تسکن الغرف المبنیّة فی الجنّة مع النبیّ صلی الله علیه و آله فالعن قتلة الحسین علیه السلام.

یابن شبیب إن سرّک أن یکون لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین، فقل متی ما ذکرته: ﴿یَالَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوزاً عَظِیماً﴾.(۱)

یابن شبیب! إن سرّک أن تکون معنا فی الدرجات العُلیٰ من الجنان، فاحزن لحزننا، و أفرح لفرحنا، و علیک بولایتنا، فلو أنّ رجلاً تولّی حجراً حشره الله معه یوم القیامة».(۲)

ترجمه حدیث شریف: ای پسر شبیب! آیا امروز روزه‌ای؟ عرض کردم: خیر روزه نیستم، پس فرمود: در امروز حضرت زکریّا علیه السلام دعا کرد و از خدای تعالی ذریّه طیّبه و فرزند صالح خواست، خدای تعالی

۱ـ سوره نساء، آیه ۷۳.
۲ـ شیخ صدوق، امالی، ص۱۹۲؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

دعای او را اجابت کرد و امر کرد فرشتگان را در وقتی که در محراب نماز بود و او را ندا کردند، و به یحیی بشارت دادند، آنگاه فرمود: این ماه محرّم ماهی است که در زمان‌های گذشته، اهل جاهلیّت حرام می‌دانستند در آن ظلم و کشتن و قتال را به جهت احترام آن، و این امّت نشناختند نه احترام آن را و نه احترام پیغمبر خود را، و کشتند در این ماه ذریّه پیغمبر خود را و اسیرکردند زنان او را، و به غارت بردند اموال ایشان را، پس هرگز نمی‌آمرزد خدا گناهانشان را.

ای پسر شبیب! اگر خواهی برای چیزی گریه کنی بر حسین بن علی بن أبی طالب گریه کن، زیرا که او را سر بریدند مانند سر بریدن گوسفند با هجده نفر از اهل بیت او، که در روی زمین شبیه و نظیر نداشتند.

بعد فرمود: ای پسر شبیب! محققاً گریست برای او هفت طبقه آسمان‌ها و زمین‌ها، و نازل شد برای یاری او از آسمان چهار هزار فرشته، وقتی به زمین کربلا رسیدند آن حضرت را کشته دیدند. پس آن فرشتگان همه ژولیده مو و گردآلود مجاور قبر او شدند و در آنجا خواهند بود و شعارشان گفتن یا «لثارات الحسین» است تازمان ظهور قائم آل محمّد.

ای پسر شبیب! خبر داد مرا پدرم از جدّم که چون حضرت امام حسین علیه السلام کشته گردید از آسمان خون و خاک سرخ بارید.

ای پسر شبیب! اگر گریه کنی بر حسین آن قدر که اشک چشم تو جاری شود بر رخساره تو، خدا می‌آمرزد برای تو هر گناهی که کرده‌ای خواه صغیره باشد یاکبیره، کم بوده باشد یا زیاد.

ای پسر شبیب! اگر دوست می‌داری که خدا را ملاقات کنی و بر تو هیچ گناهی نباشد و از هر جرم و جریره‌ای سالم باشی، زیارت کن قبر امام حسین علیه السلام را.

ای پسر شبیب! اگر شاد و خوشحال می‌شوی که با رسول خدا ﷺ در غرفه‌های بهشت باشی پس لعن کن قاتلان حسین را.

ای پسر شبیب! اگر شاد و مسرور می‌شوی مانند ثواب آن جماعتی که در رکاب حسین شهید شدند به تو داده شود، هرگاه یاد می‌کنی بگو: «یا لیتنی کنت معهم فافور فوزاً عظیماً».

ای پسر شبیب! اگر شاد می‌دارد تو را که در درجات بهشت با ما اهل بیت باشی محزون و غمگین شو به جهت حزن و اندوه ما، و خوشحال و فرحناک شو از جهت فرح و خوشحالی ما، و بر تو است که چنگ زنی در دامن ولایت ما، که اگر مردی سنگی را دوست دارد در قیامت خدا او را با آن محشور کند.

بیان مؤلّف حقیر در اطراف این حدیث: بدانکه از مضامین عالیه این حدیث شریف بر معتقدین به ولایت آل محمّد ﷺ کمال امیدواری حاصل می‌شود، به شرط ثابت ماندن این اعتقاد تا وقت جان دادن، و کاشف است از لطف خدای تعالی نسبت به طبقه شیعیان و دوستان این خاندان صلوات الله علیهم که به واسطه این اعمال و عبادات جزئیه این مرتبه از ثواب و اجر که عقول از ادراک آن عاجز است داده شود و این عطاهای بزرگ و تفضّل الهی بر اعطاء نیست مگر به سبب عظمت و مقام رفیع معصومین از آل محمّد ﷺ .

هر چند بسیاری از نادانان و کوته‌نظران و صاحبان عقول ناقصه تحمّل قبول آن را ندارند و ترتب اجر جزیل و ثواب جمیل را بر این اعمال و عبادات جزئیّه استبعاد و انکار می‌کنند برای رفع این استبعاد و استیحاش به قدر استعداد خود، به چند وجه بیان خود را در این مقام به پایان می‌رسانم:

وجه اول

حکایت عابد بنی اسرائیل

شکّی نیست که درجات و مراتب اعمال و مناسبت میان آن‌ها و پایه‌های ثواب

به اندازه‌ایست که عقول بشر عادّی، عاجز از آن است که بتواند درک و اندازه گیری آن کند، مگر ذات اقدس الهی و راسخون در علم، بسا عملی که بر ظاهر در نظرها کوچک است، و در میزان عدل الهی عظیم و بزرگ است، و بسا اعمالی که در ظاهر بسیار بزرگ است و در پیشگاه خداوندی اندک و بی‌ارزش است چنانچه روایت شده که:

در زمان پیش در میان بنی اسرائیل عابدی بود که دوران عمر خود در هر شبانه روز به عبادت خدا در شکاف کوهی بسر می‌برده و در نزدیکی او درخت اناری بوده و خوراک او در هر شبانه روز قانع بوده به یک دانه از انار آن درخت، لکن به بسیاری عبادات خود مغرور بود. خدای تعالی برای امتحان او فرشته‌ای را به صورت بشر در نزد او فرستاد که به او بگوید که خدای تعالی به فضل خود تو را خواهد آمرزید. وقتی فرشته این پیام را به او رسانید عابد بر آشفت، و در جواب او گفت: عباداتی که کرده‌ام ثوابش زیاده از آن است که خدا مرا به فضل خود بیامرزد، من به مزد اعمالی که کرده‌ام از خدا مزد خود را ثواب بر وجه استحقاق می‌خواهم، نه از راه تفضّل. به فرشته خطاب شد هر عملی که در هر شبانه روز به جا آورده‌ای باید با یک دانه اناری که در آن روز مصرف کرده سنجیده شود، چون به طور مقرّر اعمال او با یک دانه سنجیده شد همه اعمال او یک طرف و یک دانه انار یک طرف، یک دانه انار بر همه اعمال دوره عمر او زیادتی کرد به نحوی که عابد با عبادت کردن یک عمر به خسران و زیان از دنیا رفت.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

پس بنا بر آنچه که گفته شد: سَبُکی وزن عبادات او با زیاد بودن که در خبر ذکر شده شاهد بر مدّعا است، پس جای استبعاد نیست چرا که مقدار و درجه عمل مخفی و مستور است و مقایسه عمل با ثواب فرع بر احاطه و علم به مقدار و درجه هر دو است.

وجه دوم
وجوب ثواب و عقاب

آنکه اعطاء ثواب بر حسب اقتضاء فضل و رحمت الهی است از این جهت است که جمعی از محققین اجر و ثواب را بر خدا واجب می‌دانند به وجوب عقلی نظر به فضل و رحمت و کرم الهی هر چند جمعی از آن‌ها منکرند وجوب آن را، و در این مسئله اختلاف عظیم است مابین علماء اسلام و اکثر معتزله ثواب و عقاب را واجب دانسته عقلاً، و امّا اشاعره قائلند به وجوب ثواب سمعاً و عدم وجوب عقاب اصلاً، و موافقت نموده‌اند ایشان را معتزله بصره و بغداد.

و مابین علماء امامیّه هم اختلاف است، محقق طوسی موافقت نموده است معتزله را، و جمعی اختیار کرده‌اند قول اشاعره را، و علاّمه حلّی و جماعتی ثواب را عقلاً و عقاب را سمعاًواجب‌گویند،وبعضی‌ثواب‌رافضلاًوعقاب‌راعدلاًواجب‌دانند.

و متفرعست بر این مسئله یعنی اختلاف در آن اختلاف در قبول توبه که در اینجا محلّ ذکر آن نیست، بنابراین استبعاد وجهی ندارد، چراکه فضل حق تعالی مانند علم و قدرتش نهایت ندارد، پس ثواب دادن خدا محدود نیست، دراین صورت بُعدی ندارد که خدای تعالی برای عمل کم ثواب بسیار دهد.

وجه سوم
بیانی از مؤلّف برای توضیح راجع به ثواب گریه

بدانکه اعمال و افعال هر کسی کاشف از حُسن سریره یا سوء سریره، یعنی: خوبی باطن یا بدی باطن او است، پس هر عملی کاشف و حاکی است از مرتبه‌ای از معرفت و درجه‌ای از طاعت و بسا عملی است که حاکی است از مرتبه‌ای غیر از آن عمل، که ظاهر می‌کند باطن عمل کننده را از این بیان وجه خلود در بهشت برای بهشتی، و خلود در جهنّم برای جهنّمی ظاهر می‌شود.

وجه چهارم

آنکه حسنه در نزد خدا زیاد می‌شود و مضاعف می‌گردد تا ده درجه و بالاتر، بلکه تا برسد به هفتصد درجه، چنانچه از اخبار بسیاری استفاده می‌شود، از جمله شیخ حرّ عاملی رحمه الله در کتاب وسائل حدیثی را از امام‌صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده:

«**إذا أحسن المؤمن عمله ضاعف الله عمله لكلّ حسنة سبع مأة، فأحسنوا أعمالكم الّتی تعملونها لثواب الله**».(۱)

یعنی: وقتی که نیکو کرد مؤمن عمل خود را، خدا مضاعف می‌کند ثواب عمل او را برای هر عمل نیکوئی هفتصد حسنه، پس نیکو کنید اعمال خود راکه عمل می‌کنید آن را برای ثواب خدا.

و در روایت دیگر دنباله آن است که فرمود:

«**و ذلک قول الله عزّوجلّ ﴿وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾(۲)**».(۳)

پس ممکن است بگوئیم آنچه برای عمل کم در اخبار ذکر شده به بعضی از آن‌ها یک ثواب و به بعضی ثواب آن مضاعف شود تا آنجائی که خدا می‌خواهد؛ بنابراین اختلاف اخبار را ممکن است بر آنچه گفته شد عمل کنیم.

وجه پنجم

باید دانست که ثواب و عقاب اعمال کم باشد یا زیاد به سبب چیزهای پنهانی است که در عمل ضمیمه شده که بسا غیر از خدای تعالی کسی از آن آگاه نیست، چه بسا عملی که ثواب خود آن عمل کم است ولی به ضمیمه امری یا کیفیّتی یا کمال خلوص در آن مختلف می‌شود، چنانچه صاحب کتاب جواهر در آن کتاب فرموده بعد از بیان اختلاف اخبار در مقدار ثواب خواندن نماز در مسجد کوفه گفته است:

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۱. ۲ـ سوره بقره، آیه ۲۶۱.
۳ـ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۱.

«یمکن دعوی أن هذا الاختلاف باعتبار المکلفین من حسن التـوجّه التأدیة و نحوهما من العوارض التی تزداد الصّلوة بسببها فضلاً، مثل ما قیل فی اختلاف الثواب فی زیارة الحسین و الحج و غیرهما، أو باعتبار اقتضاء المقامات لاختلافها، و اختلاف عقول السائلین و تهیُؤهم لإیداع الاسرار».(۱)

یعنی: ممکن است دعوای این اختلاف به اعتبار حـالات مکـلّفین باشد، از حیث نیکو توجّه کردن و نیکو اداء کردن آن و مـانند ایـنها از عوارضی که به سبب آن فضیلت نماز زیاد شود، مانند آنـچه کـه گـفته شده راجع به اختلاف ثواب در زیارت حسین ؑ و حج و غیر این‌ها، یا به اعتبار اقتضاء مقاماتی که با هم اختلاف دارند بـه سـبب اخـتلاف عقل‌های سؤال کنندها و مهیّا بودنشان برای سپردن اسـراری کـه بـاید پنهان باشد.

حدیث بیستم

در کتاب کامل الزیارات مسنداً از عبدالله بن بُکَیر در حدیث طـویلی از حـضرت صادق ؑ روایت کرده:

«قال: حَجَجت مع ابی عبدالله ؑ فقلت: یابن رسول الله لو نبش قبر الحسین بن علیّ ؑ هل کان یُصابَ فی قَبرة شیء؟ فقال: یا ابن بُکَیر ما اعظم مسائلک، انّ الحسین بن علیّ ؑ مع أبیه و أمّه و أخیه فی منزل رسول الله ﷺ و معه یرزقون و یحبون و انّه لمن یمین العرش متعلّق به یقول یا ربّ أنجِزلی ما وعدتنی، و انّه لینظر الی زوّاره فهو اعرف بهم و باسمائهم و أسماء آبائهم و مالهم فی رحائلهم من أحدهم بولده، و أنه لینظر إلی من یبکیه فیستغفرله و یسأل اباه الاستغفار له، و یقول: ایّـها الباکی لو علمت ما أعدّ الله لک لفرحت اکثر ممّا حزنت، و انّه لیستغفر له

۱ـ جواهر الکلام، ج ۱۴، ص ۱۵۲.

من کلّ ذنبٍ و خطیئةٍ».(۱)

ترجمه حدیث: عبدالله بن بکیر گفت: حجّ گذارم با أبی عبدالله علیه السلام، پس گفتم: ای پسر رسول خدا! اگر نبش کرده شود قبر حسین بن علی علیهما السلام آیا به چیزی رسیده می‌شود در قبر او؟ فرمود: پسر بکیر! چقدر بزرگتر است سؤال‌های تو؟ هر آینه حسین بن علی علیهما السلام با پدر و مادر و برادرش در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله است و با او روزی داده می‌شوند و خوشحال و شادانند و او در طرف راست عرش آویخته شده است به آن، و می‌گوید: ای پروردگار من، وفا کن برای من آنچه را که به من وعده داده‌ای، و او نظر می‌کند به سوی زوّار خود و شناساتر است به ایشان و نام‌هایشان و نام‌های پدرانشان و آنچه در راحله آن‌ها است از یکی از آن‌ها به فرزند خود، و او نظر می‌کند به کسی که برای او می‌گرید پس طلب آمرزش می‌کند برای او، و از پدرش هم می‌خواهد که برای او طلب آمرزش کند، و می‌گوید: ای گریه کننده، اگر می‌دانستی چه چیز خدا برای تو مهیّا کرده هر آینه شاد و خوشحال می‌شدی بیشتر از آنچه محزون شدی، و آن حضرت طلب آمرزش می‌کند برای او از هر گناه و معصیتی که کرده.

حدیث بیست و یکم
ثواب گریستن در مصائب آل محمّد علیهم السلام

از حضرت صادق علیه السلام در خبری روایت شده که فرمود:

«رحم الله شیعتنا انّهم اوذوا فینا و لم نوءذ فیهم شیعتنا منّا قد خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا رضوا بنا ائمّة و رضینا بهم شیعة یصیبهم مصابنا و یبکیهم اوصابنا و یحزنهم حزننا و یسرهم سرورنا و نحن ایضاً نتألّم لألهم و نطلع الی احوالهم فهم معنا لا یفرّقونا و لا نفارقهم لأن

۱ـ کامل الزیارات، ص۱۰۳؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۹۲.

مرجع العبد إلى سيّده و معوّله إلى مولاه فهم يهجرون من عادانا و يجهرون بمدح من والانا و يباعدون من اذانا اللهمّ احي شيعتنا فی دولتنا و ابقهم فی ملكنا و مملكتنا اللهمّ انّ شيعتنا منا و مضافين الينا فمن ذكر مصابنا و بكی لأجلنا استحيی الله ان يعذبه بالنّار».(۱)

ترجمهٔ حدیث: خدا رحمت کند شیعیان ما را که ایشان در راه ما اذیّت کرده می‌شوند، و ما به خاطر ایشان اذیّت نکشیده‌ایم، شیعیان ما از ما هستند، آفریده شدند از زیادتی طینت ما، و سرشته شدند به آب ولایت ما، خشنود شدند که ما پیشوایان ایشان باشیم، و خشنود شدیم ما به ایشان که شیعیان ما باشند، مصیبت است بر ایشان مصیبت‌های ما، و می‌گریند بر اَلَم‌هایی که بر ما وارد شده، اندوهناک می‌شوند به جهت اندوهناک شدن ما، و شاد می‌شوند در شادی ما، ما هم متألّم می‌شویم به متألّم شدن ایشان، و خبر داریم از حالات ایشان، پس ایشان با مایند و از ما جدا نمی‌شوند، و ما هم از ایشان جدا نمی‌شویم، زیرا که بازگشت بنده به سوی آقای او است، و اعتماد و تکیه گاه او به مولای او است، پس ایشان دوری می‌جویند از دشمنان ما، و آشکارا مدح می‌کنند دوستان ما را، و دور می‌شوند از کسانی که ما را آزار می‌دهند، خدایا زنده بدار شیعیان ما را، و زنده کن ایشان را در زمان دولت ما و مملکت ما ـ یعنی: زمان قیام قائم ما و رجعت او ـ به درستی که شیعیان ما از مایند و متعلقند به ما، پس کسی که یاد کند مصیبت‌های ما را، و بگرید برای ما، حیا می‌کند خدا که او را به آتش عذاب کند.

حدیث بیست و دوم

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرموده است: کامل‌ترین از مؤمنان از

۱ـ طریحی، المنتخب، ص۲۶۸؛ معالی السبطین، ج ۱، ص ۱۵۸.

جهت ایمان کسی است که خُلق او نیکوتر باشد و رّقت قلب او و گریه او بر ما اهل بیت بیشتر و شدیدتر باشد دوستی او با ما اهل بیت، و زیادتر باشد حزن و اندوه و سوزش دل او در مصیبت ما، و بیشتر باشد مودّت و دوستی او برای ما.

حدیث بیست و سوم
ثواب گریه بر حسین و اهل بیت آن حضرت

معاویة بن وهب که از بزرگان اصحاب حضرت صادق‌علیه‌السلام است روایت کرده و گفته است که: نشسته بودم خدمت آن حضرت که مردی پیر که از شدّت پیری قامتش خمیده بود آمد خدمت آن بزرگوار و سلام کرد، حضرت جواب داد و فرمود: از کجا آمده‌ای ای شیخ؟ نزدیک بیا، پس نزدیک رفت و دست آن حضرت را بوسید و گریه بسیاری کرد. حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: فدای تو شوم، حال صد سال است که از عمر من می‌گذرد بر بصیرت و معرفت حقوق شما و هر روز خود را امیدوار می‌کنم و دل خود را خوش می‌کنم که روز دیگر یا ماه دیگر یا سال دیگر، بلکه از این ذلّت بیرون آئیم و حق به مرکز خود قرار گیرد و این انتقام کشیده شود، و در این آرزو پیر و کور شدم، [امّا]نرسیدم و عمرم تمام شد، دیگر گریه از برای چه روز است؟ آن حضرت فرمود: اگر زنده ماندی و به آن روز که خدا مقرّر و مقدّر فرموده رسیدی از برای فتح و نصرت ما و طلب خون و دفع ظلم و یاری ما، که همراه ما خواهی بود و در همین دنیا چشم تو روشن خواهد شد، و اگر مُردی و اجل وفا نکرد در روز قیامت حشر تو با ثقل - یعنی: اهل بیت رسول خدا - خواهد بود. آن مرد گفت: یابن رسول الله، بعد از این مژده که مرا دادی، دیگر پروا ندارم امروز بمیرم و اگر فردا. حضرت فرمود: ای شیخ **«إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی»** تشویش مکن، روز قیامت با مائی. بعد از آن فرمود: تو از اهل کوفه‌ای؟ گفت: نه، فرمود که: از اهل کجائی؟ گفت: از نواحی و اطراف کوفه می‌باشم. فرمود: از منزل تو تا قبر جدّم حسین مظلوم شهید چقدر راه است؟ گفت: بسیار نزدیک است. فرمود: هیچ به زیارت او می‌روی؟ گفت: بلی فدای تو شوم.

فرمود: ای شیخ! این خون جدّم حسین، خونیست که خدا از او نخواهد گذشت و او را طلب خواهد فرمود؛ بدرستی که از اولاد فاطمه و غیر فاطمه بـه هـیچ کس چـنان مصیبتی نرسیده و نخواهد رسید که به جدّم رسید. به خدا که کشته شد با هـفده نـفر از اهل بیت خود که هیچ کدام در روی زمین عدیل و نـظیر نـداشـتند، و در راه خـدا نصیحت کردند و صبر کردند بر این مصیبت‌های بزرگ که بر ایشان رخ داد، و خدا به ایشان خواهد داد بهترین جزاهائی که به صبر کنندگان و مـصیبت زدگـان بـدهد. ای مرد، جناب رسول خدا در روز قیامت می‌آید به صحرای محشر و حسـین را بـا سـر بریده به همراه خود خواهد آورد، در حالتی که سر خود را به روی دست گرفته باشد و خون از آن بچکد و گوید: خدایا! از امّت من بپرس که چرا فرزند مرا با ایـن وضـع کشتند واهل بیت مرا اسیر کردند و شهر به شهر و دیار به دیار گـردانـیدند؟ پس ای شیخ، گریه و جزع بر هر امری از امور دنیا مکروه است مگـر گـریه‌ای کـه بـر جـدّم حسین کنی، که قطره اشکی که در مصیبت او ریخته شود آتش جهنّم را فرو نشاند، و بهشت بر تو واجب می‌شود به آن، اگر چه گناهان تو مثل کف دریاها باشد.(۱)

حدیث بیست و چهارم

حضرت رضا علیه السلام فرموده:

«کان أبی إذا دخل شهر المحرّم لا یری ضاحکاً و کانت الکابة تغلب علیه حتّی یمضی منه عشرة أیّام، فإذا کان یوم العاشورا، کان ذلک الیوم یوم مصیبته و حزنه و بکائه، و کان یقول: هو الیوم الّذی قتل فیه الحسین، فلو علم الباکون أی أجر یؤجرون لتمنّوا دوام هذا الحال حتی المآل».(۲)

یعنی: از عادت پدر بزرگوارم این بود که هـرگاه مـاه مـحرّم داخـل می‌شد دیگر کسی آن جـناب را خـوشحال و مـتبسّم نـمی‌دید و آثـار حزن واندوه از سیمای مبارکش ظاهر بـود. تـا آنکـه ده روز از آن مـاه

۱ـ شیخ طوسی، أمالی، ص ۱۶۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳.
۲ـ شیخ صدوق، أمالی، ص ۲۲۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳.

بگذرد چون روز عاشورا داخل می‌شد، آن روز، روز مصیبت و حزن و روز گریه آن جناب بود، و مکرّر می‌فرمود: این است آن روزی که کشته شده در آن امام حسین ﷺ. پس اگر می‌دانستند گریه کنندگان بر آن مظلوم که چه اجرهائی به آن‌ها مزد داده می‌شود هر آینه آرزو می‌کردند که تا نفس آخر عمر در گریه و ناله برای آن بزرگوار باشند.

حدیث بیست و پنجم

در کتاب کامل الزیارات در ضمن حدیث طویلی که سندش به ابی هارون مکفوف می‌رسد از امام صادق ﷺ روایت کرده، که فرمود:

«و من ذکر عنده الحسین ﷺ فخرج من عینه من الدّموع مقدار جناح ذباب، کان ثوابه علی الله عزّوجلّ و لم یرض له بدون الجنّة».(۱)

یعنی: کسی که مصیبت‌های حسین در نزد او ذکر شود و به اندازه بال مگسی اشک از چشم او بیرون آید، واجب می‌شود بر خدا ثواب آن را دادن، و اینکه غیر از بهشت برای او راضی نشود.

حدیث بیست و ششم

مقام گریه کنندگان بر حضرت سیّدالشهداء ﷺ

نیز در همان کتاب مسنداً از زراره از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که فرمود:

«[یا زراره]انّ السماء بکت علی الحسین ﷺ أربعین صباحاً بالدم، و إن الأرض بکت أربعین صباحا بالسّواد، و ان الشمس بکت أربعین صباحا بالکسوف و الحُمرة، و ان الجبال انقطعت و تنثرت، و ان البحار تفجّرت، وان الملائکة بکت أربعین صباحاً علی الحسین، و ما اختضبت منّا امرأة و لا ادهنت و لا اکتحلت حتی أتینا رأس عبید الله بن زیاد ـ لعنه الله ـ، و ما زلنا فی عبرة بعده، و کان جدّی إذا ذکره بکی حتّی تملاء عیناه لحیته، و

۱ـ کامل الزیارات، ص۱۰۴؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۹۱.

حتّى يبكى لبكائه رحمة له من رءاه، و ان الملائكة الّذين عند قبره يبكونه، فيبكى لبكائه كلّ من فى الهواء و السّماء من الملائكة، و لقد خرجت نفسه فزفرت جهنّم زفرة كادت الأرض تنشق لزفرتها، و لقد خرجت نفس عبيدالله بن زياد ـ لعنه الله ـ، فشهقت جهنّم شهقة لولا انّ الله حبسها بخزانها لاحرقت من على وجه الأرض من فورها، و لو يؤذن لها ما بقى شىء الاّ ابتلعته، و لكنّها مأمورة مقصودة، و لقد عتت على الخزان غير مرّة حتّى أتاها جبرئيل فضربها بجناحه فسكتت، و إنّها لتبكيه و تندبه، و إنّها لتلظى على قاتله، و لولا من على الأرض من حجج الله لنقضت الأرض و ما عليها و ما تكثّر الزلازل الاّ عند اقتراب السّاعة. و ما عين أحبّ إلى الله و لا عبرة من عين بكت و دمعت عليه، و ما من باك يبكيه الاّ و قد وصل فاطمة و أسعدها عليه، و وصل رسول الله و ادّىٰ حقّنا، و ما من عبد يحشر و عليه قريرة و البشارة تلقاه و السّرور على وجهه، و الخلق فى فزع و هم آمنون، و الخلق يعرضون و هم حدّاث الحسين تحت العرش و فى ظل العرش لا يخافون سوء الحساب، يقال لهم: ادخلوا الجنّة فياتون و يختارون مجلسه و حديثه و ان الحور العين لترسل اليهم انّا قد اشتقناكم مع الولدان المخلدون، فما يرفعون رؤوسهم اليهم لمّا رأون فى مجلسهم من السرور و الكرامة، وان أعدائهم مسحوبون بناصبتهم الى النّار، و من قائل ما لنا من شافعين و لا صديقٍ و لا حميمٍ. و انّهم ليرون منزلتهم و ما يقدرون ان يدنوا إليهم، و لا يصلون إليهم. اَن الملائكة لتأتيهم بالرسالة من أزواجهم و من خزانهم على ما اعطوا من الكرامة، فيقولون: نأتيكم إن شاء الله تعالى، فيرجعون إلى أزواجهم بمقالاتهم، فيزدادون إليهم شوقاً إذا هم أخبروهم بما هم فيه من الكرامة و قربهم من الحسين، فيقولون: الحمدالله الّذى كفانا الفزع الاكبر، و أهوال القيامة، و نجّانا ممّا كنّا نخاف، و يؤتون بالمراكب و الرحال على النجائب، فيستوون عليها و هم فى الثناء على الله و الحمدلله و الصّلوة على محمّد و على آله حتّى ينتهوا إلى

منازلهم».(۱)

ترجمه حدیث شریف می‌فرماید: ای زراره! همانا حقیقتاً آسمان گریه کرد بر حسین علیه السلام و تا چهل صباح خون بارید، و زمین گریه کرد برای او چهل صباح به سیاهی، و آفتاب گریست بر او چهل صباح به گرفتگی و سرخی، و کوه‌ها پاره پاره و از هم پاشیده و پراکنده شد و اجزاء آن از هم جدا شد، و دریاها به موج و جوش و خروش درآمد، و تمام ملائکه تا چهل صباح برای آن حضرت گریستند، و بعد از شهادت آن مظلوم هیچ زنی از ما حَنا نبست و روغن به موی و بدن خود نمالید و سُرمِه به چشم خود نکشید و خلخال بر پای خود نبست، تا آنکه سر عبیدالله بن زیاد ملعون را برای ما آوردند، و ما همیشه بعد از آن در گریه‌ایم بعد از آن، و عادت جدّم یعنی حضرت زین‌العابدین علیه السلام بر این جاری شده بود که هر وقت یاد این مصیبت می‌کرد می‌گریست تا آنکه ریش مبارکش از اشک چشمش تر می‌شد و آن قدر می‌گریست که، هر که او را می‌دید از گریه او به گریه در می‌آمد و دلش بر او می‌سوخت.

و فرشتگانی که در اطراف قبر آن شهید مجاورند، آن قدر در مصیبت آن مظلوم می‌گریند که از گریه ایشان همه فرشتگانی که در آسمان و در فضای هوایند می‌گریند، و چون روح مقدّسش از بدن پاره پاره‌اش بیرون رفت، جهنّم چنان آه سوزناکی کشید که نزدیک بود از شدّت آن زمین شکافته شود. و چون روح پلید ابن زیاد - لعنه الله - از جسد نحسش بیرون رفت، جهنّم، از شدّت غیظ و خشم نعره‌ای زد که اگر خدای تعالی امر نمی‌فرمود فرشتگان مالکین و خازنین جهنّم را که او را حبس کنند، هر کس که بر روی زمین بود می‌سوخت، و اگر خدا إذن می‌داد او را، در روی زمین چیزی باقی نمی‌ماند إلاّ اینکه

۱ـ کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶.

همه را به خود فرو می‌برد، و لکن او از جانب خدا مأمور به صبر و آرامی است، و او چندین مرتبه طغیان و سرکشی کرد از مالکین و خزنه خود که از شدّت خشم می‌خواست که دشمنان آن جناب را بسوزاند، تا آنکه جبرئیل آمد و بال خود را بر او زد و او را حبس کرد و ساکت نمود، و جهنّم همیشه بر آن مظلوم گریه می‌کند و سوزش دل خود را آماده دارد برای کشندگان آن مظلوم. و اگر از برکت وجود حجّت‌های الهی که بر روی زمین بودند و خواهند بود نمی‌بود، هر آینه زمین پاره پاره می‌شد و سرنگون می‌گردید بر اهلش، و بسیار نخواهد شد زلزله آن مگر در نزدیکی قیامت. و به هیچ چشمی محبوب‌تر نیست در نزد خدا از آن چشم که بر آن بزرگوار گریه کند، و هیچ گریه محبوب‌تر نیست در نزد او از آن اشک که بر آن مظلوم جاری شود، و نیست هیچ گریه کننده‌ای که بگرید بر آن مظلوم مگر آنکه یاری کرده است فاطمه طاهره را به گریه خود و یاری کرده است پیغمبر خدا را و اداء کرده است حقّ ما اهل بیت را، و هیچ بنده‌ای نیست که محشور گردد در قیامت مگر آنکه گریان است، به غیر از گریه کنندگان بر جدّم حسین علیه‌السلام که محشور می‌شوند با دیده شاد و روشن، و مدام به آنها بشارت می‌رسد که علامات سرور و بشارت در سیمای آنها آشکار است، در حالتی که خلق در جزع و فزع و حزن و اندوهند، و ایشان ایمنند و دیگران در محلّ حساب گرفتارند، و ایشان در سایه عرش الهی با حسین علیه‌السلام مشغول صحبت می‌باشند و ترسان نیستند از بدی حساب، و هر چند به ایشان می‌گویند که داخل بهشت شوید، راضی نمی‌شوند و اختیار می‌کنند مجلس و صحبت آن حضرت را، و حورالعین می‌فرستند فرستادگانی را به سوی ایشان و پیغام می‌دهند که، ما و پسران بهشتی که در آنجاویدند همیشه در بهشت مشتاقیم به سوی شما بسیار، پس ایشان سرهاشان را به زیر انداخته و به جانب

آنها نظر نمی‌کنند از خوشحالی‌ها و کرامت‌های الهی که در مجلس خود مشاهده می‌کنند.

و دشمنان ایشان بعضی به پیشانی‌های خود آویخته شده و در آتشند، و بعضی دیگر در آتش فریاد می‌کنند و می‌گویند: ای وای، نیست برای ما شفاعت کننده‌ای و دوستی یا خویشی که شفاعت کند ما را، و ایشان می‌بینند مکان‌های خود را در بهشت و حسرت می‌خورند که نمی‌توانند به آنجا روند، و ملائکه از جانب حوریان و خزینه داران کرامت‌هائی که یافته‌اند پیغام می‌آورند و اظهار می‌کنند زیادتی شوقشان را به ایشان، پس همه ایشان در جواب آنها می‌گویند که: ما ان شاءالله تعالی بعد از این خواهیم آمد.

چون ملائکه این جواب را به ایشان می‌رسانند و خبر می‌دهند ایشان را از کرامت‌هائی که در آن مجلس دیده‌اند و قرب محبّان را، در خدمت آقای مظلومان ـ ارواحناه فداه ـ سرور و شادیشان زیاد می‌شود و شوقشان دو چندان می‌گردد. پس چون شیعیان و دوستان این مراتب عالیه را ببینند می‌گویند: حمد و ثنای جمیل خدا را سزا است که رفع فرمود از ما هول و فزع روز بزرگ و جزع روز قیامت را، و نجات داد ما را از آنچه می‌ترسیدیم. پس می‌آورند بر ایشان مرکب‌های سواری و حلّه‌های نیکو می‌گسترانند بر اسب‌های نجیب و ایشان سوار می‌شوند و زبان‌های خود را به آوازهای بلند به حمد و ثنای الهی می‌گشایند و همیشه با حمد خدا و صلوات بر محمّد و آل محمّد - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌روند تا داخل منازل خود شوند و در بهشت جاویدان ساکن گردند.

حدیث بیست و هفتم

در کتاب ملهوف عن آل الرسول عليهم‌السلام انّهم قالوا:

«من بكیٰ و أبکی فینا مأة فله الجنّة، و من بکی و أبکیٰ خمسین فله الجنّة، و من بکیٰ و أبکیٰ ثلاثین فله الجنّة، و من بکیٰ و أبکیٰ عشرة فله الجنّة، و من بکیٰ و أبکیٰ واحداً فله الجنّة، و من تباکیٰ فله الجنّة».(۱)

ترجمه: از آل پیغمبر ﷺ روایت کرده، که گفته‌اند: کسی که بگرید و بگریاند صد نفر را پس از برای او است بهشت، و کسی که بگرید و بگریاند پنجاه نفر را برای او است بهشت، و کسی که بگرید و بگریاند سی نفر را برای او است بهشت، و کسی که بگرید و گریاند ده نفر را برای او است بهشت، و کسی که بگریاند و بگریان یک نفر را برای او است بهشت، و کسی که خودش را به گریه بدارد برای او است بهشت.

حدیث بیست و هشتم

فضل و فضاله از امام صادق علیه السلام روایت کرده، که فرمود:

«من ذکرنا عنده فَفاضَت عیناه حرّم الله وجهه علی النّار».(۲)

کسی که اشک از دو چشمش جاری شود بر ما، خدا حرام کند روی او را بر آتش.

۱ـ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷.
۲ـ کامل الزیارات، ص ۱۰۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

باب دوم

باب دوم
در خواص و فوائد گریه بر حسین علیه‌السلام

بدانکه آنچه از اخبار و احادیث بسیار، صادره از مصادر آل محمّد علیهم‌السلام روایت شده، از آنچه که قبلاً ذکر شد و بعد از این ذکر می‌شود، و تصریح شد و می‌شود، چیزهائی است که یادآوری می‌شود:

اول: آن است که گریه کننده و گریاننده و استماع کننده مصائب حضرت أبی عبدالله علیه‌السلام تأسّی کرده است به وجود مبارک خاتم الأنبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله، چنانچه به حکم فرموده: ﴿**وَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**﴾[1] مایه و موجب تأمین سعادت دنیا و آخرت و تشبّه به آن حضرت است؛ زیرا که آن بزرگوار در دوران عمر شریف خود، هر وقت نور دیده خود حسین علیه‌السلام را می‌دید، و متذکّر حالات او می‌شد، محزون و مغموم می‌شد؛ به نحوی که اشک از چشمان مبارکش جاری می‌گردید، و به شدّت می‌گریست و ناله می‌زد و حالت گرفتگی و حزن و اندوه به حضرتش دست می‌داد.

پس تأسّی کردن به آن حضرت و تبعیت کردن به او در این باب، مانند سایر اعمال و افعال بر کسی که خود را مسلمان و از امّت آن حضرت می‌داند، واجب و لازم و نشانه محبوب خدا شدن است.

پوشیده نماند که یکی از اسباب حزن و اندوه و گریه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر نور دیده‌اش حسین علیه‌السلام، خبر دادن و تعزیت گفتن ملائکه از جانب خدای تعالی که از خبر دادن هر یک از آنها، هر کدام یک مرتبه و یا مکرّر به دفعات عدیده، که تنها همین یک سبب شماره آمدن آنها را نمی‌توان احصا کرد تا چه رسد به سایر اسباب حزن و گریه و اندوه آن بزرگوار، زیرا که تمام حالات و حرکات و کارها و گفتار

۱ـ سوره احزاب، آیه ۲۱.

حضرت سیّدالشهداء علیه السلام، هر یک از آنها مایه حزن و اندوه و سبب گریستن جدّ بزرگوارش بوده، و این اسباب همه از حدّ و شمار و اندازه بیرون است، زیرا که قبل از ولادت آن جناب، از زمان آدم ابوالبشر تا زمان قیام قائم آل محمّد ـ چنانچه بعضی از آنها در طی این کتاب شرح داده خواهد شد، ان شاء الله تعالی ـ همه را جدّ بزرگوار او شاهد بوده و دانسته و می‌داند، بلکه همه اوصیاء آن حضرت هم دانسته و می‌دانند، چنانچه خدای تعالی می‌فرموده:

﴿قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ و الْمُؤمِنُونَ﴾[1].

پس بر هر مسلمانی لازم و واجب است که در این عبادت بزرگ به پیغمبر اکرم تأسّی نمایند و در گریستن و عزاداری و حزن و اندوه بر آن شهید مظلوم کوتاهی نکنند و فریب یاوه‌سرائی و انتقاد دشمنان خدا و رسول خدا و اهل بیت او و سرسپردگان آنها را نخورند.

باید دانست که در اصول و قواعد شیعیان دوازده امامی ثابت است که تمام اعمال و افعال حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله مانند اقوال او بوده، در مقام تشریع و جعل و بیان احکام، همچنان که به دلخواه و هوای نفس سخن نمی‌گفت به حکم: **﴿مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوىٰ﴾**[2] **﴿إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحىٰ﴾**[3] کردار و رفتار آن حضرت مانند گفتارش به وحی الهی بوده.

پس بدانکه آمدن فرشتگان و تعزیت گفتن آنها به آن بزرگوار در مصائب نور دیده او و گریستن و حزن و اندوه برای جگر گوشه‌اش، نبوده مگر به وحی و امر خدا. پس خدا چنین خواسته و امر فرموده پیغمبر خود را پیش از ولادت حسین و بعد از ولادت او تا رحلت او از این دنیا و پس از رحلت او در عالم برزخ در گریهٔ و حزن و اندوه در مصائب آن بزرگوار باشد، و اهتمامی که در این باب شده در هیچ عبادتی از عبادات نشده، و به خوبی ظاهر است که رضای خدا در این عبادت به چه درجه است، و چه اندازه او را به درگاه خدا نزدیک کرده، و این وسیله بزرگ به چه اندازه

۱ـ سوره توبه، آیه ۱۰۵.
۲ـ سوره نجم، آیه ۴.
۳ـ سوره نجم، آیه ۳.

است که اشرف کائنات و اقرب جمیع مخلوقات را در طول زندگانیش به این عبادت بزرگ امر فرموده.

پس سعادتمند کسی است که در این عبادت بزرگ به آن پیغمبر گرامی تأسّی و اقتدا کند، و به این وسیله عظیمه تقرّب به خدا و رسول را تحصیل نماید.

دوم: آنکه در گریستن در مصائب حسین علیه‌السلام، تأسّی و اقتداء به تمام انبیاء و مرسلین و ملائکه مقرّبین و اقتداء به ائمّه طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ و عبادالله صالحین و اولیاء مخلصین و مؤمنین انس و جنّ است، چنانچه اخبار و احادیث بعداً بیان می‌شود.

سوم: آنکه گریستن در عزاء و مصائب آن حضرت، موجب تسلّی خاطر و آرامی قلب مبارک فاطمه زهراء علیها‌السلام است، چنانچه در روایات کثیره وارد شده که آن صدیقه طاهره از شهادت جگر گوشه خود گریان و بی‌اندازه پریشان و محزونه و نالان بوده و هست. چون شیعیان و دوستان ایشان گریه و نوحه و عزاداری کنند، قلب مبارک آن بی‌بی معظّمه آرام می‌گردد، و تسلّی خاطر او می‌گردد، چنانچه بعضی از اخبار آن گذشت، و بسیاری بعد از این خواهد آمد.

در بیان فوائد گریه بر حسین علیه‌السلام

چهارم: آنکه گریه کردن بر آن حضرت موجب ادخال سرور است در دل‌های پاک پیغمبر و ائمّه طاهرین، چنانچه در اخبار مأثوره نبویّه و احادیث مرویّه وارد شده در ترغیب و تحریص شیعه کمال ظهور را دارد، چنانچه در خبر ابن‌عبّاس که در این کتاب به محلّ خود شرح داده خواهد شد مذکور است، که جبرئیل به امر ربّ جلیل نازل شد و عرضه داشت:

یا رسول الله! خدا تو را سلام رسانید، و فرمود: آرام نما فاطمه را که من می‌آفرینم شیعیان و دوستانی را برای شما.(۱) (تا آخر خبر)

و در ذیل روایت است که، پیغمبر خدا از شنیدن این مژده‌ها اظهار بشارت و

۱ـ کامل الزیارات، ص۸۲؛ مستدرک الوسائل، ج۱۰، ص۳۱۴.

شادی کرد و مسرور شد، و اگر نبود هیچ خبری برای فضیلت گریه مگر همین یک جز کافی بود، چرا که در اخبار بسیار وارد شده که، افضل اعمال ادخال سرور است در قلب مؤمن، پس چگونه است ادخال سرور در قلب پیغمبر و در قلب امیرمؤمنان و فاطمه زهراء و حضرت امام مجتبی و خود حضرت سیّدالشهداء و سایر ائمّه طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ که مسرور شدن هر یک از ایشان مسرور شدن خدا است که، هر که مسرور کند ایشان را، خدا را مسرور کرده، پس در این صورت چگونه می‌شود که خدای رئوف رحمان و رحیم چنین بنده‌ای که سبب مسروری خود و ایشان است، به آتش خشم و غضب خود عذاب کند.

پنجم: آنکه گریه و عزاداری برای حضرت سیّدالشهداء علیه السلام نصرت و اجابت دعوت و استغاثه آن حضرت است، و اجابت و نصرت در هر وقتی به مقتضای آن وقت است، چنانچه نصرت و یاری آن حضرت در روز عاشورا به جانبازی و کشته شدن و ریخته شدن خون در رکابش بوده، و پس از شهادت آن حضرت به گریستن و عزاداری کردن در ماتم جانسوز آن بزرگوار است؛ طبق پیغامی که توسط حضرت زین العابدین و علیا جناب سکینه خاتون از سر بریده در مجلس یزید ملعون در شام و از گلوی بریده در گودی قتلگاه برای شیعیان فرستاده، که در محلّ خود بیان خواهد شد، و فرمان گریستنی که به زعفر زاهد جنّی و سلطان قیس هندی داد که پس از شهادت آن جناب برای او گریه کنند.

ششم: آنکه از اجر و مزد رسالت پیغمبر است، که خدای تعالی فرموده:

﴿قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبىٰ﴾(۱).

و از کاملترین آثار مودّت و محبّت به نزدیکان پیغمبر، محزون بودن و گریه کردن و عزاداری و نوحه سرائی نمودن بر حسین علیه السلام و هم ناله و گریه شدن با رسول خدا و فاطمه زهرا و ائمّه هدیٰ ـ صلوات الله علیهم ـ بوده است.

هفتم: آنکه گریستن بر حسین علیه السلام عمل نمودن به وصیّت و پیمان الهی است، که فرموده:

۱ـ سوره شوری، آیه ۲۳.

﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً﴾[۱].

بنابر آنچه در بعضی از تفاسیر وارد شده که مراد از والدین، حسین و فاطمه‌اند. و از بزرگترین اسباب احسان به میّت، احترام به او است به گریه کردن و خود رابه گریه داشتن و تأسیس مجلس عزاء است برای او.

در خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جنگ احد به مدینه، چون دید از خانه هر شهیدی صدای نوحه و گریه بلند است، مگر از خانه عمویش حضرت حمزه، بسیار مهموم و غمناک شد، و فرمود: «عمویم حمزه را عزادار و گریه کننده‌ای نیست»،[۲] پس اهل مدینه بر خود قرار دادند که نوحه و ندبه و گریه برای هیچ یک از شهدای خود نکنند، مگر آنکه اول بروند در خانه حمزه و برای او نوحه و گریه و عزاداری کنند.

هشتم: آنکه گریستن بر حضرت حسین علیه السلام کفّاره عقوق والدین ظاهری است، چنانچه در اخبار و روایات وارد شده که: هر کسی که نسبت به پدر و مادر ظاهری خود تقصیری کرده باشد، والدین حقیقی خود را خشنود کند که رضا و خشنودی ایشان جبران و تدارک عقوق والدین ظاهری را می‌کند، و بزرگتر چیزی که موجب رضایت والدین حقیقی می‌شود، گریه و نوحه سرائی بر حضرت سیّدالشهداء علیه السلام است.

نهم: گریه و ندبه و نوحه بر آن حضرت خواسته خود او است، چنانچه قبلاً ذکر شد، چنانچه به حضرت سجّاد علیه السلام فرموده:

«بلّغ شيعتي مني السّلام و قل لهم: إنّ أبي مات غريباً فاندبوه، وانّ أبي مات عطشاناً فاذكروه».[۳]

یعنی: سلام مرا به شیعیانم برسان، و برایشان بگو که: پدرم غریب از دنیا رفت، پس برای او به صدای بلند گریه کنید، و مُرد در حالتی که

۱ـ سوره احقاف، آیه ۱۵.
۲ـ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۵، ص۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۵۰، ص ۲۸۴.
۳ـ دمعة الساكبة، ج۴، ص۳۵۱؛ معالی السبطين، ج۲، ص۲۲.

تشنه بود، او را یاد کنند.

و به علیا جانب سکینه‌خاتون از گلوی بریده پیغام داد به این شعر:

شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی

او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی(۱)

یعنی: شیعیان من! هرگاه آب خوشگوار می‌نوشید از من یاد کنید، یا هرگاه شهید یا غریبی شنیدید که کشته شده یا غریب از دنیا رفته، برای من به صدای بلند گریه کنید.

دهم: آنکه گریه بر حسین علیه‌السلام علاوه بر فضیلت‌هائی که قبلاً ذکر شد فضیلت گریه بر هر مصیبتی را دارد، حتّی فضیلت گریه بر هر یک از ائمّه طاهرین و فاطمه زهرا ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ چنانچه دلالت بر آن دارد فرموده حضرت امام رضا علیه‌السلام به ریّان پسر شبیب که فرموده:

«إن کنت باکیاً لشیءٍ فابک علی الحسین»(۲) (تا آخر خبر).

زیرا که برای هر مصیبتی که شخص گریه کند از مصیبت‌های اهل ایمان، فقط اجر همان مصیبت را دارد، مگر گریه بر حسین علیه‌السلام، امّا اگر آن گریه در مصیبت حسین باشد علاوه بر آن، اجر و ثواب مصیبت‌های دیگر هم به او داده می‌شود. مثلاً: اگر شخص دلش بسوزد در مصیبت یکی از ائمّه علیهم‌السلام و بر او بگرید، به یاد بیاورد مصائب حضرت أبی عبدالله علیه‌السلام را و بر آن حضرت گریه کند، اجر و ثواب هر دو گریه به او داده می‌شود.

و شاید که آن حدیثی که روایت شده: گریستن برای هر چیزی مکروه است، مگر گریستن بر حسین علیه‌السلام.(۳) زیرا که گریه در مصیبت غیر آن حضرت، هر چند مصیبت بزرگ باشد، ثواب گریه بر حسین به مراتب زیادتر است، چنانچه از بعضی از اخبار دیگر استفاده می‌شود و ان شاءالله تعالی در این مقام باز بسط کلام داده خواهد شد.

۱ـ کفعمی، المصباح، ص ۹۶۷. با کمی اختلاف در الفاظ.
۲ـ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص۲۹۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.
۳ـ شیخ طوسی، أمالی، ص۱۶۱؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص ۲۸۰.

و بدانکه از همه آنچه که از پیش گذشت، چند قسم از فضائل و خواص و نتائج و آثار و مزد و ثواب گریه کننده بر حسین علیه‌السلام در دنیا و برزخ و آخرت حاصل و ظاهر می‌شود.

فوائد گریستن و عزاداری بر حسین علیه‌السلام

قسم اول: فضیلت‌ها و اجرها و ثواب‌هائی است که برای گریه کننده بر آن حضرت حاصل می‌شود، در چند حالت که خالی از آنها نیست که به این بیان گفته می‌شود، کسی که در مجلس عزای آن حضرت حاضر و نشسته باشد، یا آنکه خود او به تنهائی متذکّر مصائب آن بزرگوار می‌شود، یا از کس دیگر می‌شنود، حالت همّ و غم در خود می‌یابد و دل او می‌سوزد و به مجرّد یافتن این حال در خود، حزن و اندوه و حسرتش زیاد می‌شود، چند فضیلت برای او حاصل می‌گردد:

اول: آنکه تأسّی و تابعیّت و اقتداء می‌کند به خمسه طیّبه اصحاب کساء و ائمّه هدیٰ و انبیاء و مرسلین و ملائکه مقرّبین و مخصوصین از اهل ایمان.

دوم: آنکه تا وقتی که به این حال است، هر نفسی که می‌کشد، ثواب تسبیحی برای او نوشته می‌شود.

سوم: به همان نفس، ثواب عبادت دیگر هم بر او نوشته خواهد شد. چنانچه از بعضی از اخبار و احادیث ظاهر می‌شود.

چهارم: مورد و محلّ نزول رحمت خدا خواهد شد، به سبب دعای حضرت امام محمّد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما‌السلام.

پنجم: دلش به خصوص، جایگاه رحمت خاصّه خدا خواهد شد، چنانچه در روایت معاویة بن وهب است.

ششم: شرکت نموده است در این عبادت با ائمّه طاهرین، چنانچه حضرت باقر علیه‌السلام فرموده.

هفتم: آنکه محزون شدن او دلیل است بر داشتن ایمان و نور آن، و کمال حزن دلیل است بر کمال ایمان.

هشتم: به سبب این حزن در وقت مُردن و حال احتضار، فرح و خوشحالی برای او حاصل می‌شود، و آن باقی است برای او تا قیامت.

نهم: به سبب آن همّ و غم و حزن، مرتبه و مقام او چنان بالا می‌رود که اهل بیت طهارت او را از خود حساب می‌کنند، چنانچه حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام در حقّ محزونین در مصائب حضرتش فرموده:

«اولئک منّا و الینا».(۱)

یعنی: آن گروه محزونین از ما هستند و به سوی ما می‌آیند.

دهم: آنکه محزونین در روز قیامت هم در نهایت فرح و سرور خواهند بود و از وحشت و خوف آن روز ایمن می‌باشند.

حالت دوم از قسم اول: از قسم اول که مربوط به صاحب حالت اول است، ولی آنهائی از ایشان که حزن و اندوه و سوزش دل‌هایشان بیشتر از صاحب حالت اول است، دل‌های ایشان سوزش زیادتر دارد، ولی به مرتبه‌ای نرسیده که اشک در چشم‌های ایشان بیاید، در صورتی که حزن و اندوهشان به این پایه برسد، علاوه بر فضیلت‌هائی که برای صاحبان حالت اول حاصل می‌شود به فضائل و مفاخر دیگری مفتخر خواهند شد:

اول: به گریه کردن، خدای تعالی می‌آمرزد گناهان کبیره گریه کننده را، چنانچه حضرت رضا علیه‌السلام فرموده.

دوم: گریه، کفّاره باشد همه گناهان او را، چنانچه حضرت رضا علیه‌السلام فرموده.

سوم: به گریه کردن، اگر به اندازه بال مگس یا بال پشه باشد، خدای تعالی بیامرزد گناهان او را، اگر چه به زیادی کف دریا باشد، چنانچه در چندین روایت وارد شده که بعضی از آنها قبلاً ذکر کرده شد.

چهارم: همه گناهانش آمرزیده شود، مگر گناهانی که او را از ایمان خارج کند، بنا به روایت حضرت باقر علیه‌السلام.

۱ـ تحف العقول، ص ۱۲۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

پنجم: از جای خود برنخیزد مگر مانند روزی باشد که از مادر متولّد شده، چنانچه در روایت حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام رسیده.

ششم: مشمول صلوات و رحمت خدا شود، به سبب دعای حضرت صادق علیه‌السلام و دعای حضرت خاتم الأنبیاء که فرموده:

«الا و صلّی الله علی الباکین علی الحسین».(۱)

و این عبارت دو احتمال دارد: یکی: صلوات خود پیغمبر باشد، و دیگر: آنکه به طریق خبر دادن آن حضرت باشد از صلوات خدا، و در هر دو صورت مقصود حاصل است.

و در روایت مسمع بن کردین از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: «گریه نکند بر حسین مگر اینکه خدا رحمت کند او را پیش از آنکه اشک از چشم او جاری گردد».(۲)

هفتم: ملائکه رحمت، پشت او را مسح نمایند. کنایه از لطفی است خاص و مرحمتی مخصوص.

هشتم: به گریه او، اهل آسمان‌ها دعا می‌کنند درباره او، بنا به روایت امام‌صادق.

نهم: خدای تعالی امر فرماید ملائکه را که برای گریه کننده طلب آمرزش نمایند.

دهم: اگر گریه کننده اجر خود را در نزد خدا بداند، آرزو می‌کند همیشه گریان باشد.

یازدهم: گریه بر حسین، هر چند قطره‌ای باشد، خدای تعالی ثواب صد شهید می‌دهد.

دوازدهم: به گریه ظاهر می‌شود ایمان و کمال ایمان گریه کننده.

سیزدهم: به گریه کردن بر حسین، گریه کننده به وصیّت خدا عمل کرده، چنانچه قبلاً ذکر شد.

چهاردهم: به گریه کردن بر حسین، گریه کننده اداء اجر و مزد رسالت را نموده

۱ـ تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام، ص۲۹۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۴.
۲ـ کامل الزیارات، ص۱۰۱؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۹۰.

است.

پانزدهم: به گریه کردن بر حسین، گریه کننده اجر و ثواب هر مصیبتی را تحصیل کرده.

شانزدهم: از برای گریه کننده بر حسین علیه السلام در نزد خدا در روز عاشورا، ثواب دو هزار حجّ و دو هزار عمره و دو هزار غزوه خواهد بود، به ضمانت حضرت امام‌باقر علیه السلام.

هفدهم: به گریه کردن بر حسین، تأسّی و اقتداء به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمّه هدیٰ علیهم السلام و همه معصومین و انبیاء و مرسلین و ملائکه مقرّبین است.

هجدهم: گریه کردن بر حسین، صله و احسان نمودن به پیغمبر و فاطمه زهراء و ائمّه است.

نوزدهم: گریه کننده بر حسین، به گریه خود دل‌های پیغمبر و فاطمه و ائمّه علیهم السلام را شاد می‌کند از خود.

بیستم: امیرمؤمنان علیه السلام فرموده: اجر گریه کننده‌گان نزد من ضایع نمی‌شود.

بیست و یکم: گریه باعث آرامی دل صدیقه طاهره و تسلّی آن معظّمه است.

بیست و دوم: گریه کننده به گریه خود، یاری کرده است پیغمبر خدا و فاطمه زهراء را، چنانچه در روایت ذکر شده.

بیست و سوم: حضرت سیّدالشهداء علیه السلام بر گریه کننده بر او نظر مرحمت دارد، و در یمین عرض به او می‌نگرد، چنانچه در روایت وارد شده.

بیست و چهارم: گریه کننده در حالی که گریه می‌کند، حسین و جدّ و پدر و مادر و برادر آن حضرت برایش طلب آمرزش می‌کنند و از خدای آمرزش گناهان او را می‌خواهند.

بیست و پنجم: گریه کننده در حال گریه کردن، مخاطب و طرف صحبت با حسین است، آن بزرگوار با او تکلّم می‌کند و می‌فرماید: ای گریه کننده، اگر می‌دانستی آنچه را که خدا برای تو آماده کرده، هر آینه شادمان می‌شدی بیشتر از محزون شدنت.

بیست و ششم: گریه کننده، اطاعت فرمان حسین را نموده در گریستن و ندبه کردن.

بیست و هفتم: گریه کننده اجابت کرده است استغاثه حسین را و یاری کرده او را.

بیست و هشتم: گریه کننده چنان مقامی پیدا می‌کند که ائمّه طاهرین خشنود شوند به شیعه بودن او، چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده.

بیست و نهم: گریه کننده بر حسین علیه السلام را در زمان دولت حقّه زنده می‌کنند تا دولت آل محمّد را ببیند، و آن زمان قیام قائم و رجعت آل محمّد است.

سی‌ام: جان و تن گریه کننده بر حسین علیه السلام، ودیعه حضرت صادق و سپرده به آن بزرگوار است در نزد خدای تعالی که سیراب کند او را از حوض کوثر.

سی و یکم: گریه کننده در حال عطش اکبر در قیامت، سیراب می‌شود از دست امیر مؤمنان علیه السلام.

سی و دوم: در قیامت حوض کوثر مخصوص است برای گریه کنندگان، و نیاشامند از آن مگر گریه کنندگان، چنانچه از معصوم روایت شده.

سی و سوم: گریه کننده بر حسین، ودیعه حضرت صادق علیه السلام است در نزد خدا که در قیامت حساب او را آسان فرماید.

سی و چهارم: حضرت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله در روز قیامت، گریه کننده بر حسین را شفاعت می‌کند، البتّه البتّه.

سی و پنجم: در روز قیامت همه اهل محشر در جزع و فزعند مگر گریه کننده بر حسین علیه السلام.

سی و ششم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: دست گریه کننده بر حسین را می‌گیرم و از احوال قیامت او را نجات می‌دهم.(۱)

سی و هفتم: روز قیامت روز فرح و شادی گریه کنندگان بر حسین علیه السلام است.

سی و هشتم: هیچ بنده‌ای محشور نشود در قیامت مگر اینکه گریانست، إلاّ گریه کننده بر حسین علیه السلام.

سی و نهم: حشر هر کسی در قیامت با شبیه حالات و هم سِنخهای خود می‌باشد مگر گریه کنندگان بر حسین که حشر آنها با اهل بیت عصمت و طهارت

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۴؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۷۲.

است و در زمره ایشان.

چهلم: در قیامت تمام خلق در محلّ حساب گرفتار خواهند بود مگر گریه کنندگان بر حسین که در سایه عرش خدا در خدمت آن بزرگوار آسوده می‌باشند.

چهل و یکم: گریه کنندگان در روز قیامت هم صحبت حسین علیه السلامند.

چهل و دوم: در روز قیامت تمام خلق از حساب ترسان و هراسانند مگر گریه کنندگان بر حسین علیه السلام.

چهل و سوم: تمام خلق آرزو دارند خلاصی از محشر و بیرون رفتن از آن صحرا را مگر گریه کنندگان بر حسین که هر چند حوران و غلمان بهشتی پیغام می‌فرستند و اظهار شوق ملاقات می‌نمایند ایشان به دفع الوقت می‌گذرانند و راضی نمی‌شوند که از حضور آن حضرت دور باشند، و به ملاقات حور و غلمان و مقامات و درجاتی که برای ایشان معیّن شده برسند، کأنّه زبان حال ایشان این است:

نه جنّت جویم نی حور و نه انهار می‌خواهم
به تو ارزانی ای زاهد که من دیدار می‌خواهم

چهل و چهارم: تمام خلق از گذشتن از صراط و عاقبت آن ترسان و مضطربند مگر گریه کننده بر حسین، که مانند برق لامع از آن خواهند گذشت.

چهل و پنجم: حرام است آتش بر بدن گریه کننده بر آن حضرت و در بهشت جاوید می‌مانند.

چهل و ششم: واجب حتمی است بهشت برای گریه کننده بر حسین علیه السلام.

چهل و هفتم: حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله فرموده: به حق خداوندی که جان من در یَدِ قدرت او است، همه عزاداران و گریه کنندگان بر حسین را من شفاعت می‌کنم و در بهشت عدن در نزد خود جای می‌دهم.(۱)

چهل و هشتم: صدیقه کبری فاطمه زهراء ـ سلام الله علیها ـ فرموده: به عزّت

۱ـ بحارالأنوار ج۴۴، ص۲۹۲.

پروردگارم سوگند و به حقّ پدرم و شوهرم بر درب بهشت می‌ایستم با سر برهنه و چشم گریان و از خدا نخواهم مگر گریه کنندگان بر حسین را، هر وقت آنها داخل بهشت شدند من خود پشت سر آنها به بهشت می‌روم.

چهل و نهم: حضرت مجتبی علیه السلام فرموده: با گریه کنندگان بر حسین همراهی و مصاحبت می‌نمایم در رفتن به بهشت.

پنجاهم: حضرت حسین علیه السلام فرموده: اگر گریه کنندگان بر من، پیش از من داخل بهشت نشوند، من پیش از آنها به بهشت نخواهم رفت.

پنجاه و یکم: گریه کنندگان بر حسین علیه السلام، پیش از رفتن به بهشت جامه‌های بهشتی خواهند پوشید.

پنجاه و دوم: گریه کنندگان بر حسین علیه السلام در وقت رفتن به بهشت سوار اسب‌های بهشتی خواهند شد.

پنجاه و سوم: گریه کنندگان بر حسین علیه السلام در وقت رفتن به بهشت، از مشاهده وفور الطاف خدا درباره خود، مدام مشغول به حمد و ثنای الهی و صلوات بر محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ می‌باشند.

پنجاه و چهارم: به گریستن بر حسین علیه السلام، هر چند قطره کمی باشد، گریه کننده مخلّد در بهشت خواهد بود.

پنجاه و پنجم: به گریه کردن بر حسین علیه السلام، هر چند کم باشد، جاویدان در غرفه‌های بهشتی خواهد ماند.

پنجاه و ششم: قصرها و غرفه‌های گریه کنندگان بر حسین علیه السلام، در بهشت بر من در جوار و پهلوی قصر خود حسین علیه السلام می‌باشد.

پنجاه و هفتم: به هر قطره اشک در مصیبت حسین علیه السلام، خدای تعالی قصری در بهشت به گریه کننده عطا می‌فرماید.

پنجاه و هشتم: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرموده: «آتش جهنّم از گریه

کننده بر حسین ﷺ شصت هزار سال فرار می‌کند».

پنجاه و نهم: در خبر ابن عبّاس است که جبرئیل به پیغمبر اکرم ﷺ عرض کرد که: «یا محمّد! امّت خود را خبر ده که، هر که یاد بیاورد مصیبت حسین را و بگرید، جمع می‌کنند ملائکه اشک‌های او را در شیشه‌هایی از بلور، و در روز قیامت تسلیم او می‌کنند، و به او می‌گویند که: ای ولیّ خدا! این است اشک‌های تو که در دنیا در مصیبت حسین ﷺ ریخته‌ای، اگر شعله آتش به سوی تو قصد کند، قدری از آن بر او بریز که زیاده از پانصد سال از تو بگریزد».

شصتم: در تفسیر منسوب به حضرت عسکری ﷺ در ضمن حدیث مفصّلی فرموده آنچه را که ترجمه‌اش این است که: «خدای جلّ و علا و تبارک و تعالی امر می‌فرماید ملائکه را که جمع کنند اشک‌های گریه کنندگان در مصیبت حسین را و تسلیم خازنین بهشت نمایند که ایشان آنها را ممزوج نمایند به آب زندگانی بهشتی تا زیاد شود گوارائی و شیرینی و پاکیزگی و طعم عطر آن هزار مرتبه».(1) (تا آخر خبر)

مؤلف فقیر گوید: اگر به دیده انصاف بنگریم و فکر خود را به جَوَلان در آوریم، زبان بشری از عهدهٔ تقریر بزرگی و عظمت یکی از فضیلت‌ها و اجرهای گریستن در مصیبت حضرت أبی‌عبدالله ﷺ نمی‌تواند بر آید. آنچه که در این باب نوشته و گفته شده، مشتی است از خروار واندکی است از بسیار.

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس

که نه هر کور ورقی خواند معانی دانست

باری، علاوه بر آنچه ذکر شد، فضائل و فوائد و شرافت‌های چندی برای گریستن در مصیبت آن حضرت حاصل است که امتیاز دارد از تمام آنچه که در حالت اول و دوم نقل شد، و چون کمال امتیاز را دارد نیز علیٰ حَدِّه در حالت سوم ذکر می‌شود.

حالت سوم: حالت جریان اشک چشم است بر صورت، چون این حالت برای

۱ـ تفسیر امام حسن عسکری ﷺ، ص ۲۹۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۴.

گریه کننده حاصل شود، به چند فضیلت و شرافت سرافراز گردد؛ علاوه بر تمام فضیلت‌ها و شرافت‌هائی که ذکر شد و اجرها و ثواب‌هائی که بر آن معیّن شده:

اول: به مجرّد جاری شدن اشک بر صورت، آتش جهنّم بر آن حرام شود، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده.

دوم: حضرت رضا علیه السلام به ریان بن شبیب فرموده که: ای پسر شبیب، اگر گریه این قدر [باشد] که اشک بر رخسار تو جاری شود، آمرزد خدای تعالی همه گناهان تو را، کبیره باشد یا صغیره کم باشد یا زیاد.(۱)

سوم: از امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده که فرموده که: همین قدر که اشک بر صورت جریان و سیلان نمود، خدای تعالی عنایت کند به او منزلت و مقام صدّیقین را در بهشت.(۲)

چهارم: نیز آن حضرت فرمود: اگر اشک بر روی جاری شود، صاحبش ذلّت و خواری نبیند.(۳)

پنجم: اگر اشک به نحوی جاری شود که بر محاسن و سینه بریزد، تمام بهشت برای او واجب گردد.

حالت چهارم: ظاهر شدن اثر رقّت و سوزش دل و محسوس شدن آن در صورت، و خود را از شدّت جزع و اندوه از خوردن طعام منع نمودن؛ به سبب این حالت علاوه بر فضیلت‌هائی که ذکر شد، بر او حاصل شود چند فضیلت دیگر:

اول: در حالت احتضار، پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین و ائمّه ـ علیهم الصلوة و السلام ـ را بر سر خود حاضر خواهد دید و به مَلَک موت سفارش او را خواهند کرد.

دوم: در حالت احتضار، آن بزرگواران به او مژده و بشارت دهند.

۱ـ عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۹۹؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۱۰۲.
۲ـ کامل الزیارات، ص ۱۰۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۱.
۳ـ همان.

سوم: در حالت جان دادن، در سرور و شادی بمیرد.

چهارم: ملک موت هنگام قبض روحش، از مادر مهربان به او مهربان‌تر است.

پنجم: تا قیامت سرور و شادی در دلش باقی ماند.

ششم: در وقت حشر، ملائکه او را بشارت دهند.

هفتم: حصول فرح در قلب گریه کنندهٔ بر حسین در حالت احتضار، و باقی ماندن آن فرح و شادمانی، اشاره است به راحت و استراحت او در طول توقّف در قبر و برزخ، و آسودگی و سلامتی از تمام عذاب‌ها و شکنجه‌ها و شدّت‌ها و سختی‌ها و فشارهای برزخیّه و گردنه‌های هولناک و عقوبت‌هائی که خواص و کملیّن خلق رابه جزع و فزع و ناله و اضطراب درآورده است، او از همه آنها محفوظ ماند، به طوری که فرح و نشاط و سرور و انبساط به نحوی در دلش باقی بماند که هیچ گونه وحشت و خوف و رنج و تعبی برای او روی دهد، و دوره برزخ تا قیامت و هرچه می‌گذرد سرور و شادی او زیاده بر زیاد شود به استقبال کردن ملائکه و بشارت دادن ایشان او را به آنچه که موجب زیادتی فرح و مسرّت او گردد، و در زیادتی فرح و نشاط از اهوال و قیامت و سختی‌های محشر پرخطر ایمن و آسوده باشد تا وقتی که برسد به فیض یگانه مجلسی که دوّمی ندارد و آن مجلس حضرت حسین علیه‌السلام است در سایه عرش الهی، و لذّت صحبت با آن حضرت که زبان‌ها از بیان و تقریر آن عاجز است ببرد، تا وقتی که دست او در دست پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برسد، و با آن بزرگوار و با امیرمؤمنان و صدیقه طاهره و حضرت سیّدالشهداء علیهم‌السلام وارد در بهشت عدن و با ایشان مجاور گردد.

للمؤلف العاصی:

یکدم به خود آی و نیک بنگر چه کسی
پا بَندِ کهایّ و با چه کس هم نفسی

بی راهه مرو خود به هلاکت مرسان
مَشْپَر سَرِ خویش را به هر بوالهوسی
جز راهِ حسین و گریه در ماتم او
میدان که تو را نیست دیگر دادرسی

بیان دیگر: بدانکه از عجائب فضائل و غرائب ثواب و اجر و خواصّ گریه و حزن و اندوه و عزاداری بر حضرت امام حسین علیه السلام چند چیز است:

اول: آنکه عطا کند خدای تعالی به گریه کننده، آنچه را که طمع داشته باشد از خدای تعالی و زیادتر از آنچه طمع دارد، چنانچه در بعض احادیث وارد شده.

دوم: آنکه عطا کند به سبب گریستن بر آن حضرت، ثواب عملی که حاصل شدن آن برای گریه کننده امکان ندارد، مانند: ثواب گریه فُطرس ملک و هفتاد هزار ملائکه معصومین و امثال آن‌ها.

سوم: گریه کننده به سبب گریستن بر حسین علیه السلام، اَدا کرده است حقّ اهل بیت عصمت و طهارت را.

مؤلف گوید: بزرگی این کلام را کسی می‌داند که متذکّر باشد حقوق کثیره ایشان و بزرگی هر یک از آن حقوق را.

چهارم: پیغمبر خدا و فاطمه زهراء و ائمّه هدیٰ ـ صلوات الله علیهم ـ گریه کننده بر حسین علیه السلام را از خود و در زمرهٔ خود خوانده‌اند.

پنجم: گریه کننده بر آن حضرت را امام صادق علیه السلام برادر خود خوانده.

ششم: گریه کننده و مهموم و مغموم در ماتم آن حضرت، هر وقت به اَلَم و رنجی مبتلا شود، خدای تعالی او را به بشارتی عنایت‌آمیز و خطابی مژده خیز، رفعِ رنج و اَلَم از او نموه، راضی نمي‌شود که او مهموم و مغموم باشد، زیرا که هرگاه گریه کننده‌ای متألّم شود، هر چند گنه کار باشد، باعث متألّم شدن نفوس مقدّسه ایشان ـ صلوات الله علیهم ـ می‌شود، و البتّه خدا راضی نخواهد شد، که متألّم گردند.

پس مژده باد بر گریه کننده بر آن بزرگوار، به آسوده و راحت بودن و رفع اَلَم از او شدن در همه مواقف و حالات برزخ و قیامت به برکت حضرت أبی عبدالله الحسین علیه‌السلام.

هفتم: حضرت صادق علیه‌السلام فرموده که: خدا حیا می‌کند عذاب نماید گریه کننده بر حسین علیه‌السلام را.

و واضح است که این سخن، کنایه است از استحقاق گریه کننده، کمال لطف و عنایت حضرت حق جلّت عنایته و لطفه را.

هشتم: شکّ و شبهه‌ای نیست که أعلیٰ و اشرف و اکمل جمیع مراتب امکانیّه، حضرت خاتم الأنبیاء و اهل بیت طاهرین آن بزرگوارند، و هم‌چنین شکّی نیست که بلندترین درجات و بالاترین منازل بهشت مخصوص ایشان است، حال خوب دقت و ملاحظه نما که شرافت و فضیلت گریه و عزاداری بر حضرت أبی عبدالله الحسین علیه‌السلام راکه چگونه و تا چه اندازه اهمیّت دارد، و موجب عُلوّ و برتری مقام و بلندی مرتبه و شأن می‌شود که خدای تعالی به حبیب خود حضرت خاتم‌الأنبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر داده که گریه کننده بر حسین را با حسین قرار دهم در منزل و مقامی که در بهشت دارد.

تأمّل نما در این خبر الهی کلام او با آنچه که حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده به نور دیده خود حضرت أبی‌عبدالله علیه‌السلام که:

«إنّ لک فی الجنان درجات لا تنالها إلاّ بالشهادة».(۱)

یعنی: برای تو در بهشت درجه‌هائی است که به آن‌ها نخواهی رسید، مگر به شهید شدن، [که] چگونه عقل را حیران و پایه هم را ویران می‌کند.

و نیز رسول خدا فرموده ـ چنانچه قبلاً گذشت ـ: به حقّ خدائی که جانم در یَدِ

۱ـ شیخ صدوق، أمالی، ص ۲۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳.

قدرت او است، همه عزاداران حسین را شفاعت می‌کنم و در بهشت عدن در نزد خود جای دهم.(۱)

و حضرت رضا ﷺ فرموده: گریه کنندگان بر حسین در درجات ما اهل بیت خواهند بود.(۲)

نهم: حضرت امام محمّد باقر ﷺ فرموده: نوحه سرائی بر حسین ﷺ افضل عبادات است.(۳) (خبر آن قبلاً ذکر شد).

دهم: هر عبادتی ثواب معیّن و محدودی دارد، مگر گریه بر حسین ﷺ که ثواب و اجر آن محدود نیست و بی‌اندازه است و به حدّ و اندازه منتهی نمی‌شود ـ بنابه فرمایش امام صادق ﷺ ـ چنانچه قبلاً ذکر شد که آنچه از ثواب و فضیلت گریه در اخبار و احادیث و آثار روایت شده با آن کثرت و امتیازی که دارد تمام فضیلت و ثواب گریه نیست و تمام شدنی نیست، و از حیّز شماره بیرون است.

قسم دوم: فضیلت و اجر و ثوابی که به خصوص برای چشم گریه کننده بر حسین ﷺ [می‌باشد] چند چیز است:

اول: آنکه چون چشم گریان شود، محلّ نزول رحمت الهی گردد، به سبب دعای حضرت صادق ﷺ در روایت معاویة بن وهب که فرموده: خدایا رحمت فرما چشم‌هائی را که جاری شده است اشک‌های آنها به جهت ترحّم بر ما اهل بیت.(۴)

دوم: در قیامت همه چشم‌ها گریان است، مگر چشمی که بر حسین گریه کرده باشد.

سوم: در قیامت چشمی خندان نیست، مگر چشمی که بر حسین گریه کرده:

«فانّها ضاحکة مستبشرة»(۵)

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲.   ۲ـ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۴۴.
۳ـ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۴۴۹.
۴ـ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱۱؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۸
۵ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲؛ عوالم‌العلوم، ج ۱۷، ص ۵۳۴

خندان و شادان به نعیم بهشت خواهد بود. چنانچه از پیغمبر ﷺ قبلاً ذکر شد.

چهارم: هیچ چشمی ایمن نیست از دهشت و حیرت در قیامت، مگر چشمی که بر حسین علیه‌السلام گریه کرده، چنانچه روایت آن ذکر شد.

پنجم: چشم گریه کننده محبوب‌تر است نزد خدا از همه چشم‌ها، چنانچه از پیش گفته شد.

ششم: در قیامت متنعّم می‌شود و لذّت می‌برد، از جهت نظر کردن به کوثر.

قسم سوم: فضیلتی است که وارد شده از برای اشک چشم گریه کننده، و آن چند چیز است:

اول: آنکه افضل است از همه اشک‌ها.

دوم: آنکه محبوب‌تر نزد خداوند عالم از همه اشک‌ها.

سوم: ملائکه اشک‌های گریه کننده را حفظ می‌کنند در شیشه‌ها و نگاه می‌دارند تا وقتی که قیامت برپا شود، آنگاه آنها را می‌دهند به صاحبانشان و می‌گویند: بگیرید این اشک‌های چشم‌های شما است در مصیبت حسین علیه‌السلام، چون آتش قصد شما کند از این اشک‌ها چیزی بر آن بیندازید آتش پانصد سال از شما دور گردد.

چهارم: اشکی که در روز عاشورا از چشم گریه کننده در مصائب حسین علیه‌السلام ریخته شود، هر قطره‌ای از آن، آتش جهنّم را شصت هزار سال راه دور می‌کند، چنانچه این خبر و خبر ما قبل آن از پیش ذکر کرده شد.

پنجم: هر قطره اشک در عزای حسین علیه‌السلام حجابی است ما بین صاحبش و آتش جهنّم.

ششم: اگر به اندازه قطره‌ای از اشکی که برای حسین جاری شده بر رُخ بچکد در جهنّم، خاموش کند حرارت جهنّم را به طوری که اصلاً حرارتی در آن باقی نماند.

مؤلف قاصر گوید: ممکن است کسانی که فکرشان کوتاه است، اعتراض کنند و

بگویند که این مطلب اغراق گوئی یا دروغ است، چگونه یک قطره، آتش جهنّم را خاموش می‌کند.

جواب گفته می‌شود: **اوّلاً** خدای تعالی بر هر چیزی قادر و توانا است، این قطره اشک در عزای حسین علیه‌السلام که رحمت واسعه الهیّه است، و دارای مقامات و درجات عظیم ایست، که عقول بشریّه از درک آن عاجز و ناتوان است، به واسطه بالاترین تقرّبی که در پیشگاه ذات اقدس الهی حاصل نمود در اثر از خودگذشتگی به تمام معنای آن در راه خدا، و نائل شدن به مرتبه فناء فی الله، و باقی بودن به بقاء الله. و چنان عبادتی در راه خدای تعالی از او بُرُوزْ داده شد که در عالم امکان در هیچ عصر و هیچ زمان و هیچ کسی بروز و ظهور نکرده و نخواهد کرد، حتّی از جدّ بزرگوار و پدر عالی مقدارش بروز نکرده، لذا خدای متعال او را آئینه تمام نمای صفات جمال و جلال خود قرار داده، چنانچه منسوب به ذات اقدس او جلّت عظمته است که فرموده:

«من طلبنی فقد وجدنی، ومن وجدنی فقد عرفنی، و من عرفنی فقد عشقنی، و من عشقنی فقد عشقته فاقتله و انادیته».

یعنی: هر که مرا طلب کند می‌یابد مرا، و کسی که مرا یافت می‌شناسد مرا، و کسی که مرا شناخت عاشق من می‌شود، من هم عاشق او می‌شوم، پس او را می‌کشم و من دیهٔ او هستم.

پس همچنان که حسین علیه‌السلام محبوب حقیقی خدای تعالی است، آنکه و آنچه به او بستگی دارد محبوب خدا است، و مشمول لطف و عنایت و محبّت او است، پس به این بیان اشکی که دوست حسین در مصائب او می‌ریزد محلّ تجلّی رحمت خدا می‌شود که از آثار آن این است که قطره‌ای از آن آتش جهنّم را خاموش کند.

آن خدای قادر توانایی که به یک تجلّی بدون مادهای آتش سوزاننده را برای خلیل خود حضرت ابراهیم، گلستان کرد، آیا قادر نیست تأثیری ایجاد کند در یک

قطره اشکی که در مصیبت محبوب حقیقی خود حسین علیه السلام از چشم دوست دار آن حضرت که خدای تعالی نیز او را دوست خود خوانده این تأثیر را بدهد که به سبب آن آتش جهنّم را بر او خاموش کند؟ و آن بنده اشک ریزنده را مورد عنایت خود قرار دهد؟

برای اینکه بیشتر تقریب به ذهن شود به ساده‌تر تذکری در جواب ناقد معترض گفته می‌شود: یک جرقه آتش خیلی خیلی کمی که بسا به چشم درک آن را نتوان کرد، اگر اصابت کند به مخزن بنزینی که وزن آن را به هیچ وجه نتوان احصا کرد، آیا همه را دفعةً مشتعل نمی‌کند؟ این تأثیر عجیب عظیم را که به این جرقهٔ آتش داده که به مجرّد رسیدن به آن مخزن بنزین فوراً آن را مشتعل و نابود کند این را می‌بینی و تعجّب نمی‌کنی؟ و امر ساده‌ای می‌دانی و انکار نمی‌کنی، و امّا آنچه را که صادق مصدّق خبر داده که از یک قطره اشک مخصوص، آتش عظیم جهنّم را خاموش می‌کند، منکر می‌شوی و حمل به دروغ و جزاف گویی می‌کنی؟ هرگاه نمی‌دیدی که یک شراره آتش با بنزین بی‌اندازه چنین عملی انجام می‌دهد این راهم انکار می‌کردی؟

هفتم: امر فرماید خدای تعالی فرشتگان را که اشک‌های گریه کنندگان بر حسین علیه السلام را به خزینه‌داران بهشت بدهند تا به آب چشمه حیوان ممزوج نمایند، تا چون ممزوج کردند هزار برابر گوارائی و پاکیزگی آن زیاد شود، چنانچه قبلاً روایت آن ذکر شد.

فضیلت گریه بر حسین در مجلس عزای او

قسم چهارم: در بیان فضیلتی است که از برای مجلس عزای حسین علیه السلام حاصل می‌شود، و آن نیز چند چیز است:

اول: تأسیس مجالس عزای حسین علیه السلام، محبوب امام صادق علیه السلام است، بنابر

روایتی که ذکر شد، و بدانکه آنچه محبوب آن حضرت است، به طور قطع و مسلّم محبوب خدا و رسول او و فاطمه زهراء و سایر ائمّه علیهم السلام خواهد بود.

دوم: تأسیس آن دلیل امتثال فرمان امام صادق علیه السلام است، نیز طبق اینکه فرموده است: بنشینند با هم و امر ما را احیاء بدارید.[ژ]

سوم: مجالس عزا مورد نظر حضرت حسین علیه السلام است، که از یمین عرش به آنها نظر می‌کند، و در آن مجلس می‌نگرد گریه کنندگان بر خود را.

چهارم: محل حضور و شهود ملائکه مقرّبین است، چنانچه از کتاب عوالم روایتی نقل شده از جعفر بن عفّان که گفته است: رفتم خدمت حضرت صادق علیه السلام آن جناب فرمود: شنیده‌ام شعر می‌گویی؟ عرض کردم: بلی فدایت شوم، فرمود: بخوان، پس از اشعار مرثیه خود قدری خواندم. آن حضرت بسیار گریست، و کسانی هم که در آن مجلس بودند، همه آنها نیز گریه کردند و اشک بر صورت آن حضرت جاری شد، و بر محاسن او فرو ریخت؛ فرمود: ای جعفر! به خدا قسم که ملائکه مقرّب خدا همه حاضر شدند در این مجلس و گریه کردند بیشتر از گریستن ما، و در همین ساعت خدای تعالی بهشت را بر تو واجب کرد و گناهان تو را آمرزید، بعد از آن فرمود: ای جعفر! زیاده بر این بگویم؟ عرض کردم: بلی آقای من. فرمود: هر کس در مرثیه امام حسین علیه السلام شعری بگوید و خودش بگرید و دیگری را به گریه در آورد، البتّه جناب اقدس الهی تمام گناهان او را بیامرزد و بهشت بر او واجب شود.(۱)

پنجم: نشستن در مجلس عزای حسین علیه السلام حفظ نماید دل را از مردن در روز قیامت و نشاءِ آخرت.

ششم: موجب خشنودی و تسلّی و آرامی قلب صدیقه کبری علیها السلام است.

هفتم: محلّ نزول رحمت و مشمول صلوات الهی است.

ژ- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.
۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۵۴۱.

هشتم: محلّ شمول دعای پیغمبر و امیرمؤمنان و فاطمه زهراء و سایر ائمّه علیهم صلوات الله می‌باشد.

نهم: آن مجلس محلّ جمع شدن آبی است که به رضوان خازن بهشت داده می‌شود تا ممزوج نماید با ماءالحیوٰة، وبه سبب آن امتزاج، هزار هزار برابر گوارائی آن زیاد می‌گردد.

دهم: این مجالس قبّه سامیّه حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است که محلّ اجابت دعاها است؛ و باید دانست که مراد از «قبّه» قبّه ظاهریّه نیست، بلکه مراد از قبّه آن جناب، آن مجالس عزائی است که منعقد می‌شود در هر کجایی از زمین، در هر وقت که در آنجا شیعیان و دوستان خاشع و خاضع و گریان می‌شوند، پس در هر مجلسی که خضوع و خشوع و دلشکستگی و سوزش قلب برای حسین حاصل شود، در هر زمان و مکانی باشد، یقیناً در تحت قبّه حسین است، و محلّ قبولی و اجابت دعا است.

و یک وجه مهّم جمله: «**کلّ یوم عاشورا و کل أرض کربلا**»، و جمله: «**کلّ بلدة یُریٰ قبره**»، و جمله: «**کلّ مکان یُریٰ قبره**» اشاره به همین معنی است. و به عبارت دیگر چنین است: «**وکربلا کلّ مکان یُریٰ**».

باب سوم

باب سوم
در بیان بعضی از امور مهمّه‌ای در موضوع گریه

در بیان بعضی از امور مهمّه‌ای که تذکّر آن در اینجا لازم و اهمیّت بسزائی دارد، که در طیّ چند فصل ذکر می‌شود ان شاءالله:

فصل اول

اولاً باید دانست که اخبار و احادیث وارده در تأکید و ترغیب و ذکر اجر و ثواب گریستن بر حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام، چنانچه نقل نمودیم بر دو قسم است: قسمی وارد است در حزن و اندوه و همّ و غمّ و گریه مخصوص برای حضرت أبی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام؛ و قسم دیگر راجع است به حزن و اندوه و گریه بر همه اهل بیت علیهم‌السلام، که شامل گریه بر حسین هم می‌شود. البتّه پس هر دو قسم، در دلالت بر فضیلت با هم شرکت دارند، و استدلال به هر دو قسم صحیح است، چنانچه قسم دوم از اخباری که ذکر شد و آنچه که هنوز ذکر نشده و بعد از این یادکرده می‌شود، دلالت دارد بر رجحان جزع و گریه بر هر یک از نفوس زکیّه مقدّسه، موافق اخبار خاصّه کثیره که ترغیب و تأکید شده در محزون و مغموم و دل شکسته شدن در مصیبت و گریستن بر بعضی از آنها، و مؤیّد است به علم و فعل و تقریر خودشان، و از اینجا ظاهر می‌شود که آنچه از اخباری که دلالت می‌کند بر مکروهیّت و مرجوحیّت جزع و گریه بر غیر حضرت أبی عبدالله علیه‌السلام مانند حدیث شریف:

«کلّ جزع و البکاء مکروه الاّ البکاء علی الحسین علیه‌السلام».(1)

و امثال آنکه قبلاً ذکر شد، به ظاهر خود نمی‌توان باقی گذارد.

۱ـ شیخ طوسی، أمالی، ص ۱۶۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۵.

و جای بسی تعجّب است از کثیری از علماء ارباب مقاتل مانند: مرحوم دربندی در اکسیر العبادات و صاحب انوار الشهاده، و غیر ایشان که حمل نموده‌اند اخبار عامّه را و تخصیص داده‌اند بر جزع و گریستن بر حسین عليه السلام، نظر به آن روایاتی که در این صفحه و امثال آنها ذکر شده و می‌شود که دلالت دارد بر مکروه بودن گریه و جزع بر غیر آن بزرگوار. و مرحوم شیخ حرّ عاملی ـ عامله الله بلطفه الجلی ـ پس از نقل روایت کلّ الجزع و البکاء ـ تا آخر ـ در کتاب وسائل گفته است:

«هذا محمول علی عدم زیادة الحزن و البکاء أو علی اجتماع الحزن و البکاء معاً».(۱)

مخفی نماند، که گریه و ناله و حزن و اندوه ائمّه طاهرین در مصیبت یکدیگر و تحریص و ترغیب شیعیان و دوستان را بر آن و دوست داشتن ظهور تأثّر تألّم وگریه و ناله از شیعیان در مصیبت‌های ایشان، جای شک و شبهه نیست و بر کسانی که تتبع در اخبار و احادیث دارند، ظاهر و آشکار است، و مصیبت‌های بعضی از آن نفوس زکیّه که کلیّه موجودات برای آن گریانند و بر طبق آنها روایت وارد شده و از جمله آن روایتی است که در کتاب وسائل از کمال الدین روایت کرده: که دختری از حضرت امام صادق عليه السلام از دنیا رفت، امام در مصیبت او یک سال نوحه سرائی نمود، پس از آن بزرگوار وفات یافت، امام یک سال بر او نوحه کرد، بعد از آن اسماعیل از دنیا رفت، امام در مصیبت او جزع شدید نمود.(۲)

جزع و گریه بر غیر ابی‌عبدالله عليه السلام

و نیز در کتاب وسائل روایت کرده: که صدیقه طاهره عليها السلام در وفات خواهر مکرّمه‌اش حضرت رقیه بر کنار قبر نشسته بود و چنان گریه می‌کرد که اشک‌هایش در قبر می‌ریخت، و همچنین گریه پیغمبر صلى الله عليه وآله در وفات نور دیده‌اش ابراهیم روایت شده، بلکه در مصیبت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه، چنانچه در وسائل

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۳.
۲ـ کمال الدین، ج ۱، ص ۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۱.

روایت کرده که:

«إنّ رسول الله ﷺ حين جاءته وفات جعفر بن أبيطالب و زيد بن حارثه كان إذا دخل بيته كثر بكائه عليهما جدّاً و يقول: كانا يحدّثاني و يؤنساني فذهباً جميعاً».[۱]

یعنی: وقتی که خبر وفات جعفر بن ابی‌طالب و زید بن حارثه به رسول خدا رسید، چون داخل خانه می‌شد به شدّت می‌گریست و می‌فرمود: این هر دو با من حدیث می‌کردند و انیس من بودند، و هر دو رفتند.

و نیز در خبر است که ابراهیم خلیل از خدای تعالی خواست که دختری روزی او کند که پس از مردن او برایش گریه کند.

و در کتاب وسائل نیز بابی از ابواب آن را اختصاص داده در بیان جواز گریستن بر میّت و استحباب گریه کردن در حال زیادتی حزن و اندوه، و بابی دیگر در استحاب گریستن بر مؤمنی که از دنیا رفته. و از جمله اخباری که در این باب ذکر کرده، خبر انصراف پیغمبر است از واقعه اُحُد و برگشتن به مدینه، و در اثر نشنیدن صدای گریه از خانه حمزه فرمان داد بروند در خانه حمزه و برای او گریه و عزاداری کنند و فرمود: حمزه عزادار ندارد،[۲] چنانچه حکایت آن قبلاً ذکر شد.

جواز گریه بر غیر آن حضرت

و مرحوم مجلسی ﵀ در بحار از ابن عبّاس روایت کرده که گفت: امیر مؤمنان ؑ عرض کرد: یا رسول الله، تو عقیل را دوست داری؟ فرمود: بلی، به خدا قسم از دو راه دوست می‌دارم. از جهت آنکه ابوطالب او را دوست می‌داشت، هم برای اینکه فرزند او در محبّت فرزند تو کشته می‌شود، و چون شهید شود، چشم‌های مؤمنین

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۱۵۱.
۲ـ کمال الدین، ج ۱، ص ۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۱.

در مصیبت او گریان شود و ملائکه مقرّبین بر او نماز بخوانند.(۱)

و در اخبار عدیده وارد شده که آسمان و زمین در مُردن مؤمن و به خصوص علماء از ایشان گریه می‌کنند، و در کتاب وسائل بابی آورده در بیان جواز گریه بر کسی که قلباً او را دوست داشته، هر چند گمراه از دنیا رفته باشد.(۲)

حاصل آنکه، اخبار زیاد، در استحباب و جواز گریستن در غیر این موارد وارد شده و اخبار راجع به کراهت گریستن بر غیر حضرت حسین علیه السلام و اختصاص دادن گریستن را بر آن حضرت یا حمل کردن اخباری که دلالت بر عموم دارد، با کثرت آن بر چند خبر معدود آحادی سزاوار به نظر نمی‌آید و خارج آن محل است، چنانچه بر شخص متتبع پوشیده نیست و بیش از این اطاله سخن سزاوار نیست.

فصل دوم
گریه بر حسین افضل عبادات است

بدانکه عبادات شرعیّه و طاعات شایسته، در فضیلت و آثار و خواص و اجر و ثواب با هم تفاوت دارند. امتیاز و تشخیص مرتبه هر کدام از آنها و درجه فضیلت هر یک از آنها به اثر و خاصیّت و اجر و ثوابی است که بر آن مترتب است، هر عملی که آثار و نتایج آن بیشتر و حصول تقرّب به خدا در آن زیادتر است و نیّت عمل کننده در کردن و به جا آوردن آن برای خدا خالص‌تر است، افضل و برتر و بهتر و بالاتر است، و بیشتر بنده را به خدا نزدیک می‌کند، خواه آن عمل واجب باشد یا مستحب. لکن فرقی که دارد در اِتیان به عمل واجب، تأکید بسیار شده به حسب حکمت‌ها و مصلحت‌هائی که در آن است، اعمّ از اینکه آنها فوری باشد یا مدّت در آن ملحوظ باشد. این امری است که قطعاً باید به جا آورده شود، با رعایت شرایطی که دارد و این مستلزم افضلیّت نیست، و امّا در به جا آوردن مستحب، افضلیّت ملحوظ است.

۱ـ شیخ صدوق، أمالي، ص۱۲۸؛ بحارالأنوار، ج۲۲، ص۲۸۸.
۲ـ وسائل الشیعه، ج۳، ص۲۸۴.

وجوه افضلیت گریه بر حسین علیه السلام

چون این معنی دانسته شد، بدانکه گریستن بر حسین علیه السلام افضل از همه عبادت‌ها و طاعت‌ها می‌باشد. به این معنی که فضیلت و اجر و ثواب آن از سایر عبادات بیشتر و زیادتر است به چند وجه:

وجه اول

اخباریست که وارد شده در بیان فضائل و خواص و آثار و نتیجه‌های آن، که آن اخبار مورد قبول علماء است، و بیشتر از آنها به حسب سند صحیح یا معتبر است، و از این جهت است که پیش از این کثیری از اخبار آن را در باب اول این کتاب نقل نمودیم، بدون اینکه محتاج به ذکر سند و تصحیح و توثیق و اعتبار آن باشیم. از مرحوم مقدّس اردبیلی ادّعای تواتر آن اخبار نقل شده و شکّی نیست که در این موضوع مانند سایر شرعیّات زبان‌های همه ائمّه طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ یکی بوده و با عدم تنازع و تزاحم و تنافی باید تمام آن اخبار اخذ و عملی شود، چنانچه در محلّ خود مقرّر است. پس تمام این فضیلت‌ها و اجرها که دراخبار کثیره وارد شده برای این عبادت که گریه بر حسین است حاصل است و برای هیچ عبادتی این درجه از فضیلت بیان نشده، واین مرتبه از اجر و ثواب را وعده نداده‌اند، لذا چون در تمام اعمال دینیّه و عبادات شرعیّه و طاعات محبوبه مرغوبه ثواب و اجر و خواص آن بیشتر است باید افضل باشد.

وجه دوم

حدیثی از حضرت صادق علیه السلام در باب اول گفته شد که فرمود:

«لکل شیء ثواب الاّ الدمعة فینا».(۱)

یعنی: هر عبادتی را ثوابی است محدود و محصور، مگر گریه درمصیبت ما.

۱ـ کامل الزیارات، ص۱۰۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۴.

یعنی: ثواب گریستن در مصیبت ما حدّ و اندازه‌ای ندارد و نهایتی برای آن نیست. پس مستفاد از این حدیث این است که گریستن در مصیبت آل محمّد، مستثناء از سایر عبادات است در اجر و ثواب، پس شکّی نیست که بالاتر از این مرتبه‌ای نیست و گریستن در آن افضل تمام عبادات است. پس به مقتضای سیاق کلام، بیان ثواب گریه در مصیبت ایشان است، و «دمعه» به معنای گریستن است و آن عمل مکلّف می‌باشد و إلاّ برای عمل غیر مکلّف ثوابی نیست، و بر خود اشک اطلاق مکلّف نمی‌شود، زیرا که آن به فعل مکلّف حاصل می‌شود و ثمره فعل او است.

در این صورت، اگر گفته شود که: بنابر این خبر، دلالت بر افضلیّت، مخصوص به گریستن بر حسین علیه السلام نیست، از گریستن بر سایر ائمّه.

جواب می‌گوئیم: در گذشته اخبار رجحان افضلیّت گریه بر آن بزرگوار از گریه بر سایر ائمّه بیان شد با ضمیمه کردن اخبار سابقه بر این خبر به خصوص، مدّعای افضلیّت گریه بر حسین علیه السلام از همه عبادت‌ها که از جمله آنها گریستن بر سایر ائمّه علیهم السلام است ثابت و محقق است. و در بعضی از کتب عبارت خبر به این نحو است که:

«لکلّ سرّ ثواب إلاّ الدمعة فینا».(۱)

وجه سوم

بدانکه نتیجه اعمال صالحه و طاعات و عبادات شرعیّه، رسیدن به مرتبه کمال ترقّی و ارتقاء مقام است، که آن تقرّب به خدا است به بالاترین درجات قرب و رسیدن به درجات عالیه اشخاص صالح باتقوی و مؤمنین کامل ایمان، و در همه عبادات و طاعات و اعمال صالحه گریستن در مصیبت حضرت ابی عبدالله حسین علیه السلام است که نزدیک‌ترین وسیله است برای رساندن بنده به مقام قرب الهی و درجات عالیه‌ای که مافوق آن از تصوّر بشری خارج باشد، چنانچه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بنابر خبری که سابقاً ذکر شد فرموده: گریه کننده بر حسین از ما

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۵۲۹.

خانواده رسالت است.(۱)

و حضرت صادق علیه السلام فرموده: برادر من است.

حضرت رضا علیه السلام فرموده: با ما محشور می‌شود و در زمره ما خواهد بود و در روز قیامت در سایه عرش الهی همنشین و هم صحبت با حضرت حسین علیه السلام باشد در بهشت.(۲)

و حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله فرموده: دست گریه کنندگان بر حسین را می‌گیرم و با هم داخل بهشت می‌شویم.(۳)

و حضرت مجتبی علیه السلام فرموده که: داخل بهشت نمی‌شوم مگر با آنها، و خود حضرت حسین علیه السلام فرموده: اگر آنها را پیش‌تر از خود داخل بهشت نبینم، داخل آن نمی‌شوم پیش از آنها، و در حالی که داخل بهشت باشند، تمام اهل بهشت از انبیاء و مرسلین و اولیاء و صالحین و شهداء و صدّیقین و ابرار و مؤمنین، هر یک از آنها در درجه و مقام و منزلت خود خواهند مگر گریه کنندگان بر حسین علیه السلام که در درجات پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمّه طاهرین می‌باشند، و با ایشان می‌نشینند و با هم غذا می‌خورند و صحبت می‌کنند و با اهل بیت طهارت و عصمت معاشرت می‌نمایند، چنانچه بعض اخبار هر یک از اینها قبلاً در باب اول شرح داده شد.

برادر مطالعه کننده و خواننده، حال پیش عقل و وجدان خودت فکر کن و انصاف بده، کدام عمل از گریستن بر حسین افضل و کدام طاعت و عبادت از این بالاتر باشد؟

امّا با کمال تأسّف که منتحلین به تشیع یا از روی جهالت و نادانی یا از راه عناد و دشمنی یا آلت دست دشمنان خارجی و داخلی شدن و غیر اینها در عصر حاضر، فضلا از طبقه عوام، بعضی از آنهائی که خود را از خواص می‌دانند، همّت خود را بر این مصروف داشته و می‌دارند که اساس تعزیه داری و گریستن بر حضرت سیّدالشهداء علیه السلام که پایه اسلام و دین، از بعد شهادت آن حضرت بر روی آن استوار

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۴.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲.
۳ـ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲.

بوده و رکن رکین ایمان است از میان برداشته شود، که اگر این رکن بزرگ برداشته شود، دفتر اسلام و دین و شریعت و قرآن در هم پیچیده و برچیده خواهد شد. خلاصه زبان طعن و انتقادشان راجع به تشکیل مجالس عزاداری و گریستن بر حضرت سیّدالشهداء دراز است، موضع گریستن و عزاداری برای آن بزرگوار، امری است بسیار بزرگ که به قدر مقتضی، به محلّ خود در این کتاب شرح داده خواهد شد.

وجه چهارم

بدانکه هر عبادتی را مزدی است که اگر آن عبادت به جای آورده شود با شرایط صحّت و قبول، اجر و مزد همان عبادت داده شود به عامل آن، و لکن گریه بر حضرت سیّدالشهداء عليه‌السلام علاوه بر اجرها و ثواب‌هائی که برایش از پیش ذکر شد، با تراکم اجر و ثواب‌های زیاد، عطا کرده می‌شود به گریه کننده، اجر هفتاد هزار نفر از ملائکه، چنانچه در روایت آن گذشت. پس کدام عملی است افضل و بیشتر و بالاتر باشد از این عبادت، با آن کثرت بی‌نهایت اجر و ثواب برای عبادت کننده، و به علاوه اجر و ثواب عظیمی که از هفتاد هزار ملائکه معصومین صادر شود.

وجه پنجم

آنکه عبادات و اعمال شرعیّه بر دو قسم است:

قسم اول: آنکه تا زمانی که شخص مشغول است، مزد و ثواب به عمل کننده داده می‌شود و چون عمل را خاتمه بدهد، اجر و ثواب آن هم خاتمه داده می‌شود.

قسم دوم: آنکه ثواب آن عمل و عبادت تا آخر عمر او و بعد از مردن او و بسا تا آخر عمر دنیا و بسا تا روز قیامت و بسا اَبدالآباد باقی خواهد بود. در اینجا مقصود بیان مصادیق آن نیست، بلکه مراد ما در این مقام این است که در میان تمام اعمال و عبادات شرعیّه، ثواب گریستن بر حضرت امام حسین عليه‌السلام این امتیاز مهمّ را دارد که هیچ یک از اعمال و عبادات چنین ثوابی و اجری برای آن ثابت و مقرّر نشده، و آن

این است که اگر کسی گریه کند بر حسین ﷺ، هر چند در مدّت عمر او یک مرتبه باشد، از آن روز و ساعتی که گریه کرده تا قیام قیامت، اجر گریه کردن هفتاد هزار ملائکه گریه کننده بر آن حضرت که همیشه گریه می‌کنند بر آن بزرگوار، در نامه عمل او و سایر گریه کنندگان بر آن جناب ثبت می‌شود.

بدانکه این مرتبه از اجر و ثواب و این درجه از حاصل شدن تقرّب به خدای عزّوجلّ را عقل‌ها از ادراک و فهم حقیقت و رسیدن به کنه کیفیّت آن عاجز و سرگردان است و بلندی مرتبه گریه بر حسین ﷺ بر سایر عبادت‌های شرعیّه و اعمال صالحه ـ چنانچه گفته شد ـ و امتیاز آن از تمام اعمال صالحه‌ای که بنده را به خدا نزدیک می‌کند، جای تعجّب و بعید دانستن نیست و نمی‌توان این عبادت گریستن را در عرض سایر عبادات شمرد.

مختصری از علّت و فلسفه گریه کردن بر حسین ﷺ

بیان این مطلب: بدانکه در حقیقت، گریه و عزاداری برای حضرت سیّدالشهداء ﷺ نیست مگر یاری کردن به دین و بلند کردن کلمه حق و خاموش کردن آتش کفر و طغیان. زیرا که در گریه و عزاداری برای آن بزرگوار، ظاهر کردن مظلومیّت و مقهوریّت و بر حق بودن آن جناب و اظهار ظلم و کفر و الحاد و عصیان کشندگان آن حضرت و فرزندان و برادران و اقارب و خویشان و یاران او است، چنانچه بر صاحبان عقول پوشیده نیست که محفوظ و باقیماندن دین و نگاه‌داری شریعت سیّدالمرسلین ﷺ از زمان شهادت آن بزرگوار تا به حال و بعد از این تا وقتی که خدا بخواهد به حفظ دو چیز بوده: یکی مظلومیّت آن حضرت، و یکی کفر و ظلم و طغیان دشمنان او، و ممیّز بین ایمان و کفر و فارق میان مسلمان و منافق این دو چیز است.

پس اگر این دو چیز محفوظ بماند، ایمان و اسلام محفوظ می‌ماند. در این صورت ایمان حقیقتاً محفوظ و اسلام هم حقیقتاً محفوظ می‌ماند. و دین همان دین قویم و شریعت و آیین همان صراط مستقیم است. یعنی همان دین حقیقی و ایمان

واقعی می‌باشد، نه ایمان اسمی و اسلام رسمی. و اگر این دو محفوظ نشد، هیچ یک از آن دو محفوظ نخواهد ماند.

پس باقیماندن هر دو بهترین و بالاترین راه آن عزاداری و نوحه سرائی و گریستن بر حسین ﷺ است، که حفظ دین و اعلاء کلمه اسلام به شهادت و مظلومیّت آن حضرت می‌شود، و کفر و عناد و ظلم و الحاد و زندقه و عداوت دشمنان و کشندگان آن بزرگور و تابعین آن حضرت نیز به شهادت آن بزرگوار شناخته می‌شوند. پس خدای تعالی، شهادت آن حضرت را اعظم اسباب و کاشف مؤمن و مسلم و کافر و ظالم قرار داده. پس برای کشف این معنی، حسین ﷺ به حسن اختیار خود قبول شهادت نمود و تحمّل ظلم کرد تا دین جدّ بزرگوارش که دین خالص الهی است، باقی بماند واهل دین در لباس دین و اعتقاد به دینداری، پیروی جبت و طاغوت و شیاطین و ستمکاران را ننمایند و از خواب غفلت بیدار شده، راه هدایت را از چاه ضلالت بشناسند و خود را از ورطهٔ جهالت نجات دهند، چنانچه در احادیث عدیده تلویحاً و تصریحاً اشاره فرموده‌اند.

نتیجه شهادت حسین ﷺ نجات بندگان خدا است از نادانی

از جمله آنها در زیارت اربعین وارد شده که فرموده:

«و بذل مُهجته فیک لیستنقذ عبادک من الضّلالة و الجهالة و العمی و الشک و الارتیاب إلی باب الهُدیٰ من الرّدیٰ».(۱)

یعنی: بذل فرمود (حسین ﷺ) خون خود را درراه تو تا نجات دهد بندگان تو را از غرق شدن در دریای گمراهی و نادانی و کوردلی و شکّ و ریب به سوی دروازه هدایت، و نجات دهد از هلاکت.

و نیز شکّی نیست که تا زمانی که اظهار مظلومیّت حسین ﷺ به گریه و عزاداری شود، حال دشمنان او هم مکشوف و معلوم خواهد بود. پس در حقیقت به عزاداری و گریه برای مظلومیّت آن حضرت، ثمره شهادت آن بزرگوار باقی و آشکار

۱ـ مصباح المتهجد، ص ۵۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۱۷۷.

خواهد ماند.

از آنچه گفته شد می‌گوییم: کدام عملی است از عمل عزاداری و گریستن بر آن حضرت بزرگتر و چه عبادتی از این بالاتر؟ شاید سرّ اینکه معصوم‌علیه‌السلام در بعضی از اخبار فرموده: هر کس بر حسین علیه‌السلام گریه کند، حقّ ما را اداء نموده[۱] و یا اداء اجر رسالت پیغمبر خدا را کرده، و در بعضی دیگر از آنها فرموده که: کسی که در عزای حسین گریه نکند بر او جفا کرده.[۲] و گاهی به عبارتی فرموده‌اند که ترجمه و مفاد آن این است که: گریه کننده بر حسین از ما است. و عبارت دیگر اینکه: او با ما است. و حضرت صادق علیه‌السلام گریه کننده بر حسین را برادر خود خوانده و خود حضرت حسین علیه‌السلام گریه کننده برای او را در بهشت هم درجه با خود بیان فرموده. اگر به شیرینی و لطافت مفاد آنچه را که در این باب ذکر شد دریافتی، خدا را شکر کن و تصدیق نما به اینکه گریستن و عزاداری کردن بر آن مظلوم افضل و برتر از تمام عبادات دیگر است و هیچ جای استبعاد نیست. و از اینکه گریه و عزاداری بر آن بزرگوار این همه ثواب را دارد تعجّب نکن و منکر نباش که قطعاً در اثر انکار از اسلام و ایمان دور خواهی ماند و به گمراهی خواهی افتاد و از شرف وجود محروم می‌مانی.

فضیلت تباکی

فصل سوم از آنچه که از پیش گذشت، دانسته شد که هیچ عملی از اعمال صالحه و هیچ عبادتی از عبادات مشروعه، در اجر و ثواب به پایه گریستن بر حضرت امام حسین علیه‌السلام نیست، هر چند در بعضی از اخبار تباکی، یعنی خود را به گریه داشتن، یعنی شبیه به گریه کننده درآوردن را، مانند گریستن در ثواب و اجر تصریح نموده‌اند.

از آن جمله خبریست که سیّد جلیل بزرگوار علی بن طاووس حسنی ـ قدس سرّه

۱ـ کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۲۰۶.
۲ـ وسائل الشیعه، ج۱۴، ص ۴۴۴.

ـ در مقتل لهوف از آل رسول ﷺ روايت كرده كه گفته‌اند:

«من بَكى و أبكى فينا مأة فله الجنّة، و من بَكى و أبكى خمسين فله الجنّة، و من بَكى و أبكى ثلاثين فله الجنّة، و من بَكى وأبكى عشرين فله الجنّة، و من بَكى وأبكى عشرة فله الجنّة، ومن بَكى وأبكى واحداً فله الجنّة، و من تَباكى فله الجنّة».(۱)

يعنى: هر كسى كه بگريد و بگرياند صد نفر را (در عزاء و مصيبت حسين و ما آل محمّد) پس بهشت براى او است، و كسى كه بگريد و بگرياند پنجاه نفر را در مصيبت‌هاى او و عزاى ما از براى او است بهشت، و كسى كه بگريد و بگرياند در مصائب و عزاى ما سى نفر را براى او است بهشت، و كسى كه بگريد و بگرياند در مصائب و عزاى ما بيست نفر را براى او است بهشت، و كسى كه بگريد و بگرياند در مصائب و عزاى ما ده نفر را براى او است بهشت، و كسى كه بگريد و بگرياند در مصائب و عزاى ما يک نفر را بهشت براى او است، و كسى كه تباكى كند يعنى اشک ندارد و خود را به گريه بدارد براى او است بهشت.

و در بحار از امالى صدوق مسنداً روايت كرده از ابى عمّاره منشد ـ يعنى مرثيه خوان ـ از حضرت صادق ﷺ كه گفت: آن حضرت به من فرمود: اى ابا عمّاره، شعرى بخوان در مصيبت حسين بن على، پس خواندم براى او و آن حضرت گريه كرد، به ذات خدا قسم، همين طور كه مى‌خواندم و آن بزرگوار گريه مى‌كرد، تا اندازه‌اى كه شنيدم از داخل خانه صداى گريه را، پس فرمود: اى ابا عمّاره!

«من انشد شعرا فى الحسين بن على ﷺ فابكى خمسين فله الجنّة، و من انشد فى الحسين شعراً فابكى عشرين فله الجنّة، و من انشد شعراً فى الحسين ﷺ فابكى عشرة فله الجنّة، و من انشد فى الحسين ﷺ شعراً فابكى واحداً فله الجنّة، و من انشد فى الحسين ﷺ شعراً فبكى فله

۱ـ اللهوف فى قتلى الطفوف، ص ۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸.

الجنّة، و من انشد فی الحسین ﷺ شعراً فتباکی فله الجنّة».[۱]

یعنی: کسی که شعری بخواند در مصیبت حسین بن علی ﷺ و بگریاند پنجاه نفر را، پس از برای او است بهشت، و کسی که بخواند در مصیبت حسین شعری را و بگریاند بیست نفر را برای او است بهشت، و کسی که بخواند شعری را و بگریاند ده نفر را برای او است بهشت، و کسی که بخواند شعری را و بگریاند یک نفر را برای او است بهشت، و کسی که بخواند شعری را و خودش گریه کند برای او است بهشت، و کسی که بخواند شعری را و خود را به گریه درآورد برای او است بهشت.

کلام در تباکی، و حقیقت و ثواب آن

مخفی نماند: این دو حدیث مانند سایر احادث وارده، دلالت ندارد بر اینکه کسی که اشک ندارد و خود را به گریه در آورد مانند گریستن و جاری شدن است در همهٔ آثار و ثواب‌های بر گریستن و اجر آنها.

و اینکه در بعضی از کتب مقاتل ذکر شده که تباکی و خود را به گریه واداشتن، مانند گریستن است در اجر و ثواب، دلیلی برای آن دیده نشده و مدرک و سندی ندارد و خیلی جای تعجّب است که ثواب تباکی از هر جهت مانند ثواب‌ها و اجرهایی است که برای گریه کردن است.

آری در پاره‌ای از آثار و اجرهای گریستن شرکت دارد نه مطلقاً در همه آنها، بلکه آن مانند سایر عبادات شرعیّه است و ممکن است گفته شود که سِرّش این است که خود را به گریه داشتن با گریه کردن ناشی است از شناختن و محبّت خانواده رسالت را در دل داشتن که این محبّت و معرفت سبب سوزش دل و رقّت قلب و محزون شدن تباکی کننده است، آن هم نه هر گریه‌ای و نه از هرکسی، و چون خود را به گریه در آوردن با گریستن شریک است در حکایت و کشف از سوزش دل می‌کند از این راه

۱ـ شیخ صدوق، أمالی، ص ۱۴۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴؛ وسیلة الدّارین، ص ۳۴.

در بعضی از اجرها و ثواب‌های گریه شرکت دارد. بلی به لحاظ موافقت و اشتراک تباکی با بکاء، چنین بر می‌آید که آن اجر و ثوابی که برای تباکی وعده داده شده، به جهت ظاهر کردن تباکی کننده است، حزن و همّ و غم و سوزش دل خود را از جهت معرفت و اخلاصی که نسبت به آن حضرت دارد، چون در گریستن و به گریه در آوردن هر دو این حالت همّ و غم و سوزش دل حاصل شده، پس در این اجر و ثواب با هم شریکند. ولی در این مقام می‌گوییم: اگر در آن حالت تباکی، رقّت آن تباکی کننده، [به] نحوی شد که اشکش ظاهر شد، آن وقت در همه اجرها و ثواب‌هایی که برای گریه وعده داده شده، شریک خواهد بود.

حاصل آنکه: شاهد بر آنچه گفتیم آن است که در بعضی از اخبار و احادیث پاره‌ای از اجر و ثواب گریه را وعده داده‌اند بر نفس محزون و مهموم و مغموم، چنانچه بعضی از آن، در باب اول ذکر کرده شد در مصیبت آن حضرت. پس بنابر این تباکی به معنای خود را به گریه واداشتن است و از خود به فشار گریه خواستن که بازگشت آن به دردناک بودن دل در اثر همّ و غم و حزنی که در مصائب بر او وارد شده.

و باید دانست که هر دردناکی دل و حزن و اندوه و سوزش دل، تباکی نیست که بعضی تَوَهُّم کرده‌اند، و به مجرّد اینکه خود را به گریه کننده شبیه می‌کنند، چنانچه کثیری از ارباب مقاتل خیال کرده‌اند. و در اخبار هم در بعض مواردی که لفظ تباکی آمده، همین معنایی که گفتیم ظاهر است، و از آن جمله است خبری که در کتاب وسائل به سند خود از سلیمان بن خالد از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده:

«أتی رسول الله شابّا من الأنصار، فقال: إنّی أرید أن أقرأ علیکم، فمن بکی فله الجنّة، فقرءا ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا﴾[1] ـ الی آخر السورة ـ فبکی القوم جمیعاً إلاّ شاباً، فقال: یا رسول الله قد تباکیت فما قطرت عینی، قال: إنّی معید علیکم، فمن تباکی فله الجنّة، فاعاد علیهم، فبکی القوم و تباکی الفتی، فدخلوا الجنّة جمیعاً».[2]

۱ـ سوره زمر، آیه ۷۱.
۲ـ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۶۳، ص ۳۲۸.

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد به نزد جوانی از انصار، پس فرمود: می‌خواهم بخوانم بر شما آیاتی را، پس کسی که گریه کند، برای او است بهشت، پس خواند آن حضرت (آیه هفتاد و یکم از سوره زمر را): ﴿وسیق الذین کفروا الی جهنّم زمراً﴾، یعنی: «و رانده شدند به سوی جهنّم فوج فوج» (تا آخر سوره).

پس همه قوم گریه کردند مگر جوانی که گفت: یا رسول الله، من تباکی کردم امّا قطره اشکی از چشمم نیامد، آن حضرت فرمود: من اعاده می‌کنم بَر شما آیات را، پس کسی که گریه کرد برای او است بهشت. آن حضرت اعاده فرمود خواند آن را. پس همه گریستند و آن جوان تباکی کرد و همه داخل بهشت شدند.

و نیز در کتاب وسائل مسنداً روایت کرده از سعید بن یسار که گفت: گفتم به ابی عبدالله علیه السلام که من در حال دعا تباکی بکنم، زیرا که چشمم اشک نمی‌آید. فرمود:

«نعم و لو مثل رأس الذباب».(۱)

یعنی: آری خوب است و هر چند مانند سر پشه‌ای باشد.

و نیز روایت کرده از علی بن حمزه که گفت: حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام به ابی‌بصیر فرمود:

«إن خفت أمراً أو حاجة تریدها، فابدءا بالله فجدّه و أثن علیه کما هو أهله، و صلّ علی النبی صلی الله علیه و آله و سل حاجتک و تباکی و لو مثل رأس الذباب».(۲)

یعنی: اگر امری باشد که از آن بترسی یا حاجتی را می‌خواهی، ابتدا کن به خدا و او تمجید کن و ثنا بگو، همچنان که اهل آن است. و صلوات فرست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و حاجتت را سؤال کن و خود را وادار به گریه کن، اگرچه به اندازه سر پشه‌ای باشد.

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۷۴؛ بحارالأنوار، ج ۹۳، ص ۳۳۴.
۲ـ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۷۴؛ بحارالأنوار، ج ۹۳، ص ۳۳۴.

و نیز روایت کرده است از اسماعیل بجلّی از ابی‌عبدالله علیه السلام که فرموده:

«ان لم یجئک البکاء فتباکی، فان خرج منک مثل جناح الذباب فبخٍ فبخٍ».(۱)

یعنی: اگر گریه‌ات نمی‌آید، پس خود را به گریه بدار، اگر به اندازه بال پشه‌ای اشک از چشمت بیرون بیاید، خوبست خوبست.

و نیز روایت کرده است از یونس بن منصور که: مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید از خود را به گریه واداشتن در نماز واجب است، تا اینکه گریه کند، فرمود:

«قرّة عین و الله و قال: اذا کان ذلک فاذکرنی عنده».(۲)

یعنی: سبب قرار و آرامش چشم است به ذات خدا سوگند، و فرمود: چون این طور شد مرا یاد کن نزد او.

و در خبر دیگر از سعید روایت کرده که گفت: به آن حضرت گفتم: آیا شخص در حال نماز تباکی بکند؟ فرمود: خوبست خوبست هر چند به قدر سر پشه‌ای باشد.(۳)

علّت گریه نکردن

از موانع گریه و بیرون نیامدن اشک از چشم، چیزهائی است که موجب قساوت قلب و سنگدلی می‌شود، به نحوی که صاحب آن از الطاف ربانیّه و افاضات الهیّه محروم می‌گردد و سبب می‌شود که خشوع را از قلب و اشک را از چشم دور کند و صاحب آن دل و چشم از سعادت دنیا و آخرت محروم شود.

در اینجا لازم دانستم تذکّر دهم که در بسیاری از دعاها از مصادر وحی و تنزیل روایت شده که به خدا باید پناه برد از دلی که خاشع نباشد و از چشمی که اشک نریزد و این فقره از دعاء را در نظر گرفت که:

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۳، ص ۳۳۴.
۲ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۷؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۴۷.
۳ـ الکافی، ج ۳، ص ۳۰۱؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۴۱.

«اللهمّ إنّی اعوذبک من قلب لا یخشَع و عین لاٰ تدمع».(۱)

یعنی: خدایا به تو پناه می‌برم از دلی که خاشع نباشد و از چشمی که اشک نریزد.

پس بر بنده مؤمن به خدا، لازم است که برای جلوگیری از قساوت قلب و نریختن اشک از چیزهایی که موجب این دو چیز است خودداری کند، تا دل او از آتش عشق و محبّت خدا و آنهائی که خدا امر به محبّت و دوستی ایشان کرده سوزان و چشم او گریان گردد.

موجبات قساوت قلب چند چیز است

اول: معصیت و نافرمانی خدای تعالی است، چنانچه امیرمؤمنان ﷺ فرموده:

«ما من شیء أفسد للقلب من خطیئة».(۲)

یعنی: چیزی نیست که فسادش زیادتر باشد برای قلب از گناه و نافرمانی از خدا.

و فرموده:

«لا وجع أوجع للقلوب من الذنوب».(۳)

یعنی: هیچ دردی درد آورتر نیست برای دل‌ها از گناهان.

دوم: خوردن حرام، چنانچه پیغمبر اکرم ﷺ فرموده:

«یاعلی من أکل الحرام سَوَّد قلبه».

یعنی: یا علی، کسی که حرام بخورد دلش سیاه می‌شود.

سوم: خوردن مال شبهه ناک که دل را می‌میراند، به نحوی که خدا را فراموش کند.

چهارم: طول آمل، یعنی: درازی آرزو، چنانچه خدای تعالی به موسی ﷺ فرموده که:

۱ـ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۵؛ اقبال الأعمال، ص ۴۸۷.
۲ـ الکافی، ج ۲، ص ۲۶۸؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۱۲.
۳ـ الکافی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۳۴۲.

«یا موسی، لاتطوّل فی الدّنیا أملک فیقسو قلبک».[۱]

یعنی: ای موسی، دراز مکن در دنیا آرزویت را که قسی‌القلب، یعنی: سنگدل می‌شوی.

پنجم: مال بسیار داشتن که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است:

«إنّ کثرة المال مفسدة للدّین و مقساة للقلوب».[۲]

یعنی: بدرستی که بسیاری مال، فاسد کننده دین و سخت کننده دل‌ها است.

ششم: به فکر دنیا بودن و همّ آن را در دل داشتن، چنانچه در روایت وارد شده که:

«تفرّغوا من هموم الدّنیا ما استطعتم فانّه من کانت الدّنیا همته قسی قلبه و کان فقره بین عینیه».[۳]

یعنی: فارغ و آسوده کنید خودتان را از همّ و فکر دنیا و علاقه به آن، هر چه می‌توانید. به درستی که هر کسی که همّت او برای دنیا است دلش سنگ و سخت می‌شود و احتیاج او در مقابل دو چشم او است، جز دنیا چیزی را نمی‌بیند.

هفتم: کثرت همّ قوت، موجب قساوت است، چنانچه حضرت خاتم‌الأنبیاء صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده است:

«یا علی، خمسة یمیت القلب، ـ الی ان قال ـ: و کثرة هم القلوب».[۴]

یعنی: پنج چیز است که قلب را می‌میراند، ـ تا اینکه فرمود ـ: و بسیاری همّ قوت.

هشتم: نشستن با شخص گمراه و حاکم جائر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

«أربعة مفسدة للقلوب، ـ إلی أن قال ـ: مجالسته الموتیٰ، فقیل: یا رسول‌الله، و ما مجالسته الموتی؟ قال: مجالسته کل ضال عن

۱ـ الکافی، ج ۲، ص ۳۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۳۹۸.
۲ـ تحف العقول، ص ۱۹۹؛ بحارالأنوار، ج ۱، ص ۱۷۵.
۳ـ تنبیه الخواطر، ج ۲؛ ص ۱۱۹؛ ارشاد القلوب، ص ۱۸.
۴ـ مواعظ العددیه، ص ۲۵۷.

الایمان».(۱)

یعنی: چهار طائفه‌اند که قلبها را فاسد می‌کنند، ـ تا اینکه فرمود ـ همنشینی با مرده‌گان. به آن حضرت گفته شد: همنشینی با مردگان مراد چیست؟ فرمود: همنشینی با هر غیر مؤمن گمراهی و جائر فی الأحکام و هر حاکم جائری.

نهم: همنشینی با تسلّطی. در حدیث امام صادق علیه السلام است که فرموده:

«من جلس مع السلطان زاده الله القسوة والکبر».(۲)

یعنی: کسی که با متسلّطی بنشیند، زیاد می‌کند خدا قساوت و تکبّر او را.

دهم: رفتن درب خانه سلطان. قال النبی:

«یا علی، ثلاثة یقسین القلب».(۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: یا علی، سه چیز است که قساوت قلب می‌آورد.

تا اینکه فرمود:

«ایتان باب السلطان».(۴)

یعنی: رفتن درب خانه سلطان.

یازدهم: قرب و نزدیکی پیدا کردن با کسانی که مبالات در گفتار و کردار ندارند، چنانچه فرمودند:

«و مقاربته جفاء و قسوة».(۵)

یعنی: نزدیک شدن چنین کسی که بی‌باک است در قول و فعل، جفا و قساوت است.

دوازدهم: خفق نعال است. یعنی: کسی که ریاست و بزرگی طلب باشد، و دوست

۱ـ بحارالأنوار، ج۱۰۳، ص۲۲۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۵۲.
۲ـ منیة المرید، ص ۱۲۱.
۳ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص۳۶۵؛ بحارالأنوار، ج۶۵، ص ۲۸۲.
۴ـ مواعظ العددیه، ص ۱۳۲.
۵ـ الکافی، ج ۲، ص۳۶۹.

داشته باشد چون حرکت می‌کند دیگران در عقب سر او صدای کفش‌هایشان بلند باشد، چنانچه علی علیه‌السلام فرموده:

«ما اَریٰ شیئاً اضر بقلوب الرّجال من خفق النعال وراء ظهورهم».(۱)

یعنی: نمی‌بینم یا نمی‌دانم چیزی را که زیانش زیادتر باشد برای قلب‌های مردان از صدای کفش‌هائی [که] در پشت سرهایشان حرکت می‌کنند.

سیزدهم: به دنبال صید و شکار رفتن سبب قساوت قلب می‌شود، چنانچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده.

چهاردهم: گوش دادن برای شنیدن صداهای لهو و سازها و غناء، چنانچه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده و از آن حضرت روایت شده.

پانزدهم: نشست و برخواست کردن با اغنیاء و ثروتمندان، بنابر اخبار عدیده.

شانزدهم: خلطه و آمیزش و صحبت زیاد کردن با زنان.

هفدهم: خنده زیاد کردن موجب قساوت قلب است، طبق اخبار وارده نبویّه و علویّه.

هجدهم: ترک مجالست و همنشینی با علماء در مدّت چهل روز، چنانچه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده:

«یا علی إذا اتی علی المؤمن اربعین صباحاً ولم یجلس العلماء، قسی قلبه و جرّ علی الکبائر».

یعنی: یا علی، اگر چهل صباح بر مؤمن بگذرد وبا علماء ننشیند، قسی القلب و سنگدل می‌گردد و جری می‌شود بر گناهان کبیره.

نوزدهم: اخذ به رأی زنها وْ به رأی آنها عمل کردن.

بیستم: ترک کردن ذکر خدا، چنانچه خدای تعالی به موسی خطاب فرموده:

«یا موسی! لاٰ تدع ذکری علی کلّ حال انّ ترک ذکری یقسی القلوب».(۲)

۱ـ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۷۳.
۲ـ الکافی، ج ۲، ص ۴۹۷؛ بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۳۴۲.

یعنی: ای موسی! وا مگذار یاد کردن مرا در هر حال، که ترک کردن ذکر من دل‌ها را سخت می‌کند.

بیست و یکم: سخنان لغو و بیهوده گفتن که فائده‌ای نداشته باشد در حدیث قدسی وارد شده.

بیست و دوم: زیاد سخن گفتن، از عیسی روح الله است که فرموده:

«لا تکثروا کلامکم فتقسو قلوبکم و من کثر کلامه قلّ عقله و قسی قلبه».(۱)

یعنی: زیاد سخن نگویید که دل‌ها را سنگ و سخت می‌کند، و کسی که زیاد سخن گوید عقل او کم می‌شود و دل او سخت می‌شود.

بیست و سوم: تأخیر انداختن نمازها را از اوقات خود بدون عذر شرعی، پیغمبر اکرم فرموده: تأخیر انداختن نماز را از وقت، قساوت قلب می‌آورد.

بیست و چهارم: دل را در حال نماز گذاردن به جای دیگر و چیز دیگر توجّه دادن، چنانچه در حدیث وارد شده ایجاد قساوت قلب می‌کند.

بیست پنجم: زیاد خوردن و زیاد آشامیدن قساوت قلب می‌آورد، چنانچه در حدیث آمده که فرمود:

«لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام و الشراب فإن القلب یموت کالزرع إذا اکثر علیه الماء».(۲)

یعنی: نمی‌رانید دل‌ها را به خوردنی زیاد و آشامیدنی زیاد، زیرا که دل مانند زرع است که از آب دادن زیاد فاسد می‌شود.

بیست و ششم: در حال سیری و اشتهای طعام نداشتن، طعام خوردن موجب قساوت قلب است، چنانچه در حدیث وارد شده.

بیست و هفتم: زیاد گوشت خوردن قساوت قلب می‌آورد.

بیست و هشتم: خوابیدن بعد از خوردن طعام، چنانچه روایت شده که امام علیه‌السلام

۱ـ بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۳۲۴ و ج ۷۱، ص ۲۸۱.
۲ـ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۵۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۸۴.

فرموده:

«أذيبوا طعامكم بذكر الله تعالى و لا تناموا عليها فتقسوا».[(۱)]

یعنی: آب کنید طعامی را که خوردید به ذکر خدای تعالی و پس از خوردن طعام بلافاصله نخوابید که قساوت می‌آورد.

بیست و نهم: در حال سیری که اشتهای به طعام نیست طعام خوردن که آن موجب قساوت قلب است، چنانچه از معصوم علیه السلام روایت شده.

سی‌ام: ریختن خاک بر قبر صاحب رَحِم یعنی: خویشاوندان رحمی، بنابر روایت حضرت صادق علیه السلام که فرموده:

«انما کم أن تطرحوا التّراب علی ذوی أرحامکم، فإن ذلک یورث القسوة، و من قسی قلبه بعد من ربّه».[(۲)]

یعنی: نهی می‌کنم شما را از ریختن خاک بر روی خویشان خود که رَحِمهای شمایند که آن موجب قساوت قلب می‌شود، و کسی که قلب او قساوت گرفت از پروردگار خود دور می‌شود.

دانسته باد که زشت‌تر و قبیح‌تر تمام مرض‌های قلب، مرض قساوت قلب است که سبب می‌شود برای محروم شدن از خیرات و سعادات دنیویّه و اخرویّه و دوری از رحمت خدای تعالی و نزدیکی به سخط و غضب او، باید پناه برد به خدا، چنانچه در روایت است که امام علیه السلام فرموده:

«ما غضب الله علی قوم و لا انصرف رحمته عنهم الاّ لقساوتهم».[(۳)]

یعنی: غضب نکرده است خدا بر قومی و منصرف نشده است رحمت او از ایشان، مگر به جهت قساوت و سنگدلی ایشان.

و فرمود:

«ما مرض قلب اشدّ من القسوة».[(۴)]

۱ـ بحارالأنوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۴.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۷۹، ص ۱۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۵.
۳ـ الفصول المهمّة، ص۴۲.
۴ـ بحارالأنوار، ج۶۵، ص۳۳۷؛ مستدرک الوسائل، ج۱۲، ص۹۴.

یعنی: مریض نمی‌شود به مرضی که سخت‌تر از قساوت باشد.

و فرمود:

«ما ضرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب».(۱)

یعنی: زده نمی‌شود بنده به عقوبتی که بزرگتر از قساوت قلب باشد.

علاج مرض قساوت قلب

بدانکه بنابر آنچه در اخبار صادره از ائمّه اطهار سلام الله علیهم ذکر شده، دفع این مرض هلاک کننده به چند چیز می‌شود:

اول: فرمایش نبوی است به امیرمؤمنان که فرموده:

«یا علی، خمسة تجلوا القلب و تذهب القساوة: مجالسة العلماء و مسح رأس الیتیم و کثرة الاستغفار و سهر الکثیر و الصّوم بالنهار».(۲)

فرموده: یا علی، پنج چیز است که قلب را جلا می‌دهد: نشستن با علماء و دست کشیدن به سر یتیم وبسیار طلب آمرزش کردن در اوقات سحرها و شب بیدار بودن و کم خوابیدن و روزه گرفتن در روز.

و در خبر دیگر فرمود:

«یا علی، تنوّر القلب قرأته قل هو الله احد».

یعنی: قلب را نورانی می‌کند، خواندن سوره قل هو الله احد.

«و قلة الأكل و مجالسة العلماء و أكل حباب الغلات».(۳)

و کم خوردن و نشستن با علماء و خوردن دانه‌های حبوبات.

۱ـ تحف العقول، ص ۲۹۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۹۳.
۲ـ تحف العقول، ص ۲۹۶؛ بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۱۷۶.
۳ـ مواعظ العددیه، ص ۲۵۸.

فصل چهارم

گریه از خوف خدا وگریه در محبّت به خدا

بدانکه بالاترین اقسام گریه، یکی گریستن از خوف خدا و دیگر گریستن در مصائب اولیاء خدا به تخصیص ائمّه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - و بالخصوص مصائب حضرت سیّدالشهداء ابی‌عبدالله الحسین - علیه الصلوة و السلام - [می‌باشد] هر چند این دو نوع گریه در اجر و ثواب با هم شرکت دارند و هر دو محبوب و موجب رضایت و خشنودی خدای تعالی است، امّا در اینکه کدام یک از این دو نوع گریه در نزد خدا محبوب‌تر و فضیلتش از دیگری بیشتر و در اثر آن تقرّب به خدای تعالی و ثواب‌هایی که به سبب آن بر گریه کننده داده می‌شود برتر و بالاتر است، می‌گوییم: اگر چه این دو نوع کاشف است از ایمان گریه کننده است؛ ولی نکته اینست که نسبت به این دو نوع گریه باید تذکّر داده شود تا بتوانیم در افضلیّت هر کدام بر دیگری حکم کنیم، و آن این است که در گریه خوف کردن گریه کننده، برای خود گریه کردن است، و در مصائب حضرت سیّدالشهداء، خدا را در نظر آوردن و برای ولیّ خدا گریه کردن است، بلکه محض برای خدا گریه کردن است.

و امّا نسبت به این گریه که از سوزش دل و رقّت قلب و محبّت و معرفت و اخلاص به ولیّ خدا حسین علیه‌السلام به خصوص، یا همه ائمّه طاهرین علیهم‌السلام، و یا سایر اولیاء خدا، یا فقط و فقط گریه خالص برای محبّت به خدا باشد. در اینجا سزاوار است که به ذکر مطالبی چند، عنان قلم را رها کنم و به نقل نکاتی چند که مورد تنبیه و روشنی قلب است بسط کلام دهم:

نکته اولیٰ: بدانکه مستحقّ محبّت و دوستی و عشق به او ورزیدن، اوّلاً و بالذّات ذات اقدس احدیّت - جلّت عظمته - است که ذاتاً تمام موجبات و اسباب دوست داشتن در او جمع است و بس، هر چند در غیر او هم وجود داشته باشد که نسبت همه آنها به خدای تعالی ذاتی او است، و نسبت به غیر عارضی است. زیرا که خدای عزّوجلّ جمال و جلال و کمالش همه عین ذات او است و زائد بر ذاتش

نیست، و هم‌چنین محبّت او هم ناشی از صفت جمال است که نیز عین ذات او است، و آنچه غیر از آن است، درخشندگی نور او و رشحات وجود او و ظلال هویّت او است. و بدانکه محبّت سرّی است پنهانی، و امری است ذوقی و وجدانی، تا آدمی شربت آن را نچشد نداند و بیان آن را نتواند.

همانا علم و شعور به دو وجه تعلّق می‌گیرد:

یکی به حصول ظلّ و صورت معلومات، چنانچه وقتی گفته می‌شود: حسن یا حسین و امثال این دو، در ذهن صورتی حاصل می‌شود که به آن صورت از غیر تمییز داده می‌شود.

و یکی به حضور ذوات معلومات، مانند: علم پیدا کردن به گرسنگی یا تشنگی یا سیری و سیرابی و شهوت و غضب و دوستی و دشمنی، بعد از اینکه نفس متّصف به آنها شود.

این نحوه از علم، علمی است ذوقی و ادراکی و وجدانی، و شکّی نیست که راه یافتن و حضور محبّت در دل و شعور به آن پیدا کردن به طریق اول که از کسی بشنوی یا در کتابی ببینی و بخوانی یا در پیش خود فکر کنی، موجب سعادت و کرامتی نمی‌شود، بلکه سعادت و خوشبختی دو جهانی و کرامت همیشگی در آن است که به صفا جبلی و استعداد اصلی و دوام سعی و کوشش، خود را مورد الطاف الهیّه و محلّ فیوضات و جذبات ربّانیّه قرار دهی، و موانع مادّی و شهوانی و هواهای نفسانی را از خود بیرون و دور کنی تا خدای تعالی چاشنی محبّت خود را به تو بچشاند، چنانچه در این باب شاعر گفته است:

ز خویش گم شو و آنگه خدای را میجو
که واجب است ز خود گم شدن خداجو را

و نیز گفته:

چو کُشتی نفس خود را می‌کنی قدر و خطر پیدا
صدف را چون شکستی می‌شود از وی گهر پیدا

خداجوئی ز اسباب جهان قطع نظر می‌کن
شکوفه چون فرو ریزد از او گردد ثمر پیدا

کلید درهای سعادت

روشن و آشکار است که آنچه انسان را به مرتبه کمال می‌رساند، محبّت خدای تعالی است که کلید درهای سعادت و سرمایه رسیدن به مقاصد است، در حدیث است که: حضرت عیسی - علی نبیّنا و آله و علیه السلام - گذشت به سه نفر که بدن‌هاشان کاهیده و رنگ‌هاشان پریده بود. از آنها پرسید که: چه چیز شما را این‌طور رنجور کرده؟ گفتند: ترس از آتش. فرمود: حقّ است بر خدا که ایمن سازد ترسنده را.

پس گذشت به سه نفر دیگر که کاهیده‌گی بدن‌هاشان بیشتر و رنگ‌هاشان پریده‌تر بود، فرمود: چه چیز شما را چنین فرسوده کرده؟ گفتند: شوق بهشت. فرمود: حقّ است بر خدا که عطا کند به شما آنچه را که امیدوارید.

پس گذشت به سه نفر دیگر که کاهیده‌تر و پریشان حال‌تر بودند، به نحوی که گویا بر صورت‌های ایشان آینه‌ای از نور بود، فرمود: چه چیز شما را چنین کرده؟ گفتند: محبّت خدا. فرمود دو مرتبه: شمائید مقرّبان، شمائید مقرّبان به خدا.(۱)

حضرت صادق علیه السلام فرموده: دوستی خدا، چون به خانه دل پرتو افکند، او را از هر ذکری و فکری خالی سازد و از هر یادی به جز یاد خدا نپردازد، نه به چیزی مشغول می‌گردد و نه به جز یاد خدا چیزی به یاد آرد.(۲)

و بدانکه اگر کسی محبّت خدا را در دل گرفت، نشانه‌اش این است که از برای محبّت بالاترین لذّتها وصل محبوب و تقرّب پیدا کردن به او است و یاری خواستن از او به لسان حال و مقال مفاد این بیت را که گفته‌ام در نظر گیرد:

از تو، تو را می‌طلبم ای حبیب نصر من الله و فتح قریب

و دشوارتر از تمام دشواری‌ها و تلخ‌تر از تمام تلخی‌ها، دوری و جدائی از

۱ـ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۶.
۲ـ الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۵۶.

محبوب است. پیش خودت فکر کن که امام المتقین و قبلة العارفین و قدوة المحبّین امیرالمؤمنین در دعائی که به کمیل بن زیاد تعلیم داده، از جمله فقراتش این جمله است که در مقام مناجات با خدا عرض می‌کند:

«فهبنی یا إلهی، و سیّدی و مولای، صبرت علیٰ عذابک، فکیفَ أصبر علیٰ فِراقک».(۱)

یعنی: ای خدای من و آقای من و مولای من، گیرم که بتوانم صبر کنم بر عذاب تو، پس چگونه توانم صبر کرد بر جدائی و فراق تو.

این است سرّ آنچه خاتم الأنبیاء ﷺ فرمود در بیان حال شهداء کربلا، بنابه روایت حضرت امام محمّد باقر از جدّ بزرگوارش حضرت سیّدالشهداء ؈ در شب عاشوراء در خبر مفصّلی که این جمله از آن است از رسول خدا ﷺ که فرمود:

«لا تجدون الم مسّ الحدید».(۲)

یعنی: نمی‌یابند و درک نمی‌کنند اَلَم و درد شمشیر را.

عبادت کنندگان سه دسته‌اند

روایت شده که عبادت کنندگان سه دسته‌اند:

دسته اول: کسانی هستند که خدا را عبادت می‌کنند از ترس عذاب و آتش جهنّم.

دسته دوم: کسانی هستند که خدا را عبادت می‌کنند برای طلب ثواب.

[دستهٔ] اول عبادتشان عبادت غلامان است، و [دستهٔ] دوم عبادت مزدوران است.

و امّا **دستهٔ سوم:** آنها کسانی هستند که عبادتشان عبادت آزاد مردانست، که زبان حالشان این است:

نه جنّت جویم و نی حور و نه أنهار می‌خواهم

به تو ارزانی ای زاهد که من دیدار می‌خواهم

۱ـ مصباح المتهجد، ص ۸۴۷؛ اقبال الأعمال، ص ۲۲۲.
۲ـ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۸۰.

پیغمبر اکرم ﷺ فرموده:

«أُعبد الله فی الرّضا فان لم تستطع ففی الصّبر علی ما تکره خیر کثیر».(۱)

یعنی: بندگی کن خدای را در حالتی که خوشنود و راضی باشی و اگر طاقت آن را نداری در صبر کردن بر آنچه مکروه خاطر تست، خیر بسیاری است.

در بیان محبّت با خدا و نشانهٔ آن

پس بدانکه صفت رضا از آثار محبّت است، و ثمره آن درخت پاکیزه اکسیر اعظمی است که بنده را به مرتبه قرب و لقاء رحمت الهی می‌رساند. پس رضا بدون محبّت صورت نمی‌گیرد و محب کسی است که به آنچه محبوب بخواهد راضی باشد و هوای خود را فدای خواسته محبوب گرداند و میل و خواهش خود را تابع آنچه که محبوب می‌خواهد قرار دهد و زبان حال و قالش این باشد:

اگر از تست به شادی نفروشم غم را.

عربیّة:

أرید وصاله و یرید هجری فاترک ما ارید لما یرید(۲)

یعنی: من خواهش وصال محبوب را دارم، و او طالب دوری از من است. پس خواهش او را پذیرفتم و از خواهش خود صرف نظر کردم، برای رضای او.

یار آن بود که صبر کند بر جفای یار ترک رضای خویش کند بر رضای یار

از حضرت امام صادق ﷺ روایت شده که فرموده: چون دوستی خدا به خلوتخانه دل پرتو افکند او را از هر فکری باز می‌دارد و از هر خیالی جز خیال او خود را خالی

۱ـ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۹۹.
۲ـ نهج السعادة، ج ۷، ص ۴۰۵.

می‌کند، و یاد چیزی نمی‌کند به جز یاد خدا.(۱)
و سرّ آن این است که از برای محبّت بالاترین لذّتها، لذّت وصل محبوب است و نزدیک شدن به او و تلخ‌ترین تمام تلخی‌ها، تلخی دوری و جدائی از او است.
منسوب به حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام است که فرموده:

ترکت الخلق طرّاً فی هَوٰاکـا — و ایتمت العیال لکـی اراکـا
فلو قـطّعتنی فـی الحبّ ارباً — لما حنّ الفؤاد الی سِوٰاکا(۲)

نشانه محبّت با خدا

حضرت زین العابدین علیه‌السلام در مناجات نهم عرض می‌کند: خدای من! کیست که شیرینی محبّت تو را چشیده باشد و عوض از تو محبّت دیگری را در دل گیرد، و کیست که انس به قرب تو گرفته باشد و میل به جدائی از تو پیدا کند.(۳)
و در مناجات یازدهم عرض می‌کند که: ای خدا! سوزش دل مرا خنک نمی‌سازد مگر زلال وصال تو، و شعله کانون سینه مرا فرو نمی‌نشاند مگر لقای تو، و آتش اشتیاق مرا خاموش نمی‌کند مگر دیدار تو، و اضطراب من ساکن نمی‌گردد مگر در کوی تو، و اندوه مرا زائل نمی‌کند مگر نسیم گلشن تو، و بیماری مرا شفا نمی‌بخشد مگر دوای مرحمت تو، و غم مرا تسلّی نمی‌دهد به جز قرب آستانه تو، و جراحت سینه من بهبودی حاصل نمی‌کند مگر به مَرهَم لطف تو، و زنگ آیینه دل مرا نمی‌زداید مگر صیقل عفو تو.(۴)
بدانکه عبادت خودبینی و خودخواهی با عبادت خدابینی و خداخواهی با هم فرق دارد و هیچ نسبتی با هم ندارد. خدا طلب را به بهشت طلب و راحت طلب فرق دارد. هرگاه عبادت کننده لذّت بهشت را در نظر گیرد یاعذاب دوزخ را به نظر آورد، حقیقت خود را دیده و راحت خود را طلبیده، این کجا و خدا دیدن کجا. پس

۱ـ الکافی، ج۲، ص۱۳۰؛ بحارالأنوار، ج۷۰، ص۵۶.
۲ـ تاریخ مدینة دمشق، ج۶، ص۳۰۶.
۳ـ الصحیفة السجادیة الجامعة، ص۱۹۰؛ بحارالأنوار، ج۹، ص۱۴.
۴ـ الصحیفة السجادیة الجامعة، ص۱۹۲؛ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۱۴۹.

باید دانست و شکّی در آن نیست که خودبین، خدابین نیست و خدابین، خودبین نخواهد بود. بعضی در آئینه نگاه می‌کنند که خود را ببینند و بعضی آئینه را می‌خواهند ببینند، نه خود را. پس توحید کامل آن است که شخص خدابین باشد، نه خودبین.

حاصل آنکه، اخلاصی که در عمل معتبر است، آنست که عمل را خالص برای خدا بجا آورند و نظر به ثواب و جزا نداشته باشند که عمل مقرّبین درگاه خدا بر همین بوده، امّا باکمال تأسّف باید این بنده شرمنده گنه‌کار تبه‌کردار با نهایت شرمساری نسبت به حال خود به شعر شاعر عارف تمثّل جویم و بگویم:

آئین تقوی ما نیز دانیم — امّا چه چاره با بخت گمراه

نتیجه محبّت با خدا

نکته دوم: روشن و واضح است که در پیشگاه الهی کسی شایسته قرب و احسان و سزاوار نوازش و اکرام است که حقیقتاً خدا را دوست بدارد، نه به زبان بازی. و هم‌چنین در پیشگاه او کسی سزاوار دور بودن از او و شایسته عذاب و سیاست و انتقام است که از نعمت محبّت خدا محروم و بی بهره باشد، هر چند به دروغ اظهار دوست داشتن خدا را به زبان آورد، چنانچه خدای تعالی حال و مال این دو دسته را بیان فرموده، نسبت به دسته اوّل فرموده:

﴿یحبّهم و یحبونه﴾[1] **﴿و الذین امنوا اشدّ حبّاللّه﴾**.[2]

یعنی: خدا دوست می‌دارد ایشان را و ایشان هم دوست می‌دارند او را، و آن کسانی که ایمان آورده‌اند، محبّت ایشان شدیدتر است.

و نیز در آیه ۶۵ از سوره یونس فرموده:

﴿الَّذِینَ آمَنُوا وَ کَانُوا یَتَّقُونَ، لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَةِ﴾.

یعنی: آن کسانی که ایمان آوردند و پرهیزکار بودند برای ایشان بشارت است در زندگانی دنیا و آخرت.

۱ـ سوره مائده، آیه ۵۴. ۲ـ سورهٔ بقره، آیه ۱۶۵.

و امّا نسبت به دسته دوّم، در سوره فصّلت آیه ۲۸ فرموده:

﴿ذٰلِکَ جَزٰاءُ اَعْدٰاءِ اللهِ النّٰارُ لَهُمْ فِیهٰا دٰارُالْخُلْدِ جَزٰاءَ بِمٰا کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یَجْحَدُونَ﴾.

یعنی: آن است مزد دشمنان خدا که آتش مخصوص ایشان است که در آنجاویدان می‌مانند، به سبب اینکه کسانی بودند که نشانه‌های ما را انکار می‌کنند.

علّت تامّه محبّت خدا

پس بدانکه محبّت خدا علّت تامّه است برای استحقاق جزای خیر و نیکی، و در حدیث هم روایت شده که آنچه از فیض‌های الهیّه در دار دنیا به خلق می‌رسد، تمام آنها به برکت اهل ایمان است، که دارای محبّت خدا می‌باشند و اگر وجود اهل ایمان نبود نعمتی بر اهل زمین نازل نمی‌شد.

و عداوت علّت تامّه است از برای استحقاق جزای بدو. امام علیه السلام فرموده که: اگر دنیا را به اندازه بال پشه‌ای نزد خدای تعالی مرتبه‌ای بود شربت آبی خدا به کفّار نمی‌داد.(۱)

معامله خدا با دوستان

و بدانکه خدای تعالی اگر وقتی مؤمنی رادر دنیا مبتلا کند یا در آخرت او را عذاب کند، در حقیقت عذاب نیست، بلکه برای تکمیل و تطهیر و تصفیه است تا پاک و پاکیزه شود و قابل رفتن به بهشت و جاویدان ماندن در آنجا شود و در کمال راحت و متنعم به نعمت‌های بهشتی گردد، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که:

«قال الله تعالی: ما من عبد أرید أن أدخله الجنّة إلاّ ابتلیته فی جسده، فإن کان ذلک کفّارة لذنوبه و إلاّ شددت علیه عند موته حتّی یأتی و لا ذنب له، ثمّ أدخله الجنّة».(۲)

۱ـ کنز العمال، ج ۳، ص ۲۱۳ ح ۶۲۱۱؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۶۶.
۲ـ الکافی، ج ۲، ص ۴۴۶؛ بحارالأنوار، ج ۶، ص ۱۷۲.

یعنی: نیست بنده‌ای که بخواهم او را داخل بهشت کنم مگر اینکه جسد او را مبتلا می‌کنم. پس اگر آن ابتلاء، کفّاره گناهان او شد شد و الاّ وقت مردن به او سخت می‌گیرم تا بیاید در حالی که هیچ گناهی بر او نباشد، پس از آن او را داخل بهشت می‌کنم.

و در روایت دیگر فرموده است:

«قال الله تعالی: و عزّتی و جلالی لا اخرج عبداً من الدّنیا و أرید أن ارحمه حتی أستوفی من کلّ خطیئة عملها، إمّا بسقم فی جسده و إمّا بضیق فی رزقه و إمّا بخوف فی دنیاه، فإن بقیت علیه بقیّة شددت علیه الموت».(۱)

یعنی: فرمود خدای تعالی: به عزّت و جلال خودم سوگند که بیرون نمی‌برم بنده‌ای را از دنیا، که می‌خواهم او را رحمت کنم تا اینکه پاک شود از هر گناهی که کرده است. یا بیماری که در جسد او عارض شود یابه تنگ شدن روزی او یا به ترسی که در دنیا عارض او شود. واگر چیزی از گناه بر او باقی ماند، سخت می‌گیرم بر او مردن را.

معامله خدا با دشمنان

پس بدانکه از ضروریّات دین است که بنده مؤمن گناهکار اگر برای پاک شدن او از گناهان داخل آتش هم بشود، نظر به محبّتی که به خدا دارد در آتش جاویدان نخواهد ماند، زیرا که هرچه باشد دوست است و مستحقّ احسان است، بلکه احسان وجود نیافته مگر برای او و امثال او.

و اگر کافری را نعمت و راحت دهد، در حقیقت راحتی برای او نیست، بلکه برای امتحان و خذلان و خاری او است تا به خود مشغول گردد و به گناهان خود ادامه بدهد و استحقاق کامل برای رفتن به جهنّم و عذاب شدید آن پیدا کند، که آن برای دشمنان خدا و دشمنان دوستان او مهیّا است.

قال الله تعالی: **﴿أَیَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَ بَنِینَ، نُسَارِعُ**

۱ـ الکافی، ج ۲، ص ۴۴۴؛ ارشاد القلوب، ص ۱۸۱.

لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لاٰ يَشْعُرُونَ﴾.(۱)

یعنی: آیا گمان می‌کنند دشمنان که مدد می‌کنیم ایشـان را بـه آن، از مال و اولاد می‌شتابیم برای ایشان به نیکیها، بلکه شعور ندارند. یعنی: گمانشان بی‌جا است.

و نیز خدای تعالی فرموده:

﴿وَ لاٰ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمٰا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمٰا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدٰادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِينٌ﴾.(۲)

یعنی: و باید البتّه البتّه گمان نکنند آنهائی که کافر شدند، غیر از این نیست که ما این مهلتی که بـه ایشـان مـی‌دهیم، نـیکی‌ایست کـه بـرای ایشان است. جز این نیست که این مهلتی که به ایشان داده‌ایم بـرای آن است که گناه زیاد کنند و بر ایشان است عذابی که خوارکننده است.

و نیز در احادیث قدسیّه است که خدای عزّوجلّ فرموده است:

«و عزتی و جلالی لاٰ أُخرج عبداً من الدّنیا و أنا أُرید أن اعذّبه حتّی او فیه کلّ حسنة عملها امّا بسعة فی رزقه و امّا بصحّة فی جسمه و امّا بأمن فی دنیاه و ان بقیت علیه بقیّة هوّنت علیه به الموت».(۳)

یعنی: سوگند به عزّت و جلال خودم که بـیرون نـمی‌برم بـنده را از دنیا که من می‌خواهـم او را عـذاب کـنم تـا اینکه وفـا کـنم بـه او هـر نیکی‌ای را که کرده، یا به گشایش در روزی او، یا به صحّت دادن جسم او، و یا به ایمنی در دنیای او و اگر بقیه‌ای هم بر او از کارهای خوب او باقیمانده به سبب آن بقیه آسان می‌کنم برای او مردن را.

«و قال: ما من عبد أُرید أن ادخله النّار إلاّ صححت له جسمه فإن کان ذلک تماماً لطلبه عندی، و الاّ آمنت خوفه من سلطانه، فإن کان تـماماً لطلبه عندی، و الاّ هوّنت علیه الموت حتّی یأتینی، و لا حسنة له ثمّ أُدخله

۱ـ سوره مؤمنون، آیه ۵۶ و ۵۵. ۲ـ سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.
۳ـ الکافی، ج ۲، ص ۴۴۴؛ ارشاد القلوب، ص ۱۸۶.

النار».(۱)

یعنی: فرمود: نیست بنده‌ای که بخواهم او را داخل آتش کنم مگر اینکه جسم او را صحّت می‌دهم، برای اینکه طلبی که نزد من دارد تمام داده باشم، و اگر طلب او تمام داده نشده باشد او را اَمان می‌دهم از سلطه و قدرتی که دارد و اگر باز طلب او تمام نشده باشد نزد من، مُردن را بر او آسان می‌کنم تا آنکه وارد شود بر من، در حالتی که دارای حسنه‌ای نباشد. پس او را داخل در آتش نمایم.

روایتی لطیف از امام صادق علیه السلام

در کتاب کافی و بعض دیگر از کتب معتبره از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند حدیثی را که حاصلش این است که: خدای تعالی دو ملک را فرستاد به سوی زمین. آن دو ملک در هوا با یکدیگر ملاقات کردند و از هم سؤال کردند. یکی از آن دو گفت‌که: من در امر عجیبی بودم، و آن این است که سلطانی که در طول عمرش در بت پرستی است مریض شده و مرضش شدید گشته. اطبّاء گفته‌اند که: علاج آن منحصر است به ماهی‌ای که در این ایّام در دسترس نیست و صید کردن آن ممکن نمی‌باشد. پس آن سلطان بعضی از خدّام خود را فرستاد بروند شاید آن ماهی را پیدا کنند و صید نمایند. خدای تعالی مرا امر فرمود که ماهی را از محلّ خود بیاورم و در صید ایشان بیندازم. پس آن را برای سلطان صید کردند و بردند، چون سلطان آن ماهی را خورد آسوده شد.

آن ملک دیگر گفت: امر من عجیب‌تر است. مردی صالح عابد در فلان شهر که هر روز صائم است برای افطار خود غذائی تهیّه کرده و مشغول پختن آن است، خدای متعال مرا امر فرموده بروم دیگ او را سرنگون کنم تا بی‌افطار بماند و با همان حال فردایش روزه بگیرد.

پس آن دو ملک بالا رفتند به محلّ خود و عرضه داشتند که: خدایا حکمت در این دو فرمان نسبت به این دو نفر چه بوده؟ خدای تعالی فرمود: چون آن کافر

۱ـ الکافی، ج ۲، ص ۴۴۶؛ ارشاد القلوب، ص ۱۸۶.

کارهای خیری می‌کرد و رعیت پرور و با عدالت بود، خواستم جزای اعمالش را در دنیا داده باشم به طور کامل و تمام، تا پس از مردن بر من حجّتی نداشته باشد.

و امّا آن مؤمن، برای کفّاره گناهانش خواستم از گناهانش پاک و پاکیزه شود و به سوی من آید و او را در جوار رحمت خود جای دهم. زیرا که شایسته آن کافر جز عذاب و نقمت نیست، و شایسته این مؤمن جز احسان و رحمت نمی‌باشد.

ثواب گریه به قدر معرفت گریننده داده خواهد شد

نکته سوم: بدانکه اخباری که در فضیلت و اجر و ثوابی که بر گریه در مصائب حضرت أبی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام وارد شده، هر چند بسیاری از آن عمومیّت دارد و مطلق است، لکن حمل کرده می‌شود بر کسانی که دارای معرفت در حق خانواده آل محمّد علیهم‌السلام می‌باشند و دارای ولایت و محبّت ایشانند. زیرا که گریستن بر ایشان مانند سایر عبادات شرعیّه است، چنانچه هیچ عملی و عبادتی بر وجه حقیقت عبادت نیست که موجب اجر و ثواب گردد به نحوی که وعده داده شده، مگر اینکه دارای شرائط معتبره باشد هم در ظاهر و هم در باطن از داشتن معرفت در حقّ اهل بیت رسالت و واجب الاطاعة دانستن ایشان.

پس گریستن بر حسین علیه‌السلام هم بدون معرفت و ولایت پدر بزرگوارش و سایر ائمّه علیهم‌السلام مردود و بی‌اثر است، بلکه مایه حسرت و اندوه خواهد بود و فضیلت و اجر و ثوابی نخواهد داشت و جز موجب ندامت و ملامت نیست، مانند: گریه اهل کوفه و کثیری از لشکر شقاوت اثر، پس از کشته شدن آن حضرت، و گریه عمر سعد و ابن زیاد و یزید پلید که لعنت خدا بر ایشان باد أبدالآباد.

نکته چهارم: در بیان اشارت‌های بلند مرتبه و بشارت‌های گرانبهائی است که در بردارد مختصری از فضیلت و شرافت و برتری و زیادتی اجر و ثواب‌هائی که در گریه بر حضرت امام حسین علیه‌السلام ذکر شد، لکن باید دانست که زبان‌های کلیّه بشر و درّاکه همه انسانها، عاجز است از درک ثواب‌ها و فضیلت‌هائی که بر گریستن بر آن حضرت خدای تعالی مقرّر فرموده، به نحوی که احدی از عهده تقریر و احاطه آنها نمی‌تواند بر آید، هر چند همه دریاهائی که خدای تعالی آفریده است مداد شود و

همه درختان قلم گردد و همه انس و جنّ نویسنده شوند [و] از اول دنیا تا قیام قیامت گوینده باشند، البتّه به جائی نخواهند رسید. چگونه زبان و قلم تواند از عهده تقریر و تحریر بر آید یا عقل‌ها و وهم‌ها را مجال تصوّر و تصویر باشد، و حال آنکه به حدّ و اندازه و مرتبه‌ای نیست، با اینکه وفور اجر و ثواب به درجه‌ایست که البتّه از این دریای بی‌پایان فیض، کسی محروم نمی‌ماند و با دست خالی بر نمی‌گردد، محققاً خدای تعالی گریه بر حضرت حسین علیه السلام را مایه نجات و سعادت تمام خلق و وسیله خلاصی همه گناهکاران قرار داده و سبب آزادی تمام روسیاهان است، و این چنین خاصیّت و فضیلت در هیچ عملی از شرعیّات و عبادتی از عبادات نیست و از تمام طاعت‌ها ممتاز است برای خلاصی از عذاب قیامت و نجات از آتش در آخرت، راه واسع و اکسیر اعظم است. و کسی که دارای ولایت آل محمّد علیهم السلام است و در بجا آوردن عبادات واجبه تفریطی و تقصیری کرده، به اندازه آن تفریط و تقصیر در این دنیای فانی به ابتلاءات سختی و شدّت و اِلَم و اندوه و ترس و امثال آن‌ها مبتلا به بلا می‌شود به علّت آنچه نافرمانی و معصیتی که به سوء اختیار خودش برای خود مهیّا کرده تا برسد به مرتبه‌ای که در تمام تکالیف و عبادات مقصّر بوده، در هنگام مردن و عالم قبر و برزخ و قیامت، عذاب و سختی و رنج و اِلَم و تعب خواهد دید، و اگر باز هم عقوبت معصیت او جبران نشد او را داخل آتش می‌کنند تا تصفیه شود. پس از آن او را از عذاب آتش نجات داده داخل بهشت می‌نمایند، بر خلاف کفّار و مشرکین و منافقین که آنها در جهنّم جاوید خواهند ماند اَبدالآباد.

و بسا می‌شود که دوست گناهکار در اثر گریه بر حسین علیه السلام در حال احتضار و پس از مردن تا روز قیامت در تمام مواقف، وقتی که همه مردمان ترسانند او در کمال راحت و آسایش باشد، طبق اخبار و احادیثی که بعضی از آنها قبلاً ذکر شد.

پس ای گریه کننده بر مصائب جانسوز حضرت سرور شهیدان حسین علیه السلام، مژده باد تو را به این کلید باب نجات و سعادت که همه انبیاء و مرسلین و ملائکه مقرّبین در اثر قبول ولایت آل‌محمّد و به تخصیص، جهت محزون و غمناک شدن و گریستن در مصائب آن حضرت، نیازمند به این عبادت بزرگ که اعظم از همه طاعات و عبادات است بوده‌اند، چنانچه اندکی از بسیار آن را در این اوراق به معرض عرض می‌گذارم.

باب چهارم

باب چهارم
در بیان گریه انبیاء بر آن حضرت و خبر دادن خدا ایشان را از شهادت و مظلومیّت و بی‌کسی و تشنگی آن بزرگوار

حدیث اول

در تفسیر فرموده خدای تعالی که گفته: **﴿فَتَلَقّیٰ آدَمُ مِن رَبِّهِ کَلِمٰاتٍ﴾**[1] - تا آخر آیه - در حدیث وارد شده که: چون خدای تعالی خواست که توبه آدم را قبول کند، جبرئیل را به نزد او فرستاد تا به او تعلیم دهد که بگوید:

«یا حمید بحقّ محمّد، یا علیّ بحقّ علی، یا فاطر بحق فاطمة، یا محسن بحقّ الحسن، یاقدیم الإحسان بحقّ الحسین و منک الإحسان».[2]

از کتاب درّ الثمین نقل شده که: چون کلام جبرئیل به نام نامی حسین علیه‌السلام رسید و نام مبارکش را بر زبان آورد، آدم علیه‌السلام از شنیدم آن دلش شکست و اشکش جاری شد. سبب آن را از جبرئیل پرسید در جواب او گفت:

«یا آدم، ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب».

یعنی: ای آدم، این فرزند تو مصیبت زده می‌شود به مصیبتی که کوچک باشد در نزد آن همه مصیبت‌ها.

آدم گفت: آن مصیبت چیست؟ فرمود: ای آدم

«یقتل عطشاناً غریباً وحیداً فریداً لیس له ناصر و لا معین، و لو تراه یا آدم یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان، فلم یجبه أحد إلاّ بالسّیوف،

۱ـ سوره بقره، آیه ۳۷.

۲ـ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۴۵؛ عوالم العلوم، ج۱۷، ص۱۰۴.

و شرب الحتوف، فیذبح ذبح الشاة من قفاه، و ینهب رحله و تشهر رأوسهم فی البلدان، و معهم النسوان، کذلک سبق فی علم المنّان، فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی».(۱)

یعنی: این فرزند تو کشته می‌شود در حالتی که تشنه و از وطن دور افتاده و تنها و بی‌یاور باشد، و اگر می‌دیدی او را در حالی که تشنگی او حائل شود میان او و آسمان مانند دود سیاه از شدّت اِلَم تشنگی.

«و هو یقول: واعطشاه واقلّة ناصراه»؛ و او می‌گوید: آه از تشنگی و کمی یاور. پس جواب او را نگوید احدی مگر با شمشیرها و شربت‌های مرگ. پس با همین حالت سر او از قفا بریده می‌شود، مانند: بریده شدن سر گوسفند، و خیمه‌هایش را غارت می‌کنند و سر او و سرهای یارانش را بالای نیزه زنند و با زنانش در شهرها بگردانند. از پیش در علم خدای منّان چنین گذشته است. پس حضرت آدم و جبرئیل هر دو مانند زنی که فرزند جوانش مرده باشد گریه کردند.

و بنا به روایت دیگر سایر ملائکه‌ای هم که آنجا بودند همه ایشان گریه کردند. و این واقعه در زمین عرفات بوده. و این گریه آدم سبب آمرزش او شد و چون در آن روز توبه او قبول شد، آن روز را عرفه نامید و آن مکان را عرفات گفتند.

حدیث دوم

گریه آدم بر حسین

در کتاب عوالم و بعض کتب دیگر چنین روایت شده که: چون آدم علیه السلام به زمین هبوط کرد و بین او و حوّا جدایی افتاده بود و او را ندید، در طلب حوّا به اطراف زمین دور می‌زد، تا آنکه به زمین کربلا رسید. در آنجا بدون سبب غمناک و سینه او تنگ شد. و در همان مکانی که جای کشته شدن حسین علیه السلام بود لغزید و به زمین افتاد و خون از پای او جاری شد. پس سر خود را به طرف آسمان بلند کرد و گفت:

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۰۴.

«الهی هل حدث منّی ذنب آخر فعاقبتنی به؟ فإنّی طفت جمیع الأرض، و ما أصابنی سوء مثل ما أصابنی فی هذه الأرض.

فأوحی الله تعالی إلیه: یا آدم ما حدث منک ذنب، و لکن یقتل فی هذه الأرض ولدک الحسین ظلماً، فسال دمک موافقة لدمه.

فقال آدم: یا ربّ أیکون الحسین نبیّاً؟ قال: لا، و لکنّه سبط النبی محمّد، و قال: من القاتل له؟ و قال: قاتله یزید لعین أهل السّمٰوات و الأرض. فقال آدم: أیّ شیءٍ أصنع یا جبرئیل؟ فقال: العنه یا آدم! فلعنه أربع مرّات و مشی خطوات إلی جبل عرفات فوجد حوّاء هناک».(۱)

یعنی: ای خدای من، آیا از من گناه تازه‌ای صادر شده که عقاب کردی مرا به جهت آن؟ من همه اطراف زمین را راه رفتم و به من کدورتی و ملالی نرسید مانند آنچه که دراین زمین رسید.

خدای تعالی وحی فرمود که: ای آدم، گناه تازه‌ای نکردی، و لکن کشته می‌شود دراین زمین فرزند تو حسین از روی ظلم، پس خون تو جاری شد به جهت موافقت کردن با جاری شدن خون حسین.

حضرت آدم عرض کرد: الهی، آیا حسین پیغمبری است از پیغمبران؟ فرمود که: نه، لکن فرزند زاده محمّد مصطفی است. آدم پرسید: کیست کشنده او؟ ندا رسید که: لعنت کرده شده همه اهل آسمان‌ها و زمین است. آدم از جبرئیل پرسید که: چکنم در این زمین؟ جبرئیل گفت که: لعن فرما بر یزید. آدم چهار مرتبه بر او لعن کرد و از آنجا در گذشت. پس از چند قدمی در کوه عرفات به حوّا رسید.

حدیث سوم

وقتی بوده که خداوند عالم به ملائکه فرمود: می‌خواهم در زمین خلیفه قرار دهم. چون دانستند که در این آفرینش، حسین کشته خواهد شد، از روی حزن و

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۰۱.

اندوه عرض کردند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهٰا مَنْ يُفْسِدُ فِيهٰا وَ يَسْفِكُ الدِّمٰاءَ﴾[1]. پس خطاب رسید به آنها که: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ﴾.[2] یعنی: من می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید. کنایه و اشاره به اینکه اگرچه شهادت کلیه برای حسین علیه السلام خواهد بود، و لیکن درجات رفیعه و ثمرات عظیمه و شفاعت کلیه نیز خواهد بود، هم در دنیا و هم در عوالم آخرت.

حدیث چهارم

دیدن آدم، انوار خمسه طیّبه را

حدیث گردش دادن جبرئیل آدم و حوّا را در بهشت به فرمان خدای تعالی و داخل قصر شدن و صورت فاطمه علیها السلام را بالای تخت با تاج و گردن بند و دو گوشواره دیدن در زیر قبّه‌ای از نور که زبان از بیان اوصاف هر یک از آنها عاجز است و از زیبائی حُسن آن صورت به آن عظمت و جلال متعجب شدن. و خبر دادن خدای عزّوجلّ ایشان را که: ای آدم، این است صورت فاطمه زهراء دختر پیغمبر آخر الزمان محمّد مصطفی، و عرض کردن آدم از تاجی که بر سر او و گردن بندی که در گردن او و دو گوشواره‌ای که در گوش او دیدند. و ندا دادن خدا به ایشان که تاج اشاره به پدر بزرگوار او، و گردن بند شوهر او علی بن ابی طالب، و دو گوشواره حسن و حسین دو فرزندان اویند. و نظر کردن آدم و دیدن پنج نور مقدّس که به دست قدرت الهی بر یکی از آنها نوشته:

«أنا المحمود و هذا محمّد».

و بر دیگری نقش است:

«أنا الأعلی و هذا علیّ بن أبی طالب».

و بر دیگری ثبت بود:

«أنا الفاطر و هذه فاطمة الزهراء».

و بر نور چهارم رقم شده بود:

۱ـ سوره بقره، آیه ۳۰.
۲ـ سوره بقره، آیه ۳۰.

«أنا المحسن و هذا الحسن».

و بر پنجمین مرقوم بود که:

«منّی الاحسان و هذا الحسین المقتول».(۱)

چنانچه این حدیث شریف در کتب عدیده روایت شده با تصریح به کشته شدن حضرت حسین علیه السلام.

حدیث پنجم

خبر کعب الحبر راجع به مصائب و کشته شدن حسین علیه السلام

در خبر کعب الحبر است که گفته:

«یا قوم، کأنّکم تتعجّبون بما أحدثکم فیه من أمر الحسین؟ و انّ الله لم یترک شیئاً کان أو یکون من اول الدهر إلی آخره الاّ و قد فسّره لموسی، و ما من نسمة خلقت الاّ و قد رفعت إلی آدم فی عالم الذّر، و عرضت علیه، و لقد عرضت علیه، هذه الامّة و نظر إلیها و إلی اختلافها و تکالبها علی هذه الدنیا الدنیّة.

فقال آدم: یا ربّ ما لهذه الامّة الزکیّة و بلاء الدّنیا و هم أفضل الامم؟ فقال له: یا آدم، انّهم اختلفوا فاختلف قلوبهم، و سیظهرون الفساد فی الأرض کفساد القابیل قتل هابیل، و انّهم یقتلون فرخ حبیبی محمّد المصطفی. ثم مثل الآدم مقتل الحسین و مصرعه و وثوب أمّة جدّه علیه، فنظر إلیهم فرءاهم مسودة وجوههم، فقال: یا ربّ ابسط علیهم الانتفاء کما قتلوا فرخ نبیّک الکریم علیه أفضل الصّلوة والسّلام».(۲)

یعنی: کعب گفت: ای گروه مردم، شما تعجّب می‌کنید از آنچه من درباره حسین گفتم؟ به خدا قسم که خدای تعالی نگذاشت از آنچه در عالم رخ می‌داد، مگر آنکه به پیغمبرش موسی اعلام نمود و قبل از او

۱ـ راوندي، قصص الأنبياء، ص ۴۷؛ بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۵.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۱۶؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۵۹۱.

نیز بـه آدم، آنـچه از صـلب او بـه وجـود مـی‌آمدند بـیان فـرمود، و از اختلاف و نزاعی که میان اولاد او به هم مـی‌رسید، نـیز اعـلام کـرد، و آدم عرض نمود در عالم ذرّ، و هر آینه عرضه داشت بـر آدم ایـن امّت را، و آدم نظر کرد به سوی آن و اختلافی که در میان آنها رخ مـی‌دهد و سگ صفتی که در این دنیای پست بینشان روی می‌دهد.

پس آدم عرض کرد: ای پروردگار من! برای چـیست کـه ایـن امّت پاکیزه به بلای دنیا مبتلا مـی‌شوند و حـال آنکـه افـضل از هـمه امّـتها می‌باشند؟ فرمود: ای آدم، از جهت اختلافی است که در میان آنـها رخ می‌دهد و دل‌هایشان با همدیگر مختلف است، و زود باشد کـه فـساد را آشکار کنند در روی زمین، مانند: فساد قابیل برای کشـتن هـابیل. و همانا می‌کشند آن امّت جگر گوشه حبیب من محمّد مـصطفی را. پس قتلگاه حسین و مصرع او و قیام کردن و شوریدن امّت جدّ او را بر او به آدم نشان داد. چون بر آنها نگریست، دیـد روهـای هـمه ایشـان سـیاه است. آدم عرض کرد: خدایا! همه آنـها را نـابود گـردان، هـمچنان کـه می‌کشند جگر گوشه پیغمبر کریم تو را، که بر او است افضل همه درود و تحیّت‌های پیوسته و جدا جدا.

حدیث ششم

خبر کشتی ساختن نوح و خون بیرون آمدن به نام حسین علیه‌السلام

در بحار و غیره از کتاب خرائج و جرائح روایت کرده از کتاب تاریخ محمّد نجّار از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود:

«لمّا أراد الله أن يهلک قوم نوح، اوحى الله إليه أن شقّ ألْواح الساج، فلمّا شقّها لم يدر ما يصنع بها. فهبط جبرئيل فَأَراهُ هيئة السفينة و مـعه تابوت بها مائة ألف مسمار فسمّر بالمسامير كلّها السفينة إلى أن بـقيت خمسة مسمار فضرب بيده إلى مسمار فأشرق بيده، و أضاء كما يضيء

الکواکب الذی فی افق السّماء فتحیّر النوح، فأنطق الله المسمار بـلسان طلق ذلق. فقال: أنا اسم خیر الانبیاء محمّد بن عبدالله.

فهبط جبرئیل فقال له: یا جبرئیل! ما هذا المسمار الذی ما رأیت مثله؟ قال: هذا باسم سیّد الانبیاء محمّد بن عبدالله اسمر علی اوّلها علی جانب السفینة الایمن.

ثم ضرب بیده إلی مسمارثان فأشرق و أنار، فقال نوح: و مـا هـذا المسمار؟ فقال: هذه مسمار أخیه وابن عمّه سیّد الأوصیاء علی بن ابی طالب، فأسمره علی جانب السفینة الأیسر فی أوّلها.

ثم ضرب بیده إلی مسمار ثالث، فزهر و أشرق و أنار، فقال جبرئیل: هذا مسمار فاطمة، فأسمره إلی جانب مسمار أبیه.

ثم ضرب بیده إلی مسمار رابع، فزهر و أنار، فقال جبرئیل: هذا مسمار الحسن، فأسمر إلی جانب مسمار أبیه.

ثمّ ضرب بیده الی مسمار خامس، فزهر وأنار و أظهر النداوة. فقال: هذا الدَّم، فذکر قصّة الحسین و ما تعمل الامّه به؛ فلعن الله قاتله و ظالمه و خاذله».(۱)

یعنی: چون خواست خدا هلاک کند قوم نوح را، فرمان داد به او که لوح‌هـای درخت سـاج را بشکـافد. پس نـوح آنـها را شکـافت، و نمی‌دانست که با آنها چه صنعتی کند. در آن حال جبرئیل فرود آمـد و از برای نوح صورت کشتی نشان داد، و با او صندوقی بود که صد هزار میخ در آن بود. پس آن کشتی را با آن میخ‌ها استوار کرد.

هنوز پنج میخ باقیمانده بود. یکی از آن پـنج را دست زد بـرداشت که درخشید و نوری از آن تابش یافت، مـانند نـور ستاره‌هائی کـه در کرانهٔ آسمان است. پس نوح متحیّر و سرگردان شد که این چـه نـوری است و باید چه بکند. آنگاه خدا میخ را به سخن گفتن درآورد، به زبان

۱ـ الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان، ص۱۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۳۰.

آزاد و گویا گفت: من به نام بهترین پیغمبران، محمّد پسر عبدالله هستم.

پس جبرئیل فرود آمد. نوح به وی گفت که: ای جبرئیل! این چه میخی است که مانند این ندیده‌ام؟ جبرئیل گفت: این را به نام محمّد بن عبدالله، آقای همه پیغمبران، بکوب بر اول کشتی به طرف راست آن.

نوح پس از کوبیدن آن، دست زد [و] میخ دوم را برداشت. آن هم درخشید و نور داد. به جبرئیل گفت: این چه میخی است؟ جبرئیل گفت: این میخ، برادر و پسر عمّ او، آقای همه اوصیاء علی پسر ابی‌طالب است، بکوب آن را در طرف چپ اول کشتی.

پس از آن دست زد به میخ سوم؛ آن نیز درخشید و نور داد. جبرئیل گفت: این میخ به نام فاطمه است، بکوب آن را در طرف میخ پدر او.

پس از آن نوح دست زد میخ چهارم؛ آن هم درخشید و نور داد. جبرئیل گفت: این میخ به نام حسن است، بکوب آن را پهلوی میخ پدرش.

پس از آن نوح دست زد به میخ پنجم؛ آن نیز درخشید و نور داد و از آن خون پدیدار شد.

پس جبرئیل قصّهٔ حسین را یاد کرد و آنچه که امّت با او می‌کنند. همانا لعنت کرده است خدا کشنده او و ظلم کننده در حقّ او و خوارکننده گان او را.

حدیث هفتم

به زمین کربلا رسیدن نوح و ابراهیم

روی فی کتاب الاکسیر عن المنتخب روی:

«أن نوحاً لمّا ركب في السّفينة، طافت به جميع الدّنيا، فلما مرّت بكربلا، أخذته الأرض، و خاف نوح الغرق، فدعا ربّه، و قال: إلهي طفت جميع الدّنيا و ما أصابني فزع مثل ما أصابني في هذه الأرض. فنزل جبرئيل و قال: يا نوح، في هذا الموضع يقتل حسين عليه السلام سبط محمّد خاتم النبيين و ابن خاتم الاوصياء. فقال: و من القاتل له يا جبرئيل؟ قال: قاتله لعين أهل سبع سموات و سبع أرضين، فلعنه نوح أربع مرّات. فسارت السّفينة حتی بلغت الجودي و استقرّت عليه».[1]

یعنی: در کتاب اکسیر العبادة و کتاب منتخب و غیر آنها روایت شده که: چون نوح عليه السلام بر کشتی سوار شد، دور داده شد با آن در همه دنیا. چون به زمین کربلا رسید کشتی به زمین نشست و از شدّت موج و طوفان مشرف بر غرق شد و نوح بسیار ترسید و خدای خود را خواند و عرض کرد: خدای من، همه دنیا را دور زدم و ترس و رعبی برای من نرسید مانند آنچه که در این زمین برای من روی داد از ترس و اضطراب. پس جبرئیل نازل شد و گفت: ای نوح، در اینجا کشته خواهد شد حسین عليه السلام سبط محمّد خاتم همه انبیاء و فرزند خاتم همه اوصیاء. نوح گفت: کشنده او کیست ای جبرئیل؟ گفت: لعنت کرده شده اهل هفت آسمان و هفت زمین. پس نوح چهار مرتبه او را لعنت کرد. پس از آن کشتی سیر کرد تا به کوه جودی رسید و در آنجا قرار گرفت.

حدیث هشتم

خبر دادن جبرئیل از جانب خدا به ابراهیم خلیل الله از کشته شدن حسین و گریستن و محزون شدن ابراهیم در مصیبت آن حضرت، چنانچه در مقدمهٔ کتاب ذکر شد به آنجا مراجعه شود.

۱ـ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۳؛ اسرار الشهادة، ج ۱، مقدمه هفتم.

حدیث نهم

و نیز روایت شده که: ابراهیم علیه السلام به زمین کربلا می‌گذشت در حالی که سوار بر اسب بود. پس اسب او لغزید و ابراهیم بیفتاد و سرش بشکست و خون آنجاری شد. در آن حال استغفار کرد وگفت: خدای من! از من چه حادثه‌ای سرزده که این نوع مبتلا شدم؟ جبرئیل نازل شد به سوی او و گفت: ای ابراهیم! از تو گناهی سر نزده، و لکن در اینجا کشته می‌شود سبط خاتم انبیاء و فرزند خاتم اوصیاء. پس جاری شد خون تو موافق با خون او. گفت: ای جبرئیل! کشنده او کیست؟ گفت: لعنت کرده شده اهل آسمان‌ها و زمین‌ها، و جاری شده است قلم بر لوح، به لعن او بدون اذن پروردگار خود.

پس خدا به او وحی فرستاد که: به سبب این لعنی که کردی مستحقّ ثناء شدی. پس ابراهیم دو دست خود را بلند کرد و لعن کرد یزید را لعن بسیار، و اسب او به زبان فصیح آمین گفت. پس ابراهیم به اسب خود گفت: چه چیز دانستی که بر دعای من آمین گفتی؟ اسب گفت: ای ابراهیم! افتخار می‌کنم که تو بر من سوار شدی. چون لغزیدم و از پشت من افتادی، شرمندگی من بزرگ شد و یزید که لعنت خدای تعالی بر او است سبب آن شد.

اصل عبارت حدیث فوق:

و روی: «انّ ابراهیم مرّ فی أرض کربلاء و هو راکب فرسه فعثربه و سقط و شبح رأسه و سال دمه، فأخذ فی الاستغفار، و قال: إلهی أیّ شیءٍ حَدَثَ منّی؟

فنزل إلیه جبرئیل و قال: یا ابراهیم، ما حدث منک ذنب، و لکن هنا یقتل سبط خاتم الانبیاء، و ابن خاتم الاوصیاء، فسال دمک موافقة لدمه. قال: یا جبرئیل و من یکون قاتله؟ قال: لعین أهل السموات و الأرضین و القلم جری علی اللّوح بلعنه بغیر اذن ربّه، فأوحی الله تعالی إلی القلم انّک استحققت الثناء بهذا اللّعین. فرفع ابراهیم یدیه و لعن یزید لعناً کثیراً و

أمّن فرسه بلسان فصیح، فقال ابراهیم لفرسه: أیُّ شیء عرفت حتّی تؤمّن علی دعائی؟ فقال: یا ابراهیم انا أفتخر برکوبک علی فلمّا عثرت و سقطت عن ظهری عظمت خجلتی و کان سبب ذلک من یزید لعنه‌الله تعالی».(۱)

حدیث دهم

اخبار ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از قتل حسین

روی: «ان اسماعیل کانت أغنامه ترعی بشطّ الفرات، فأخبره الراعی أنّها لا تشرب الماء من هذه المشرعة منذ کذا یوماً، فسئل ربّه عن سبب ذلک، فنزل جبرئیل و قال: یا اسماعیل سل غنمک فإنّها تجیب عن سبب ذلک؟ فقال لها: لم تشربین الماء من هذا؟ فقالت بلسان فصیح: قد بلغنا أن ولدک الحسین علیه السلام سبط محمّد صلی الله علیه و آله یقتل هنا عطاشاً، فنحن لا نشرب من هذه المشرعة حزناً علیه، فسألها عن قاتله. قالت: یقتله لعین أهل السمٰوات و الأرضین والخلائق أجمعین، فقال اسماعیل: اللّهمَّ العن قاتل الحسین علیه السلام».(۲)

یعنی: گوسفندان حضرت اسماعیل در کنار شطّ فرات چرا می‌کردند. چوپان خبر آورد که چند روز است آب نمی‌آشامند و نمی‌چرند. سبب آن را از پروردگار سؤال کرد؟ جبرئیل نازل شد وگفت: ای اسماعیل! بپرس از خود گوسفندان تا تو را جواب گویند. پس اسماعیل از آنها پرسید که: چرا آب نمی‌خورید؟ گوسفندان به زبان فصیح گفتند: از خدا به ما خبر رسیده که فرزند زاده پیغمبر آخر زمان در این صحرا با لب تشنه در اینجا کشته خواهد شد و بسا مصیبت‌ها که بر او و یاران او روی خواهد داد، به این جهت ما به ماتم او محزونیم و از این شریعه آب نمی‌آشامیم. اسماعیل پرسید که: قاتل

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۳؛ اسرار الشهادة، ج ۱، ص ۲۱۳.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۳؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۱۰۲.

آن بزرگوار که خواهد بود؟ گوسفندها گفتند که: ملعون آسمان‌ها و زمین‌ها و همه خلق، یزید. پس اسماعیل لعنت کرد بر او.

حدیث یازدهم

رسیدن ابراهیم به زمین کربلا

روایت شده که: حضرت ابراهیم از تنها ماندن خود در میان نمرودیان به خدا شکایت کرد، پس صحرای کربلا به او نموده شد. چون از واقعه آن خبردار شد، گریه کرد به نحوی که بیمار شد، و چون نمرودیان او را به عیدگاه خود دعوت کردند، بر ستارگان نگریست و فرمود: **﴿انّی سقیم﴾**[۱] مرا مطلبی نموده‌اند که باعث حزن و اندوه و بیماری من شده که حال تفرّج ندارم.[۲]

حدیث دوازدهم

و نیز روایت شده که: چون خدای تعالی ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان داد آن بزرگوار چون شبح حسین علیه‌السلام را دید گریه کرد.[۳]

حدیث سیزدهم

رسیدن موسی به زمین کربلا

و روی: «**انّ موسی کان ذات یوم سائراً و معه یوشع بن نون، فلمّا جاء إلی أرض کربلاء إنخرق نعله، و انقطع شراکه، و دخل الخسک فی رجلیه، و سال دمه، فقال: إلهی ایّ شیء حدث منّی؟ فأوحی الله إلیه: ان هنا یقتل الحسین، و هنا یسفک دمه، فسال دمک موافقة لدمه، فقال: ربّ و من یکون الحسین؟ فقیل: هو سبط محمّد المصطفی و ابن علی المرتضی ـ صلوات الله علیهما و آلهما ـ فقال: و من یکون قاتله؟ فقیل: هو لعین**

۱ـ سوره صافات، آیه ۸۹ ۲ـ بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۲۲۰.
۳ـ بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۱۵۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۸۷.

السمک فی البحار، و الوحوش فی القفار، و الطیر فی الهواء، فرفع موسی یدیه و دعا علیه و أمن یوشع بن نون علی دعائه و مضی لشأنه».(۱)

یعنی: روزی حضرت موسی سِیر می‌کرد، و با او بود یوشع فرزند نون. چون به زمین کربلا رسیدند، بند نعلین آن حضرت گسیخت و خارِ داخل آن شد و پای مبارک آن جناب زخم شد و خون از آنجاری گشت. عرض کرد: خدای منِ! از من چیزی سر زده که موجب و مستوجب این عقوبت شدم؟ وحی فرستاد خدا به سوی او که: نه، همانا در اینجا حسین کشته می‌شود و در اینجا خون او ریخته شود و خون تو با خون او موافقت کرد.

عرض کرد: حسین کیست؟ وحی رسید به او که: فرزند رسول خدا محمّد مصطفی و پسر علیّ مرتضی ـ صلوات الله علیهما و الهما ـ می‌باشد. موسی عرض کرد: کشنده او کیست؟ گفته شد که: او لعنت کرده شده ماهیان دریاها و وحشیان صحراها و مرغان در هوا است. پس حضرت موسی دست‌های خود را بلند کرد و بر یزید نفرین کرد و حضرت یوشع آمین گفت و از آنجا گذشتند.

حدیث چهاردهم

خبر دادن خدا به موسی از مصائب حسین علیه‌السلام

در کتب معتبره روایت شده که: موسی علیه‌السلام در بعضی از مناجات‌های خود عرض کرد:

«یا ربّ لم فضلّت أمّة محمّد علی سایر الامم؟ قال الله تعالی: فضلتهم لعشر خصال. قال: و ما تلک الخصال التی یعملونها حتی أمر بنی اسرائیل یعملونها؟ قال الله تعالی: الصلوة و الزکاة و الصّوم و الحج و الجهاد و الجمعة و الجماعة و القرآن و العلم و العاشوراء، قال موسی: یا ربّ و ما

۱ـ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۴۴؛ اسرار الشهادة، ج ۱، مقدمه هفتم.

العاشورا؟ قال: البكاء والتباكی علی سبط محمّد ﷺ و المرثية و العزاء علی مصيبة ولد المصطفی».(۱)

يعنی: موسی عرض كرد: ای پروردگار من! برای چه برتری دادی امّت محمّد را بر ساير امّتها؟ فرمود خدای تعالی كه: فضيلت و برتری دادم ايشان را بر آنها برای ده خصلت. موسی عرض كرد كه: كدام است آن ده خصلت تا امر كنم بنی اسرائيل را كه بجا آورند؟ فرمود خدای تعالی كه: آن نماز و روزه و زكات و حج و جهاد و نماز جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا است. حضرت موسی عرض كرد كه: عاشورا چيست ای پروردگار من؟ ندا رسيد: كه آن گريستن و خود را به گريه داشتن و مرثيه خواندن و عزاداری كردن است بر فرزند محمّد مصطفی ﷺ.

حديث پانزدهم

نيز در كتب معتبره روايت شده: يكی از بنی اسرائيل ديد حضرت موسی را كه به تعجيل می‌رود با رنگ زرد شده و بدن ضعيف در حال اضطراب كه در استخوان‌های او افتاده و اندامش می‌لرزد و چشم‌هايش در كاسه سر فرو رفته و كاهيده شده، به علّت اينكه عادت او بر اين جاری بود كه هرگاه مهيّا می‌شد برای رفتن به محلّ مناجات با قاضی الحاجات از شدّت خوف و خشيّت از خدای تعالی احوالش متغيّر و دگرگون می‌شد.

پس آن شخص اسرائيلی كه از مؤمنين به آن حضرت بود فهميد كه آن بزرگوار به مناجات با پروردگار می‌رود، عرض كرد: ای پيغمبر خدا! من گناه بزرگی كرده‌ام؟ از پروردگار خود بخواه كه مرا عفو فرمايد. آن جناب قبول فرمود و روانه شد. چون از مناجات خود فارغ شد، عرض كرد كه: ای پروردگار جهانيان! از تو می‌خواهم با اينكه به خواسته من دانائی، پيش از آنكه از تو بخواهم.

۱ـ مجمع البحرين، ج ۳، ص ۴۰۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.

پس وحی شد از جانب خدای تعالی بـه او کـه: ای مـوسی! هـرچـه مـی‌خواهـی بخواه که به تو عطا می‌کنم و آن را به تو می‌رسانم. موسی عرض کرد که: ای پروردگار جهانیان! فلان بنده تو از بنی اسرائیل گناهی کرده و درخواست او از تو این است کـه او را عفو فرمائی. پس به او وحی شد که: ای مـوسی! عـفو مـی‌کنم از هـر کـه طـلب آمرزش کند از من، مگر کشنده حسین راکه او را عفو نخواهم کرد. موسی عرض کرد که: این کدام حسین است؟ ندا رسید که: او همان کسی است که پیش از ایـن احـوال او را در طور سینا به تو وحی کردم.(۱)

حدیث شانزدهم

رسیدن سلیمان به زمین کربلا

و روی: «**أنّ سلیمان یجلس علی بساطه و یسیر فی الهواء، فمرّ محمّد یوم و هو سائر فی أرض کربلاء فأدارت الرّیح بساطه ثلاث دورات حتّی خافوا السقوط، فسکنت الرّیح، و نزل البساط فی أرض کـربلاء، فـقال سلیمان للرّیح: لم سکنت؟ فقال: إنّ هنا یقتل الحسین. فقال: و من یکون الحسین؟ قال: هو سبط محمّد المختار و ابن علیّ الکرّار. فقال له: و من قاتله؟ قالت له: لعین أهل السمٰوات و الأرضین یزید. فرفع سلیمان یدیه و لعنه و دعا علیه و أمن علی دعائه الإنس و الجنّ، فهبّت الریح و سـار البساط**».(۲)

یعنی: روایت شده که: سلیمان پیغمبر می‌نشست بر بساط خـود و سیر می‌کرد در هوا. پس روزی در سیر خود گذشت در زمین کربلا. باد سه بار بساط او را دور داد تا اینکه ترسیدند سقوط کند. پس باد ساکن شد و بساط فرود آمد در زمین کربلا. سلیمان از بـاد پـرسید کـه: چـرا ساکن شدی؟ گفت: در اینجا حسین کشته خواهد شد.

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۸.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۴؛ اسرار الشهادة، ج ۱، ص ۲۱۵.

سلیمان گفت: حسین کیست؟ باد گفت: او فرزند زادهٔ محمّد، برگزیده خدا و پسر علی است که بسیار حمله کننده به دشمن است. پس سلیمان از او پرسید که: کشنده او کیست؟ باد در جواب او گفت: لعنت کرده شده اهل آسمان‌ها و زمین‌ها یزید است. آنگاه سلیمان دو دست خود را بلند کرد و او را لعن کرد و نفرین کرد و همهٔ انس و جنّ آمین گفتند. پس باد وزیدن گرفت و بساط را سیر داد.

حدیث هفدهم

روایت شده که: چون حضرت موسی با حضرت خضر علیهما السلام در مجمع البحرین ملاقات کردند با همدیگر سخن از آل محمّد صلی الله علیه و آله به میان آوردند، رشته سخنشان به حدیث کربلا رسید پس صدای آنها به گریه بلند شد.(۱)

حدیث هجدهم

رسیدن عیسی به زمین کربلا

روایت شده که: چون حضرت عیسی علیه السلام با حواریین به زمین کربلا رسیدند، گلّه آهوئی را دیدند که در آنجا جمع شده و گریه می‌کنند. پس عیسی علیه السلام گریه کرد و حواریین از گریه او گریستند. پس از او سبب گریستن را پرسیدند؟ فرمود: این زمینی است که کشته می‌شود در آن فرزند پیغمبر آخر زمان و فرزند طاهره بتول که شباهت دارد به مادر من و در اینجا مدفون خواهد شد و خاک این زمین از مشک خوشبوتر است.(۲)

حدیث نوزدهم

خدای تعالی ـ بنابه روایت سیّد بن طاووس ـ وحی نمود به حضرت عیسی که:

۱ـ بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۲۷۸.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲؛ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۲۱۶.

ای عیسی پسر طاهرهٔ بتول! بشنو سخن مرا و در امر من جدّ و جـهد کـن. مـن تـو را بدون پدر آفریدم و از نشانه‌های خود قرار دادم، پس مرا عبادت کن و بر من توکّل کن و کتاب مرا به قوّت بگیر و تفسیر کن برای اهل سوریا، و خبر ده به ایشـان کـه: مـنم خدای زنده که تغییری و زوالی برای من نیست. پس ایمان بـیاورید بـه مـن و بـه آن رسول اُمّی، یعنی آنکه زایشگاه او در اُمّ القری، یعنی مکّه بوده باشد که در آخر زمان به هم رسـد و پـیغمبر رحـمت است و مـلحمه اول و آخـر است. اول پـیغمبران بـه حسب خلق و آخر ایشان به حسب بعثت و او است عاقب و حاشر. پس بشارت بده به او بنی‌اسرائیل را.

عیسی عرض کرد: ای مالک دهور و ای علاّم الغیوب! کیست این بنده صالح تـو که چون نام او را شنیدم، دلم دوست داشت او را، با آنکه چشـم نـدیده است او را؟ فرمود: خالصه من است، یعنی: کسی است که او را خالص کرده‌ام از هر غلّ و غشـی و عیبی و نقصی، و رسول من است که به دست خود جهاد کند در راه من، و قـول او با فعلش مطابق باشد و پنهانی او با آشکارش مساوی باشد. نازل کنم بـرای او نـور و حدیث و کلام و مواعظ و احکام را و باز نمایم به او چشم‌های نابینایان را و دل‌هـای کور دلان را از تاریکی‌های جهالت، و در حـدیث نـورانـی و کـلام حـقّانی او بـاشد چشمه‌های معرفت و علم و حکمت، و تازه شود به او دل‌ها، مانند: سـبزه‌ای کـه در بهار می‌روید از باران بهاری. خوشا به حال او و امّت او.

عیسی عرض کرد: چیست علامت و نام او و پادشاهی امّت او و آیا ذریه و نسلی از او باقی می‌ماند؟ فرمود که: تمام آنها را به تـو خـبر مـی‌دهم. نـام او احـمد است و انتخاب شده از ذریّه ابراهیم و برگزیده از سلاله اسماعیل است. صاحب روی چون ماه و جبین شکفته و روشنائی بخش هر تاریکی، سوار بـر شـتر شـود و چشـمان او بخوابد و دل او بیدار باشد. خدای تعالی او را بر امّتش برانگیزد تـا شب و روز بـاقی باشد، و محلّ ولادت او، آن شهر و محلّی است کـه وطـن پـدر او بـوده و اسـماعیل آنجا را وطن خود قرار داده. یعنی: مکّه. زن بسیار گیرد و اولاد کم از او بماند، و نسل او باقی بماند از یک زن مبارکه میمونه‌ای صدّیقه که به جهت او دو پسر به هم رسـد

که هر دو سیّد و بزرگ امّت خود باشند و شهید شوند و نسل احمد را از آن دو طفل قرار دهم. خوشا به حال ایشان و کسانی که متابعت کنند و دوست بدارند ایشان را.(۱)

حدیث بیستم

روایت شده که: حضرت عیسی علیه السلام با حواریین سیاحت می‌فرمود، مرور او به زمین کربلا افتاد. شیری در سر راه خود دید که راه را مسدود نموده. عیسی به نزدیک آن شیر رفت و فرمود: چرا راه ما را بسته‌ای و نمی‌گذاری که برویم؟ شیر به زبان فصیح گفت: من راه را بر شما باز نکنم و از سر این راه نروم تا لعنت بر یزید نکنید که قاتل حسین علیه السلام است. حضرت عیسی علیه السلام پرسید که: حسین کیست؟ گفت: فرزند پیغمبر آخر زمان و پسر علی ولیّ. گفت: قاتل او که خواهد بود؟ گفت: لعنت کرده شده وحشیان و گرگان و تمامی درّندگان، خصوصاً در ایّام عاشورا. پس عیسی دو دست خود را بلند نمود و لعنت بر یزید کرد و نفرین نمود. و حواریّون آمین گفتند و شیر از سر راهشان برخواست، و رفتند از آن موضع.(۲)

حدیث بیست و یکم

روایت شده که: حضرت زکریّا از خدا خواست که نام‌های مقدّسه را بیاموزد. پس جبرئیل به او آموخت. زکریا عرض کرد: خدایا! چه شده است که چون نام محمّد و علی و فاطمه و حسن را یاد می‌کنم غم از دلم بیرون می‌رود و چون نام حسین را می‌گویم اشک از چشم جاری می‌شود و بی‌اختیار ناله از دلم بیرن می‌آید؟ پس خدای تعالی او را خبر داد از واقعه روز عاشورا به کلمه «کهیعص». پس حضرت زکریا تا سه روز از مسجد خود بیرون نیامد و گریه و ناله می‌کرد. و سخنانی چند می‌گفت که در حدیثی که روایت شده مذکور است.

۱ـ اقبال الأعمال، ص۵۹؛ بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۳۱۶.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۴.

سخنانی از صحیفه زکریّا

و در صحیفه زکریّا است که: در عرش نوری را دید که به دور آن دو شمع روشنی بود. از جبرئیل پرسید که: این دو شمع روشن چیست؟ گفت: ایشان فرزندان «آلیٰ». یعنی: علی می‌باشند که داماد و واجب الإطاعة همه روی زمین است.(۱)

حدیث بیست و دوم
سخنانی از صحیفه شعیای پیغمبر

در صحیفه شعیای پیغمبر ذکر کرده است که: خداوند می‌فرماید در خطاب خود: ای فرزند حبیب من! به خاطر نرسانی که در این زحمت و مصیبت که به مصلحت‌های بسیار گرفتار شده‌ای، من تو را فراموش کنم و خالص نخواهم کرد، خواستم که به واسطه تو حجّت‌ها را بر همه مخلوقات تمام کنم، به این جهت تو را خلاص نکردم و چنان ندانی که من تو را فراموش کردم، اگر مادر فرزند خود را فراموش کند من نیز تو را فراموش خواهم کرد، بلکه اگر مادر فرزند را فراموش کند من تو را فراموش نمی‌کنم.

پس این است که من به‌دست قدرت خود، تو را در دِر شهر علم انداخته بودم با یازده نفر دیگر که از آن دَرِ شهر علم به وجود می‌آیند، دیوارها و حصارهای آن شهر خواهند بود، و کسانی که می‌خواهند نسل شما را منقطع، ممکن نیست که اراده خود را به اتمام رسانند، بلکه به نفاق و اعمال خود گرفتار و از دنیا خواهند رفت و آن زمینی که به تو تعلّق داشت که به سبب منافقین خراب و بیابان شده بود در آن وقت از بسیاری جمعیّتی که به تو خواهم داد از برای ساکن شدنشان تنگ خواهد بود و کسانی که در آن روز خون تو را از قبیل آب می‌نوشیدند از روی زمین محو خواهند شد. در آن زمان از آن فرزندانی که از تو به وجود آمده، به گوش خود خواهی شنید که به تو خواهند گفت: وسعت همه زمین کم است از برای سُکنای ما،

۱ـ بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۱۷۸.

پس وسیع ساز آن را.

پس تو در دل خود خواهی گفت: از برای من کی متولّد گردانید و حال آنکه من خود را بی‌اولاد می‌پنداشتم؟ زیرا که در وقتی که دل از دنیا برکندم واولاد خود را کشته و عیال خود را اسیر و سرگردان دیدم، گمان می‌کردم که از من کسی در دنیا نخواهد ماند. زیرا که همه کس دست از اعانت من برداشته، مرا تنها وا گذاشتند. پس آنها که حالا می‌بینم کجا بودند؟ پس من که خدای توأم می‌فرمایم به تو: بدانکه هنوز مانده است که بیاید آن زمانی که دست قدرت خود را به سوی عجمان دراز خواهم کرد و در میان آنها لوای خود را بلند خواهم کرد تا پسران تو را در میان آنها لوای خود را بلند خواهم کرد تا پسران تو را در میان بغل‌ها و دختران تو را بالای دوش‌های خود به راه برند. پادشاهان مربّی ایشان تو و زنان ایشان دایگان اولاد تو خواهند بود، و خاک قدم او را به زبان خود از راه اخلاص خواهند خورد.(۱)

[حدیث] بیست و سوم
خبر اسماعیل صادق الوعد

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که: آن اسماعیل که خدای تعالی در قرآن در این آیه مبارکه: **﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَبِيّاً﴾**(۲) بیان فرموده، اسماعیل پسر حزقیل پیغمبر است که او نیز یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بوده که خدای تعالی او را بر جماعتی مبعوث فرمود و آنها او را تکذیب کردند و کشتند؛ به نحوی که پوست سر و صورت و بدن او را در حالی که زنده بود کندند. و خداوند ملک عذابی را که سطاطائیل نام داشت به نزد او فروفرستاد که به اسماعیل گفت: من ملک عذابم. پروردگار صاحب عزّت مرا به سوی تو فرستاده تا قوم تو را عذاب کنم به انواع عذاب؛ اگر بخواهی.

اسماعیل گفت: من حاجتی به آن ندارم که تو آنها را عذاب کنی ای سطاطائیل.

۱ـ راوندی، قصص الأنبیاء، ص ۲۴۴؛ بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۱۶۱ ـ ۱۶۲.
۲ـ سوره مریم، آیه ۵۴.

پس خدا به او وحی فرستاد که: چه حاجتی داری ای اسماعیل؟ عرض کرد: پروردگار من! تو از همه ما پیغمبران عهد گرفتی از برای خودت به خدائی و از برای محمّد به رسالت و از برای اوصیاء او به امامت و ولایت وبه بهترین همه خلق خود خبر دادی به آنچه که اشقیاء امّتش بنی‌امیّه به نور دیدگانش حسین خواهند کرد و وعده کردی که او را برگردانی به دنیا تا انتقام خون خود را از ظالمان خود بکشد. پس حاجت من به سوی تو آن است، ای پروردگار من! که مرا برگردانی به دنیا تا انتقام کشم از دشمنان خودم هم‌چنانی که حسین برمی‌گردد. پس خدای تعالی به پسر حزقیل وعده داد که او را با حسین علیه‌السلام به دنیا برگرداند.

و بنابر خبر دیگر آنکه ملک به او گفت که: خدا تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: دیدی قوم تو با تو چه کردند؟ پس از من بخواه هرچه می‌خواهی. عرض کرد که: ای پروردگار من! من به حسین تأسّی می‌کنم تا در مصیبت او شریک باشم.(۱)

بدانکه : «حزقیل» معرّب «یَحَزْقیل» است بفتح یاء و حاء مفتوح و زای ساکن. در لغت عبری به معنای قوی کرده خدا، و آن حضرت را «ابن العجوز» نیز گفته‌اند. زیرا که مادرش در کِبَرِ سنّ به وی حامل شد، و «ذی الکفل» هم گفته شده.

[حدیث] بیست و چهارم
بیان مصائب حسین علیه‌السلام از وحی کودک

«در قسمت دوم از وحی کودک که یهود آن را «نبوّت هیلد» گویند، راجع به شهادت حضرت سیّدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام و اصحابش و مصائبی که بر آن حضرت وارد شده، کلماتی آورده به زبان عبری که عین کلمات او به خط و لغت عبری و ترجمه آن در اینجا ذکر می‌شود.

در حرف «شین» از قسمت دوم گفته است:

۱ـ جزائری، قصص الأنبیاء، ص ۳۱۶؛ بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۳۹۰.

שיתא שיקא ומשתיבא

شیْتا شیْقا وِمَشْتِیبا

דעעיקא וחביקה

وُدُ معقا عیقا وِدْ ببقاه

מיסתנקא

میتَنقا

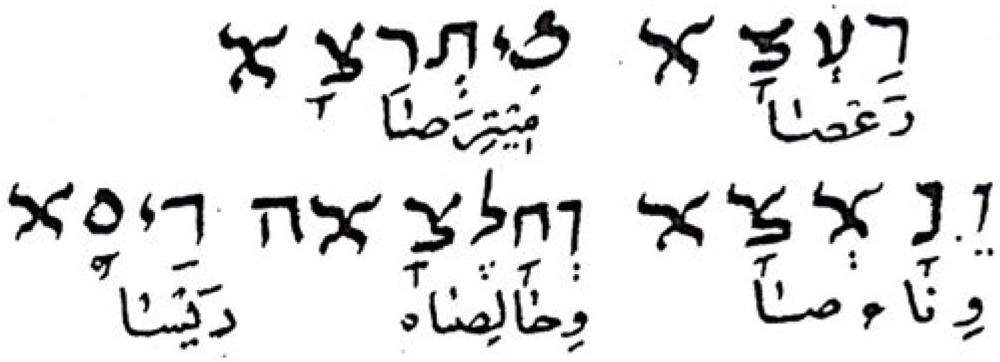
یعنی: شش نفر آرزومند به دشواری افتند، و چسبندگان به زحمت افتند بعد از دشواری.

در توضیح این جمله صاحب اقامة الشهود در ردّ بر یهود گفته که: ظاهراً مراد از آن شش نفر، فرزندان جناب ولایت مآب امیرالمؤمنین علیه السلام اند، که در رکاب سعادت انتساب برادر خود، حضرت سیّدالشهداء علیه السلام به درجه رفیعه شهادت رسیدند که چهار نفر از ایشان از امّ‌البنین والده ماجده حضرت عبّاس علیه السلام بوده‌اند و دو نفر ایشان ابوبکر بن علی، بیست و یک ساله و عمر بن علی، بیست و پنج ساله بوده‌اند.

و نیز گفته است: ممکن است که مراد از شش نفر، خودِ حضرت سیّدالشهداء و حضرت علی اکبر و علی اصغر و سه پسر از حضرت امام حسن علیه السلام باشند که یکی از ایشان احمد، مکنی به ابی‌بکر شانزده ساله وقاسم سیزده ساله و عبدالله یازده ساله بوده.

و مراد از چسبندگان، آنهائی هستند که در بین راه مکّه و عراق و در شب عاشورا ملحق به یاران آن بزرگوار شدند و به شهادت رسیدند.

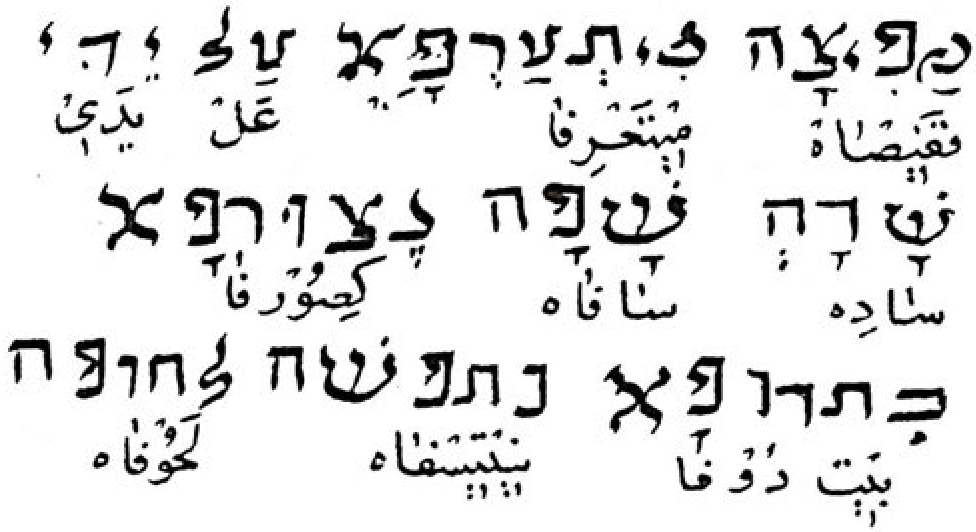
و در حرف «راء» [گفته]:



یعنی: به سختی بیفتند و به عذاب افتند و کنده شوند و خورد شوند. یعنی: استخوان‌های مردانشان در زیر سمّ ستوران به قسمی کوبیده و خورد شود، به نحوی که گوشت انسان با اجزاء دیگر مخلوط شود و استخوان‌های بدن‌هاشان با گوشت‌هاشان ممزوج شود.

و «میتِرَصا» به معنای شکستن است. یعنی: شکستن استخوان‌های زنان ایشان است که سینه خود را سپر کودکان می‌کنند که دشمنان آنها را نزنند و آزار نکنند. و «ناءصا» به معنی شتاب کردن است، که شتاب کردن هر یک از جوانان و اصحاب آن بزرگوار باشد برای شهادت و کشته شدن. و «حالصاه» به معنای کوبیده شدن است که اشاره به تاختن اسب‌ها باشد بر بدن‌های ایشان.

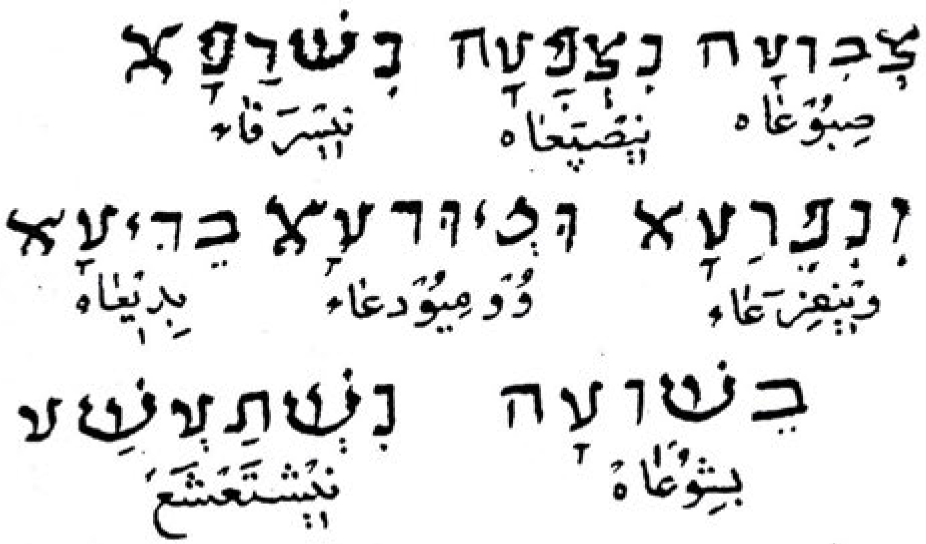
و در حرف «قاف» [گفته]:



یعنی: به خنجر از قفا بریده شود کنار فرات در صحرا، مانند: امتحان کرده شده، و

گرفته بشود از او زفاف. توضیح این جمله‌ها این است که: مراد از دو کلمه: «قفَیْضاه» و «مِیتَغرِفا»، بریدن از قفا به خنجر است که آن شمشیر کوچک هندی است کـه آن را «بُکْدَه» گویند. و جمله بعدی که عبارتند از: «عَلْ یَدیِ سادِه»، اشاره بـه بـریدن بـا دو دست است. و کلمه «سافاه» به معنی کنار فـرات است، و مـراد از کـلمه: «کِـصُوْرفاه» ظاهراً واقع شدن حادثه و تـغییرات است در عـالم کـه مشـابه نـفخه صـور و نـمونه قیامت باشد، از قبیل: وزیدن بادهای سخت و متزلزل شدن زمین و گرفتن آفـتاب و بلند شدن صداها و امثال آن. و مراد از چهار کلمه آخر، گرفتن زفاف و مـبدّل شـدن عروسی به عزا است، و همه این اخبار راجـع بـه شـهادت حـضرت سـیّدالشـهداء و کشته شدن آن حضرت و اصحاب باوفای او و بریده شدن سر آن بـزرگوار از قـفا و جدا شدن دست‌ها در صحرای کربلا در کنار فرات و مـبدّل بـه عـزا شـدن عـروسی قاسم و ظهور حوادث و قلب و انقلاب در عالم است، در اثر این واقعه.

و در حرف «صاد» [گفته]:

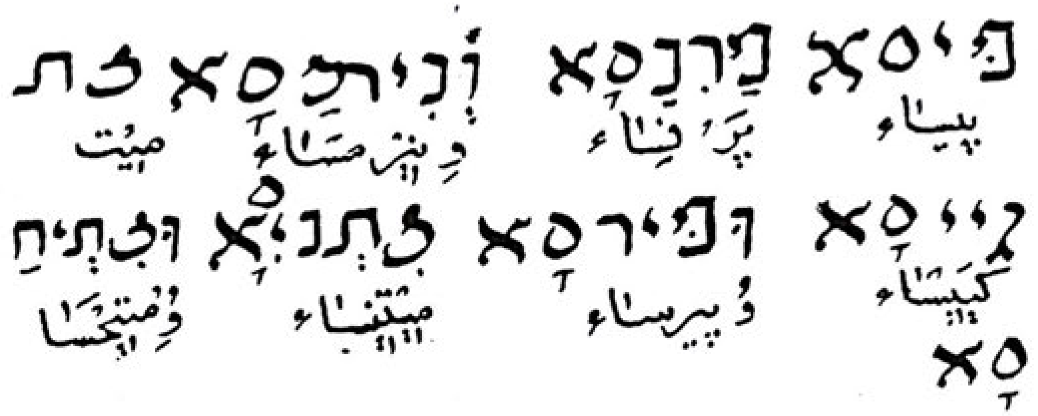


یعنی: خیمه‌های رنگین کـه جـای نشسـتن فـرزند زادگـانست، سـوخته شـود و آشکارا شوند خویشان معروف که به ناز پرورده شـده بـودند، و بـا لب تشـنه کشـته شوند.

توضیح اینکه: جمله‌های مذکوره اشاره است به واقعه کربلا و آتش زدن خیمه‌ها

و اسیر شدن زن‌ها و کودکان نازپرورده و کشتن اشقیا، مردان ایشان را با لب تشنه.

و در حرف «فاء» [گفته]:



یعنی: یک دسته نفقه خورها و پا مال شده‌ها و جوقه بندها و دعا کنها و شجره داده شده‌ها به شجره داده شده‌ها.

این وحی شاید اشاره باشد به آنکه این کودک بعد از خبر دادن از وقایع کربلا و شهادت حضرت سیّدالشهداء، بیان کرده است احوال کثیر الإختلال سلسله علیّه علویّه و فاطمیّه از ذریّه طیّبه را، و کیفیّت سلوک مردمان را با ایشان و سلوک ایشان را با مردمان.

پس جمله اولی که گفته است: «پیساء پَرْنِساء»، یعنی: بعد از اینکه خاک ماتم بر سر اهل عالم ریخته شد و سیّد دنیا وآخرت، حسین به علی عليه‌السلام در کربلا شهید شد، یک دسته از زنان و کودکان و کنیزان نفقه خور باقی ماندند که آثار گرسنگی ایشان را زنان کوفه دیدند و فهمیدند و به حال آنها رقّت نمودند، تصدّق برای ایشان آوردند، و ایشان در کمال گرسنگی صدقات آنها را نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند: صدقه‌های شما بر ما حرام است. و مراد از کلمه: «وُپیزساء»، اشاره به نهایت مظلومیّت و پایمال شدن آنها است. و جمله بعد که گفته است: «میت کَیَیْساء و پیرساء» یعنی: جوقه بندها دعاکن‌ها.

این جملات، مناسب حال فقراء ذریّه آن سرور است که از هر شهر و قریه از آن زمان تا به حال به واسطه ظلم بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس، کار ذریّه پیغمبر به جائی رسید که جوقه به جوقه و دسته به دسته از وطن‌های خود آواره و جلاء وطن اختیار کنند و

بعضی از ترس در صحراها و بیابان‌ها به عسرت و گرسنگی بسر برند و از ظلم و جور طاغیه‌های زمان خود، بسا در زندان‌ها بمانند و یا کشته شوند و بعضی بر در خانه‌ها و حجره‌ها به گدائی افتند و بسا شود که برای اطمینان مردمان، همین جماعت فقراء و سادات به علامت آخری که در این وحی است که گفته: «وُوْمِیپیحَساء بَیْحُوساء»، یعنی: شجره بندها به شجره بندها شجره معتبره خود را منتهی کرده و می‌کنند به شجره طیّبه نبوّت و ولایت، از برای اینکه این امّت مرحومه به خاطر بیاورند فرموده پیغمبر خود را که فرموده: «الصّالحون الله و الطالحون لی»[1]، و برای تقرّب به خدا و رسول او به ایشان احسان و دستگیری کنند».[2]

مولّف ناچیز گوید: این توجیهی است که صاحب کتاب اقامة الشهود در ردّ بر یهود در آن کتاب کرده، و امّا نگارنده را چنان به نظر می‌رسد در معنای این جمله‌ها: «وُمینیخساء بَیحوساء» و سه کلمه ما قبل آن: «وُپیرساء» و «میت کَیْنساء» و «پیرساء» و «میتنیساء»، مراد تفرقه و جدائی افتادن در میان ذریّه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. و مراد از دعاکن‌ها بعد از قضیه کربلا حضرت زین العابدین علیّ بن الحسین و پیروان آن جناب باشند. زیرا که آن حضرت بعد از داستان کربلا، در دوره زندگانی بعد از شهادت پدر بزرگوارش، شب و روز به عبادت و دعاکردن مشغول بوده که شاهد آن فضلا از اخبار و روایات وارده در کتب فریقین، بلکه غیر از ایشان، «صحیفه سجّادیّهٔ» آن حضرت [است] که از آن به زبور آل محمّد تعبیر شده. و مراد از جوقه جوقه شدن، متواری شدن هر دسته‌ای از ایشان است از ترس بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس و اعوان آنها به اطراف جهان، و بسیاری از ایشان از روی تقیّه برای حفظ جان خود نشانه و شعار از ذریّه پیغمبر بودن را از خود دور کرده، بسا به سقّائی یا مزدوری یا فقر و بینوائی در اطراف متفرّق شدند.

و مراد کودک در آخر این جملات که: «میتیحساء بَیحوساء» باشد که معنی آن شجره بندها به شجره بندها است، این است که پس از تفرقه افتادن در میان ذریّه

۱ـ جامع الأخبار، ص ۱۶۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۷۶.
۲ـ اقامة الشهود فی رد الیهود، ص ۳۴۳ ـ ۳۲۷.

پیغمبر، در اطراف شهرها و دِه‌ها و قصبه‌ها، به صورت ناشناس در لباس تقیّه. بعضی از ایشان برای حفظ جان نسب‌های خود و ذریّه علویّه، کتاب‌های انساب نویسند که سلسله نسب‌هاشان محفوظ ماند و نقبائی برای خود انتخاب کنند که در زمان تقیّه تا هر کدام از آنها، در هر کجا که هستند شناخته و انساب ایشان محفوظ ماند.

ترجمه حالات صاحب وحی کودک

نام صاحب این وحی «نحمان» فرزند «ربّی پنحاس» است که علماء یهود از او تعبیر کرده‌اند به «نبوّت هیلد» و گفتار او را «صحیفه نحمان» نامیده‌اند. و او کودکی بوده که بنابر قول ایشان هفتاد سال پیش از بعثت خاتم الأنبیاء ﷺ در قریه‌ای از قراء بیت المقدّس که آن را «کوفِر بَزغَم» نامیده‌اند، تولّد یافته. و آن قریه نزدیک شهری است که آن را «صفات» می‌نامیدند. پدر «نحمان»، ربّی «پنحاس» بوده و مادر او «راحیل» نام داشته. و ترجمه حالات او را چنین نقل کرده‌اند، چنانچه در کتاب هدایة الطالبین و کتاب اقامة الشهود و کتاب سیف الأُمة مؤلف مرحوم ملّا احمد نراقی ﷺ و کتاب انیس‌الأعلام مرحوم فخرالإسلام حکایت کرده‌اند که:

در میان بنی‌اسرائیل مردی بوده به نام «ربّی پنحاس» که از علماء و نیکان بوده و جماعت یهود معاصرینش و دیگران از لاحقین ایشان همگی او را به نیکی یاد کرده‌اند و همه بالإتفاق او و زوجه‌اش «راحیل» را از خوبان دانسته‌اند و می‌دانند.

و ایشان را تا هفتاد سال پیش از بعثت حضرت ختمی مرتبت ﷺ فرزندی نبوده و از این جهت بسیار دل تنگ بودند، به خصوص زوجه او که همیشه اوقات از خدای تعالی طلب اولاد می‌کرد و با خدا تضرّع و زاری می‌نمود، به اندازه‌ای که دل شوهرش «ربّی پنحاس» به حال او سوخت و با همدیگر برای یافتن فرزند به دعا و زاری پرداختند و خدای متعال تیر دعای ایشان را به هدف اجابت رسانید. پس از مدّت کمی آثار حمل در «راحیل» ظاهر شد و پس از شش ماه در صبح پنج‌شنبه تشرین اول ماه از مادر متولّد شد، و در آن روز مدّت چهار صد و بیست سال از

خرابی بیت‌المقدّس ثانی گذشته بود، و پدر و مادر آن طفل او را به نام جدّش «نَحْمان حَطُوفا» نامیدند.

و چون از مادر متولّد شد، در همان حال به سجده افتاد و پس از آنکه سر از سجده برداشت، به تکلّم در آمد و گفت: ای مادر من! در این پردهٔ آسمان که شما می‌بینید در بالای آن نهصدوپنجاه‌وپنج پرده و بالای آن پرده‌ها، چهار حیوان است و بالای آن چهار حیوان، کرسی بلند پایه‌ایست و بر بالای آن کرسی، آتش سوزاننده‌ای ایست و بالای آن کرسی، خدمتکارانی هستند از آتش.

چون پدرش «ربّی پنحاس» این سخنان را از طفل خود شنید، به هیبت فرمود: خاموش باش، و طفل خود را منع کرد از سخن گفتن. پس آن طفل دیگر سخن نگفت تا مدّت دوازده سال تمام. در این مدّت مدید باز مادر آن طفل نگران و بسیار دلتنگ گردید از لال شدن و تکلّم نکردن او و بسیار بی‌تابی می‌کرد، به نحوی که به مردن او راضی شده بود و می‌گفت: ای کاش متولّد نشده بود این طفل برای ما که سبب همّ و غم ما گردد، تا اینکه آخر کار، مادرش «نحمان حطوفا» را آورد خدمت پدرش «ربّی پنحاس» و از او درخواست کرد که در حقّ این طفل دعائی کند که زبانش باز شود و به حالت اول برگردد، و خداوند او را به زبان آورد. «ربّی پنحاس» گفت: تو آرزو داری که این طفل سخن گوید، ولی اگر گویا شود سخنانی را بر زبان جاری می‌کند که خلایق را از سخنانش وحشت و خوف حاصل شود. باز مادرش اصرار را از حدّ گذرانید و از شوهرش خواهش کرد که: تمنّا دارم در حقّ او دعا کنی که به زبان آید، ولی سر بسته و مجمل سخن گوید که کسی از سخنانش وحشت نکند. «ربّی پنحاس» دهان به دهان طفلش گذاشت و او را رخصت داد که سخن نگوید مگر سر بسته. پس از آنکه پدر پسر را رخصت داد، آن طفل شروع کرد به سخن گفتن در سه فصل به ترتیب حروف ابجد. فصل اول از «الف» تا «تاء» قرشت، و فصل دوم از «تاء» قرشت تا «الف» و فصل «سوّم» نیز از «الف» تا «تاء» قرشت، و از همه آنچه گفت، بیست و چهار جمله از آن مفهوم شده که آنها شروع کرده شده و بقیّه از سخنانش به حال اجمال باقیمانده، و در آخر کلماتش گفت که: شما مرا به دست

خود دفن خواهید کرد، و پس از چندی آن طفل به عالم بقا رحلت نمود و مادر را به مصیبت خود مبتلا کرد، و او را در قریه «کفر برعم» که از قراء بیت المقدّس که محلّ ولادت او بود دفن کردند.(۱)

مرحوم نراقی ـ علیه الرحمة ـ در کتاب سیف الأمّة فرموده است که: در صحیفه «نحمان بن پنحاس» که از آن «نبوّت هیلد» تعبیر می‌کنند و در آن تصریح به نام نامی و اسم گرامی خاتم الأنبیاء ﷺ شده، به این جهت همچنان که صاحب محضر الشهود که از اعاظم علماء یهود در این زمان بود و به شرف اسلام مشرّف شد، ذکر نموده که: علماء یهود به قدر وسع و طاقت سعی در اخفاء کتاب مذکور نموده، چنان کردند که بلکه کسی از آن خبر نداشته باشد، و لیکن نظر به اینکه حق باید ظاهر شود، نتوانستند و در محضر الشهود می‌گوید که: نسخه‌ای از آن در دارالعباد یزد به نظر والد فقیر که اعلم از جمیع طائفه خود بوده رسید و چون فهمیدن اکثر فقرات آن مشکل و ابهام تمام دارد و در معانی آن تأمّل کرد بسیاری را تفسیر کرد، و بعضی در پرده ابهام ماند. پس می‌گوید: فقیر در آنها تأمّل بسیار کرده، بعضی دیگر از فقرات را فهمید.(۲)

نراقی مرحوم پس از نقل کردن این کلمات از کتاب محضر الشهود می‌فرماید: مؤلف گوید که: با وجود این، صاحب محضر الشهود بسیاری از فقرات را گفته [که] ابهام دارد و متعرّض آنها و بیان آنها نشده؛ و حقیر در حین تألیف این کتاب (سیف الأمّة) در صدد تفحّص و تحلیل آن صحیفه برآمده و در کتابخانه ملّا موشه یهودی که در این عصر در میانه یهود در غایت اشتهار و مرجع اکثر بود، آن را یافتم. و به اتّفاق جمعی از علماء یهود کتب معتبره لغت عبری را جمع آوری نموده و در آن فقرات تأمّل شد تا آنکه بعضی از فقرات دیگران حل شد، و بعضی دیگر از ابهام باقیماند. (تمام شد کلام نراقی).(۳)

۱ـ اقامة الشهود فی رد الیهود، ص ۲۹۱. انیس الأعلام، ج ۵، ص ۴۰.
۲ـ محضر الشهود فی ردّ الیهود، ص ۱۶۶. ۳ـ سیف الأمّة، ص ۸۸

در پیرامون وحی کودک و تفسیر و بیان بعضی از رموز آن

و در کتاب اقامة الشهود گفته است که: چون مفاد این انباءات غیبیّه که این طفل کرده، آن است که از تمام این سه فصل در وحی کودک که در میان بنی‌اسرائیل «نبوّت هیلد» مشهور است، خبر دادن و بشارت دادن به آمدن پیغمبر آخر الزمان محمّد ﷺ است و ذکر اوصاف حمیده آن جناب و اخبار انبیاء به وقایعی که بعد از آن جناب تا زمان ظهور مهدی آل محمّد ﷺ و هبوط حضرت عیسی ؑ و زنده شدن مردگان و رجعت است، چنانچه بسیاری از اینها از این سه فصل وحی شده و می‌شود و اشکالات بسیار داشته و دارد، فهمیدنش اولاً: به واسطه اجمالاتی که بیان شده و ثانیاً: به علّت رمز بودن آن و ثالثاً: به علّت آنکه بسیاری از آنها هنوز واقع نشده، ولی با این همه اشکالاتی که داشته و دارد، علماء مفسّرین واهل لغت ایشان، آنچه را که باید بفهمند از این انباءات فهمیده‌اند، و به همین واسطه که اقویٰ شاهد و گواه است بر حقیقت این دین مبین متین مستحکم سیّدالمرسلین و خاتم النبیین ـ صلوات الله و سلامه علیه واله و علیهم اجمعین ـ فلذا به واسطه اخفاءِ این شواهد صدق، همیشه اوقات در مقام بیانش نبوده و نیستند، نظر به آنچه در ایشان غالباً بوده و هست از اوصاف ذمیمه از حسد و عناد و کینه و بُغضی که حق تعالی در کتاب هوشع و سایر موارد از کتب انبیاء سلف ؑ از ایشان خبر داده، و ایشان به این اوصاف ذمیمه از حسد و عناد و کینه مذمّت کرده شده‌اند، بلکه در مقام پنهان کردن ایشان، اصل نسخه آن کتاب را بوده‌اند، ولی نظر به اینکه گفتیم: **﴿یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ﴾**[1]، از آن کتاب نسخه صحیحه در کنف حفظ حفیظ متعال باقی بوده، تا زمانی که کتابی ازکتب بنی‌اسرائیل که موسوم به «نَعیید» و «میصُواه» را به قالبخانه برده بودند که منطبعش نمایند. از مقارنات اتفاقیهٔ این نسخه صحیحه وحی کودک که موسوم به «نبوّت هیلد» بوده با آن کتابی که مقصود یهود بوده بر انطباعش در یک جلد بوده و به نظر علماء آن زمان هم رسیده و همگی بر صحّت هر دو نسخه شهادت داده بودند، از برای آنکه عمل

۱ـ سوره صف، آیه ۸

کارخانه انطباع قالب و چاپ بر این است که هر نسخه‌ای را که بخواهند منطبع کنند تا کمال دقّت در صحّتش نکرده باشند و نکنند متصدّی انطباعش نمی‌شوند کلیّه لاسیّما در کارخانه‌های دولتی، و بعد از انطباع آن کتاب، نسخه‌ای از آن چاپ بدست این مستبصر بدین الله به یُمن و برکت این دین واهلش در دارالخلافه طهران ـ صانها الله تعالی عن الحدثان ـ آمد و کمال اهتمام را در توضیح و تفسیر و ترجمه‌اش نمودم به قدر الوسع و الطاقة، و آنچه راکه بیان گردید از این سه فصل از وحی کودک به قلم خود آوردم و بر صفحات این کتاب مستطاب نگارش نمودم تا آنکه بر جماعت یهود ایضاً حجّتی گردد شافی، و دلیل گردد وافی.[1] (تا آخر کلام صاحب اقامة الشهود).

[حدیث] بیست و پنجم
نقل کعب الأحبار از کتب سماویّه

در کتاب امالی شیخ صدوق ﴿رحمه الله﴾ مسنداً از صالح بن جعده روایت کرده که گفت:

«سمعت کعب الاحبار یقول: فی کتابنا: انّ رجلا من محمّد یقتل، و لایجفّ عرق دواب اصحابه حتّی یدخلوا الجنّة، فیعانقوا الحور العین، فمرّ بنا الحسن، فقلنا: هو هذا؟ قال: لا، فمرّ بنا الحسین، فقلنا: هو هذا؟ قال: نعم».[2]

سالم گفته است که: شنیدم از کعب الاحبار که گفت: در کتاب ما نوشته شده که مردی از محمّد کشته می‌شود با یارانش که هنوز عرق اسب‌های ایشان خشک نشده باشد که داخل بهشت می‌شوند و با حور العین معانقه، یعنی: دست در گردن یکدیگر می‌کنند. در آن حال حسن علیه السلام بر ما گذشت، گفتیم: این آن کس است؟ گفت: نه. پس از او

۱ـ اقامة الشهود فی رد الیهود، ص۲۹۲ و ۴.
۲ـ شیخ صدوق، امالی، ص۲۰۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۴.

حسین علیه‌السلام گذشت، گفتیم: این است آن کس؟ گفت: آری.

و به روایت دیگر در بعضی از مؤلفات اصحاب ما چنین روایت شده که: کعب الاحبار چون در زمان خلافت عمر بن الخطاب مسلمان شد و مردمان از ملاحم و وقایع آخر الزمان او می‌پرسیدند که واقعه‌ای در آن زمان ظاهر خواهد شد، کعب ایشان را از انواع اخبار ملاحم خبر می‌داد و از فتنه‌هائی که ظاهر می‌شود در عالم به آنها مـی‌گفت، پس از آن گفت:

«و أعظمها فتنة و أشدّها مصيبة لا تنسى الى أبد الآبـدين، مـصيبة الحسين علیه‌السلام و هى الفساد الذى ذكره الله تعالى فى كتابه حيث قال: ﴿ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾[1] و إنّما فتح الفساد بقتل هابيل بن آدم، و ختم بقتل حسين بن على أو لا تعلمون أنّه يفتح يوم قتله أبواب السّماء و يؤذن السّماء بالبكاء، فتبكى دماً، فاذا رأيتم الحمرة فى السماء قد ارتفعت، فاعلموا انّ السماء تبكى حسيناً.

فقيل: ياكعب، لم لا تفعل السماء كذلک و لا تبكى دماً لقتل الانبياء ممّن كان أفضل من الحسين؟ فقال: و يحكم ان قتل الحسين أمر عظيم و إنّه ابن‌المرسلين، و إنّه يقتل علانية ظلماً و عدوانا مبارزة، و لا تحفظ فيه وصيّته جدّه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و هو مزاج مائه و بضعة من لحمه، يذبح بعرصة كربلاء فو الّذى نفس كعب بيده لتبكيّنه زمرة من الملائكة فى السّموات السّبع، لا يقطعون بكاء هم عليه إلى آخر الدّهر، و ان البقعة التى يدفن فيها خير البقاع، و ما من نبيّ إلّا و يأتى إليها و يزورها و تبكى على مصابه، و لكربلاء فى كلّ يوم زوّاره من الملائكة و الجنّ و الإنس فاذا كانت ليلة الجمعة ينزل إليها تسعون ألف ملک يبكون عـلى الحسـين، ويـذكرون فضله، و إنّه يدعى (يسمّى) فى السماء حسيناً المذبوح، و فـى الأرض أباعبدالله المقتول، و فى البحار الفرخ الأزهر المظلوم، و إنّه يـوم قـتله

۱ـ سوره روم، آیه ۴۱.

تنکسف الشمس بالنهار، و من اللیل ینخسف القمر، و تدوّم الظلمة علی الناس ثلاثة أیّام، و تمطر السماء دماً و رماداً، و تدکدکت الجبال و تفطّمت البحار، و لو لا بقیّة من ذریّته و طائفة من شیعته الّذین یطلبون بدمه و یأخذون بثاره، لصبّ الله علیهم ناراً من السماء أحرقت الأرض و من علیها».(۱)

یعنی: از همه فتنه‌ها عظیم‌تر و از همه مصیبت‌ها سخت‌تر، مصیبتی است که به فرزند زاده پیغمبر آخرالزمان حادث می‌شود، و این است فسادی که خدای تعالی در قرآن یاد فرموده که: ﴿ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس﴾. اول فسادهای عالم، کشتن قابیل بود هابیل را، و آخر فسادها کشته شدن حسین بن علی است که در شهادت او درهای آسمان گشوده شود، و آسمان‌ها بر آن جناب خون گریه کنند و چون ببینید که سرخی در آسمان به هم رسید، بدانید که او شهید شده.

مردمان گفتند: ای کعب، چرا آسمان بر کشتن پیغمبران نگریست و بر کشتن آن حضرت می‌گرید؟ در جواب گفت: وای بر شما، کشتن حسین امر بزرگی است، او فرزند برگزیده آقای همه فرستادگان خدا و پاره تن امیرمؤمنان است. از آب دهان رسول خدا تربیت یافته و پاره تن او است، که او را به جور و ستم و عدوان شهید می‌کنند و وصیّت جدّش را در حقّ او رعایت نمی‌کنند، و سوگند یاد می‌کنم به حقّ آن کسی که جان کعب در قبضه قدرت او است که بر او خواهند گریست گروهی از ملائکه آسمان‌های هفتگانه که تا قیامت گریه ایشان قطع نشود، و بقعه‌ای که در آن مدفوع گردد، بهترین بقعه‌ها است و هیچ پیغمبری نبوده که زیارت نکرده باشد آن بقعه را و بر مصیبت آن حضرت گریه نکرده باشد، و هر روز فوج‌های ملائکه و جنیّان و

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۳۱۵.

بنی‌آدم به زیارت آن مکان شریف می‌روند و چون شب جمعه شود نود هزار ملک در آنجا حاضر شوند و بر آن مظلوم گریه کنند و فضائل او را ذکر نمایند، و در آسمان او را حسین مذبوح گویند و در زمین ابوعبدالله مقتول خوانند و در دریاها او را حسین مظلوم نامند، و در روز شهادت آن جناب آفتاب و ماه خواهند گرفت و تا سه روز جهان در نظر مردمان تاریک خواهد شد، و انقلاب در دریاها و صحراها پدید آید، چنانکه اگر باقیمانده از ذریّه او و جمعی از مخلصان از شیعیان او بر روی زمین نمی‌ماندند، هر آینه خدای تعالی آتش از آسمان می‌بارید بر مردم، و همهٔ مخلوقات را می‌سوزانید.

[حدیث] بیست و ششم
نقل رأس الجالوت از پدر

در کتاب معتبره روایت کرده‌اند که: رأس الجالوت گوید که: پدر من هرگاه به زمین کربلا گذر می‌کرد اسب خود را می‌تاخت تا زود از آن زمین بیرون رود، و چون حضرت سیّدالشهداء شهید شد به آرامی از آن زمین عبور می‌کرد. من از پدرم سبب آن را پرسیدم. گفت: به من چنین خبر رسیده بود که پیغمبر زاده‌ای در زمین کربلا شهید می‌شود. من از ترس جان خود در هنگامی که از آنجا عبور می‌کردم می‌گریختم. و چون حسین را شهید کردند آسوده شدم که این حدیث اخبار از شهادت او بود و این فیض بهره او شد.(۱)

[حدیث] بیست و هفتم
مکالمه کامل با عمر سعد و بیان حکایتی از راهب راه شام

در بعضی از مؤلفات متأخرین چنین روایت کرده و گفته است:

«لمّا جمع ابن زیاد قومه لحرب الحسین علیه السلام کانوا سبعین ألف فارس.

۱ـ ملحقات إحقاق الحق، ج ۲۷، ص ۳۰۷؛ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۳۹۲.

فقال ابن زياد لعنه الله: أيّها الناس من منكم يتولّى قتل الحسين وله ولاية أيّ بلد شاء؟ فلم يجبه أحد منهم، فاستدعى بعمر بن سعد ـ لعنه الله ـ و قال له: يا عمر أريد ان تتولّى حرب الحسين بنفسک، فقال له: اعفني من ذلک، فقال ابن زياد: أعفيتک يا عمر فاردد علينا عهد الّذی كتبنا إليک بولاية الرَّیِّ، فقال عمر: أمهلني الليلة، فقال له: قد أمهلت. فانصرف عمر بن سعد إلى منزله، و جعل يستشير قومه و اخوانه، و من يثق به من أصحابه، فلم يشر عليه أحد بذلک، و كان عند عمر بن سعد رجل من أهل الخير، يقال له: كامل، و كان صديقاً لأبيه من قبله، فقال له: يا عمر مالی أراک بهيئة و حركة، فما الّذی أنت عازم عليه؟ و كان كامل كاسمه ذا رأی و عقل و دين كامل.

فقال له ابن سعد لعنه‌الله: إنّی قد وليت أمر هذا الجيش فی حرب الحسين و قتاله و إنّما قتله عندی و أهل بيته كاكلة اكل أو كشربة ماء، و اذا قتلته خرجت إلى ملک الرّی. فقال له كامل: أُفٍّ لک يا عمر بن سعد! أتريد أن تقتل الحسين بن بنت رسول الله؟ أُفّ لک ولدينک يا عمر! أسفهت الحقّ و ضللت الهدی. أما تعلم إلى حرب من تخرج؟ و لمن تقاتل؟ إنالله وإنا إليه راجعون. والله والله لو أعطيت الدّنيا و ما فيها على قتل رجل واحد من امّة محمّد، ما فعلت؟ فكيف تريد تقتل الحسين بن بنت رسول الله ﷺ؟ و ما الّذی تريد عند الرسول الله اذا اوردت عليه؟ وقد قتلت ولده و قرّة عينه و ثمرة فؤاده و ابن سيّدة النساء و ابن سيّد الوصيين و هو سيّد شباب أهل الجنّة من الخلق أجمعين و إنّه فی زماننا هذا بمنزلة جدّه فی زمانه، وطاعته فرض علينا كطاعة جدّه، وإنّه باب الجنّة و النّار، فاختر لنفسک ما أنت مختار. و انّی أشهد بالله ان حاربته أو قتلته أو أعنت عليه أو على قتله لا تلبث فی الدّنيا الاّ قليلاً؛

فقال له عمر بن سعد لعنه الله: فبالموت تخوّفنی و اذا فرغت من قتله أكون أميراً على سبعين ألف فارس، و أتولّى ملک الریّ.

فقال له كامل: أحدثك بحديث صحيح أرجولک فيه النجاة ان وفقت لقبوله.

أعلم، إنّي سافرت مع أبيک سعد إلى الشام فانقطعت بی مطيّتی عن أصحابی و تهت و عطشت، فلاح لی دير راهب فملت اليه، و نزلت من فرسی، و أتيت إلى باب الدّير لأشرب ماءاً فأشرف علی راهب من ذلک الدّير، فقال، و ما تريد؟ فقلت له: إنّی عطشان. فقال لی: أنت من امّة هذا النبیّ الّذين يقتلون بعضهم بعضاً علی حبّ الدّنيا مكالبة ويتنافسون فيها علی حطامها. فقلت: أنا من الامّة المرحومة لمحمّد.

فقال: إنّكم أشر الامّة، فالويل لكم يوم القيامة و قد غدوتم إلی عترة نبيّكم و تسبون نسائه و تنهبون أمواله. فقلت له: يا راهب، نحن نفعل ذلک؟ قال: نعم، و إنّما إذا فعلتم ذلک عجّت السّمٰوٰات و الأرضون: و البحار و الجبال و البراری و القفار و الوحوش و الأطيار باللّعنه علی قاتله، ثمّ لا يلبث قاتله فی الدّنيا الّا قليلاً، ثمّ يظهر رجل يطلب بثاره، فلا يدع أحداً شرک فی دمه إلّا قتله و عجّل الله بروحه إلی النّار.

ثمّ قال الراهب: إنّی لأری لک قرابة من قاتل هذا الابن الطيّب، و الله إنّی لو أدركت أيّامه لوقيته بنفسی من حرّ السّيوف. فقلت: ياراهب إنّی اعيذ نفسی أن أكون ممّن يقاتل ابن رسول اللهّ، فقال: إن لم تكن أنت فرجل قريب منک، و انّ قاتله عليه نصف عذاب أهل النار، و إن عذابه اشدّ من عذاب فرعون و هامان ثمّ ردم الباب فی وجهی و دخل يعبد الله تعالی، و أبی أن يسقينی الماء.

قال كامل: فركبت فرسی و لحقتاً أصحابی، فقال لی أبوک سعد: ما ابطأک عنّا يا كامل؟ فحدّثته بما سمعته من الرّاهب، فقال لی: صدقت: ثمّ إنّ سعد أخبرنی أنّه نزل بدير هذا الراهب مرّة من قبلی، فأخبره انّه هو الرجل الّذی يقتل ابنه ابن بنت رسول الله، فخاف أبوک سعد من ذلک و خشی أن تكون أنت قاتله، فأبعدک عنه و أقصاک، فاحذر يا عمر أن تخرج

علیه، یکون علیک نصف عذاب أهل النار.

فبلغ الخبر إلی ابن زیاد لعنه الله، فاستدعی بکامل و قطع لسانه فعاش یوماً أو بعض یوم و مات رحمه الله تعالی».[۱]

ترجمه: چون ابن زیاد جمع کرد مردم را برای جنگ با امام حسین علیه السلام و عمر بن سعد را تکلیف امارت لشکر نمود، و او در اول امر إبا و امتناع نمود تا آنکه ابن زیاد گفت: اگر قبول نمی‌کنی، رقم ایالت ری را پس بده تا به دیگری که قبول کند بدهم. عمر شب را مهلت خواست تا فردای آن روز، و چون شب به خانه خود مراجعت کرد با خویشان و برادران خود مشورت کرد و با آنهائی که به ایشان وثوق داشت مطلب را در میان گذارد. احدی به قبول او، آن را اشاره‌ای نکرد. رفیقی داشت به نام کامل که از بچّگی با هم بودند، و رفیق قدیمی از قدیم با پدر او بود او مردی متدیّن و دارای عقل و فکر بود. چون عمر را دید، گفت: تو را در لباس مسافرت می‌بینم مگر اراده جائی را داری؟ گفت: آری، این لشکری راکه به جنگ امام حسین می‌فرستند، سرداری آنها را به من داده‌اند و کشتن حسین و اهل بیتش در نظر من آسانست، بلکه مانند لقمه‌ایست که آن را در دهان گذارم یا در تشنگی، آب را فرو برم، و چون او را کشتم می‌روم به ملک ری و در آنجا حکومت می‌کنم.

کامل گفت: اُف بر تو باید ای پسر سعد! اراده کرده‌ای که حسین، دخترزاده پیغمبر خدا را بکشی و با وجود آن امید داری زنده بمانی و حکومت و فرمانفرمائی کنی؟ تُف بر دین تو باد و بر تو! گمراه شده‌ای و عقل از سرت بیرون رفته. فکر نمی‌کنی که تو را به جنگ چه کسی می‌فرستند و با کی قتال می‌کنی، ﴿إنّا لِلّهِ و إنّـا إلَـیْهِ راجِـعُون﴾[۲]، و الله

۱ـ مدینة المعاجز، ج ۴، ص ۶۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۵.
۲ـ سوره بقره، آیه ۱۵۶.

اگر تمام سلطنت روی همه زمین را با همه آنچه که در آنست به من دهند که ملک من باشد که یک نفر از امّت محمّد را بکشم، قبول نمی‌کنم و راضی نمی‌شوم. چگونه با حسین قتال می‌کنی که ریحانه پیغمبر و سرور سینه او بود؟ مگر چنین می‌پنداری که تو همیشه در دنیا می‌مانی و نخواهی مرد؟ و اگر می‌دانی که می‌میری، فردا پس از مردن، جواب پیغمبر را چه خواهی گفت؟ و اگر هم از تو مؤاخذه نکند به چه رو به صورت او نگاه می‌کنی که فرزند او را که نور دیده و سرور سینه او [بود] راکشته‌ای و آرام دل فاطمه را شهید کرده‌ای و فرزند سیّد اوصیاء را که سیّد جوانان بهشت و حجّت و خلیفه خدا است از پای در آورده‌ای و خدا را خصم خود قرار داده‌ای؟ مگر نمی‌دانی امروز حقّ حسین بر ما، مانند حقّ پیغمبر است در زمان او و طاعت او برما واجب است مانند طاعت او؟ و نمی‌دانی که او قسمت کننده بهشت و جهنّم است امروز، چنانچه دیروز پدر او بود؟ پس برای نفس خود هرچه راکه می‌خواهی اختیار کن، و خدا راگواه می‌گیرم ای عمر! اگر با او جنگ کنی، و یا او رابکشی یا اعانت بر قتل او کنی، در دنیا نخواهی زیست مگر چند روزی و به حکومت ری و آرزوی دنیای خود نخواهی رسید.

عمر سعد لعین گفت: مرا از مرگ می‌ترسانی و چون او راکشتم امیر و سردار هفتاد هزار سر سوار خواهم بود و حکوت و سلطنت ملک ری نیز می‌کنم.

کامل گفت: من اتمام حجّت بر تو می‌کنم و حدیثی برایت نقل می‌نمایم، شاید خدا شرّ شیطان را از تو دور کند و تو را رفیق راستی دهد. بدانکه من با پدرت به شام رفتیم. در یک سفری شتر من واماند و از رفقا و قافله عقب ماندم و راه راگم کردم و تشنگی به من زور آورد، و حیران در میان بیابان می‌رفتم ناگاه دیر راهبی را از دور دیدم. خود را

به آن رساندم و از شتر به زیر آمدم و بـر در دیـر رفـتم کـه قـدری آب بپاشامم، راهب سر خود را از دیر بیرون آورد و گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم: تشنه‌ام. گفت: تو از امّت آن پیغمبری که همدیگر را می‌کشند در محبّت دنیا؟ گفتم: من از امّت مرحومه محمّد بن عبدالله هستم. گـفت: بد امّتی هستید، وای بر شـما در روز قـیامت در حـالتی کـه تـعدّی بـه عترت پیغمبر خود کرده‌اید و زنان او را اسیر کرده و اموال او را غارت می‌کنید! گفتم: ای راهب، ما این کار را مـی‌کنیم؟ گـفت: آری، و چـون این عمل زشت از شما صادر شود آسمان‌ها و زمین‌ها متزلزل شوند و به ناله درآیند و دریاها موج زنند و کـوه‌ها بـه حـرکت درآیـند و تـمام صحراها و بیابان‌ها و وحشیان صحرا و ماهیان دریـا و مـرغان هـوا بـه ناله و گریه درآیند، و لعنت کنند بر قاتلان او. و با اینها همه، قاتل او نیز در دنیا مکث نکند مگر چند روزی و بـه آرزوی خـود نـرسید، و زود باشد که شخصی از عقب آن مظلوم پیدا شود و خون او را بـخواهـد و نگذارد احدی از آنها که شریک در قتل اویـند مگـر آنکـه بـه بـدترین عقوبتی همه آنها را بکشد، و روح ایشـان را خـدا بـه زودی بـه جـهنّم بفرستد.

بعد از آن راهب گفت: چنان می‌دانـم کـه قـاتل آن بـزرگوار بـا تـو خویش باشد. به‌خدا قسم که من اگر تا آن روز بمانم جان خود را فدای او کنم و او را به جان و مال خود نگاه‌داری کنم و هر ضربتی کـه بـه او زنند به جان خود بخرم. مـن گـفتم: ای راهب! پـناه مـی‌برم بـه خـدا از اینکه من قاتل او باشم که دختر زاده پیغمبر من است، یا با او قتال کنم. گفت: اگر تو نیستی کسی که به تو نزدیک است و نصف عـذاب هـمه اهــل دوزخ از بـرای او است و عـذاب او از عـذاب فـرعون و هـامان سخت‌تر است. پس در را بر روی من بست و مشـغول عـبادت شـد و آب به من نداد، و من سوار شدم و خود را به یاران خود رساندم.

سعد، پدر تو گفت: دیر کردی، کجا بودی؟ حکایت دیر و راهب را از اول تا آخر برای او نقل کردم، او گفت: راست گفتی، من نیز یک دفعه به آن دیر رسیدم و آن راهب را دیدم و او به من گفت: پسر تو قاتل دختر زادهٔ پیغمبر شما است، و سعد به همین جهت ترسید که تو قاتل او باشی و تو را از خود دور کرد. و حال ای عمر! بترس از خدا و از این کار بگذر.

چون این خبر به ابن زیاد معلون رسید از عقب آن مرد خدا ترس، یعنی: کامل فرستاد و زبان او را قطع کرد و او یک روز یا نصف روز زنده بود و مرد.

باب پنجم

باب پنجم
در گریه آسمان‌ها و زمین‌ها و اهل آنها بر حسین علیه السلام

در بیان احادیثی که روایت شده در حزن و اندوه و تحسّر و تأثّر و گریستن و عزاداری کردن، خصوصاً آسمان‌ها و زمین‌ها در مصائب حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام که در اینجا به نقل چندین حدیث اکتفاء می‌شود:

حدیث اول

فرات بن ابراهیم در تفسیر خود به سند معنعن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده:

«کان الحسین علیه السلام مع امّه تحمله فأخذه النبی صلی الله علیه و آله و قال: لعن الله قاتلک، ـ إلی ان قال:ـ و تبکیه السّماوات والأرضون».(1)

یعنی: حسین علیه السلام مادر او حمل کرده بود، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله او را گرفت و فرمود: خدا لعنت کند کشنده تو را، که می‌گریند برای تو همه آسمان‌ها و زمین‌ها.

حدیث دوم

نیز از حضرت صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه: **﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتٰبِ إِسْمٰعِيلَ إِنَّهُ كٰانَ صٰادِقَ الْوَعْدِ وَكٰانَ رَسُولاً نَّبِيّاً﴾**(2) فرموده:

این اسماعیل پسر حضرت ابراهیم نیست، بلکه پسر حزقیل است، و در آن

۱ـ تفسیر فرات کوفی، ص ۱۷۱، ح ۲۱۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.
۲ـ سوره مریم، آیه ۵۴.

حدیث است که خدای تعالی وحی کرد به او که، هر حاجت دیگری داری بخواه. عرض کرد: خدایا، تو از همه ما پیغمبران عهد گرفتی از برای خود به خداوندی و از برای محمّد پیغمبری و از برای اوصیاء او به امامت و ولایت، و تو خبر دادی که دل پیغمبر آخر زمان را که افضل از همه پیغمبران است به درد خواهی آورد، به مصیبتی که از همه مصیبت‌ها عظیم‌تر است که به دختر زاده او روی خواهد داد، و تمام عالم از آسمان‌ها و زمین‌ها در مصیبت او خواهند گریست.(۱)

حدیث سوم

در بحارالأنوار روایت کرده که: از جلمه چیزهایی که جبرئیل امین به پیغمبر خبر داده، این است که به آن حضرت گفت: چون بیاید روزی که در آن روز، کشته شود سبط تو و کسان او و لشکرهای اهل کفر و لعنت، دور او را بگیرند و به جنبش و تزلزل درآید کوه‌ها و به اضطراب و موج در آید دریاها، و موج زنند آسمان‌ها و اهل آنها، و خشمناک شوند بر کشندگان فرزندان تو، به علّت آن مصیبت عظیمی که بر تو و ذریّه تو وارد گردیده و هتک حرمت تو شده،(۲) تا آخر حدیث.

حدیث چهارم

در کتاب کامل الزیارات به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«لمّا اسری بالنبیّ قیل له: إنّ الله مختبرک بثلاث لینظر کیف صَبرک، ـ الی ان قال: ـ و أمّا ابنها الاخر فتدعوه أُمّتک الی الجهاد، ثمّ یقتلونه صبراً و یقتلون ولده ومَن معه مِن أهل بیته، فیستعین بی و قد منّی القضاء منی فیه بالشهادة له و لمن معه، و یکون قتله حجّة علی ما بین قطریها، فتبکیه السّمٰوات و الأرض جزعاً علیه، و تبکیه ملائکة لم تدرکوا

۱ـ بحار الأنوار، ج۲۸، ص۲۲۷.
۲ـ کامل الزیارات، ص۶۴؛ بحارالأنوار، ج۲۸، ص۵۸.

نصرته».[۱] **(الخبر)**

یعنی: فرمود: چون پیغمبر ﷺ به معراج سیر داده شد، به او گفته شد که: خدای تعالی امتحان کننده است تو را تا ببیند که صبر و شکیبائی تو چگونه خواهد بود ـ تا آنجا که گفت: ـ امّا پسر دیگر فاطمه یعنی حسین را امّت تو دعوت می‌کنند او را به جهاد. پس می‌کشند او را به قتل صبر و می‌کشند پسران او را و کسانی که با او هستند از اهل بیت او. پس از من کمک می‌خواهد و قضا جاری شده به شهادت او و از من و شهادت کسانی که با او هستند، و کشته شدن او حجّتی است ما بین دو قطر زمین. پس می‌گرید بر او آسمان‌ها و زمین از روی جزع و دردناکی، و می‌گریند برای او ملائکه‌ای که یاری او را درک نکردند، (تا آخر خبر).

حدیث پنجم

در کتب معتبره از جبله مکیّه روایت شده که گفت: شنیدم از میثم تمّار که می‌گفت:

«و الله لتقتل هذه الامّة ابن بنت نبیّها. ـ الی ان قال: ـ و یبکی علیه الشمس و القمر، و السّماء و الأرض و مؤمنوا الانس و الجنّ، و جمیع ملائکة السّمٰوات و الارضین، و رضوان و مالک و حملة العرش، و تمطر السماء دماً و رماداً. ـ الی ان ـ قال میثم: یا جبله، اعلمی ان الحسین بن سیّدالشهداء یوم القیامة و لأصحابة علی سائر الشهداء فضلا، یا جبّلة: إذا نظرت إلی السّماء حمراء کأنّها دم عبیط، فاعلمی انّ سیّدالشهداء الحسین قد قتل، قالت جبلة: فخرجت محمّد یوم فرأیت الشمس علی الحیطان کأنّها الملاحف المعصفرة، فضجیت حینئذ و بکیت، و قلت: و الله

۱ـ کامل الزیارات، ص۳۳۲؛ بحارالأنوار، ج۲۸، ص۶۱.

قتل سیّدنا الحسین علیه السلام».(۱)

یعنی: جبله مکیّه گفت: شنیدم از میثم تمّار ـ رحمه الله ـ که می‌گفت: بخدا قسم که البتّه می‌کشند این امّت پسر دختر پیغمبر خود را. تا اینکه گفت میثم در حالتی که گریه می‌کرد بر آن حضرت که: آفتاب و ماه و ستاره‌ها و آسمان‌ها و زمین و آدمیان و جنّیان ـ مؤمنان از ایشان ـ و جمیع ملائکه آسمان‌ها و زمین‌ها و رضوان خازن بهشت و مالک دوزخ و حاملان عرش و آسمان خون و خاکستر می‌بارد.

تا اینکه گفت: ای جبله! بدانکه حسین آقای شهیدان است در روز قیامت، و هر آینه اصحاب او بر سایر شهیدان برتری دارند. ای جبَله! هرگاه دیدی که آسمان سرخ شد که گویا خون تازه است، بدانکه آقای شهیدان حسین کشته شده. جبله گفت: روزی بیرون آمدم دیدم آفتاب بر دیوارها مانند جامه رنگین است، شیون زدم و گریستم و گفتم: به‌خدا قسم آقای ما حسین کشته شد.

حدیث ششم

در تفسیر علی بن ابراهیم مسنداً از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«مرّ رجل عدوّالله و لرسوله، فقال: فما بکت علیه السماء و الأرض و ما کانوا منظرین، ثمّ مرّ علیه الحسین بن علی، فقال: لکن هذا لتبکیّن علیه السّماء و الأرض، و قال: و ما بکت السماء و الأرض إلّا علی یحیی بن زکریّا و الحسین بن علیّ».(۲)

یعنی: مردی گذشت بر امیرمؤمنان که آن مرد دشمن‌خداورسول‌او بود. پس آن حضرت فرمود: پس نگریست بر او آسمان و زمین، و نبوده‌اند از مهلت داده شدگان. در آن حال بگذشت بر آن حضرت

۱ـ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۲.
۲ـ تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۶۵؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۱۶۷.

حسین بن علی علیهما السلام فرمود: لکن بر او گریه می‌کند آسمان و زمین، و فرمود: گریه نکرد آسمان و زمین مگر بر یحیی پسر زکریّا و حسین پسر علی علیهما السلام.

حدیث هفتم

نیز در کتاب کامل الزیارات مسنداً از مردی روایت کرده که گفت: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام زمانی که در رُحْبَه مسجد کوفه بود و تلاوت می‌فرمود این آیه را:

﴿فَمٰا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمٰاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مٰا کٰانُوا مُنْظَرِینَ﴾.[1]

در آنگاه حسین علیه السلام از بعضی از درهای مسجد بیرون آمد و بر آن حضرت وارد شد. پس فرمود:

«انّ هذا سیقتل و یبکی علیه السماء و الأرض»[2].

یعنی: این حسین زود باشد که کشته خواهد شد و بر او می‌گرید آسمان و زمین.

حدیث هشتم

از ابراهیم نخعی روایت کرده که گفت:

«خرج امیرالمؤمنین علیه السلام فجلس فی المسجد، و اجتمع أصحابه حوله، و جاء الحسین حتّی قام بین یدیه، فوضع یده علی رأسه فقال: یا بُنیّ انّ الله عَیَّرَ أقواماً فی القرآن، فقال: ﴿فَمٰا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمٰاءُ وَ ألارْضُ وَ مٰا کٰانُوا مُنظَرِینَ﴾ وایم الله لیقتلنّک، ثمّ تبکیک السّماء والأرض».[3]

یعنی: بیرون آمد امیرالمؤمنین علیه السلام و نشست در مسجد و اصحاب او در گرد او جمع شدند و حسین آمد تا اینکه ایستاد در مقابل او. پس

۱ـ سوره دخان، آیه ۲۹، ص۸۸
۲ـ کامل الزیارات، ص ۸۸؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۰۹.
۳ـ کامل الزیارات، ص۸۸؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۰۹.

آن حضرت دست خود را بر سر او گذارد. پس فرمود: ای پسرک من! به‌درستی که خدا سرزنش می‌کند گروهی را در قرآن. پس گفت: گریه نکرد برایشان آسمان و زمین، و مهلت به ایشان داده نشده، و سوگند به خدا هرآینه تورا خواهندکشت، پس بر تو آسمان و زمین خواهند گریست.

حدیث نهم

عن کثیر بن شهاب الحارثی قال:

«بینا نحن جلوس عند امیرالمؤمنین علیه السلام اذ طلع الحسین، فضحک علی علیه السلام حتّی بَدَت نَواجِذُهُ، فقال: إنّ الله ذکر قوماً فقال: ﴿فما بکت عَلَیهم السَّماء و الارضُ و ما کانوا منظَرین﴾ و الّذی فلق الحبةَ و برأ النَّسمة لیُقتلن هذا و لتبکین علیه السّماء و الأرض».(۱)

کثیر بن شهاب حارثی گفته است: در اثنائی که ما نشسته بودیم نزد امیرالمؤمنین علیه السلام در رُحبَه که جائی است در کوفه، ناگاه ظاهر شد حسین. پس امیرمؤمنان علیه السلام خندید، به طوری که دندان‌های او ظاهر شد و فرمود: به درستی که خدای تعالی ذکر نموده گروهی را. پس از آن آیه ﴿فما بکت علیهم‌السماء﴾ را، تا آخر آیه خواند و فرمود: سوگند به آن خدائی که شکافت دانه را و آفرید بنده را، هر آینه کشته خواهد شد البتّه این فرزند من، و هر آینه می‌گرید بر او آسمان وزمین.

حدیث دهم

سیّد بن طاووس ـ علیه الرحمة ـ در کتاب ملهوف گفته است که:

«قال علی بن الحسین علیه السلام فی خطبة خطبها حین یقدم من کربلا إلی المدینة، و هذه الروایة الّتی لا مثل لها رزیّة: أیّها النّاس، فَای رجالاتٍ مِنکم یَسُرّون بعد قَتلِهِ؟ ام ایّ عین منکم تَحبِسُ دمعها و تضنّ عن

۱ـ کامل الزیارات، ص۹۲؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۲.

انهمالها؟ فلقَد بَکَت السَّبع الشداد لقَتلِهِ، و بکت البحار بأمواجها، و السَّمٰوات بأرکانها، و الأرض بأرجائها».(۱)

روایت کرده است سیّد ﷺ از حضرت امام زین العابدین علیه السلام در خطبه‌ای که: خوانده وقتی که از کربلا به مدینه می‌آمد که این مصیبت چنان مصیبتی است که مانند ندارد. ای مردمان! پس کدام مردانند از شما که شاد شوند بعد از کشته شدن پدرم؟ کدام چشم است از شما که حبس کند اشک خود را و بخل کند از ریختن آن؟ پس محققاً گریه کرد هفت آسمانِ محکم برای کشته شدن او و گریه کرد دریاها به موج‌های خودش و آسمان‌ها به ارکان خودش و زمین با کنْاره‌های خودش.

حدیث یازدهم

حضرت صادق از پدر بزرگوارش امام باقر و آن حضرت از پدر بزرگوارش علی بن الحسین علیهم السلام روایت فرموده که فرمود:

«ان الحسین بن علی بن ابی طالب دخل یوماً علی الحسن، فلمّا نظر إلیه بکی، فقال له: ما یبکیک یا اباعبدالله؟ قال: أبکی لما یصنع بک، فقال له الحسن: إنّ الذی یؤتی إلیّ سَمّ یُدسّ إلیّ فأُقتل به، و لکن لا یوم کیومک یا اباعبدالله! ـ الی ان قال: ـ فعندها تحلّ بنی امیّة اللعنة و تمطر السّماء دماً و رماداً».(۲)

یعنی: روزی داخل شد حسین بن علی بن ابی طالب بر برادرش حسن علیه السلام، چون بر او نگریست، گریه کرد. آن حضرت فرمود: چه چیز تو را به گریه درآورد ای ابی عبدالله؟ عرض کرد: گریه می‌کنم برای آنچه که با تو کردند از جور و جفا. پس حضرت مجتبی علیه السلام

۱ـ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۳۸؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۴۷.
۲ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص۸۶؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۴۵۹.

فرمود: مصیبت من آنست که به پنهانی زهری به من خورانیدند و به آن کشته می‌شوم، و لیکن هیچ روزی مثل روز تو نیست ای اباعبدالله! تا آنجائی که فرمود: در آن وقت حلول می‌کند بر بنی‌امیّه لعنت، و می‌بارد آسمان خون و خاکستر.

حدیث دوازدهم

در کتاب قرب الاسناد از حنّان از ابی‌عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«زور و الحسین و لا تجفوه، فإنه سیّدالشهداء و سیّد شباب اهل الجنّة، و شبیه یحیی بن زکریّا، و علیهما بکت السماء و الأرض».(۱)

یعنی: زیارت کنید حسین را و به او جفا نکنید. زیرا که او آقای شهیدان و آقای جوانان اهل بهشت و شبیه یحیی پسر زکریا است، و بر ایشان گریه می‌کند آسمان و زمین.

حدیث سیزدهم

ابن ابی‌فاخته روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود:

«إنّ اباعبدالله الحسین علیه السلام لمّا قُتِلَ بکت علیه السّمٰوات السّبع و الأرضون السّبع، و ما فیهنّ و ما بینهنّ».(۲)

یعنی: به‌درستی که ابوعبدالله علیه السلام چون کشته شد، گریه کرد بر او آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه.

حدیث چهاردهم

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«إنّ اباعبدالله الحسین بن علیّ لمّا مضی بکت علیه السّمٰوات السّبع و

۱ـ قرب الاسناد، ص ۹۹، ح ۳۳۶؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۵.
۲ـ شیخ طوسی، أمالی، ص۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶.

الأرضون السّبع و ما فيهنّ و ما بينهنّ».[۱]

به‌درستی که اباعبدالله الحسین پسر علی، چون شهید شد، گریه کرد بر او آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه و آنچه در میان آنها است.

حدیث پانزدهم

حسین بن ثویر گفته که: من با پسر ظبیان و مفضّل و ابوسلمه سرّاج نشسته بودیم نزد ابی‌عبدالله صادق ﷺ و یونس بن عبدالرحمن که سنّ او از ما زیادتر بود با آن حضرت سخن می‌گفت و حدیث طولانی را ذکر می‌کرد، پس حضرت صادق ﷺ فرمود:[۲] حدیثی را که قبلاً ذکر شد.

حدیث شانزدهم

و نیز در کتاب کامل الزیارات از زراره روایت کرده که ابوعبدالله ﷺ فرمود:

«یا زرارة، إنّ السّماء بکت علی الحسین أربعین صباحاً بالدّم، و انّ الأرض بَکَت علی الحسین أربعین صباحاً بالسّواد».[۳] (که قبلاً به طور تفصیل با ترجمه آن گذشت).

حدیث هفدهم

در کامل الزیارات از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود:

«إنّ الحسین بکی لقتله السّماء و الأرض و أحمرتا».[۴]

یعنی: به کشته شدن حسین ﷺ آسمان و زمین گریه کردند و سرخ شدند. (راوی ابوبصیر است).

۱ـ کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶.
۲ـ الکافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶.
۳ـ کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶.
۴ـ کامل الزیارات، ص ۸۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۹.

حدیث هجدهم

و نیز در کامل الزیارات روایت کرده است از حنّان که گفت: گفتم به ابی‌عبدالله ﷷ: چه می‌فرمائی در زیارت قبر حسین ﷷ؟ آن حضرت جواب فرمود: - تا آنکه - گفت:

«و لکن زُرْه و لا تجفه، فانّه سیّد شباب الشهداء، و سیّد شباب أهل الجنّة، و شبیه یحیی بن زکریّا و علیهما بکت السماء و الأرض».(۱)

یعنی: و لیکن زیارت کن او را و جفا نکن به او. زیرا که او آقای جوانان شهداء و آقای جوانان اهل بهشت و شبیه یحیی پسر زکریّا است، و بر این هر دو گریه کرد آسمان و زمین.

حدیث نوزدهم

و نیز داود فرقد گفته است که شنیدم از حضرت صادق ﷷ که فرمود: کسی که قاتل حسین بود، ولد زنا بود و کسی که کشت حضرت یحیی را، ولد زنا بود، و فرمود: سرخ شد آسمان یکسال، وقتی که حسین کشته شد. پس فرمود: گریه کرد آسمان‌ها و زمین‌ها بر مصیبت حسین ﷷ و بر حضرت یحیی پسر زکریّا، و سرخ شدن آنها گریه نمودن آنها است.(۲)

حدیث بیستم

در عیون اخبار الرضا ﷷ در ضمن حدیث ریّان بن شبیب که قبل از این ذکر شد از حضرت رضا ﷷ فرموده:

«بکت السّمٰوات و الأرضون لقتله».(۳)

۱ـ کامل الزیارات، باب ۲۸، ح ۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص۵.
۲ـ کامل الزیارات، باب ۲۸، ح ۲۱؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۳.
۳ـ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص۲۹۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص۲۸۵.

گریه کردند آسمان‌ها و زمین‌ها برای کشته شدن حسین علیه السلام.

حدیث بیست و یکم

در زیارت رجبیّه است که فرموده:

«أشهد لقد اقشعرت لدمائکم اظلة العرش مع اظلّة الخلائق، و بکتکم السماء و الأرض».(۱)

حدیث بیست و دوم

در بعضی از زیارت مأثوره وارد شده:

«أشهد أنَّ دمک سکن فی الخلد، و اقشعرّت له أظلّة العرش، و بکی له جمیع الخلائق، و بکت له السّمٰوات السّبع و الأرضون السّبع».(۲)

یعنی: گواه می‌دهم که خون تو در بهشت جاوید ساکن شد و به‌لرزه درآمد برای آن، نورهای عرش یا مجرّداتی که در عرشند و گریه کردند برای او همه مخلوقات و گریه کرد برای او آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه.

حدیث بیست و سوم

در زیارت مأثوره از حضرت صادق علیه السلام است که فرموده:

«و قد بکتک السّمٰوات و الأرضون».(۳)

یعنی: گریستند برای تو آسمان‌هاو زمین‌ها.

۱ـ اقبال الأعمال، ص ۴۵؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۶.

۲ـ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۱۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۱.

۳ـ کامل الزیارات، ص ۲۳۳؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۱۸۲.

حدیث بیست و چهارم

در زیارتی که سیّد ابن طاووس در مزار خود روایت کرده ـ و ظاهر مأثور بودن آن است ـ فرموده:

«و اهتزّ العرش و السماء، و اقشعرّ الأرض و البطحاء».(۱)

یعنی: به لرزه درآمد عرش و آسمان، و لرزید زمین و ریگ‌ها.

حدیث بیست و پنجم

و نیز در همان زیارت است:

«السلام علیک یا من بکت مصابه السّمٰوات العلی، السلام علیک یا من بکت لفقده الأرضون السفلی».(۲)

یعنی: درود بر تو باد ای کسی که آسمان‌های بلند در مصیبت‌های تو گریست. درود بر تو ای کسی که گریه کرد برای ناپدید شدن تو زمین‌های پست.

حدیث بیست و ششم

و نیز در زیارت مذکوره است:

«و یبکیک السماء و سکانها و الجبال و خزانهاو السحاب و أقطارها و الأرض و قیعانها».(۳)

و می‌گرید برای تو آسمان و ساکنین آن، و کوه‌ها و خزینه‌های آن، و ابرها و اقطار آن، و زمین و تمام سطح‌های آن.

حدیث بیست و هفتم

در زیارت عاشورا است که:

۱ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۳۲.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۳۵.
۳ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۴۱.

«جـلّت و عـظمت مـصیبتک فـی السّـمٰوات عـلی جـمیع أهـل السّمٰوات».(۱)

و در جای دیگر آن است:

«یا لها من مصیبته ما أعظمها و أعظم رزیّتها فِی الإسلام و فی جمیع اهل السّمٰوات و الأرضین».(۲)

یعنی: بزرگ و سترگ است مصیبت تو در آسمان‌ها بـر هـمه اهـل آسمان‌ها به تعجّب آور مصیبتی که چقدر بزرگ است، و بـزرگ است ماتم آن در اسلام و در همهٔ اهل آسمان‌ها و زمین‌ها.

حدیث بیست و هشتم

در دعای روز سوم ماه شعبان که روز ولادت آن حضرت است وارد شده:

«اللّهمَّ إنّی أسئلکَ بِحقِّ المَولودِ فی هذا الیومِ الموعودِ بشهادتهِ قَبلَ استهلاله و ولادَته، بَکَتهُ السّماء و مَن فیها و الأرض مَن علیها، و لمّا یَطَأْ لابَتیها».(۳)

یعنی: خدایا من از تو می‌خواهم به حـقّ آن زائـیده شـده‌ای کـه در این روز تولّد یافته و وعده داده شده به شهید شدن او پیش از اینکه از مادر متولّد شود و قدم در میان دو ریگزار مدینه نگذارده بـاشد، گـریه کرد برای او آسمان و آنچه که در آن است و زمین و هر که در روی آن است.

حدیث بیست و نهم

در کتاب کامل الزیارات از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که فرمود:

۱ـ مصباح المتهجد، ص۷۷۴؛ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۲۹۳.
۲ـ مشکاة الأنوار؛ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۲۹۲.
۳ـ اقبال الأعمال، ص ۲۰۲؛ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۱۰۱.

«إنّ السّماء لم تبک منذ وضعت إلّا علی یحیی بن زکریّا و الحسین بن علی. ـ عرض کردم ـ أیّ شیء بکائها؟ قال: کانت اذا استقبلت بالثوب وقع علی الثوب اثر البرغوث من الدّم».(۱)

یعنی: آسمان گریه نکرده است از آن زمان که بنا نهاده است مگر برای یحیی پسر زکریّا و حسین بن علی علیهما السلام. عرض کردم: چه چیز است گریه او؟ فرمود: همین که روی می‌آورد به جامه، واقع می‌شود بر جامه، مانند اثر کیک از خون.

حدیث سی‌ام

و نیز در همان کتاب از محمّد بن جعفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده، که فرمود:

«احمرّت السّماء حین قتل الحسین بن علی سنة. قال: ثمّ بکت السماء و الأرض علی الحسین بن علی سنة. قال: و علی یحیی بن زکریّا، حمرتها بکائها».(۲)

یعنی: آسمان سرخ شد وقت کشته شدن حسین بن علی یک سال. گریه کرد آسمان و زمین بر حسین بن علی علیهما السلام.

حدیث سی و یکم

از صفوان جمال روایت شده که: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و از مکّه به مدینه می‌رفتیم. در عرض راه آثار حزن و اندوه از بشره آن حضرت ظاهر گردید. گفتم: یا بن رسول الله! به چه جهت شما را اندوهناک و شکسته خاطر می‌بینم؟ فرمود: ای صفوان! اگر آنچه من می‌شنوم تو هم می‌شنیدی، هر آینه باز می‌داشت تو را از سخن گفتن با من.

۱ـبحارالأنوا، ج۹۸، ص۱۰۱؛ عوالم العلوم، ج۱۷، ص۴۶۹.
۲ـکامل الزیارات، باب ۲۸، ح ۲۱؛ بحارالانوار، ج۴۵، ص۲۱۳.

تا ـ آنکه ـ فرمود: وقتی که حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، همه آسمان‌ها و زمین‌ها و مخلوقاتی که در آن بودند از ملائکه و انسان و جنّیان و وحوش و درندگان و مرغان و جمادات و نباتات، همه به گریه و ناله درآمدند، و ملائکه آسمان‌ها عرض کردند که: خداوندا! ما طاقت مشاهده چنین ظلمی را به فرزند حبیب تو نداریم. ما را رخصت ده تا بنی‌آدم را هلاک کنیم و ایشان را از روی زمین براندازیم، به جهت آن بی‌حرمتی که نسبت به تو کردند و برگزیدگان تو را کشتند؛ به این ذلّت و خواری.

خدای تعالی وحی فرمود به ایشان که: ای ملائکه من! و ای آسمان‌ها و زمین‌ها! ساکت شوید. بعد از آن حجابی را که از پیش چشم ایشان برداشت؛ چون نگاه کردند، در پشت آن حجاب، محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله را با دوازده وصیّ او دیدند. بعد از آن اشاره به مهدی قائم آل محمّد فرمود، و فرمود: ای ملائکه من! و ای آسمان‌ها و ای زمین‌های من! به این شخص انتقام خواهم کشید و طلب خون او را خواهم کرد.(۱)

حدیث سی و دوم

در کتاب کافی از أبان از عبدالملک روایت کرده که گفت: سؤال کردم از ابی عبدالله علیه السلام از روزه گرفتن روز تاسوعا و عاشورا از ماه محرّم فرمود:

«تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین علیه السلام و أصحابه ـ رضی الله عنهم ـ بکربلا، و اجتمع علیه خیل أهل الشام و أنا خوا علیه، و فرح ابن مرجانة و عمر بن سعد بتوافر الخیل، وکثرتها استَضعَفوا فیه الحسین علیه السلام و أصحابه ـکرم الله وجوههم ـ و أیقنوا أن لا یأتی الحسین ناصر لا یمدّه أهل العراق بأبی المستضعف الغریب.

ثمّ قال: و أمّا عاشورا، فیوم أُصیب فیه الحسین صریعاً بین أصحابه و أصحابه صرعی حوله، أفصوم یکون فی ذلک الیوم؟ کلّا و ربِّ البیت

۱ـ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۱۴؛ مستدرک الوسائل، ج۱۰، ص۳۴۳.

الحرام ما هو يوم صوم، و ما هو إلّا يوم حزن و مصيبة دخلت على أهل السماء و أهل الأرض و جميع المؤمنين، و يوم فرح و سرور لابن مرجانة و آل زياد و أهل الشام ـ غضب الله عليهم و على ذرّياتهم ـ و ذلک يوم بکت عليه بقاع الأرض، خلا بقعة الشام، فمن صامه أو تبرّک به، حشره الله مع آل زياد ممسوخ القلب، مسخوط عليه، و من أدّخر إلى منزله ذخيرة أعقبه الله تعالى نفاقاً في قلبه إلى يوم يلقاه، و أنزع البرکة عنه و عن أهل بيته و ولده، و شارکه الشيطان في جميع ذلک».[1]

يعني: چون راوی از روزه روز تاسوعا و عاشورا از آن حضرت پرسيد، فرمود: در روز نهم محرّم، سواران ابن زياد به کربلا رسيدند و او و ياران او را سخت محاصره نمودند. و ابن زياد و ابن سعد به بسياری سپاه و لشکر خود شاد و مسرور بودند که امام و يارانش را توانايی ممانعت و دفع ايشان نمانده، و از کوفيان کسی به معاونت ايشان نيامده. پدرم فدای آن مظلوم باد که ناتوانش ديدند و غريبش گذاردند. و در روز دهم، امام و يارانش را کشتند و بر خاک افکندند. مگر چنين روزی رابايد روزه گرفت؟ حاشا، قسم به پروردگار خانه محترم کعبه، هرگز چنين روزی را بايد روزه گرفت؟ حاشا، قسم به پروردگار خانه محترم کعبه، هرگز چنين روزه گرفتن در آن سزاوار نيست. زيرا که آن روز، روز اندوه و عزاداری اهل آسمان و زمين و همهٔ مؤمنان و روز شادی و سرور آل‌مروان و آل زياد و مرجانه و شاميان است. خدا غضب کند ايشان و فرزندان و ذريّه ايشان را. و آن روز، روزيست که همه بقع‌های زمين بر حسين عليه‌السلام گريستند مگر بقعه شام. پس کسی که در آن روز، روزه بگيرد و به آن تبرّک جويد، خدا او را با آل زياد محشور می‌کند در حالتی که دل او مسخ شده، مشمول خشم و غضب خواهد بود، و کسی که در آن روز برای منزل خود چيزی

١ـ الکافي، ج ۴، ص ۱۴۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۹۵.

ذخیره کند، برای او مبارک نباشد و فزونی نیابد؛ نه خودش و نه اهل خانه‌اش و نه فرزندانش، و شیطان در همه آنها با او شریک شود.

حدیث سی و سوم

و در زیارت قائمیّه است که فرموده:

«فقام ناعیک عند قبر جدّک الرسول صلی الله علیه و آله، فنعاک إلیه بالدمع الهطول قائلاً یا رسول الله قتل سبطک و فتاک، و استبیح أهلک و حماک، و سبیت بعدک ذراریک، و وقع المحذور بعترتک فانجزع الرسول، و بکی قلبه المهول، و عزاه بک الملائکة والانبیاء، و فجعت بک امّک الزهراء، و اختلفت جنود الملائکة المقربین تعزّی أباک امیرالمؤمنین، و أقیمت لک الماتم فی أعلیٰ علیین، و لطمت علیک الحور العین، و بکت السماء و سکانها». [1] (الخ).

یعنی: پس ایستاد خبر آورنده مرگ تو نزد قبر جدّت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و خبر مرگ تو را به او داد، با اشک جاری، در حالی که می‌گفت: ای رسول خدا! سبط تو و جوانمرد تو کشته شد و اهل تو مستأصل و غارت زده گردیدند، و پس از تو ذریه تو اسیر شدند، و عترت تو در محذور واقع شدند.

پس رسول به جزع درآمد و دل او گریست، و ملائکه و پیغمبران او را تعزیت گفتند و از شهادت تو، مادرت دردناک شد و لشکرهای ملائکه مقرّبین برای تعزیت گویی به نزد پدرت امیرمؤمنان رفت و آمد کرده و او را تعزیت گفتند، و برای تو در بلندترین درجات بهشت مجلس‌های ماتم گرفتند، و حور عین برای تو بر روهای خود لطمه زدند، و آسمان و ساکنان آن در ماتم تو گریه کردند.

۱ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۲.

حدیث سی و چهارم

مزار بحارالأنوار طبع امین الضرب صفحه ۱۷۷ در یکی از زیارات مطلقه آن حضرت از جمله فقرات آن این است که فرموده:

«ثمّ تنادیه و تقول: بأبی و امّی ولد رسول الله، بأبی وامّی من بکته لطیب وفاته سماء الله و أرضه و ملائکته».(۱)

یعنی: پس او را ندا می‌کنی و می‌گویی: پدر و مادرم فدای پسر رسول خدا، پدر و مادرم فدای کسی که گریه کرد برای پاکیزگی وفات او، آسمان خدا و زمین او و ملائکه او.

حدیث سی و پنجم

نیز در مزار بحار فرموده آنچه را که مفادش این است: یافتم در نسخه قدیمه از مؤلّفات اصحاب خود، زیارت دیگری را بعد. زیارت را به طور تفصیل بیان فرموده تا می‌رسد به آنجائی که فرموده:

«ثمّ قبل الضّریح ومل إلی الرأس، و قل: السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره، السلام علیک یا وترالله الموتور فی السّمٰوٰات و الأرض، أشهد أنّ دمک سکن فی الخلد، فاقشعرّت له أظلة العرش، و بکت لک جمیع الخلائق، و بکت لک السّمٰوٰات السّبع، و الأرضون السّبع، و من فیهنّ و ما بینهنّ، و ما ینقلب فی الجنّة و النّار من خلق ربّنا و ما یریٰ و ما لا یریٰ».(۲)

یعنی: درود بر تو باد ای کسی که خون خواه او خداست، و پسر آن کسی است که خون خواه او خدا است. درود بر تو باد ای صاحب خونی که اهل و مال و خون خود را دادی و کشته شدی و درک نکردی طالب خون خود را در آسمان‌های هفت‌گانه و زمین. گواهی می‌دهم که خون تو در بهشت جاوید برده و در آنجا ساکن شد و سایه‌های عرش به لرزه درآمد و گریه کرد برای تو همه مخلوقات. و گریه کرد برای تو آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه، و آنکه در آنها، و آنکه در میانه آنها است، و آنچه که در بهشت رفت و آمد می‌کنند و

۱ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۵۳.
۲ـ الکافی، ج ۴، ص ۵۷۶؛ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۶۶.

آنچه که در آتشند از مخلوقات پروردگار ما، و آنچه که دیده می‌شوند و آنچه که دیده نمی‌شوند.

حدیث سی و ششم

در زیارت مفصّله‌ای که در بحار از سیّد مرتضی و مصباح شیخ روایت کرده، از جمله فقراتش این است:

«و أقيمت عليک الماتم فی أعلیٰ علیّین تلطم علیک فیها الحور العين، و تبكيک السّمٰوات و سكانها، و الجبال و خزّانها، و السحاب و أقطارها، و الأرض و قيعانها، و البحار و حيتانها، و مكة و بنيانها، و الجنان و ولدانها، و البيت و المقام و المشعر الحرام و الحطيم و زمزم و المنبر المعظم، و النجوم الطوالع، و البروق اللوامع، و الرعود القعائع، و الرياح الزعازع، و الأفلاک الروافع».(۱)

یعنی: و بر پا داشته شد مجلس‌های عزا بر تو در بالاترین درجات بهشت، و لطمه می‌زنند بر روهای خود حور العین بر مصیبت‌های تو، و می‌گریند آسمان‌ها و ساکنین آن، و کوه‌ها و خزینه‌دارهای آن، و ابرها و قطرهای آنها، و زمین و پست و بلندهای آن، و دریاها و ماهیان آنها، و مکّه و بناهای آن، و بهشت‌ها و پسران آنها، و خانه خدا و مقام ابراهیم و مشعر الحرام و حطیم و زمزم و منبر معظم، و ستاره‌هائی که طالع شونده است، و برق‌های درخشنده و رعدهای غرّش کننده و بادهای به حرکت درآورنده و چرخ‌های گردنده با رفعت.

حدیث سی و هفتم

در کتاب قصص راوندی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«إنّ الحسين بن علی بکی لقتله السّمٰوات (السماء) و الأرض و احمرتا، و لم تبكيا علی أحدقط إلاّ علی يحيی بن زكريّا.»(۲)

یعنی: به درستی که حسین بن علی، گریه کرد برای کشته شدن او آسمان‌ها و زمین و سرخ گردیدند، و گریه نکرده‌اند بر احدی مگر بر

۱ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۴۱.
۲ـ راوندی، قصص الأنبیاء، ص ۲۲۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۱۸۳.

یحیی فرزند زکریّا.

حدیث سی و هشتم

در کتاب کامل الزیارات از ابی جعفر ﷺ روایت کرده است که فرمود:

«ما بکت السّماء علی أحد بعد یحیی بن زکریا إلّا علی الحسین بن علیّ، فانّها بکت علیه أربعین یوماً».(۱)

یعنی: نگریست آسمان بر احدی بعد از یحیی پسر زکریّا مگر برای حسین بن علی، پس او گریه کرد بر آن حضرت چهل روز.

حدیث سی و نهم

در قصص راوندی از جابر از حضرت ابی جعفر امام محمّد باقر ﷺ روایت کرده، در تفسیر قول خدای تعالی: ﴿لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيّاً﴾(۲) فرموده:

«یحیی بن زکریّا لم یکن له سمیّ قبله و الحسین بن علی لم یکن له سمیّ قبله، و بکت السّماء علیهما أربعین صباحاً».(۳)

یعنی: یحیی پسر زکریّا ﷺ پیش از خود همنامی نداشته و حسین بن علی ﷺ هم پیش از او همنامی نداشته، و گریه کرد آسمان بر این دو چهل صباح.

حدیث چهلم

از زهری و ثعلبی و مسلم روایت شده:

«لما قتل الحسین ﷺ بکت السماء، و ان الحمرة الّتی مع الشفق لم یکن قبل قتل الحسین».(۴)

یعنی: چون کشته شد حسین ﷺ گریه کرد آسمان، و این سرخی که با شفق، یعنی: روشنی‌ای که اول شب ظاهر می‌شود، پیش از کشته شدن حسین نبود و دیده نمی‌شد.

۱ـ کامل الزیارات، ص ۹۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۲۱۱.
۲ـ سوره مریم، آیه ۷.
۳ـ راوندی، قصص الأنبیاء، ص ۲۲۲؛ بحارالأنوار، ج ۱۴، ص ۱۸۲.
۴ـ بحارالأنوار، ۴۵، ص۲۱۷؛ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۱۵.

باب ششم

باب ششم
در بیان آنچه از کتب عامّه روایت شده
در خون باریدن و گریستن آسمان و زمین در مصیبت حسین علیه‌السلام

[حدیث] اول

ثعلبی در تفسیر خود مرفوعاً روایت کرده که: در آن هنگام که حسین علیه‌السلام کشته شد از آسمان خون بارید.(۱)

[حدیث] دوم

در طرائف در اول جزء پنجم از صحیح مسلم در تفسیر آیه مبارکه: **﴿فَمٰا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمٰاءُ وَالْأَرْضُ وَمٰا كٰانُوا مُنْظَرِينَ﴾**(۲) گفته است که: چون حسین فرزند علی کشته شد آسمان گریه کرد، و گریه او سرخ شدن او بود.(۳)

[حدیث] سوم

ثعلبی در تفسیر آیه مذکوره گفته است: سرخی‌ای که با روشنی اول شب دیده می‌شود، پیش از کشته شدن حسین دیده نمی‌شد و نبود.(۴)

۱ـ تفسیر الثعلبی، ج ۸ ص ۳۵۳؛ الصواعق المحرقة، ص۱۹۴.
۲ـ سوره دخان، آیه ۲۹.
۳ـ طرائف، ص۲۰۳، ح۲۹۳؛ بحارالأنوار ج ۴۵، ص ۲۱۷.
۴ـ تفسیر الثعلبی، ج ۸ ص ۳۵۳؛ ینابیع المودة، ج۳، ص۲۱.

[حدیث] چهارم

اخرج الحافظ ابوالحسن عثمان بن محمّد عن عیسی الحارث الکندی قال:

«لمّا قتل الحسین بن علیّ مکثنا سبعة أیّام، إذا صلّینا العصر نظرنا إلی الشمس علی الحیطان کأنّها ملاحف معصفرة من شدّة حمرتها».(۱)

یعنی: بیرون آورده است حافظ ابوالحسن عثمان بن محمّد از عیسی پسر حارث کندی که گفت: چون کشته شد حسین پسر علی علیه‌السلام، درنگ کردیم هفت روز. وقتی که نماز عصر را می‌خواندیم آفتاب را بر دیوار نگاه می‌کردیم، مانند جامه‌های تیره رنگ می‌دیدیم، از شدّت سرخی آن.

[حدیث] پنجم

ابن جوزی از ابن سیرین روایت کرده که گفت:

«إنّ الدنیا بعد قتل الحسین أظلمت ثلاثة أیّام ثم ظهرت الحمرة، فی السّماء. قال بعض العامة: أحمرت السّماء ستة أشهر بعد قتله ثم لازالت الحمرة تریٰ بعد ذلک».(۲)

یعنی: دنیا بعد از کشته شدن حسین علیه‌السلام تا سه روز تاریک شد. پس از آن سرخی‌ای در آسمان ظاهر شد. و بعضی از عامّه گفته‌اند که: سرخ شد آسمان شش ماه پس از کشته شدن او، و بعد از آن هم همیشه سرخ دیده می شد.

[حدیث] ششم

و نیز از جدّ خود روایت کرده است علی بن مسهر قرشی که گفت:

«أدرکت الحسین بن علیّ علی حین قتل. قال: فمکثنا سنة و تسعة

۱ـ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۹۷؛ بحارالأنوار، ج ۱۸، ص ۱۵.
۲ـ تذکرة الخواص، ص ۲۷۴؛ لواعج الأشجان، ص ۱۹۱.

أشهر، و السّماء مثل العَلَقة، مثل الدّم، ماتری الشّمس».[۱]

یعنی: درک کردم حسین بن علی را زمانی که کشته شد. پس از آن مدّت یک سال و نه ماه مکث کردیم، در حالی که رنگ آسمان مانند علقمه و مثل خون بود و آفتاب به رنگ خون دیده می‌شد.

[حدیث] هفتم

و نیز از محمّد بن سلمه نقل کرده از کسی که برای او حدیث کرده که گفته است:

«لمّا قتل الحسین بن علی أمطرت السّماء دماً تراباً أحمراً».[۲]

یعنی: چون حسین بن علی کشته شد، از آسمان خون و خاک سرخ بارید.

[حدیث] هشتم

در کتاب منتخب از ابن عباس روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی که فرموده: **﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ﴾**[۳] گفته است:

«إنّه إذا قبض الله نبیّاً بکت علیه السماء و الأرض أربعین سنة، و إذا مات إمام من الأئمة الاوصیاء بکت السّماء والأرض أربعین شهراً، وإذا مات العالم العامل بعلمه بکتا أربعین یوماً علیه، و أمّا الحسین فتبکی علیه السّماء و الأرض طول الدّهر، و تصدیق ذلک أن یوم قتله قطرت السّماء دماً، و انّ هذه الحمرة التی‌تری فی السّماء ظهرت یوم قتل الحسین و لم تُرقبله أبداً، و یوم قتله لم یرفع حجر من الدّنیا إلّا وجد تحته دم».[۴]

یعنی: زمانی که قبض می‌کند خدا روح پیغمبری را، گریه می‌کند آسمان و زمین بر او چهل سال، و هرگاه بمیرد امامی از ائمّه که وصیّ

۱ـ کامل الزیارات، ص ۱۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۰.
۲ـ کامل الزیارات، ص ۱۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۱.
۳ـ سوره دخان، آیه ۲۹.
۴ـ طریحی المنتخب، ص ۱۳۹؛ ملحقات احقاق الحق، ج ۲۷، ص ۳۷۹.

پیغمبرند، گریه می‌کند آسمان و زمین بر او چهل ماه، و هرگاه عالمی که به علم خود عمل کند بمیرد، گریه می‌کنند آن دو بر او چهل روز. و امّا حسین علیه السلام، گریه می‌کند بر او آسمان و زمین به درازی عمر دنیا، و تصدیق بر آن است اینکه روز کشته شدن حسین آسمان خون بارید و این سرخی‌ای که در آسمان دیده می‌شود، روز کشته شدن حسین ظاهر شده و پیش از آن دیده نشده، و در روز کشته شدن او هیچ سنگی از دنیا برداشته نمی‌شد مگر اینکه در زیر آن خون دیده می‌شد.

[حدیث] نهم

و نیز از کتاب عوالم نقل شده که: از نصره از مردی از اهل بیت‌المقدّس روایت کرده که گفت:

«والله لقد عرفنا اهل بیت المقدس و نواحیها عشیّة قتل الحسین بن‌علی علیهما السلام، قلت: و کیف ذلک؟ قال: ما رفعنا حجراً و مدراً و لا صخراً إلّا و رأینا تحتها دماً یغلی، و احمرّت الحیطان کالعلق، و مطرنا ثلاثة أیّام دماً عبیطاً، و سمعنا منادیاً ینادی فی جوف اللّیل».

یعنی: به خدا سوگند که شناختیم ما اهل بیت المقدّس و نواحی آن در شب، هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام کشته شده بود، شهادت آن بزرگوار را، گفتم: چگونه شناختید آن را؟ گفت: برنداشتیم هیچ سنگی را و نه کلوخی را و نه سنگ بزرگی را مگر آنکه دیدیم در زیر آن خونی که می‌جوشد، و دیوارها سرخ شده، مانند خون بسته، و سه روز خون گلگون بر ما بارید، و شنیدیم که نداکننده در میان شب ندا می‌کند و در ندای خود می‌گفت:

أترجوا أمّة قتلت حسیناً — شفاعة جدّه یوم الحساب

یعنی: آیا امیدوارند امّتی که کشتند حسین را، اینکه شفاعت کند ایشان را جدّ او در روز حساب.

مــعاذ الله لا نــلتم يــقيناً　　شفاعة أحمد و أبی تـراب

قطعاً پناه بردن به خدا است. نخواهید رسید شفاعت جدّ و پدر او.

قتلتم خـير مـن ركب المـطايا　　و خير الشيب طرّاً و الشـباب

به قتل رسانیدید بهتر کسانی را بر شتران سوار شده‌اند، و بهترین هـمه پیران و جوانان را.

سه روز آفتاب گرفته بود، به حـدّی کـه سـتاره‌های آسـمان پـیدا بـود و روز بـعد از شهادت آن مظلوم دانسته شد و نمی‌دانستیم که خبر آوردند و خبر آورنده کـه بـود. پس از اندک زمانی خبر رسید که در همان روز آن حضرت را شهید کرده بودند.(۱)

[حدیث] دهم

در مناقب ابن شهر آشوب از ابی نعیم در کتاب دلائل النبوة روایت کـرده از نـصره أزدیّه که گفت:

«لمّا قتل الحسين أمطرت السماء دماً و جبابنا و جرابنا صارت مملوّة دماً».(۲)

یعنی: چون کشته شد حسین، آسمان خون بـارید و چـاه‌های مـا و کوزه‌های ما پر از خون شد.

[حدیث] یازدهم

قرطة بن عبدالله می‌گوید:

«مطرت السماء يوماً نصف النهار على شملة بيضاء، فنظرت فإذا هو، دم و ذهبت الإبل إلى الوادي لتشرب فإذا هو دم، و إذا هو اليوم الذي قتل فيه الحسين عليه السلام».(۳)

۱ـ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۸؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۴۵۶.
۲ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۱؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۵.
۳ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۱؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۵.

یعنی: در نیمروزی بود، دیدم آسمان خون بارید و جامه‌های سفید را خونین نمود و چنان شد که چون شترها برای آب خوردن به وادی رفتند، خون یافتند، و بعد از آن ظاهر شد که در آن روز حسین علیه السلام کشته شده بود.

[حدیث] دوازدهم

اسامة بن شبیب مسنداً روایت کرده از امّ‌سلیم که گفت:

«لمّا قتل الحسین مطرت السماء دماً کالدّم احمرت منه البیوت و الحیطان».(۱)

یعنی: زمانی که کشته شد حسین، آسمان بارید، مانند خون که سرخ شد از آن خانه‌ها و دیوارها.

[حدیث] سیزدهم

و قال السدی:

«لمّا قتل الحسین بکت علیه السماء، و علامتها حمرة أطرافها».(۲)

سدّی گفت: چون حسین کشته شد، آسمان بر او گریست، و نشانه آن سرخ شدن اطراف آن بود.

[حدیث] چهاردهم

محمّد بن سیرین گفته:

«أخبرنا أن حمرة اطراف السماء لم تکن قبل قتل الحسین»(۳).

یعنی: به ما خبر داده شد که: سرخی اطراف آسمان، پیش از کشته

۱ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۱؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۵.
۲ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۱؛ الصراط المستقیم، ج۳، ص۱۲۴.
۳ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۱؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۵.

شدن حسین نبوده.

[حدیث] پانزدهم

در تاریخ نسوی از حمّاد بن زید از هشام بن محمّد روایت شده که گفت: می‌دانی این سرخی در افق از چه چیز است؟ حمّاد گفت: نه. گفت: از روز قتل حسین است.

«قال: تعلم هذه الحمرة فی الافق ممّ هو؟ قال: من یوم قتل الحسین علیه السلام». (۱)

[حدیث] شانزدهم

در مناقب ابن شهر آشوب از اسود بن قیس روایت کرده است که گفت:

«لمّا قتل الحسین ارتفعت حمرة من قبل المشرق و حمرة من قبل المغرب، فکادتا تلقیان فی کبد السماء ستّة اشهر». (۲)

یعنی: زمانی که کشته شد حسین علیه السلام، بلند شد سرخی‌ای از طرف مشرق و سرخی‌ای از طرف مغرب، به نحوی که نزدیک بود به هم برسند در میان آسمان و تا شش ماه به همین حال بود.

[حدیث] هفدهم

از یعقوب از اسماعیل از علی بن مسهّر از جدّه خود حکایت کرده که گفت: بودم من در ایّامی که حسین کشته شده بود، دختر جوانی را دیدم که می‌گفت: در آن زمان آسمان روزهائی چند مانند خون بسته شده بود. (۳)

۱ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۱؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۵.
۲ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۲؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۶.
۳ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۶.

[حديث] هجدهم

يوسف بن عبدة روايت كرده كه گفت:

«سمعت محمّد بن سيرين: لم تُرَ هذه الحمرة في السماء إلّا بعد قتل الحسين عليه السلام». (۱)

يعنى: شنيدم از محمّد بن سيرين كه مى‌گفت: نديديم اين سرخى در آسمان را، مگر بعد از كشته شدن حسين عليه السلام.

[حديث] نوزدهم

در امالى شيخ طوسى از عمّار بن ابى‌عمار روايت كرده كه مى‌گفت:

«أمطرت السماء يوم قتل الحسين دماً عبيطاً». (۲)

يعنى: باريد آسمان در روز قتل حسين، خون تازه.

[حديث] بيستم

حكايت شده از ابن عبدربّه در كتاب عقد كه از زهرى روايت كرده كه گفت: با قتيبه به قصد مصيصه (۳) مسافرت كرديم، چون به شام رسيديم نزد عبدالملک بن مروان رفتم. ديدم او را كه در ايوانى نشسته و از دو طرف آن مردمانى جاى گرفته بودند، و او را عادت چنين بود كه چون سؤالى مى‌خواست بكند، به آن كس كه نزديک او بود مى‌گفت و آن با ديگرى كه زير دست او بود مى‌گفت و همين طور او هم به آنكه زير دست او بود مى‌گفت، تا آنكه سؤال به در ايوان مى‌رسيد و احدى را اجازه نبود كه در ميان مردمان حركت نمايد، و اگر كسى را جوابى بود با رفيق خود در ميان مى‌نهاد تا آنكه به عبدالملک منتهى مى‌شد.

در اين هنگام عبدالملک به آن مردى كه در طرف راست او بود گفت: مگر

۱ـ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۵۵۵؛ اعلام‌الورى، ج ۱، ص ۴۲۹.
۲ـ شيخ طوسى، امالى، ص ۳۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۷.
۳ـ مصيصه شهريست از شهرهاى دمشق. «معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۴۴».

شنیده‌ای آن شب که حسین بن علی شهادت یافت از آثار و علامات در بیت المقدّس چه چیز دیده شده؟ و هر یک از آنها از دیگری می‌پرسید تا به من رسید. گفتم: من جواب آن را می‌گویم. پس هر یک از حاضرین با بالا دست خود این سخن را گفت تا به عبدالملک رسید. پس مرا از پائین مجلس نزد خود خواند. من رفتم و سلام دادم. اول نام مرا پرسید: گفتم: محمّد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب زهری. مرا شناخت و سخن خود را دو مرتبه گفت. زیرا که او مردی بود طالب اخبار و جویای احادیث بود. گفتم: آری آن شب که علی بن ابی طالب و حسین بن علی علیهما السلام را شهید کردند، صبح آن در بیت المقدّس هر سنگی را که از جای خود بر می‌داشتند از زیر آن خون تازه بر می‌آمد. عبدالملک گفت: آن کس که این خبر را با تو گفت، مرا نیز بدین گونه خبر داد. اکنون من و تو به این روایت متفرد هستیم.(۱)

[حدیث] بیست و یکم

ابن حجر در کتاب صواعق المحرقه چنین روایت کرده که: چون زهری این حدیث را برای عبدالملک گفت او گفت: از کسانی که این حدیث را می‌دانستند جز من و تو کسی زنده نمانده.

و در کتاب کشف الغمّة از زهری نقل کرده که گفت:

«قال لی عبدالملک بن مروان: أیّ واحد أنت أن أخبرتنی أیّ علامة یوم قتل الحسین بن علی علیهما السلام؟ قال: قلت: لم ترفع حصاة ببیت المقدس إلّا وجد تحتها دم عبیط. فقال عبد الملک: إنّی وإیّاک فی هذا الحدیث لغریبان».(۲)

یعنی: عبدالملک برای من گفت: کدام یک هستی، تو اگر به من خبر دهی که کدام نشانه ظاهر شده در روزی که حسین بن علی علیهما السلام کشته شد؟ گفت: به او گفتم: در آن روز سنگریزه‌ای در بیت المقدس

۱ـ العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۷ ـ ۳۸۵؛ احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۸۶.
۲ـ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۱۴.

برداشته نمی‌شد مگر اینکه در زیر آن خون تازه یافت می‌شد. پس عبدالملک گفت که: من و تو در این حدیث هر آینه غریب می‌باشیم.

[حدیث] بیست و دوم

ابن حجر عسقلانی که از متعصّبین اهل سنّت و جماعت است در شرح همزیّه گفته ـ چنانچه از او حکایت شده ـ:

«ممّا ظهر یوم قتله علیه السلام من الآیات ان السماء أمطرت دماً، و انّ أوانیهم ملئت دماً، و ان السماء اشتدت سوادها لانکساف الشمس حینئذ حتّی رؤیت النجوم و اشتد الظلام حتی ظن الناس ان القیامة قد قامت، و ان ضربت بعضها بعضاً، و انّه لم یرفع حجر إلّا یری تحته دم عبیط، و ان الورس انقلبت رماداً، و ان الدنیا اظلمت ثلاثة أیّام، ثم ظهرت الحمرة، و قیل: احمرّت ستة أشهر، ثم لازالت الحمرة تری بعد ذلک».(۱)

یعنی: از نشانه‌های بزرگی که بعد از کشته شدن آن حضرت علیه السلام ظاهر شد، این بوده که آسمان خون بارید، و ظرف‌های ایشان پر از خون شد و آسمان به شدّت سیاه شد، به علّت گرفتن آفتاب، به نحوی که ستاره‌ها در آن هنگام دیده می‌شد، و تاریکی چنان شدّت کرد که مردمان گمان کردند قیامت برپا شده، و بعضی از ستارگان به بعض دیگر زده می‌شد و سنگی از روی زمین برداشته نمی‌شد مگر آنکه در زیر آن خون تازه دیده می‌شد، و گیاه‌ها و دانه‌ها بدل به خاکستر شد، و دنیا تاریک شد، تا سه روز. پس از آن، سرخی در آسمان ظاهر شد، و گفته شده که: تا شش ماه به حالت سرخی باقی بود، و پس از آن هیمشه سرخی در آسمان دیده می‌شد.

و ابن سعد در طبقات گفته که: پیش از شهادت حسین علیه السلام سرخی

۱ـ شرح همزیّه، ص ۲۲۱؛ ملحقات احقاق الحق، ج ۲۷، ص ۳۸۸.

در آسمان دیده نمی‌شد.[۱]

[حدیث] بیست و سوم

به طُرق عدیده از هلال بن ذکوان روایت شده که گفته است:

«لمّا قتل الحسین علیه‌السلام مکثنا شهرین او ثلاثة کانّما لطخت الحیطان بالدّم من صلوة الفجر إلی غروب الشمس».[۲]

یعنی: بعد از کشته شدن حسین علیه‌السلام، دو ماه یا سه ماه بود که هر روز از وقت سفیده صبح تا مغرب آفتاب دیوار به خون آلوده دیده می‌شد. و نیز گفته است که: به سفری می‌رفتیم، از آسمان خون بر سر ما بارید، چنانچه جامه‌های ما خون آلود شد و اثر آن باقی ماند.

[حدیث] بیست و چهارم

به روایت عامّه از ابن سعد روایت شده که: مشهور بود که بعد از قتل حسین از هر کجای زمین سنگی برداشته نمی‌شد مگر اینکه در زیر آن خون تازه دیده می‌شد، و آسمان در قتل حسین خون بارید و اثر آن در جامه‌ها می‌ماند تا وقتی که پاره می‌شد.[۳]

[حدیث] بیست و پنجم

از ابن سیرین نقل شده که: پانصد سال قبل از بعثت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سنگی یافت شد که این بیت به خط سریانی بر آن نقش بود:

اترجوا امّة قتلت حسیناً — شفاعة جدّه یوم الحساب[۴]

۱ـ ترجمة الامام الحسین من طبقات ابن سعد، ص ۹۱، ح ۳۲۶.
۲ـ البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۸۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۶.
۳ـ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۶؛ لواعج الأشجان، ص ۱۹۱.
۴ـ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴، ص ۳۴۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۹.

[حدیث] بیست و ششم

در کتب معتبره از کعب الاحبار که از علماء یهود بوده و در زمان خلافت عمر بن الخطاب، اسلام اختیار کرده. و او از اخبار انبیاء و کتاب‌های آسمانی با اطلاع بود. مسلمانان از وی ملاحم و وقایع آخر الزمان را سؤال می‌کردند، و آنها را به آن خبر می‌داد، از فتن و آثاری که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد. پس گفت:

«و أعظمها فتنة و أشدّها مصيبته لا تنسى الى أبد الآبدين مصيبة الحسين عليه السلام. و ـ ساق إلى أن قال: ـ و انّه فی السماء یسمّى حسيناً المذبوح و فی الأرض أبی عبدالله المقتول، و فی البحار الفرخ الأزهر المظلوم، و انّه يوم قتله تنكسف الشمس بالنهار، و من الليل ينخسف القمر، و تدوّم الظلمة على الناس ثلاثة أيّام، و تمطر السماء دماً و رماداً، و تدكدكت الجبال، و تعظمت البحار، و لو لا بقيّة من ذريّته و طائفة من شيعته الذين يطلبون بدمه و يأخذون بثاره، لصبَّ الله عليهم ناراً من السّماء، و أحرقت الأرض و من عليها».[1]

یعنی: بزرگترین وقایع و سخت‌ترین مصیبتی که هرگز فراموش نخواهد شد، مصیبت حسین عليه السلام است. ـ و کلام خود را رسانید تا آنجا که می‌گوید: ـ آن بزرگوار در آسمان، حسین مذبوح نامیده شده و در زمین ابی عبدالله مقتول گفته می‌شود و در دریاها فرزند درخشنده مظلوم نام دارد و در روز کشته شدن او، آفتاب می‌گیرد و در شب آن، ماه می‌گیرد و سه روز تاریکی جهان را فرو می‌گیرد و آسمان خون و خاکستر می‌بارد و کوه‌ها فرو می‌ریزد و دریاها آشفته و متلاطم شود و اگر برای باقی ماندن ذریّه او و شیعیان او نبود که در طلب خون او برخیزند و خون خواهی کنند، خدای تعالی از آسمان بر آنها آتش می‌باراند و زمین و آنچه در آنجای داشت همه را می‌سوزانید.

۱ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۳۱۵؛ عوالم العلوم، ج۱۷، ص۴۹۹.

[حدیث] بیست و هفتم

در بعضی از کتب معتبره روایت شده است که:

«لمّا وصل عسکر ابن زیاد عند مسیر هم إلی الشام الی مدینة، یقال: لها بعلبک، فلمّا جنّ اللیل، أشرف راهب عن صومعته، و نظر إلی الرأس، و قد سطح منه النّور، و قد اخذ فی عنان السماء، و نظر إلی باب قد فتح من السّماء و الملائکة ینزلون، و هم ینادون: یا أبا عبدالله علیک السّلام.

فجزع الراهب من ذلک؛ فلما أصبحوا و همّوا بالرحیل أشرف الرّاهب علیهم، و قال: ما الّذی معکم؟ قالوا: هذا رأس حسین بن علی. فقال: و من أمّه؟ قالوا: فاطمة بنت محمّد. قال: فجعل الراهب یصفق بکلتا یدیه، و هو یقول: لا حول و لا قوّة إلّا بالله العلیّ العظیم، صدق الأحبار؟ فیما قالت: قالوا: و ما الذی قالت: قال: یقولون: اذا قتل هذا الرّجل امطرت السماء دماً، و ذلک لا یکون إلّا النبی أو وصی نبیّ، ثم قال: وٰاعجباه من أمّة قتلت ابن بنت نبیّها و ابن وصیّه صلوات الله علیه وسلامه علیهم.

ثم انّه أقبل إلی صاحب الرأس، و قال: ایتنی لانظر الیه. فقال: ما انا بالذی اکشفه إلّا بین یدی الامیر یزید ـ لعنه الله ـ لاخص منه بالجایزة و هو بدرة عشرة الاف درهم. فقال الرّاهب: أنا اعطیک ذلک. فقال: احضره فأحضر ما قال، ثم أخذ الرّأس و کشف عنه و نزله فی حجره، فبدت ثنایاه، فانکبّ علیها الرّاهب، و جعل یقبلها و یبکی و یقول: یعزّ یا أبا عبدالله ان لا أکون اول قتیل بین یدیک، و لکن إذاکان فی الغد فاشهد لی عند جدّک إنی أشهد أن لا إله إلّا الله و أنّ محمّدا عبده و رسوله، ثمّ ردّ الرأس بعد أن أسلم و أحسن إسلامه و سار القوم، ثم جلسوا یقسمون الدرّاهم فإذاهی خزف مکتوب علیها: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ﴾».(۱)(۲)

۱ـ سوره شعرا، آیه ۲۲۷.

۲ـ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۳۱۸، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۶.

یعنی: زمانی که لشکر ابن زیاد به شام می‌رفتند، رسیدند به شهری که آن بعلبک نامیده می‌شد. چون شب فرو گرفت، راهبی از صومعه خود بیرون آمد و سر را می‌نگریست که نور از او ساطع بود و به طرف آسمان بالا می‌رفت، و دید در آسمان باز شد و فرشتگان فرود می‌آمدند، در حالی که ندا می‌کردند و می‌گفتند: ای اباعبدالله! تحیّت و درود بر تو باد. پس راهب جزع و ناله زد از آنچه دید.

چون صبح شد و خواستند لشکر حرکت کنند، راهب مشرف بر ایشان شد، و گفت: این چیست که با شما است؟ گفتند: این سر حسین بن علی است، گفت: مادرش کیست؟ گفتند: فاطمه دختر محمّد. پس راهب دو دست خود را بر هم زد و گفت: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم». راست گفتند دانشمندان ما در آنچه که گفتند، به او گفتند: که چه گفتند؟ گفت که: گفتند: که چون این مرد کشته شود، آسمان خون می‌بارد، و آن مرد نیست مگر آنکه یا پیغمبر است و یا وصیّ پیغمبر. پس گفت: عجب است از امّتی که پسر دختر پیغمبر خود و پسر وصیّ پیغمبر خود ـ صلوات الله علیهم ـ را می‌کشند.

پس از آن گفت، و رو کرد بر آنکه سر با او بود که: به من ده این سر را تا ببینم آن را. در جواب او گفت: پرده از روی آن بر نمی‌دارم مگر در پیش روی یزید لعین که امیر ما است که مرا مخصوص گرداند به جائزه‌ای که آن بَدره‌ای باشد که در آن ده هزار درهم باشد. راهب گفت: من آن ده هزار درهم را به تو می‌دهم. آنکه سر با او بود گفت: حاضر کن آن را. راهب حاضر کرد و به او داد و سر را گرفت و پرده از روی او برداشت و آن را در دامن خود گذارد.

چون نظر به دندان‌های او کرد، بر روی او افتاد و آن را می‌بوسید و گریه می‌کرد و می‌گفت: بر من مشکل است ای اباعبدالله، که کشته در مقابل تو نباشم، و لکن چون فردای قیامت شود، نزد جدّت شهادت

دِه به اینکه من شهادت می‌دهم که نیست خدائی مگر خدائـی یکـتا و اینکه محمّد بنده او و فرستاده او است. پس از آن سر را ردّ کرد، پس از آنکه اسلام آورد و اسلام او نیکو شد، و لشکر روانه شدند. پس زمانی که نشستند دِرهَم‌ها را قسمت کنند، دیدند خَزَف است که بر آنها نوشته شده است این آیه: ﴿وسیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون﴾.

[حدیث] بیست و هشتم

سیّد بن طاووس «رحمه‌الله» در ملهوف روایت کرده که علی بن الحسین علیهماالسلام نقل کرده در خطبه خود، هنگامی که از کربلا به مدینه مراجعت فرمود، گفت:

«و هذه الرزیَّة الّتی لا مثلها رزیّة. أیّها النّاس، فأیّ رِجالات منکم یَسُرّون بعدَ قَتله؟ أم أیّة عین منکم تَحبسُ دمعَها و تضنّ عن انهمالها؟ و لقد بکت السّبع الشِّداد لقتله، و بکت البِحار بأمواجها، و السّموات بأرکانها، و الأرض بأرجائها، و الأشجار بأغصانها، و الحیتان و لجج البحار و الملائکةُ المُقرَّبون و اهل السّمٰوات أجمعون».[1]

یعنی: این ماتم حسین علیه‌السلام، ماتمی است که هیچ ماتمی مانند آن نیست. ای گروه مردمان! پس کدام یک از مردهای شما شادی می‌کند پس از کشته شدن او، یا کدام چشمی از ریختن اشک خود منع می‌کند و بخل می‌کند از ریختن آن، و حال آنکه گریست برای کشته شدن او هفت آسمان محکم، و گریست دریاها به موج‌های خود و آسمان‌ها با رکن‌های خود و زمین با پست و بلندهای خود و درخت‌ها با شاخه‌های خود و دریاهای بزرگ و ماهیان دریاها و همه اهل آسمان‌ها.

[حدیث] بیست و نهم

۱ـ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۳۸؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۴۷.

در کافی از اصم روایت کرده از کرام که گفت:

«حلفت فیما بینی و بین نفسی أن لا آکل طعاماً بنهار أبداً حتّی یقوم قائم آل محمّد، فدخلت علی أبی‌عبدالله ﷺ. قال: فقلت له: رجل من شیعتکم جعل الله علیه ان لا یأکل طعاماً بنهار أبداً حتّی یقوم قائم آل محمّد. قال: فصم إذا یا کِرام و لا تصم العیدین و لا ثلاثة التشریق و لا إذا کنت مسافراً و لا مریضاً فإنّ الحسین لمّا قتل عجت السّمٰوات و الأرض و من علیها و الملائکة.

فقالوا: یا ربّنا اذن لنا فی هلاک الخلق حتّی تجدهم من جدید الأرض بما استحلّوا حرمتک، و قتلوا صفوتک، فأوحی الله إلیهم یاملائکة سمٰواتی و أرضی اسکنوا، ثمّ کشف حجاباً عن الحجب فإذاً خلفه محمّد و اثنی عشر وصیاً له، ثمّ أخذ بید فلان القائم من بینهم. فقال: یا ملائکتی و سمٰواتی و أرضی، بهذا أنتصر لهذا ـ قالها ثلاث مرّات ـ».[1]

یعنی: کرام گفت: در میان خود و نفس خودم سوگند یاد کردم که در روز طعام نخورم هرگز، تا وقتی که قائم آل محمّد قیام کند، پس داخل شدم بر ابی‌عبدالله ﷺ و برای او گفتم که: مردی از شیعیان شما بر خدا پیمان بسته که در روز هرگز طعامی نخورد تا زمانی که قیام کند قائم آل محمّد.

پس آن حضرت فرمود: ای کرام! در این صورت روزه بگیر، و لیکن عید فطر واضحیٰ و سه روز ایّام تشریق را و زمانی که مسافر و مریض باشی این روزها را روزه نگیر، برای اینکه چون حسین کشته شد گریه کردند آسمان‌ها و زمین و آن کسانی که بالای آن است و فرشتگان. پس گفتند که: ای پروردگار ما! پس فرشتگان گفتند: ما را اذن دِه در نابود کردن خلق تا بیابی ایشان را در زمین تازه‌ای به علّت اینکه آنها هتک حرمت تو را کردند و برگزیده تو را کشتند.

۱ـ الکافی، ج ۱، ص ۵۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۸.

پس خدای تعالی به ایشان وحی فرمود که: ای فرشتگان آسمان‌ها و زمین من! آرام باشید، و برداشت پرده‌ای از پرده‌های خود را تا آنکه دیدند از پشت آن محمّد ﷺ و دوازده وصیّ او را. پس گرفت دست فلان قائم را از میان ایشان، و فرمود: ای ملائکه من! و آسمان‌های من! و زمین من! به این قائم یاری می‌کنم برای خون خواهی او. سه مرتبه این را فرمود.

[حدیث] سی‌ام

در کتاب امالی شیخ طوسی «ﷺ» از حسین بن ابی‌فاخته روایت کرده است که گفت: من و ابوسلمه سرّاج و یونس بن یعقوب و فضیل بن یسار در نزد ابی‌عبدالله ﷺ بودیم، من گفتم: فدایت شوم! من حاضر می‌شوم در مجالس گروهی مخصوص و در نفس خود شما را یاد می‌کنم. پس چه چیز بگوییم؟ فرمود:

«یا حسین، إذا حضرت مجالس هؤلاء، فقل: اللهم أرنا الرخاء و السرور».

یعنی: ای حسین، وقتی که حاضر شدی در مجالس آن گروه، بگو: خدایا بنما به ما رخاء و شادی را.

پس **«إنّک تؤتی»** **(تأتی علی ما تُرید)**؛ یعنی: آورده می‌شوی یا می‌آیی - بر آنچه که می‌خواهی. گفتم: فدایت شوم! من چون یاد حسین بن علی می‌کنم، چه بگویم؟ فرمود: بگو: **«صلی الله علیک یا اباعبدالله»**. سه مرتبه تکرار کن.

پس آن حضرت رو کرد به سوی ما و فرمود:

«إنّ أباعبدالله الحسین لمّا قتل بکت علیه السّمٰوات السّبع و الأرضون السّبع، و ما فیهنّ و ما بینهنّ، و من ینقلّب فی الجنّة و النار، و ما یری و ما لا یری، إلّا ثلاثة أشیاء فإنّها لو تبک علیه؛ فقلت: جعلت فداک! و ما هذه الثلاثة الأشیاء الّتی لم تبک علیه؟ فقال: البصرة و الدمشق و آل الحکم

بن أبی العاص».(۱)

یـعنی: چـون ابـا عـبدالله الحسین کشـته شـد، گـریه کـرد بـر او آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه و آنچه که در آنـها است و آنچه که در میان آنها است و کسانی که رفت و آمد می‌کنند در بهشت و جهنّم و آنچه که به چشم دیده می‌شود و آنچه که دیده نمی‌شود مگـر سه چیز که آنها بر او گریه نکردند. پس گفتم: فدایت شوم آن سه چـیز که بر او گریه نکردند، کدامند؟ فرمود: بصره و دمشق و آل حکـم بـن عاص.

۱ـ شیخ طوسی، أمالی، ص ۵۴؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۱.

باب هفتم

باب هفتم
در احادیث وارده در گریستن و حزن و اندوه همه اهل آسمان‌ها

در احادیث وارده در گریستن و حزن واندوه همه اهل آسمان‌ها و ساکنین ملأ أعلیٰ و سایر علویّات واصناف ملائکه و حور العین و غلمان و خزّان جنان و رضوان و آنچه که در بهشت است و مالک نار، و نار و آنچه که در آن است و آفتاب و ماه و ستارگان و آنچه در آسمان‌ها و در زیر آنها است می‌باشد که در اینجا به نقل بعضی از احادیث آنها اکتفا می‌کنیم، علاوه بر آنچه قبلاً ذکر شده و پس از این نیز ذکر می‌شود، ان شاء الله تعالی.

حدیث اول

در کتاب علل الشرایع مسنداً از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: گفتم به ابی جعفر: ای پسر رسول خدا! آیا همه شما قائم به حقّ نیستید؟ فرمود: چرا. گفتم:

«فلم سمّی القائم قائماً؟ قال: لمّا قتل الحسین جدّی ضجّت الملائکة إلی‌الله عزّوجلّ بالبکاء و النحیب، و قالوا: إلهنا وسیّدنا! أتغفل عمّن قتل صفوتک، و ابن صفوتک و خیرتک من خلقک؟ فأوحی الله عزّوجلّ إلیهم: قروا ملائکتی فو عزّتی و جلالی، لأنتقمنّ منهم و لو بعد حین. ثم کشف الله عزّوجلّ عن الائمّة من ولد الحسین للملائکة، فسرّت الملائکة بذلک، فإذا أحدهم قائم یصلّی فقال الله عزّوجلّ بذلک القائم انتقم منهم». (۱)

یعنی: گفتم: پس به چه سببی است که یک نفر از شما قائم نامیده شده؟ فرمود: وقتی که جدّ من حسین علیه‌السلام کشته شد فرشتگان به درگاه

۱ـ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۰؛ بحارالأنوار، ج ۳۷، ص ۲۹۴.

خدا نالیدند و به گریه و زاری فریاد برآوردند و عرض کردند: ای خدای ما و آقای ما! آیا دست باز داشتی از کسی که کشت برگزیده تو و پسر برگزیده تو را از آفریده‌های تو؟ آنگاه وحی فرستاد خدای عزّوجلّ به سوی ایشان که: آرام گیرید ای فرشتگان من! سوگند به عزّت و جلال خودم که هر آینه البتّه البتّه انتقام می‌کشم از ایشان، هر چند پس از زمانی باشد. پس پرده برداشت خدای عزّوجلّ از امام‌هائی که از فرزندان حسین‌اند برای فرشتگان تا خرّم و خوشحال شدند، و قائم آل محمّد را به ایشان نشان داد، در حالتی که آن حضرت به نماز ایستاده بود، و فرمود: به این قائم از ایشان انتقام خواهم کشید.

حدیث دوم

شیخ طوسی ﷺ در کتاب امالی مسنداً از محمّد بن حمران روایت کرده است که گفت:

«قال ابوعبدالله: لمّا کان من أمر الحسین بن علی ما کان ضجّت الملائکة إلی الله تعالی، و قالت: یا ربّ، یفعل هذا بالحسین صفیّک و ابن صفیّک و ابن نبیّک؟! قال: فأقام الله لهم ظلّ القائم، و قال: بهذا انتقم له من ظالمیه».(۱)

یعنی: فرمود امام صادق ﷺ که: چون کار شهادت حسین بن علی ﷺ به پایان رسید، آن چنانی که رسید، ملائکه به ناله و فریاد برآمدند به سوی خدای تعالی و گفتند: ای پروردگار! آیا این طور با حسین برگزیده تو و پسر برگزیده تو و پسر پیغمبر تو کرده می‌شود؟ فرمود: پس بر پاداشت خدا برای ایشان شبح قائم را، و فرمود: به این قائم انتقام می‌کشم برای او از ستم‌کنان در حقّ او.

۱ـ شیخ طوسی، أمالی، ص۴۱۸؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۲۱.

حدیث سوم

در کتاب کامل‌الزیارات مسنداً از حریز روایت کرده که گفت: عرض کردم به ابی عبدالله علیه السلام: فدایت شوم چقدر کم است باقیماندن شما اهل بیت و چقدر مدّت زندگانی شما به مردن نزدیک است. پس فرمود:

«إنّ کلّ واحدٍ منّا صحیفة فیها ما یحتاج إلیه ان یعمل به فی مدّته، فإذا انقضی ما فیها بما امر به عرف أنّ اجله قد حضر، و أتاه النّبی ینعی إلیه نفسه، و أخبره بماله عندالله، و انّ الحسین قرء صحیفته الّتی اعطاها، و فسرله ما یأتی و ما یبقی و بقی فیها اشیاء لم تنقض، فخرج إلی القتال، و کانت تلک الأمور الّتی بقیت انّ الملائکة سألت الله فی نصرته، فأذن له فمکث تستعدُّ للقتال، و تاهبّت کذلک حتّی قتل فنزلت، وقد انقطعت مدته و قد قتل.

فقالت الملائکة: یا ربّ، أذنت لنا فی الأنحدار و قد قبضته، فأوحی الله تبارک و تعالی الیهم ان الزموا قبّته حتّی ترونه و قد خرج فانصروه و ابکوا علیه و علی ما فاتکم من نصرته و انّکم خصصّم بنصرته و البکاء علیه، فبکت الملائکة تقرّباً و جزعاً علی مافاتهم من نصرته، فاذا خرج یکونون من انصاره.(۱)

یعنی: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: برای هر یک از ما اهل بیت صحیفه‌ای است و در آن صحیفه، آنچه در مدّت زندگانی ما بر ذمّه ما است، مقرّر شده و چون آن مدّت بگذرد، بر ما کشف می‌شود که اجل حتمی ما رسیده و وقتی که برای آن معلوم شده، فرا رسیده، در آن وقت رسول خدا حاضر می‌شود و خبر بسر رسیدن مدّت را بفرماید و منزلت و مقامی که برای ما نزد خدای تعالی است باز گوید.

چون نوبت به حسین علیه السلام رسید و صحیفه او را بر وی باز نمود که

۱ـ کامل الزیارات، باب ۲۷، ح ۱۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۲۵.

حکم خدا تغییر نکند، آن حضرت برای جهاد بیرون رفت.

چون فرشتگان چنین صورت را دیدند از خدای تعالی خواستند که به یاری آن حضرت حاضر شوند. خدای تعالی خواهش آنها را پذیرفت و اجابت فرمود. پس آنها برای آمادگی و تهیّه کار و زار قدری درنگ کردند تا اینکه آماده نبرد شدند و فرود آمدند [و] وقتی رسیدند که مدّت آن حضرت تمام شده و شهید شده بود. در آن حال فرشتگان اندوهناک و نالان شده و عرضه داشتند که: ای پروردگار! تو ما را اجازه هبوط دادی و به یاری او رخصت فرمودی، چون فرود آمدیم او را قبض فرمودی. خدای تعالی بر ایشان وحی فرستاد که: اکنون ملازم قبر او باشید تا وقتی که او را ببینید زمانی که به دنیا برگردد و بیرون آید، در آن حال او را یاری کنید. اکنون بر او گریه کنید و برای اینکه درک یاری او را نکردید و حال آنکه شما مخصوص شده‌اید، برای یاری کردن او و گریه کردن بر او.

پس فرشتگان برای تقرّب جستن به او و جزع و اندوهناک بودن بر اینکه او را یاری نکردند گریستند. پس چون آن حضرت از قبر خود بیرون آید ـ یعنی: هنگام رجعت آن حضرت به دنیا ـ از یاران او خواهند بود.

حدیث چهارم

در کتاب کامل‌الزیارات از محمّد حمیری از پدرش از علی بن محمّد از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«اذا زرتم أباعبدالله علیه‌السلام، فألزموا الصّمت إلّا من خیر، و انّ ملائکة اللّیل و النهار من الحفظة تحضر الملائکة الّذین بالحائر، فتصافحهم فلا یجیبونها من شدّة البکاء، فینتظرونهم حتّی تزول الشمس، وحتّی ینوّر الفجر، ثمّ یکلّمونهم و یسئلونهم عن أشیاء من أمر الدنیا، فامّا ما بین هذین

الوقتین، فانّهم لا ینطقون و لا یفترون عن البکاء و الدّعاء، و لا یشغلونهم فی هذین الوقتین عن أصحابهم، فانّما شغلهم بکم إذانطقتم».

یعنی: فرمود: زمانی که به زیارت حسین علیه السلام حاضر می‌شوید، ساکت باشید مگر در امری که در آن خیر باشد. زیرا که ملائکه شب و روز که حفظ کنندگانند، حاضر می‌شوند در نزد فرشتگان که در آرامگاه حسین معتکف می‌باشند و با ایشان مصافحه می‌کنند، و ایشان از شدّت گریستن با ملائکه حفظه سخن نمی‌گویند، لذا ملائکه حفظه ایشان را مهلت می‌دهند تا وقتی که آفتاب زائل شود و صبح روشن شود. پس از آن با ایشان سخن می‌گویند و از ایشان از چیزهائی که از امر دنیا باشد سؤال می‌کنند. و امّا چرا میان این دو وقت سؤال می‌کنند برای آن است که ایشان سخن نمی‌گویند و در گریستن سستی نمی‌کنند و از دعا باز نمی‌ایستند، و به این جهت ایشان را باز نمی‌دارند در این دو وقت از یارانشان ملائکه حائر را، زیرا که آنها دَأب و خویِ‌شان ساکت و خاموش بودن است.

چون سخن آن حضرت به اینجا رسید، راوی عرض کرد: فدایت شوم! چه چیز سؤال می‌کنند؟ و سؤال کننده از ملائکه حائر است یا از حفظه؟ فرمود:

«أهل الحائر یسئلون الحفظة لانّ أهل الحائر من الملائکة لا یبرحون، و الحفظة تنزل و تصعد».

یعنی: اهل حائر می‌پرسند از ملائکه حفظه و معتکفین حائر، هرگز از حائر بیرون نمی‌روند و ملائکه حفظه به آسمان و زمین صعود و هبوط می‌نمایند.

راوی عرض کرد: چه نظری داری در سؤالی که از ایشان می‌کنند؟ فرمود:

«انّهم یمرّون إذا عرجوا باسمعیل صاحب الهواء، فربّما و افقوا النبیّ و عنده فاطمة و الحسن و الحسین و الأئمّة من مضی منهم، فیسألونهم عن اشیاء و من حضر منکم الحائر، و یقولون: بشروهم بدعائکم، فتقول

الحفظة: کیف نبشّرهم و لا یسمعون کلا منا، فیقولون لهم: بارکوا علیهم و ادعوا لهم منّا، فهی البشارة منّا، و اذا انصرفوا فحفوهم بأجنحتکم حتّی یحسّوا مکانکم، انّا نستودعهم الّذی لا تضیع و دائعه.

و لو یعلمون ما فی زیارته من الخیر و یعلم ذلک النّاس لا اقتتلوا علی زیارته بالسّیوف، و لباعوا اموالهم فی اتیانه، و انّ فاطمة اذا نظرت إلیهم و مَعَها ألف نبیّ و ألف صدّیق و ألف شهید، و من الکروبیین ألف ألف یسعدونها علی البکاء، و انّها لتشهق شهقة، فلا یبقی فی السّمٰوات ملک الّابکی رحمةً لصوتها، و ما تسکن حتّی یأتیها النبیّ، فیقول: یا بنیّه قد ابکیت اهل السّمٰوات و شغلتهم عن التقدیس و التسبیح فکفّی حتّی یقدّسوا فإنّ الله بالغ أمره، و انّها لتنظر إلی من حضر منکم، فتسأل الله لهم من کلّ خیر، فلا تزهدوا فی إتیانه، فانّ الخیر فی إتیانه أکثر من أن یحصی».(۱)

یعنی: فرشتگان حفظه، می‌گذرند به اسماعیل که فرشته هؤاء است و بسا باشد که می‌بینند پیغمبر را که در نزد او حاضر است فاطمه و حسن و حسین و دیگر امام‌هائی که از این جهان رفته‌اند. پس سؤال می‌کنند از ایشان، از چیزها و از شما، آنهایی که در حائر حسین حاضر بوده‌اید. پس در جواب آنها می‌فرمایند: بشارت دهید زائرین قبر حسین را.

فرشتگان عرض می‌کنند: چگونه بشارت دهیم ایشان را و حال آنکه کلام ما را نمی‌توانند بشنوند؟ می‌فرمایند: ترحیب و تبریک گویید ایشان را، و برای شفاعت ایشان ما را بخوانید که این بزرگتر بشارتی است از ما و چون مراجعت کنند، فرو گیرید ایشان را به پر و بال‌های خودتان تا احساس کنند مکان شما را. و ایشان را می‌سپاریم به آن کسی که امانت‌هائی که به او سپرده شود ضایع نمی‌شود.

۱ـ کامل الزیارات، ص ۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۴.

و اگر می‌دانستند آنچه در زیارت او است از هر نیکوئی، برای رفتن به زیارت او با شمشیرها قتال می‌کردند و هر آینه مال‌های خود را می‌فروختند، برای به زیارت آن حضرت، و حضرت فاطمه چون بر ایشان می‌نگرد، در حالی که با او است هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و هزار هزار از ملائکه کروبیین که او را مساعدت می‌کنند بر گریستن، در حالی که او چنان می‌گرید و چنان می‌نالد که فرشتگان آسمان بر گریه او می‌گریند و می‌نالند، و آرام نمی‌شود تا وقتی که رسول خدا می‌رسد و می‌فرماید: ای دخترک من! ملائکه آسمان را به نالیدن و گریستن واداشتی و از تسبیح و تقدیس باز داشتی، ساکت باش و فرشتگان را به حال خود بگذار که خدای تعالی امر خود را جاری می‌کند و تقدیر او تغییر نمی‌کند. بالجمله فاطمه می‌بیند کسانی را که در نزد قبر حسین حاضرند و خیر ایشان را از خدا می‌خواهد. پس واجب است که از زیارت قبر حسین خودداری نکنید که خیر و کرامت آن از شماره و حدّ و اندازه بیرون است.

حدیث پنجم

ابوبصیر از حضرت صادق عليه‌السلام روایت کرده است که فرمود:

«و کلّ الله بالحسین بن علیّ سبعین ألف ملک یصلّون علیه کلّ یوم شعثاً غبراً منذ یوم قتل إلی ماشاء الله، یعنی بذلک قیام القائم».(۱)

یعنی: خدای تعالی هفتاد هزار ملک بر قبر حسین بن علی گماشته است تا بر وی درود متّصل فرستند از روز شهادت او تا وقتی که قائم آل محمّد ظهور کند.

۱ـ کامل الزیارات، ص۸۴؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۲۵.

حديث ششم

علّامه مجلسی رحمه الله در بحار از ابوذر حدیثی را روایت و نقل کرده است که گفت: اگر بدانید چقدر حزن و اندوه و الم وارد می‌شود بر اهل دریاها در وقت موج آنها و بر ساکنین کوه‌ها و تلّ‌ها و بیابان‌ها و اهل آسمان‌ها از شهادت آن حضرت، هر آینه به ذات خدا قسم آن قدر می‌گریستید که روح‌های شما از بدن‌هایتان مفارقت کند و از گریه هلاک شوید.

«و ما من سماء یمرُّ به روح الحسین إلّا فزع له سبعون ألف ملک یقومون قیاماً ترعد مفاصلهم إلی یوم القیامة».

یعنی: نبود هیچ آسمانی که بر او بگذرد روح امام حسین علیه السلام مگر آنکه به جزع و فزع در آید از برای او هفتاد هزار ملک که همهٔ آنها از جاهای خود برخیزند، و مفصل‌های آنها می‌لرزد تا روز قیامت.

«و ما من سحابة تمرّ و ترعد و تبرق إلّا لعنت قاتله».

و هیچ ابری نمی‌گذرد که از آن رعد و برق ظاهر می‌شود مگر اینکه لعن می‌کند بر قاتل آن حضرت.

«و ما من یوم إلّا و تعرض روحه علی رسول الله فیلتقیان».

و هیچ روزی نمی‌گذرد مگر آنکه عرضه می‌شود روح آن حضرت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکدیگر را ملاقات می‌کنند.(۱)

حديث هفتم

در کتاب کامل الزیارات از حلبی روایت کرده از امام صادق علیه السلام که گفت:

«لمّا قتل الحسین، سمع ان قائلاً بالمدینة یقول: الیوم أنزل البلاء علی هذه الامّة، فلا یرون فرحاً یقوم قائمکم، فیشفی صدورکم و یقتل عدوّکم و ینال بالوتر أوتاراً. ففزعوا منه و قالوا: إنّ لهذا القول لحادثاً قد حدث مالا نعرفه، فأتاهم بعد ذلک، خبر الحسین و قتله فحسبوا ذلک، فإذا هی تلک

۱ـ کامل الزیارات، ص۷۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۱۹.

اللّيلة الّتى تكلّم فيها المتكلّم. فقلت له: جعلت فداک، إلى متى أنتم و نحن فى هذا القتل و الخوف والشدّة، فقال: حتّى مات سبعون فرخاً أخواب، و يدخل وقت السَّبعين أقبلت الآيات (الرّايات) تترىٰ كانّها نظام، فمن أدرک ذلک قرّت عينه، إنّ الحسين لمّا قتل أتاهم آتٍ و هم فى المُعسكر فصرخ فزبر. فقال لهم: و كيف لا أصرخ و رسول‌الله قائم ينظر إلى الأرض مرّة، و ينظر إلى حزبكم مرّة، و أنا أخاف أن يدعوا الله على أهل الأرض فأهلكت فيهم، فقال بعضهم لبعض: هذا إنسان مجنون، فقال التوّابون: يالله (تاالله) ما صَنَعنا بأنفسنا قتلنا لابن سميّة سيّد شباب اهل الجنّة، فخرجوا على عبيدالله بن زياد، فكان من أمرهم الذى كان.

قال: قلت له: جعلت فداک! مَن هذا الصّارخ؟ قال: ما نراه الّا جبرئيل امّا إنّه لو أذن له لصاحَ بهم صَيحةً يخطف منها أرواحهم و أبدانهم إلى النّار، و لكن أمهل لهم ليزدادوا إثماً و لهم عذاب أليم».[1] (الحديث)

يعنى: چون حسين عليه‌السلام كشته شد، شنيده شد كه گوينده‌ای در مدينه می‌گفت: امروز بلا نازل شد بر اين امّت كه ديگر شادی نمی‌بينند تا اينكه امام قائم شما قيام كند و سينه‌های شما را شفا دهد و دشمنان شما را بكشد و خون‌های شما را بخواهد. پس از آن سخن ترسيدند و گفتند: اين گفتار برای حادثه‌ايست كه رخ می‌دهد و تازگی دارد كه ما آن را نمی‌دانيم.

بعد از شنيدن اين كلام در همان شب خبر قتل حسين عليه‌السلام رسيد. پس گفتم: فدايت شوم! تا كی شما و ما در اين كشته شدن و ترس و سختی خواهيم بود؟ فرمود: تا وقتی كه بميرند هفتاد گروه سركش طغيان‌كننده‌ای كه بر خلاف حق قيام كنند و آن را باطل دانند و به خواسته‌های خود ظفر نيابند ـ يا مراد از مردن ايشان زوال قوه عاقله‌ايشان و جهالتشان باشد ـ و چون زمان موت آن هفتاد گروه

۱ـ كامل الزيارات، ص۳۳۶؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۷۲.

برسد، پرچم‌ها یا نشانه‌های فرج، پی‌درپی رو می‌آورد، که گویا همهٔ آنها به همدیگر پیوسته خواهد بود. پس کسی که درک کند آن زمان را، چشم او روشن و آرامش خواهد یافت. یعنی: فرج قائم آل‌محمّد را خواهد یافت.

چون حضرت امام حسین علیه‌السلام کشته شد، در آن حال کسی در میان ایشان آمد و ایشان در لشکرگاه خود بودند. به صدای بلند فریاد زد و با کمال غلظت و شدّت گفت به ایشان که: چگونه فریاد نکنم و حال آنکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ایستاده است و به زمین نگاه می‌کند یک مرتبه، و به گروه شما می‌نگرد در مرتبه دیگر؟ و من می‌ترسم از اینکه خدای تعالی را بخواند و نفرین کند بر اهل زمین، و من در میان ایشان هلاک شوم. پس بعضی از ایشان گفتند که: این مرد دیوانه شده. پس توبه کننده از ایشان گفتند: به‌خدا سوگند که با خودمان چه کردیم؟ کشتیم برای خاطر پسر سمیّه، یعنی: عبیدالله بن زیاد، آقای جوانان اهل بهشت را. پس بر عبید زیاد خروج کردند که لعنت خدا بر او باد. پس کار ایشان شد آنچه که شد.

راوی گفت: به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! آن فریاد زننده که بود؟ فرمود: غیر از جبرئیل کسی را ندانستیم و اگر اذن به او داده می‌شد و در میان ایشان صیحه‌ای می‌زد، از اثر آن صیحه، روح‌های ایشان از بدن‌های خبیث ایشان به سوی آتش پرواز می‌کرد، و لکن مهلت داد خدا ایشان را تا زیاد کنند گناهان خود را، و برای ایشانست شکنجه دردناک.

مؤلف قاصر گوید که: در این جمله از عبارت حدیث که فرموده: «**حتّی مات سبعون فرخا اخواب**»، در مجمع البحرین در لغت «فرخ» گفته است:

«**الفَرخ ولد الطائر، و الأنثی فَرخَة، و جمع القلة أفرُخ و أفراخ، و الکثیر فراخ**».

یعنی: فرخ جوجه نر مرغ است و ماده آن فَرخَه است و جمع قلّه آن «اَفرُخ» و «اَفراخ» و جمع کثرت آن «فِراخ است». و گاهی استعمال می‌شود در بچّه کوچک هر حیوانی و نباتی و گفته است:

و فی الخبر: «ما ذکر من قول علی ﷺ، من أن الشیطان قد باض و فرخ فی صدورهم فعلی الاستعارة، أی اتخذها مسکناً و مقرّاً لا ینفکّ عنهم».(۱)

و در المنجد ضمن معانی چند که برای «فرخ» گفته، از آن جمله بیان کرده است که:

«الفرخ الرجل الضعیف المطرود»(۲).

بنابراین احتمال می‌رود که مراد فرمایش حضرت: «سبعون فرخاً» هفتاد نفر از مستضعفین ذلیل رانده شده باشند از محلّ خود، و در اثر ذلّت و استیصال بمیرند. و احتمال دیگر می‌رود که شاید مراد آن هفتاد نفری باشد که در زمان خیلی نزدیک به قیام قائم ﷺ، در پشت کوفه کشته می‌شوند.

قوله ﷺ: علیه «الایات تتری». ممکن است مراد از آیات، علامات حتمیّه سال قبل از ظهور باشد که عبارتست از: خروج سفیانی و یمانی و صیحه آسمانی و گرفتن آفتاب در نیمه ماه رمضان همان سال و گرفتن ماه در آخر همان سال، و فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین و خروج خراسانی و سیّد حسنی به قرینه کلمه: **«تتری کأنها نظام»**، یعنی: رو آوردن آیات علامات پی‌درپی، که گویا به همدیگر بستگی دارند.

و در بعضی از نسخه‌ها به جای «الایات»، «الرایات» دیده شده. پس اگر رایات باشد، ممکن است احتمال داد که سه پرچمی باشد که در آن سال از شامات بلند شود، و الله العالم و رسوله وحجة صلوات الله علیهم.

حدیث هشتم

کامل الزیارات عن موسی بن سعدان، عن عبدالله بن القسم، عن عرو بن أبان

۱ـ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۴۳۹.　۲ـ المنجد، ص ۵۷۴، ماده فرخ.

الکلبی، عن أبان بن تغلب قال: قال ابو عبدالله عليه السلام:

«هبط أربعة آلاف ملک یریدون القتال مع الحسين بن علی، فلم یؤذن لهم فی القتال فرجعوا فی الاستمار، فهبطوا و قد قتل الحسين رحمه الله، و لعن قاتله و من اعان علیه و من شرک فی دمه، فهم عند قبره شعث غبر یبکونه إلی یوم القیامة، رئیسهم ملک ـ یقال له: المنصور ـ فلا یزوره زائر إلّا استقبلوه، ولا یؤدعه مودّع إلّا شیعوه، و لا یمرض الّا عادوه، و لا یموت إلّا صلّوا علی جنازته و استغفروا له بعد موته، فکلّ هولاء فی الأرض فینظرون قیام القائم عليه السلام».(۱)

یعنی: به سند مذکور از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: فرمود ابو عبدالله صادق عليه السلام: فرود آمد چهار هزار ملک از آسمان به زمین که می‌خواستند قتال کنند با حسین بن علی، به یاری او. آن حضرت ایشان را اذن نداد برای قتال. پس برگشتند برای اذن خواستن برای قتال، و باز فرود آمدند در حالی که کشته شده بود حسین عليه السلام ـ رحمت خدا بر او باد و لعنت خدا بر کشنده او و کسی که یاری کرده آن را بر کشتن آن حضرت و شریک در ریختن خون او شده ـ پس آن ملائکه نزد قبر آن حضرت مانده‌اند، پریشان و گرد آلود می‌گریند بر آن حضرت تا روز قیامت. رئیس ایشان ملکی است که به او «منصور» گفته می‌شود.

پس زیارت نمی‌کند آن حضرت را زیارت کننده‌ای مگر اینکه آن ملائکه او را استقبال می‌کنند، و وداع کننده‌ای آن حضرت را وداع نمی‌کند مگر آنکه او را بدرقه می‌کنند، و مریض نمی‌شوند مگر اینکه او را عیادت می‌کنند، و نمی‌میرد و پس از مردن بر جنازه او نماز گذارند و از خدا آمرزش او را می‌خواهند تا زمانی که قائم عليه السلام ظهور کند.

۱ـ کامل الزیارات، ص ۱۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۶.

حدیث نهم

عن کامل مسنداً عن یونس، عن الرضا ﷺ قال:

«من زار الحسین، فقد حجّ و اعتمر. قلت: یطرح عنه حجة الإسلام؟ قال: هی لاحجّة الضّعیف، حتّی یقوی و یحجّ إلی بیت الحرام، أما علمت انّ البیت یطوف به کل یوم سبعون ألف ملک حتّی إذا أدرکهم اللّیل صعدوا و نزل غیرهم فطافوا بالبیت حتّی الصباح، و أنّ الحسین لأكرم إلی الله من البیت، و أنّه فی وقت کلّ صلوة لینزل علیه سبعون ألف ملک شعث غبر لا یقع علیهم النوبة الی یوم القیامة».(۱)

یعنی: از حضرت رضا ﷺ روایت کرده که فرمود: هر که زیارت کند حسین ﷺ را، مانند کسی است که حجّ و عمره به جای آورده باشد. یونس گفت: گفتم: حجة الاسلام از او ساقط می‌شود؟ فرمود: نه، آن زیارت رفتن، حجّ کسی است که ناتوان باشد، تا وقتی که توانا شود و به حجّ بیت الحرام رود. آیا ندانسته‌ای که هر روز، دوز آن خانهٔ طواف می‌کند هفتاد هزار ملک تا وقتی که درک کند شب آنها را؟ پس بالا می‌روند و نازل شود ملائکه دیگری غیر از ایشان، پس آنها دور خانه طواف می‌کنند تا صبح. و هر آینه حسین گرامی‌تر است به سوی خدا از خانه که در وقت هر نمازی نازل می‌شود بر او هفتاد هزار ملک. پریشان حال و گرد آلود، که تا روز قیامت نوبت زیارت برای ایشان واقع نشود.

حدیث دهم

در کتاب کامل الزیارات مسنداً از ابی بصیر روایت کرده که: در نزد حضرت ابی عبدالله صادق ﷺ بودم که یکی از فرزندان آن حضرت بر او وارد شد. آن حضرت به

۱ـ کامل الزیارات، ص۱۵۹؛ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۴۰.

او خوش آمد گفت و او را در پیش خود کشید و در آغوش خود جای داد و بوسید و فرمود:

«حقّر الله من حقّركم، و انتقم ممّن و تركم، و خَذَل الله من خذلكم، و لعن الله من قتلكم، و كان الله لكم وليّاً و حافظاً و ناصراً. فقد طال بكاء النّساء و بكاء الأنبياء و الصديقين و الشهداء و ملائكة السّماء. ثمّ بكى و قال: يا أبابصير! إذا نظرت إلى ولدى الحسين، أتانى مالا أملكه بما أتى إلى ابيهم و إليهم.

يا ابا بصير! إنّ فاطمة لتبكيه و تشهق، و تزفر جهنّم زفرةً لولا انّ الخزنة يسمعون بكاءها و قد استعدّوا لذلک مخافةً ان يخرج منها عنق او يشرد دخانها، فيحرق أهل الأرض فيكبحونها مادامت باكية، و يزجرونها و يوثقونها من أبوابها مخافةً على أهل الأرض، فلا تسكن حتى يسكن صوف فاطمه؛

و انّ البحار تكاد ان تنفتق فيدخل بعضها على بعض، و ما بها قطرة الّا بها ملک موكّل، فاذا سمع الموكّل صوتها اطفاءها بأجنِحته و حبس بعضها على بعضٍ مخافة على الدّنيا، و من فيها و من على الأرض، فلا تزال الملائكة مشفقين يبكون لبكائها و يدعون الله و يتضرّعون اليه، و يتضرعون أهل العرش و من حوله، و ترتفع أصوات من الملائكة بالتقديس لله مخافة على أهل الأرض، و لو انّ صوتاً من اصواتهم يصل إلى الأرض لصعق أهل الأرض، و تقلعت الجبال و زلزلت الأرض بأهلها.

قلت: جعلت فداک! أنّ هذا الامر عظيم، قال: غيره اعظم منه مالم تسمعه، قال: يا ابا بصير! اما تحبّ أن تكون فيمن يسعد فاطمة، فبكيت حين قالها فما قدرت على المنطق، و ما قدرت كلامى من البكاء، ثمّ قام إلى المصلّى يدعو، و خرجت من عنده على تلک الحال، فما انتفعت بطعام و ما جائنى النوم، و أصبحت صائماً و جلا حتّى أتيته، فلمّا رأيته سكن

سکنت، و حمدت الله حیث لم ینزل بی عقوبة».(۱)

ترجمه حدیث شریف: فرمود: کوچک گرداند خدا کسی را که شما را کوچک گردانید، و خار گرداند خدا کسی را که خار گردانید شما را، و انتقام کشد از کسی که شما را ظلم کرد، و مخذول کند کسی را که شما را مخذول کرد، و لعنت کند خدا کسی را که شما را کشت، و همیشه خدا ولیّ و ناصر و حافظ شما باشد.

پس بدانکه طول کشید گریه زنان و گریه پیغمبران و صدّیقان و شهیدان و ملائکه آسمان برای شما. پس آن حضرت گریه کرد و فرمود که: ای ابا بصیر! هرگاه نظر می‌کنم به فرزندان حضرت امام حسین، مرا حالتی روی می‌دهد که از خود بی‌خود می‌شوم به سبب آن مصیبت‌هائی که بر پدر ایشان رسیده و به خود ایشان.

ای ابابصیر! به‌درستی که هنوز فاطمه علیها السلام در مصیبت فرزند خود می‌گرید و ناله می‌زند و از خروش ناله آن مظلومه، آتش جهنّم زبانه می‌کشد. چنان زبانه‌ای که اگر خارنین جهنّم بشنوند صدای گریه فاطمه را که مهیّا گردند برای خاموش کردن آن، به بستن درهای جهنّم و مهار نمودن آن و دود آن را فرونشانند، هر آینه همه اهل زمین را می‌سوزانید. و تا فاطمه ساکت و آرام نگردد جهنّم آرام نخواهد گرفت، چنانچه از این مصیبت و گریه فاطمه همواره چون صدای خود را به گریه بلند کند ملکی که موکّل جهنّم است، جوشش و سرکشی آن را به بال‌های خود فرو می‌نشاند تا دریاها بر هم نریزند و دنیا و اهل دنیا را غرق نکنند. پس دائماً ملائکه ترسانند و از گریه آن معظّمه می‌گریند و صداهای ملائکه از ترس به تقدیس الهی بلند می‌شود، و اگر صدای ناله‌ای از ناله‌های ملائکه به اهل زمین برسد، همه آنها هلاک می‌شوند، و کوه‌ها پاره پاره می‌شود و زمین و اهل آن را زلزله

۱ـ کامل الزیارات، ص۸۲؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۰۸.

فرو گیرد.

ابوبصیر گوید: من عرض کردم: فدایت شوم! این امر بزرگی است که می‌شنوم. فرمود: بزرگتر از این، آنست که نشنیده‌ای و برایت بیان نکردم. آنگاه فرمود: ای ابابصیر! آیا دوست نمی‌داری که بوده باشی از کسانی که یاری کنند و مساعدت نمایند فاطمه را؟

ابوبصیر گوید که: چون من این کلام را از آن حضرت شنیدم، بی‌اختیار شدم و این قدر گریستم که دیگر نتوانستم سخن بگویم. پس آن حضرت برخواست و به محلّ نماز خود رفت و مشغول دعا شد، و من از خدمتش بیرون رفتم، با حالتی پریشان. نه میلی به غذا داشتم و نه خواب به چشمم می‌آمد. صبح را روزه‌دار برخواستم و ترسان به خدمت آن جناب رفتم. چون او را از گریه آرام دیدم، من هم آرام گرفتم و خدا را حمد کردم، به جهت آنکه عقوبتی بر من نازل نشد.

حدیث یازدهم

نیز در کامل‌الزیارات مسنداً از مسمع بن کردین روایت کرده که گفت:

«قال لی ابو عبدالله: یامِسمَع! أنت من أهل العراق، أما تأتی قبر الحسین؟ قلت: لا، أنا رجل مشهور من أهل البصرة، و عندنا من یتّبع هویٰ هذه الخلیفة، و اعدائنا کثیرة من أهل القبائل النصّاب و غیرهم، و لست امنهم ان یرفعوا علی عند ولد سلیمان فیمثّلون علیّ قال لی: افما تذکر ما صنع به؟ قلت: بلی. قال: فتجزع؟ قلت: أی والله و أستعبر لذلک حتّی یری اهلی اثر ذلک علی، فامتنع من الطعام حتّی یستبین ذلک فی وجهی، قال: رَحِم الله دمعتک، انّک من الذین یعدّون فیٰ أهل الجزع لنا، و الذین یفرحون لفرحنا، و یحزنون لحزننا، و یخافون لخوفنا، و یأمنون اذا أمنا، اما انّک ستری عند موتک و حضور آبائی لک وصیّتهم ملک الموت بک، و ما یلقون من البشارة ما تقرّبه عینک قبل الموت فملک الموت ارقّ الیک

و أشدّ رحمة لک من الأم الشفيقه علی ولدها. قال: ثمّ استعبر و استعبرت معه. فقال: الحمدلله الذی فضّلنا علی خلقه بالرّحمة و خصّنا اهل بيت بالرّحمة.

يا مسمع! انّ الأرض و السّماء تبکی منذ قُتل اميرالمؤمنين رحمة لنا، و ما بکی من الملائکة اکثر، و ما رقأت دموع الملائکة منذ قتلنا، و ما بکی احد رحمة لنا، و لما لقينا إلّا رحمه الله قبل أن تخرج الدّمعة من عينه، فاذا سال دموعه علی خدّه، فلو انّ قطرةً من دموعِه سَقَطَت فی جهنّم لأطفَئَت حَرَّها حتی لا يوجد لها حرٌّ، و انّ الموجع قلبه لنا ليفرح يوم يرانا عند موته فرحة لا تزال تلک الفرحة فی قلبه حتّی يرد علينا الحوض، و انّ الکوثر ليفرح بمحبّينا إذا اورد عليه حتّی انه ليذيقه من ضروب الطّعام ما لا يشتهی ان يصدر عنه.

يا مسمع! من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابداً، و لم يشق بعدها ابداً، و هو فی برد الکافور و ريح المِسک و طعم الزّنجبيل، أحلیٰ من العسل، و ألين من الزّبد، و اصفی من الدّمع، و أزکی من العنبر يخرج من تسنيم، و تمرّ بأنهار الجنان تجری علی رضراض الألوان الدرّ و الياقوت، فيه من القدحان اکثر من عدد نجوم السّماء، يوحد ريحه من مَسيرة ألف عام، قِد حانه من الذّهب و الفضّة و الجواهر، يفوح فی وجه الشّارب منه کلّ مائحة حتّی يقول الشّارب منه: ليتنی ترکت هٰهُنا لا ابغی بهذا بدلاً و لا عنه تحويلاً.

أما انّک ياکِردين! ممّن تروی عنه، و ما عين بَکت لنا الّا نَعِمَت بالنّظر إلی الکوثر و سقت منه من احبّنا و أنّ الشارب منه ليعطی من اللذّة و الطَّعم و الشَّهوة و له اکثر ممّا يعطاه من هو دونه فی حبّنا، و انّ علی الکوثر اميرالمؤمنين و فی يده عصاً من عَوسَج يحطم بها اعدائنا، فيقول الرّجل منهم: انّی أشهد الشهادتين، فيقول: انطلق إلی إمامک فلان فاسئله ان لک، فيقول: يتبرّء منّی امامی الذی تذکره، فيقول: ارجع وراءک فقل

للّذی کنت تتولّاه و تقدّمه علی الخلق فاسئله إذا کان عندک خیر الخلق حقیق ان لا یرّد إذا شفع، فیقول: انّی اهلک عطشاً، فیقول: زادک الله ظماء و زادک الله عطشاً.

قلت: جُعِلت فِداک! و کیف یقدر علی الدنوّ من الحوض و لم یقدر علیه غیره؟ قال: ورع من اشیاء قبیحة، وکفّ عن شتمنا اذا ذکرنا، و ترک شیئا اجترء علیها غیره، و لیس ذلک لحبّنا و لا لهوی منه لنا، و لکن ذلک لشدّة اجتهاده فی عبادته و تدینه، و لما قد شغل به نفسه عن ذکر النّاس، فامّا قلبه فهو منافق و دینه النّصب و اتّباع النّصب و ولایة الماضین و تقدمه لهما علی کلّ احد».(۱)

ترجمه حدیث: مسمع گوید: حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: ای مسمع! تو از اهل عراقی. آیا به زیارت قبر حسین مشرف نمی‌شوی؟ عرض کردم: نه مشرف نمی‌شوم، چراکه من از مشاهیر اهل بصره‌ام و در نزد ما جماعتی از دوستان خلیفه می‌باشند و دشمنان ما نیز بسیارند از قبایل ناصبی‌ها و دشمنان امیرالمؤمنین. ایمن نیستم که در نزد پسرهای سلیمان سخن چینی کنند و من بدین صفت شناخته شوم و کید و کینه من در دل‌های ایشان جاگیر شود.

فرمود: ای مسمع! به یاد نمی‌آوری آن ستم‌ها و مصیبت‌هائی راکه بر آن حضرت رسیده است؟ عرض کردم: چرا یاد می‌آورم ای پسر رسول خدا! فرمود که: آیا در آن حال جزع و فزع می‌کنی؟ گوید عرض کردم: بلی به خدا قسم گریه می‌کنم به جهت آنچه که به خاطر خود می‌گذرانم و چنان حالتی پیدا می‌کنم که اهل و عیال من اثر آن گریه و زاری را در من می‌بینند، و خود را از خوردن طعام منع می‌کنم تا اینکه آثار گرسنگی در چهره من ظاهر می‌شود.

فرمود: خدا رحمت کند اشک چشم تو را ای مسمع! همانا تو در

۱ـ کامل الزیارات، ص ۱۰۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹.

شمار اهل جزع می‌باشی از برای ما و از آنهایی هستی که در شادی ما شاد می‌شوند و در حزن ما محزون می‌گردند و هرگاه ما بیمناک باشیم آنها هم بر ما بیمناک می‌شوند و ایمن می‌باشند هرگاه ما ایمن باشیم. آگاه باش، زود باشد که ما را ببینی و وقت مردن پدران مرا بینی و بنگری که توصیه می‌کنند به فرشته‌ای که جان را می‌گیرد در حقّ تو و اظهار بشارت و خوشحالی کنند در روی تو، تا چشمان تو روشن شود. آنگاه ملک موت از مادر مهربان نسبت به فرزندش، بر تو مهربان‌تر گردد.

مسمع گوید: آن حضرت چون این کلمات را فرمود، گریه کرد. من هم گریستم. پس فرمود: حمد خدا را که برتری و فضیلت داد ما را بر خلق خود به وصایت و مخصوص فرمود ما اهل بیت را به رحمت.

ای مسمع! همانا آسمان و زمین گریه می‌کنند از آن روز که کشته شده است امیرالمؤمنین به جهت ترحّم بر ما اهل بیت. و گریه ملائکه بر ما از گریه آسمان و زمین زیادتر است، و ملائکه هنوز خود را از گریه باز نداشته‌اند و فارغ نشده‌اند از روزی که ما اهل بیت کشته شده‌ایم، و گریه نکرده است احدی به جهت ترحّم بر ما و به جهت آن مصیبت‌ها و آزارهائی که به ما اهل بیت رسیده مگر آنکه خداوند بر آن گریه کننده رحمت فرموده است پیش از آنکه اشک از چشم‌های او بیرون آید، و همین قدر که اشک از چشم او جاری شود بر صورت او اگر قطره‌ای از اشک چشم او بچکد در جهنّم، هر آینه حرارت آن را خاموش می‌گرداند به نحوی که دیگر حرارتی در آن باقی نماند اصلاً، و کسی که دل او به درد آید به علّت شنیدن اذیّت‌ها و آزارهائی که به ما رسیده، در روز مردن او که ما را می‌بیند، شادی و سروری را درک می‌کند که همیشه شاد و خوشحال باشد تا وقتی که وارد شود بر ما نزد حوض کوثر، و کوثر شاد می‌شود به ورود دوست ما، تا اینکه بچشاند

به دوست ما اقسام خوردنی‌های لذیذ را، به حدّی که دوست می‌دارد که دیگر از آنجا دور نگردد.

ای مسمع! هر کس بیاشامد یک جرعه از حوض کوثر را، دیگر هرگز تشنه نخواهد شد و میل نخواهد کرد. و آب کوثر خنکی مانند کافور است و در بوی مانند مشک است و در طعم زنجبیل است و از عسل شیرین‌تر و از مسکه نرم‌تر و از اشک چشم صاف‌تر و از عنبر پاکیزه‌تر است. بیرون می‌آید از چشمه تسنیم و جاری می‌شود از نهرهای بهشت و سیلان می‌کند بر سنگ پاره‌هائی که همه آنها مروارید و یاقوتند، و در اطراف آن حوض، قدح‌هاایست زیادتر از شماره ستاره‌گان که بوی آن را از فاصله هزار سال راه توان یافت، و آن قدح‌ها از طلا و نقره و جواهرات گوناگون است و بوی خوش آن در کمال معطری می‌وزد بر روی آشامنده آن، به نحوی که شارب آن می‌گوید: ای کاش مرا به‌جای خود می‌گذاردند که هرگز مرا از اینجا به جای دیگری نمی‌بردند و به خاطرم نمی‌گذشت که مرا از این مکان به جای دیگر برند.

آنگاه فرمود: ای مسمع! همانا تو از آنهائی که سیراب می‌شوی از کوثر. و هیچ چشمی نیست که گریه کند از برای ما اهل بیت مگر آنکه متنعّم می‌شود به نظر کردن به حوض کوثر و آب داده می‌شود از آن. و بهره دوستان ما از کوثر به اندازه دوست داشتن ایشانست ما را. هر که ما را بیشتر دوست دارد، بهره او زیادتر است. و بر سر حوض کوثر ایستاده است امیرمؤمنان علیه السلام و در دست آن حضرتست عصائی از چوب عوسج، که دور می‌کند از سر آن حوض دشمنان ما اهل بیت را. مردی از دشمنان ما می‌گوید: یا امیرالمؤمنین، من کلمهٔ شهادتین را بر زبان جاری کرده‌ام. به او می‌فرماید: برو به نزد فلان که او را امام خود می‌دانستی تا تو را شفاعت کند. او در جواب آن جناب می‌گوید: امام

من از من بیزار است. می‌فرماید: برو به نـزد آن کسـی کـه او را دوست می‌داشتی و بر همه خلق او را مقدّم و بهتر می‌دانستی، بگـو تـا تـو را شفاعت کند، زیرا هر کس که بهتر از هه خلق است، سزاوار است که او شفیع آورده شـود. پس مـی‌گوید کـه: از تشـنگی هـلاک مـی‌شوم. آن حضرت به او می‌فرماید: خداوند تشنگی تو را زیاد کند و بر سـوزش عطش تو بیفزاید.

چون سخن حضرت به اینجا رسـید مسـمع عـرض کـرد: فـدایت شوم! این شخص را این برتری از کجا آمد که نزدیک حوض بـرسد و بتواند چنین سؤالی کند، با آنکه دیگران این بهره را ندارند؟ فرمود: این مرد از مرتکب شدن کارهایی اجتناب می‌کند و سبّ مـا و دشـنام دادن ما را روا نمی‌دانسته و آنـچه دیگـران بـی‌پروا مـی‌کردند، پـیرامـون آن نمی‌رفته، لکن نه از بـاب دوسـتی مـا مـرتکب نـمی‌شده، بـلکه از راه اجـتهاد و دیـنداری خـود در آن راهـی داشـته، صـفت سبّ و شـتم و بدگوئی پسند او نبوده، امّا قلباً منافق و با ناصبی‌ها مـوافـق بـوده و دو نفر گذشتگان را بر تمام خلق مقدّم می‌دانسته.

موعظه بلیغه راجع به گریه بر حسین علیه‌السلام

نکته قابل توجه: بدانکه آنچه از ابتداء تا ایـنجا ذکـر شـد، انـدکی است از بسـیار و مشتی است از خروار، راجع به فضائل و خواص و مزایا و اجرها و ثواب‌هـا کـه بـر گریستن و گریانیدن و خود را به گریه درآوردن بر حسین علیه‌السلام نقل و ذکر شد و بدون شکّ و تردید باید دانست که تمام فضائل و ثواب‌ها و اجرهای آن، از حدّ و شماره و بیان خارج است. و حکمت‌هائی که خدای تـعالی در آن قـرار داده عـقول بشـری از درک همه آن‌ها عاجز و بیرون از اندازه تقریر و بیان است، و لکن شرط این است که گریه کننده و گریاننده، در گریستن و گریانیدن و بپا داشتن عزای آن بزرگوار، نظر به اجر و مزدی نداشته باشد و از روی علاقه و محبّت و خلوص قـلبی، مـظلومیّت آن

حضرت را در نظر بگیرد، به حدّی که از روی بی‌اختیاری و حزن و اندوه و سوزش دل در مصائب آن جناب، اشکش جاری شود.

و مسلّم است که در شنیدن و متذکّر شدن و تفکّر در مصائب وارده بر آن بزرگوار، از روی خلوص گریه کردن و گریانیدن و مهموم و مغموم شدن، بدون در نظر گرفتن اجر و ثواب، باید جدّ و جهد کند و إلّا گریستن و گریانیدنی که از روی علاقه و دوستی نباشد کفایت نمی‌کند. زیرا که از نشانه‌های شیعه و دوستدار ائمّه علیهم السلام بودن، در شادی ایشان شاد بودن و در مصیبت و حزن ایشان محزون بودن است، چنانچه ابدان شیعیان به فرموده آل محمّد علیهم السلام از فاضل طینت ایشان آفریده شده که فرموده‌اند:

«شیعتنا منّا خلقوا من فاضل طینتنا».[۱]

و فرمایش دیگر که فرموده‌اند که:

«شیعتنا خلقوا من ابدان آل محمّد و کلّ قلب یحنّ إلی بدنه».[۲]

در تفسیر آیه شریفه: **﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَاناً﴾**.[۳] چنانچه در ذیل آن «والدین» تفسیر به حسنین علیهما السلام شده؛[۴] و خدای تعالی از انسان عهد گرفته و وصیّت فرموده ایشان را به نیکوئی کردن در حقّ ایشان.

آیا در مصیبت پدر خود گریه کنی، برای مزد است یا علاقه پدری و فرزندی تو را به گریه و حزن وا داشته؟ آیا از ریختن یک قطره اشک احسان به پدر کردن مضایقه می‌کنی؟ تا چه رسد به پدر حقیقی که هستی تو و پدرت و سایر پدران گذشته‌ات همه به واسطه او بوده و هست، آیا پدر حقیقی که از تو درخواست عزاداری و گریه کرده، نباید خواسته او را امتثال کنی با پیغامی به واسطه پاره تن خود به تو داده و فرموده:

۱ـ بحارالأنوار، ج۵۳، ص۳۰۲.
۲ـ بصائر الدرجات، ص۱۴؛ معالی السبطین، ج ۱، ص ۱۵۸.
۳ـ سوره احقاف، آیه ۱۵.
۴ـ تفسیر القمّی، ج۲، ص۲۹۶؛ بحار الأنوار، ج۳۱، ص۵۸۲.

«أو سمعتم بغريب أو شهيدٍ فَاندُبُونی».[۱]

آیا برای بـه هـیجان آوردن قـلب شـیعه و دوست آن حـضرت کـفایت نـمی‌کند. فرموده او که گفته:

«أنا قتيل العبرة».[۲]

آیا برای تو کافی نیست فرمایش امام صادق علیه‌السلام به راوی که مفادش ایـنست: آیـا دوست نمی‌داری که همراهی کرده بـاشی فـاطمه زهـرا علیهاالسلام را در گـریستن بـر پـاره جگرش حضرت حسین علیه‌السلام؟ آیا نمی‌خواهی در گریستن بر آن حضرت خـود را بـا انبیاء و مرسلین و ملائکه مقرّبین و اولیاء مهذّبین و صدّیقین و مؤمنین مـخلصین و عبادالله صالحین شریک باشی؟ آیا سزاوار نمی‌دانی که بـه گـریستن بـر آن حـضرت مانند شیعیان به کوری چشم‌های مخالفین و معاندین آل مـحمّد و مـفتضح کـردن و رسوا نمودن جبت و طاغوت و شیاطین و ظالمین در پیشگاه عظمت خدای تعالی و سلسله جلیله محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ سر بـلند و ارجـمند باشی؟ آیا نمی‌خواهی به گریستن و حزن و ماتم و عزاداری خـود بـرای آن مـظلوم، پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و سایر ائمّه هدی را تسلیت دهی؟

آیا نمی‌دانی کـه گـریستن تـو در مـاتم آن حـضرت سـبب آرامش قـلب صـدیقه طاهره علیهاالسلام می‌شود؟ آیا نمی‌دانی که هنگام گریستن تو بر حضرت سـیّدالشـهداء علیه‌السلام آن حضرت از یمین عرش به تو نظر دارد و با تو سخن مـی‌گوید و دلداری مـی‌دهد اندوه و حزن تو را به زیادتی اجر و ثواب‌های اخروی و کمال لطف را با تو دارد؟ آیا حیا و شرم نمی‌کنی از اینکه حضرت بقیة الله امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه ـ همه روزه و هر صبح و شامی در مصیبت جدّ بزرگوارش بلند بلند گریه و ندبه می‌کند و به عـوض اشک، خـون از دیـده جـاری مـی‌فرماید و تـو از ریـختن اشک خـودداری می‌کنی؟ آیا گریه کردن تمام مخلوقات خدا را از جمادات و نباتات و وحوش و طیور و حیوانات و جنّیان و آدمیان و ملائکه و عرش و کرسی و لوح و قلم و آفتاب و ماه و

۱ـ کفعمی، المصباح، ص ۷۴۱.
۲ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۹۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۱.

ستارگان سیّارات و ثوابت و زمین و آسمان و آنچه در آنها و بالای آنـها است، طـبق اخبار و احادیث بسیار که کمی از آنها قبلاً در این مختصر ذکر شد در نـاله و مـاتم و گریه و اِلَم بر آن حضرت باشند، و کسی که خود را شیعه می‌داند با علم به ایـن هـمه مصیبت‌ها از ریختن اشک بر آن حضرت مضایقه می‌کند؟

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرموده: چیزی نماند که بـر حسین گـریه نکرده باشد از آنچه که دیده شده و آنچه که دیده نشده مگر سه طایفه: اهـل شـام و اهل بصره و آل عثمان.[۱] یعنی: بنی‌امیه ـ لعنهم الله ـ

آیا مصیبت‌هائی که بهائم و حیوانات را می‌گریاند و دل سـنگ را آب مـی‌کند، بـر دل کسی که خود را شیعه اهل بیت مـی‌دانـد، اثـر نـمی‌کند؟ آیـا سـزاوار است بـرای کسی که خود را شیعه می‌پندارند، گریه و ناله برای طمع بـهشت و ایـمنی از عـذاب جهنّم باشد، نه برای محبّت حسین و مظلومیّت او؟

ای گریه کننده! نیّت خود را خالص کـن، و فـقط بـرای مـحبّت و مـظلومیّت او و تأسّی به پیغمبر اکرم و فاطمه زهـراء و ائـمّه هـدی ـ صـلوات الله عـلیهم اجـمعین ـ باشد، تا اشک چشم تو بالاترین قـیمت را در نـزد خـدا پـیدا کـند، تـا از گـرانـبهائی گرانبهاتر باشد.

چه خوش گفته است شاعر عرب:

تـبکیک عـینی لا لأجـل مثوبة ــ لکـنّما عـینی لأجلِک بـاکـیة
تـبتل مــنکم کــربلا بــدم ولا ــ تــبتلّ مــنّی بــالدّموع الجـاریة
و مــصائب الایــام تـبقی مـدّة ــ و تزول و هی إلی القیامة باقیة[۲]

یعنی: می‌گرید برای تو چشم من، نه برای ثواب، لکـن چشـم مـن برای تو می‌گرید. کربلا از خون شما تر شد و حال آنکه، تر نشد چشم من از اشک جاری، و حال آنکه هر مصیبتی چند روز کمی باقی ماند و بعد زایل می‌شود امّا ماتم این مصیبت بزرگ که شهادت تو و یـارانت

۱ـ کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶.
۲ـ معالی السبطین، ج ۱، ص ۱۵۶.

باشد، تا قیامت باقی است.

فضیلت و شرافت گریه بر حسین علیه السلام

یادآوری بسیار مفید: بدانکه فضیلت و شرافت و رفعت و عظمت و اجر و مزیّت و ثواب گریه بر حضرت ابی عبدالله الحسین ـ ارواحنا ارواح العالمین له الفداء ـ شرح و بیان آن از عهده زبان بشری و دراکه انسانی و تقریر آن خارج است، به نحوی که اگر همه دریاها مداد شود و درخت‌های عالم قلم گردد و تمام جنّ و انس نویسنده شوند، تا قیام قیامت نمی‌توانند بنویسند و بگویند و شماره کنند، و افکار همه متفکّرین از احاطه و تصویر آن عاجز است. و این گریستن در صورتی که مشوب با هواهای نفسانیّه و اغراض دنیویّه نباشد و فقط از روی دوستی و با ولایت حقیقی و حزن و اندوه بی‌شائبه و خلوص عقیده برای مصائب وارده بر آن حضرت محزون و مغموم گردد و اشکش جاری شود، مایه نجات و سعادت دو جهانی گریه کننده خواهد بود، هر چند گناه بسیار کرده باشد، زیرا که آن بزرگوار مَظهر و مُظهِر رحمت واسعه پروردگار است و خدای تعالی او را معدن رحمت خود قرار داده، و شهادت او را معدن فیض و تفضّل و کرم خود برای بندگان مقرّر فرموده، به شهادت آیات و اخبار بسیار که از جمله آنها حدیثی است، که از حضرت جواد الأئمه امام محمّدتقی علیه السلام روایت شده که فرموده:

«اول ماجریٰ به القلم علی اللوح قتل الحسین».

بلکه فضلا از آنچه درباره شیعیان و دوستان خاصّ آن حضرت گفته شد، وسیله خلاصی همه گناهکاران و آزادی همه روسیاهان ضعیف الایمان، حتّی نسبت به کسانی که خارج از دین اسلامند، محزون شدن و گریستنشان در مصیبت‌های آن حضرت در هیمن دنیا، سبب هدایت و مستبصر شدن ایشان و مشمول سعادت دنیا و آخرتشان می‌شود، چنانچه قصص و حکایات بسیاری از ایشان در کتاب‌ها دیده و شنیده شده است و در عصر خود نگارنده و دیگران پیش آمد کرده.

تذکّر لازم: بدانکه هر انسان مکلّفی را تا به قرار گاه اصلی خود، منزل‌های دشوار

و گردنه‌های سخت هولناکی در پیش است که ناچار باید از آنها بگذرد تا به‌سر منزل اصلی برسد، که آسان‌ترین آنها حالت جان دادن و مردن است که کیفیّت آن را نمی‌توان وصف نمود تا چه رسد به سایر منازلی که پس از آن باید طی کند و عبادات و طاعاتی راکه خدای تعالی برای هر فردی به وسیله انبیاء و رُسُل مقرّر و تشریع فرموده، از واجبات و مستحبّات و ترک محرّمات و منهیّات، بجا آوردن آن در هر حالی از حالات برای گذشتن از هر یک از آن منازل و گردنه‌های، تأثیرخواص بسزائی دارد که به سبب آن عبادات و طاعات به خوشی و راحت از آنها بگذرد، بدون اینکه هیچ گونه اِلَم و فزع و ناراحتی متوجّه او شود. پس هرگاه همهٔ آنها را، چنانکه خدای تعالی از او خواسته بجا آورد، به خوشی و راحتی و سرور و شادی از همهٔ آن منازل و گردنه‌های سخت دشوار با کمال آسودگی می‌گذرد، و در همهٔ نَشَآت آسوده و فارغ البال خواهد بود.

و امّا کسی که در بجا آوردن طاعات و عباداتی که خدا از او خواسته، کوتاهی کند تقصیر نماید، به اندازهٔ تقصیری که کرده در طیّ عبور از منازل و عقبات، شدّت و سختی و عذاب و فزع خواهد دید، تا چه رسد به مرتبه‌ای که در تمام تکلیف‌ها و طاعت‌ها تقصیر کرده باشد، که نعوذ بالله همهٔ شدائد و اِلَم‌ها و عذاب‌ها و عقوبت‌ها را خواهد دید، و مشمول شفاعت کنندگان نخواهد شد.

و بدانکه ثواب‌ها و اجرهائی که برای بجا آوردن طاعات و عبادات در آیات و اخبار و احادیث و آثار وارد شده، در صورتی است که مانع قبولی در آن‌ها رخ ندهد و باشرایط و خلوص بجا آورده شود تا اثر و خاصیّت خود را حاصل کند، نه از راهی که مقتضی در آن موجود نباشد، بلکه به سبب وجود مانع، خاصیّت خود را از دست بدهد. زیرا که بجا آوردن هر عبادت و طاعتی، تا زمانی که با شرائط صحّت و قبول بجا آورده شود و بدون مانع باشد، اثر و خاصیّت خود را می‌بخشد و إلّا بدون اثر خواهد بود و هرگاه با مانعی مصادف شد، به اندازه قوّه مانع مقتضی، ضعیف می‌شود، تا به جایی که اقتضاء و تأثیر از آن برداشته شود و به همین علّت است که حالات اشخاص در هر یک از حالات جان دادن و برزخ و عقبات قیامت، بر حسب

اقتضاء داشتن راحت و آسودگی آن است وجوداً وعدماً و مانع آن وجوداً و عدماً.

و چه بسیار از کسانی که عبادت می‌کنند و طاعت بـجا مـی‌آورند، ولی شـرائـط صحّت و قبول آن را رعایت نمی‌کنند و آن را توأم با مـعصیت مـی‌نمایند از اثـرهای خوب و نفع‌های پاکیزه آن بی‌بهره می‌شوند و خاسر و زیان‌کار می‌مانند.

از فوائد گریستن بر مصائب امام مظلومان ﷺ

نکته قابل توجّه: بدانکه در هـمه عـبادت‌های دیـنیّه و طـاعت‌های قـلبیّه و قـالبیّه، گریستن بر حضرت سیّدالشهداء ﷺ امتیازی خاص و فضیلتی خاص الخاص دارد که از ابتداء ظاهر شدن آثار رقت و سوزش در دل و بیرون آمدن اشک از دیده، آثار و خواصّی بر آن مترتّب است در دوره حیات و زندگی تا حال احتضار و جـان دادن و آن وقتی که در قبر گذارده می‌شود و در عالم برزخ تا وقت زنـده شـدن در قـیامت و وقوف در زمین محشر و طول روز قیامت و وقت حساب و گذشتن از صراط تا آخر انقضاء، امور بندگان در هر مـوقف و هـر عـقبه و شـدّت و در هـر بـلیّه و مـحنت، ـ چنانچه از آثار و اخبار بسیاری استفاده می‌شود، که مختصری از آن در این مـختصر ذکر شد ـ هر چند گریه کننده دارای اعمال زشت و خصال ناپسند در دار دنـیا بـوده، به طور کلّی از آثار و ثواب آن گریستن مـحروم نـخواهـد شـد، و اگـر در بـعضی از محل‌هایی که ذکر شد، محروم شود به واسطه مانعی که در دنیا از او سرزده که اثر آن را زایل کند، در سایر محل‌های دیگر اثر دارد.

پس ای گریه کننده در مصیبت‌های جانسوز و جانگداز حسین، که فـقط از روی محبّت و دوست داشتن آن حضرت از روی حقیقت و واقعیّت، بدون اینکه مـقصد دیگری را در نظر بگیری گریه کرده‌ای! بشارت باد تـو را کـه از ثـواب بـی‌نهایت آن محروم نخواهی شد، و بدانکه هر اندازه سوزش دل بـیشتر بـاشد، بـهره‌ات از ایـن اعظم اسباب رحمت الهی زیادتر خواهد بود. کمتر اثری که در یک مجلس گریستن بر آن حضرت دارد ـ طبق کلام مخبر صادق دعای امام‌زمان ـ عجل الله تعالی فرجـه ـ است در حقّ گریه کننده، که از خدای تعالی برای او طلب رحمت می‌نماید، چنانچه

در چندین روایت وارد شده. زهی سعادت و شرافت برای کسی که ولیّ مطلق، که زبان گویای خدای تعالی است، در حقّ او دعا کند، که بدون شکّ و تردید دعای آن حضرت مستجاب خواهد بود و مشمول مرحمت و عنایت و ارتقاء درجه و تقرّب به درگاه خدا خواهد گردید و به مقامی برسی که خانواده عصمت و طهارت که مظاهر صفات ربوبیّت و معادن رحمت الهیّه‌اند، تو را از خود شمارند، بلکه برادر خود خوانند و دانند، چنانچه بعضی از احادیث آن را قبلاً ذکر کردم.

در پیش خود فکر کن و با خود تدبّر نما. آیا غافل می‌مانی از چنین دعائی با چنین زبانی؟ و این گونه طلب رحمت و این نحو عنایت که مُسلّماً میلیون‌ها، بلکه میلیاردها مرتبه از اکسیر اعظم بالاتر و تأثیرش بیشتر است، در مس وجود کثیف گنهکار چگونه تأثیر می‌کند.

لمؤلّفه:

آفتاب مهرش ار بر ذرّه تابیدن بگیرد
ذرّه در وَجد آید و بر مهر بالیدن بگیرد
قطره‌ای از بحر فیضش گر بخاک تیره ریزد
خاک دریا گردد و از موج لرزیدن بگیرد
شبنمی از یَمِّ جودش بر سَما گر گشت صاعد
کان گوهر گردد و بر خلق باریدن بگیرد

اگر آثار این دعا را در خود یافتی و خود را مشمول آن رحمت و فیض عظیم دیدی، دل خوش و مترقب باش در هر آن به رسیدن فیضی بالاتر و توجّهاتی بیشتر بهره‌مند و محفوظ گردی، و اگر خود را لایق آن دعا و مستعدّ قبول آن رحمت ندانی، ادامه بده رقت و گریه را وجدیّت کن تا اشک چشمت در مصیبت حسین علیه‌السلام جاری شود، و یأس و نا امیدی در دل خود راه مده تا به رحمتی خاص و عنایتی مخصوص نائل گردی.

گدائی در میخانه طرفه اکسیریست
گر این عمل بکنی خاک زَر توانی کرد

و اثر این رحمت را چنانچه مخبر صادق خبر داده به مفاد این عبارت، خاطر نشان فرموده که به ظاهر شدن اشک و گردش آن در چشم پیش از آنکه از دیده بیرون آید، رحمت شامل حال گریه کننده می‌شود و تمام گناهانش از صغیره و کبیره آمرزیده می‌شود، هر چند در کثرت گناهان او مانند کف دریا باشد.

و اگر باز پشت خود را سنگین از گناه دیدی، بگذار تا اشک از چشمت بیرون آید، هر چند مانند بال مگس باشد، تا شایسته آن عنایت و مستوجب آن مرحمت گردی، و آنچه از خدا طمع داری آن را زیادتر به تو عطا فرماید، و از طرف دیگر اهل آسمان‌ها برای تو دعا و استغفار کنند و از طرف دیگر نیز خود حضرت حسین و جدّ و پدر و مادر و برادرش ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ برای تو دعا و استغفار کنند و خدای تعالی در عالم مَعنیٰ و حقیقت به تو بفهماند که آتش جهنّم را بر تو حرام کردم و حیا می‌کنم که به آتش جهنّم تو را عذاب کنم.

و اگر باز از زیادتی گناهانت در اضطراب و خوف باشی و با این همه اسباب و وسائل خود را آرام نیابی، کاری کن که در اندوه و ماتم آن حضرت اشک چشمت بر رخساره‌ات جاری شود تا آبرویت به حدّی زیاد گردد در پیشگاه خدای تعالی که بر طبق کلام معصوم علیه السلام مرتبه تو بالا رود و هم درجه با صدّیقین گردی و این حدیث شریف در حقّ تو صادق آید که فرمود:

«و إن سألت علی الخدّلن یرهقه قتر و لا ذلّة ابداً».[1]

هرگز ذلّت و خواری نبینی تا چه رسد به ذلّت و خواری و گرفتاری به عذاب آخرت و اسیری در دست ملائکه غلاظ و شداد و هم درد شدن با سیاه‌رویان و گنه‌کاران، و به برکت این وسائل حسینی و سبب‌های بزرگ رحمت الهی از آثار و نتائج اعمال و افعال زشت خود آسوده شوی، و بشارت یابی که به برکت گریستن در مصیبت حسین علیه السلام، نه تنها از جهنّم و عذاب الهی خلاص شدی، بلکه بهشت را برای خود واجب نمودی. آن هم نه آن درجه از بهشت را که لایق حال تو است، بلکه بهشت عدن و هم نشینی باحضرت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله و ائمّه هدی ـ صلوات

۱ـ مکارم الأخلاق، ص ۳۱۷.

الله علیهم ـ برایت مهیّا شده و به هر قطره‌ای از اشک چشمت قصری در بهشت برایت واجب گشته.

و اگر آن مقدار اشک از دیده‌ات جاری شود که به محاسن و سینه‌ات برسد، بسا تمام بهشت بر تو واجب گردد، چنانچه در روایتی وارد شده که فرموده‌اند:

«و لقد أوجب الله لک الجنّة بأسرها».(۱)

پس بدانکه تو در این صورت مانند سایر اهل بهشت نخواهی بود، که پس از مبتلا شدن به حالت سختی در هنگام احتضار و در قبر گذارده شدن و سؤال قبر و وحشت آن و گرفتاری‌ها و شدائد عالم برزخ و سختی‌ها و تلخی‌های روز قیامت و عقوبت‌ها و رنج‌های دردناکی که مقرّبان درگاه ربوبیّت و راه یافتگان ساحت الوهیّت از شدّت جزع و فزع و وحشت و دهشت آن ترسانند و به زانو در می‌آیند و از ذات اقدس احدیّت خلاصی خود را می‌خواهند، بلکه با کمال آسودگی از تمام مهالک و دوری و بی‌خبری از همه آن شدائد، راحت و در کمال استراحت و خوشی و خرّمی شادان و خندان، در سایه عرش الهی نشسته، به فیض بزرگ و فوز عظیم، به صحبت روح افزای حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام محفوظ و با عزّت هرچه تمام‌تر و احترامی مخصوص و زیبنده‌تر، مواجه باپیغام‌های پی‌درپی از حور و غلمان و آمدن ملائکه از جانب ایشان دعوت کنان، و پس از آنکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به نفس نفیس خود به جستجوی تو برآید و از میان تمام اهل محشر تو را بطلبد و پس از دیدن، تو را به لطفی خاص و ممتاز بر قاطبه اهل بهشت سر بلند و سرافراز فرماید؛ به نحوی که زبان از وصف و بیان آن عاجز است، و تو را دوش به دوش خود قرار دهد، و دستت را در دست خود بگیرد و به این طریق وارد در بهشت گرداند.

تنبیه: اگر گفته شود که: ظاهر شدن این تفضّلات و الطاف الهیّه و مرحمت‌های بیکران، به برکت گریستن در مصیبت‌های حسین علیه السلام، مربوط است به عالم آخرت و قیامت، امّا پیش از رسیدن به قیامت، از مردن و قبر و برزخ، فضلاً از سختی‌های حالت مرگ و احتضار و شدائد آن، تا برسد به آن مقامی که بنده گناهکار در حیرت و

۱ـ اختیار معرفة الرجال، ص۲۸۹. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳.

سرگردانی است، به خصوص در طول مدّت برزخ که دست از چاره کوتاه است چه باید کرد و چه خواهد شد؟ چرا که آن درجات و مقاماتی که به گریه کننده بر حسین و اهل بیت عصمت و طهارت داده می‌شود راجع به قیامت است، و شفاعت شافعین مخصوص آن وقت است، و تدارک قبل از قیامت را از موت و قبر و برزخ را در عهده خود بنده گذارده و در گِرو اعمال ما است. با سنگینی بار گناهان و طول مدّت این سفر پر خطر و کمی توشه و بدون رفیق مساعد و راهنما چه چاره می‌توان کرد؟ چنانچه حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام بنابر آنچه از آن حضرت روایت شده فرموده است:

«فما لا أبکی و لا أدری إلی ما یکون مصیری، و أریٰ نفسی تخاد عنی، و أیّامی تخاتلنی و قد خفقت عند رأسی اجنحة الموت».[۱]

یعنی: پس چرا گریه نکنم و حال آنکه نمی‌دانم محلّ گردش من تا کجا است، و می‌بینم که نفس من با من خدعه می‌کند و روزهای من در کمین من است، در حالتی که مرگ در بالای سر من بال‌های خود را گسترانیده است.

پس برادر عزیز، در جواب تو می‌گویم: مقامات و درجات حضرت أبی‌عبدالله الحسین در نزد خدای تعالی در اثر کمال عبودیّت و اطاعت و کمال محبّتی که از او بروز و ظهور کرده، نسبت به ساحت قدس کبریائی و غیر از خدا، از همه آنچه غیر از او است چشم پوشیده، چنانچه منسوب به خود آن حضرت است که فرموده:

ترکت الخلق طرّا فی هواکا — و ایتمت العیال لکی اراکا
فلو قطعتنی فی الحبّ ازباً — لما حنّ الفؤاد الی سِواکا[۲]

یعنی: همه مخلوقات را ترک کردم در هوای تو، و یتیم نمودم اهل و عیال خود را برای لقای تو، پس اگر مرا پاره پاره کنی در راه محبّتی که به تو دارم، دل من محبّت غیر تو را راه نخواهد داد.

۱ـ بلدالأمین، ص ۲۱۰؛ بحارالأنوار، ج ۹۵، ص ۸۹
۲ـ تاریخ مدینة دمشق، ج ۶، ص ۳۰۶.

چون حضرت أبی عبدالله الحسین علیه‌السلام سر حلقه مطیعان پروردگار و وفاداران به ذات اقدسش و بالاترین صاحبان تسلیم و رضا بود، و خون پاک خود و اهل و عیال و بستگان و مال و منال و هستی خود را تمام و کمال در راه خدا داد و فدای دوست حقیقی خود نمود و وجود عاریت خود را تسلیم احدی غیر از ذات اقدس احدیّت جلّت عظمته نفرمود و هیچ اراده‌ای جز اطاعت فرمان حق در قلب مبارک خود راه نداد و فانی محض فی الله گردید، چنانچه همه صفات او مستهلک در صفات خدا و ذات او مستهلک تحت ذات خدا بود، به نحوی که نمی‌خواست مگر خدا را و نمی‌جست مگر او را، و صاحب این همّت عالیّه بود، و خود را فانی‌فی‌الله نمود، باقی به بقاء الله گردید.

به این سبب هر چند بر حضرتش واقع می‌شد مراد او بود و بر طبق مدّعای او، لذا هرچه بخواهد در نزد خدا برآورده است، و مراد ردّ شده‌ای ندارد. زیرا که هرچه می‌شود به مشیت دوست حقیقی است وجود می‌گیرد و با دوست می‌کند راضی است، پس هر کس از زیارت کنندگان و دوستان که در تحت قبّه سامیه آن حضرت که مشرق انوار الهیّه و مطّلع تجلیّات ربّانیّه است، و هم‌چنین گریستن و حزن و اندوه بر آن بزرگوار، و حاضر شدن در مجالس عزای آن حضرت از روی خلوص باشد، مسلّماً مشمول اجرها و ثواب‌هایی که مخبر صادق خبر داده، به طور قطع خواهد شد.

حفظ دین، به گریستن و عزاداری بر حسین علیه‌السلام است

از فوائد گریستن بر آن جناب، بدانکه این همه اجر و ثواب از حصول تقرّب به درگاه خدای تعالی که عقل‌ها و ادراک‌ها از حقیقت آن عاجز و ناتوان است و از رسیدن به کیفیّت آن حیران است، و برتر از این عبادت که گریستن بر آن حضرت باشد، از سایر عبادات شرعیّه و اعمال صالحه ـ چنانچه مختصری از آن تذکّر داده شد ـ و امتیاز آن از عبادات دیگر به نحوی است که از تمام موجبات تقرّب به خدا از چیزهایی که سبب انقطاع الی الله و باقیات صالحات است و به عجب آورنده و به

نحوی است که بسا مورد انکار و استعباد کوته نظران می‌شود.

عبادت، گریستن بر حسین علیه السلام است و سایر عبادات شرعیّه را به این عبادت قیاس نباید کردن، به این بیان که گفته می‌شود: گریه کردن بر آن حضرت و گریانیدن و عزاداری نمودن، در حقیقت یاری کردن دین مقدّس اسلام و اعلاء کلمه حق و اطفاء آتش کفر و نفاق و سرکشی است. زیرا که گریه و عزاداری بر آن بزرگوار، ظاهر کردن مظلومیّت و مقهوریّت و بر حق بودن آن جناب و از طرف دیگر، اظهار فسوق و کفر و الحاد و عصیان کشندگان و دشمنان آن حضرت است که به این دو چیز حق و باطل شناخته می‌شود، و دین حق و نوامیس آن و شریعت مقدّسه رسول خدا صلی الله علیه و آله از زمان شهادت آن حضرت تا به حال و بعد از این تا وقتی که خدا بخواهد باقی می‌ماند.

پس محفوظ ماندن دین مربوط به این دو مرحله است: یکی: مظلومیّت آن بزرگوار. و یکی: کفر و طغیان دشمنانش که به این دو ایمان و کفر از همدیگر تمیز داده می‌شود. و در میان مسلم و مؤمن و کافر و منافق فرق گذارده می‌شود. پس اگر این هر دو از همدیگر شناخته شود، دین محفوظ می‌ماند و اسلام و ایمان هم محفوظ است.

و شناخته شدن این هر دو به طور أکمل و أتم از طریق عزاداری و نوحه سرائی و گریستن و گریانیدن بر حسین علیه السلام است. پس بر وجه حقیقت، گریه و عزاداری بر آن بزرگوار، حافظ و ناصر دین حنیف است، که به آن احیاء ایمان و اسلام و اعلاء کلمهٔ توحید می‌شود، و اگر این بساط برچیده شود و این عزاداری و گریستن برداشته شود، از مظلومیّت آن حضرت نامی و از کفر و شقاوت دشمنانش نشانی نمی‌ماند، بلکه می‌گوئیم: شکّی نیست که شهادت آن بزرگوار، برای باقی ماندن دین الهی تقدیر شده که فرمودند:

«اول ما جری به القلم علی اللوح قتل الحسین».

و تحمّل آن حضرت چنین مصیبتی راکه اعظم تمام مصیبت‌های این عالم است و مثل و مانندی نداشته و ندارد و نخواهد داشت، برای بر پا داشتن و باقی ماندن

دین الهی، که دین جدّ بزرگوار او است و حفظ کردن اهـل ایـن دیـن کـه بـه فـریب دشمنان آن، پیروی از جبت و طاغوت و شیاطین نکـنند و از خـواب غـفلت بـیدار شوند و راه هدایت را پیش گیرند و از طریق ضلالت و گمراهی بر کنار گردند. آنها را از نادانی و جهالت نجات دهد، چنانچه در اخبار و احادیث کثیره تصریحاً و تلویحاً به آن اشاره شده، از جلمه آنها است عبارتی که در زیارت اربـعین آن حـضرت وارد شده که:

«بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الضلالة و الجـهالة والعـمی الشک و الإرتیاب إلی باب الهدی من الردیٰ».[1]

پس بدون شبهه تا زمانی که اظهار مظلومیّت و مصائب آن حـضرت، بـه گـریه و زاری و عزاداری بشود، حال دشمنان آن بزرگوار هم معلوم خواهد شد، پس بدیهی است که به گریه و عزاداری، ثمره شهادت و مظلومیّت آن بـزرگوار، کـه بـقای دیـن الهی و شریعت خـاتم الأنـبیاء ﷺ است، پـایدار خـواهـد مـاند. پس چـه عـملی از عزاداری و گریستن و گریانیدن در مصیبت‌های آن حضرت، بزرگتر و بـالاتر است؟ شاید سرّ فرموده امام علیه السلام که در احادیث ایشان وارد شده که: هـر کـه بـر حسـین علیه السلام گریه کند اداء حقّ ما را نموده و اجر رسالت پیغمبر را اداء کرده.[2] و در بعض دیگر از روایات فرموده: گریه نکردن بر حسین جفاء بر آن حضرت است؛[3] و نیز فرموده: گریه کننده بر حسین در بهشت با آن جناب هم درجه خواهد بود.[4]

پس بدان و تصدیق کن که گریه کردن بر حسین در فضیلت از همه عبادات برتری دارد، و جای استبعاد نیست و داشتن این همه اجر و ثوابی کـه در احـادیث و اخـبار کثیره وارده تعجّبی ندارد.

۱ـ اقبال الأعمال، ص ۵۸۹؛ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۱۷۷.
۲ـ کامل الزیارات، ص ۸۰؛ بحار الأنوار، ج۴۵، ص۲۰۶.
۳ـ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۰۴. ۴ـ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۰۴.

علّت نهضت و قیام امام حسین علیه‌السلام

تفصیل مطلب: برای تشریح مجملی که ذکر شد، مقتضی دیدم از جهت آگاه کردن بعضی از برادران ایمانی، تا اندازه‌ای مطلب را توسعه دهم و آن این است که پس از طغیان و خباثت و ملعنتِ شجره ملعونه خبیثه بنی‌امیّه، بعد از زمان خلیفه اول و دوم، گرچه پس از رحلت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بذر نفاق از همان وقت پاشیده شد، و لکن بر حسین ظاهر در ایّام خلافت آن دو نفر، تا اندازه‌ای حفظ اسلام رعایت می‌شد و تظاهر به آن می‌نمودند، تا وقتی که نوبت به معاویه ـ علیه لعائن الله ـ رسید، و تأسیس معلنت و خباثت و شیطنت او به حدّی رسید که دین مقدّس اسلام و شریعت مقدّسه سیّد أنام ـ علیه و آله افضل الصّلٰوة و السلام ـ را منقلب کرد و بنیان طغیان و کفر و الحاد را پی‌ریزی و محکم و استوار نمود، و به انواع مکر و حیله و ملعنت و خباثت و تدبیرهای باطله و نکریٰ و شیطنت، باطل را به صورت حق خالص و حق را به صورت باطل جلوه داد و چنان مردم فریبی کرد، به نحوی که بر هم زدن این اساس و خراب کردن این بنیان فتنه و فساد و زایل کردن آن مکرها و حیله‌ها و تذویرها و ملعنت‌ها و شیطنت‌ها به هیچ زبان و عنوان و حجّت و برهان، بیرون کردن آن از قلب عوام کالأنعام ممکن نبود، و به قلوب آنها به قدری رسوخ پیدا کرده و به آن معتقد شده بودند ـ در نهایت اتقان و استحکام ـ که علاج آن جز به قبول شهادت و تحمّل مصیبت‌های بزرگ و فجایع و نوائب ناگواری که از شنیدن آن آسمان‌ها گریان و زمین‌ها و کوه‌ها متزلزل و ویران گردد؛ فضلا از ملائکه و جنّ و انس، به جانبازی خود و عزیزان و یاران خود و اسارت اهل و عیال خود میسّر نبود و چاره‌ای جز آن نداشت، لذا حضرت امام حسین علیه‌السلام همه اینها را به خود هموار کرد و آشکارا پرده از روی زندقه و کفر و الحاد شجره ملعونه بنی‌امیّه برداشت. و اگر چنین عمل بسیار بسیار بزرگی را متحمّل نمی‌شد و مانند برادر بزرگوارش در خانه می‌نشست و بی‌پرده در نظر خلایق آشکارا را شربت شهادت نمی‌نوشید، دیگر احدی ممکن نبود که کفر و ملعنت و نفاق و بطلان دین و آئین بنی‌امیّه را ظاهر و آشکار کند، و کسانی که نطفه‌هاشان بر دشمنی امیرمؤمنان و فرزندانش بسته شده

بود از پدران و مادران و معلّمان و قاضی‌های ایشان و خوانندگانشان از ابتداء امر که خودشان را شناخته و دارای تمیز شدند، غیر از طعن‌ها و زشتی‌هائی که نسبت به وجود مقدّس حضرت امیرمؤمنان و اولادش داده می‌شد، نشنیده بودند، کسی نمی‌توانست آنها را از اعتقاد فاسدی که راسخ در دل‌هایشان شده بود برگردانند.

در تزویر و ملعنت و خباثت نفس و کفر و الحاد معاویه پلید، بس است آن ظلم‌هایی که به حضرت مجتبی علیه‌السلام کرد و آن همه پیمان شکنی که کرد، و کرد آنچه کرد نسبت به آن بزرگوار که زبان از شرح و بیان آن عاجز و ناتوان [است] و عاقبت آن حضرت را به زهر جفا شهید نموده، و باز به همان ظاهر سازی و حیله و نیرنگی که داشت، به حفظ ظاهری که از او دیده بودند، مردمان چنین معتقد بودند که معاویه تقصیری ندارد و چیزی از او سر نزده و او به این عمل راضی نبوده.

پس اگر حضرت امام حسین علیه‌السلام هم مانند برادر بزرگوار خود با او رفتار می‌کرد و احترام و رضایت او را رعایت می‌کرد، هر چند در باطن، آن جناب را نیز به زهر شهید می‌نمود یا طوری دیگر، کی آن ظلم باطنی را می‌دید و باور می‌نمود که آن ملعون سبب شده که آن حضرت شهید شود و مفاسدی که سر زده از خود او است؟

پس عمده چیزی که سبب لعن و طعن و بروز کفر و نفاق و الحاد و خباثت و ملعنت او و خانواده او شد، به نحوی که اهل سنّت از انکار کردن و جواب گفتن آن عاجزند و نمی‌توانندانکار کنند و به هیچ وجه قابل توجیه نیست و موجب افتضاح و رسوائی و ظهور کفر و نفاق ایشان شد، همین واقعه کربلا و شهادت آن حضرت و فرزندان و برادران و برادر زادگان و عموزادگان او و اسیر کردن اهل و عیال او شد، که به هیچ وجه نتوانستند انکار کنند، مانند سایر مطاعن و قبایح و ظلم‌هائی که ازامر غصب خلافت تاکنون، که همه آن‌ها را منکر شدند انکار کنند. امّا قضیّه کربلا طوری است که هرچند بخواهند روپوشی و انکار کنند نمی‌توانند؛ خصوصاً با مرور ایّام تا این زمان که هزاروسیصدوسی‌ونه سال و کسری از آن قضیّه فاجعه می‌گذرد، هرچه خواستند به توجیهات غیر موجهی آن را روپوشی کنند به هر حیله‌ای، تاکنون نتوانستند و بعد از این هم نخواهند توانست.

این چراغی است که خاموش نگردد هرگز

اگر قیام و نهضت و شهادت حضرت سیّدالشهداء ﷺ صورت نمی‌گرفت، بدون شکّ و تردید در اثر طغیان معاویه ملعون، هیچ نامی از اسلام و دین وقرآن باقی نمی‌ماند، داستان کربلا و شهادت حسین است که حیاتی تازه به آنها بخشید و آن‌ها از کید و مکر و عداوت و خطر محو و نابود کردن دشمنان نگاه داری کرد؛ خصوصاً از فتنه ایمان سوز آل ابی‌سفیان، خاصّه معاویه ملعون و یزید پلید.

امّا معاویه چون بر أریکه ظلم و جور استیلا یافت، در احداث بدعت و اشاعه ضلالت و اطفاء نور خدا و اعلاء کلمه کفر و شرک و جاهلیّت و دشمنی با دین حق و تخریب شریعت سیّد المرسلین و احیاء طریقه پدران و اجداد خود و ترویج باطل و زندقه و الحاد به اُنکریٰ و شیطنتی کامل و جدّیّتی وافی، بیشتر از مردمان را از دین اسلام و آئین خیرالأنام منحرف و بیرون کرد. چه در زمان مخالفت و محاربه با امیر مؤمنان ﷺ و پس از شهادت آن حضرت با حضرت مجتبی ﷺ، به طوری که اگر پس از دَرَک رفتن او و به جهنّم شتافتنش، قضیّه کربلا و شهادت حضرت سیّدالشهداء ﷺ اتّفاق نمی‌افتاد و به دیدن و شنیدن آن مصیبت‌های بزرگ جانگداز، مردمان آگاه و متنبّه نمی‌شدند و چند سالی به همان حال زمان معاویه می‌گذشت، به طور قطع و یقین نه از اسلام و ایمان، اسم و رسمی و نه از دین و قرآن، اثری باقی می‌ماند.

چنانچه بعد از مصالحه با حضرت امام حسن ﷺ و قبل از آن در محاربه با امیر مؤمنان مکرّر در مکرّر، اعتقاد فاسد خود را به زبان آورده بود. از آن جمله در زمانی که به طرف کوفه روانه شد و منزل به منزل می‌آمد تا به «نُخَیله» رسید در آنجا خطبه خواند که در اثنای آن گفت: به خدا قسم این جنگ‌هائی که در عرض این مدّت با شما کردم، برای این نبود که نماز نمی‌خواندید یا روزه نمی‌گرفتید یا حجّ به جای نمی‌آوردید یا زکات نمی‌دادید، زیرا که همه آنها را شما انجام می‌دادید، فقط مقصود من این بود که بر شما سلطنت کنم و شما را تحت فرمان خود قرار دهم و اکنون خدا به من سلطنت داده، در حالی که شما نمی‌خواستید، و من بسیاری از

شرطها را که با حَسَن کردم و به او وعده دادم، امّا همه آنهارا در زیر پا گذاردم و به هیچ یک از آنها وفا نخواهم کرد.(۱)

این را بگفت و از آنجا سوار شد و به کوفه آمد. خالد بن عرفطه در پیش روی او روان بود و حبیب بن حمّاد پرچم‌دار او بود تا اینکه داخل مسجد کوفه شد، از راه باب الفیل، چنانچه حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام از پیش خبر داده بود، که معاویه در آن روزی که بالای منبر در مسجد کوفه خطبه می‌خواند.

در آن حالی که حضرت مشغول خطبه بود شخصی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! خالد بن عرفطه مرده است. آن حضرت فرمود: نه به خدا سوگند! او نمرده است و نخواهد مرد تا آنکه از همین در، داخل این مسجد شود ـ و اشاره به باب الفیل فرمود ـ و گفت: در حالتی که گمراهی به همراه او باشد که آن پرچم را حبیب بن حمّاد می‌کشد. شخصی از جای برخواست و عرض کرد که: منم حبیب‌بن‌حمّاد که از اخلاص کیشان و هوا خواهان توأم. فرمود: هم‌چنانی که گفتم خواهد بود.(۲)

تا آن روزی که معاویه داخل شد و خالد بن عرفطه در پیش بود و پرچم را حبیب می‌کشید. مردمان جمع شدند بر دور ایشان و از فرموده امیرمؤمنان یاد کردند و بسیار گریستند.

از جنایاتی که در زمان معاویه بر شیعیان شد

علّامه مجلسی ـ اعلی الله مقامه ـ در بحار چنین روایت کرده که: معاویه خوانندگان و قضات اهل شام را حاضر نمود و ایشان را به بذل عطاهای بسیار ـ به انواع مختلفه ـ مفتخر ساخت و نوازش‌ها نمود، که در نواحی شام و شهرهای دیگر برای تبلیغات و جعل احادیث و اخبار دروغ و بیانات فاسده و باطله، عقیده مسلمانان را از اهل بیت پیغمبر بگردانند و مردمان دیندار را از راه حق باز دارند و چنین گوشزد آنها کنند که علیّ کسی است که عثمان را کشته و از ابی‌بکر و عمر

۱ـ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۲، ص ۳۸۰.
۲ـ شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۲۹؛ بحارالأنوار، ج ۱، ص ۲۸۸.

بیزاری جسته و دشمن و مخالف با ایشان بوده و هست. مدّت بیست سال معاویه خونخواهی عثمان را دست آویز خود قرار داد و مردمان شام را به علی علیه‌السلام بدبین نمود و به دشمن داشتن او وادار کرد و آنهائی راکه دنیا دوست بودند به خود نزدیک کرد تا بر سر خوان طعام و شراب او حاضر شده و با او می‌خوردند و می‌آشامیدند. و به گرفتن اموال و املاک و نائل شدن به ریاسات، شاد و سرشار می‌شدند. چنان آنهارا فریب داد و رو به خود کرد، به نحوی که مردم شام لعن به شیطان را ترک کرده و به جای آن به سبّ و لعن علیّ و اهل بیت او علیهم‌السلام پرداختند؛ به نحوی که سبّ و لعن آن بزرگوار را جزء نماز جمعه قرار دادند و کار را به جائی رسانید که یکی از شامیان، سبّ و لعن بر آن حضرت را در نماز جمعه فراموش کرد و پس از فراغت از نماز به سفری رفت. در بیابان یادش آمد که سبّ و لعن کردن را در آن نماز فراموش کرده، در همان محل مسجدی بنا کرد تا کفّاره تأخیر سبّ و لعن او باشد و آن مسجد را مسجد ذکر نامید.

و معاویه ملعون نامه‌ای نوشت به حکّام و عمّال خود در تمام شهرها و برای ایشان فرستاد به این عبارت که:

«و انظروا من قامت علیه البیّنة انّه یحبّ علیّاً و أهل بیته فامحوه من الدیوان و اسقطوا عطائه و رزقه و شفع ذلک بنسخة اخری من اتهموه بموالات هؤلاء القوم و لم تقم علیه بیّنة فاقتلوه».(۱)

یعنی: به حکّام و عمّال خود فرمان داد که: ببینید هر کسی راکه بر او بیّنه و شاهدی قائم شد که او علی و اهل بیت او را دوست می‌دارد، نام او را از دفتر محو کنید و عطاء و روزی او را بِبُرید، و در جوف آن، نامه دیگری گذارد که: هر کسی که متّهم به دوستی آن گروه است، و بیّنه‌ای بر خلافش قائم نشد او را بکُشید.

باز آن ملعون به این هم راضی نشد نامه دیگری به هر یک از آنها فرستاد که هر کسی راکه تهمت دوست داشتن علیّ و اهل بیتش را به او زدند، اگرچه بدون شاهد

۱ـ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص۷۸۳؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۱۸۰.

و دلیل هم باشد، به همان تهمت دروغ او را عذاب و شکنجه کنید و سرش را از بدنش جدا کنید. چون این حکم از معاویه انتشار یافت عمّال و حکّام او در شهرها به قتل و غارت شیعیان علی علیه‌السلام پرداختند، و بسیاری از مردمان را به تهمت ناروا و بدون جهت به قتل رسانیدند و خانه‌های ایشان را خراب کردند، و بسا اتّفاق می‌افتاد که مردی بی‌خیال و بی‌توجّه، نسنجیده سخنی بر زبانش جاری می‌شد که آن را می‌توان به محبّت اهل بیت حمل نمود، بدون پرسش و سؤال او را با تیغ سر می‌بریدند. کار بجائی رسید که اگر کسی می‌خواست با رفیق و دوست خود که کمال وثوق و اطمینان به او داشت سخنی به او بگوید، او را به خانه خود می‌برد و با همدیگر بدون آنکه خدمتگذار یا غلام و یا کنیز او بر ایشان وارد شوند، در اطاق را می‌بست و او را قسم می‌داد و با او پیمان می‌بست که سخنی از میان آنها بیرون نرود و با کمال ترس و وحشت حدیثی را روایت می‌کرد.

جور و جفاهای معاویه با شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام

شیخ طبرسی رحمه‌الله در کتاب احتجاج از سلیم بن قیس روایت کرده که: معاویه گذشت بر عدّه‌ای از قریش که حلقه‌وار دور یکدیگر نشسته بودند. چون او را دیدند، همه از جا برخواستند غیر عبدالله بن عباس.

معاویه گفت: ای پسر عباس! چه چیز تو را منع کرد که از جای خود برخیزی، همچنان که یارانت برخواستند؟ این نیست مگر برای اینکه یافتی که من کشنده شما بودم در جنگ صفّین. ای پسر عباس! آن از جهت این بود که پسر عمّ من عثمان مظلوم کشته شد.

ابن عباس گفت: عمر بن خطاب هم مظلوم کشته شد؟ معاویه گفت: عمر را شخص کافری کشت. ابن عباس گفت: پس عثمان را کی کشت؟ معاویه گفت: او را مسلمانها کشتند. ابن عباس گفت: این بیشتر حجّت تو را باطل می‌کند. معاویه گفت: ما هم به کرانه‌ها نوشتیم و بازداشتیم مردمان را از ذکر منقبت‌های علیّ و اهل بیتش. پس زبانت را از سخن گفتن بازدار.

ابن عباس گفت: ما را نهی می‌کنی از خواندن قرآن؟ معاویه گفت: نه. ابن عباس گفت: ما را نهی می‌کنی از تأویل قرآن؟ معاویه گفت: آری. ابن عباس گفت: پس قرآن را بخوانیم و نپرسیم از آنچه خدا به آن قصد کرده؟ پس گفت: کدام یک از این دو واجب‌تر است بر ما: خواندن آن یا عمل کردن به آن؟ معاویه گفت: عمل کردن به آن. ابن عباس گفت: چگونه عمل کنیم به چیزی که نمی‌دانیم خدا قصد آن را کرده؟ معاویه گفت: بپرس از آن از کسی که آن را تأویل می‌کند غیر از تأویلی که تو و اهل بیتت می‌کنید.

ابن عباس گفت: قرآن بر اهل بیت من نازل شده، پس از آل‌ابی‌سفیان سؤال کنم؟ ای معاویه آیا ما را نهی می‌کنی از اینکه خدا را به قرآن بندگی کنیم، از آنچه در آن است از حلال و حرام؟ پس اگر امّت نپرسد از آن تا بداند، هلاک می‌شود و به اختلاف می‌افتد. معاویه گفت: قرآن را بخوانید تأویل هم بکنید، و لکن آنچه را که خدا در شأن شما فرستاده روایت نکنید و آنچه که غیر از آن است روایت کنید. ابن عباس گفت که: خدا در قرآن فرموده:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾[1].

یعنی: می‌خواهند خاموش کنند نور خدا را به دهان‌هایشان، و إبا می‌کند خدا مگر اینکه تمام کند نور خود را و اگرچه کراهت داشته باشند کافرها.

معاویه گفت: ای پسر عباس! به جای خود بنشین و زبانت را نگاه‌دار و اگر ناچاری از گفتن، به پنهانی بگو که آشکارا کسی آن را از تو نشنود.

و چون به خانه برگشت صد هزار درهم برای او فرستاد و نداکننده‌ای از طرف او ندا کرد که در امان ما نیست هر که حدیثی در منقبت علیّ و اهل بیت او روایت کند، و حاکم‌های دژخیم و سخت‌گیر در شهرها برقرار کرد، و از آنها عهد و پیمان شدید گرفت در نابود کردن شیعیان و دوستان امیرمؤمنان ﷺ که مسامحه و سهل‌انگاری،

۱ـ سوره توبه، آیه ۳۲.

در نیست و نابود کردن آنها نکنند و زیاد بن ابیه را که زنازاده بود به برادری خود سرافراز کرد و او را والی عراقین نمود، و از او همین عمل را خواست و او هم نهایت اذیّت و آزار را به شیعیان آن حضرت نمود و معاویه حکومت بصره را به او داد.(۱)

سلیم بن قیس می‌گوید که: بلاء و عذاب اهل کوفه از همه شهرها سخت‌تر بود. زیرا شیعیان در آنجا بسیار بودند و زیاد بن ابیه چون همه آنها را می‌شناخت در طلب آنها می‌فرستاد و در هر کجا که آنها را می‌یافتند می‌کشتند و می‌ترسانیدند و دست‌ها و پاهای آنها را هم می‌بریدند و بر درخت‌های خرما به دار می‌زدند و چشم‌های آنها را کور می‌کردند و تبعید و نفی بلد می‌نمودند، تا اینکه دیگر احدی از شیعیان باقی نماند و شناخته نمی‌شدند، یا کشته شدند یا بردار آویخته شدند یا در زندان‌ها بودند یا تبعید شدند.

و معاویه نامه نوشت به همه عمّال و حکّام خود در شهرها که: اجازه ندهید به احدی از شیعیان علی و اهل بیتش که در مجالس شما حاضر شوند و یا آنها را پناه ندهید.

و ببینید کسانی را که فضل و منقبت‌های عثمان را روایت و نقل می‌کنند و از شیعیان و دوستان او و اهل بیت اویند، آنها را در مجلس خود راه دهید و در مجالس ایشان حاضر شوید و به خود نزدیک کنید و آنها را گرامی بدارید، و بنویسید به کسانی که از منقبت‌های عثمان روایت می‌کنند و نام پدر و قبیله او را به زبان می‌آورند، که روایتهای خود را در فضایل و مناقب او زیاد کنند. صله‌ها و خلعت‌ها و عطاهای آنها را زیاد کنند و قطعات املاک و اراضی به آنها بدهند، خواه آن روایت کنندگان از عرب یا از موالی ـ یعنی: غلامان و کنیزان ـ باشند.

و عمّال و حکّام معاویه در شهرها به این دستور عمل کردند و احادیث و روایات بسیاری در فضیلت عثمان به دروغ در میان مردمان جعل کرده و متواتر و مشهور شد، و آنها را به معاویه خبر دادند و او هم دستور داد که اموال بسیار و انواع لباس‌های فاخره و عطاهای زیاد، از جهت جعل کردن اخبار دروغ در فضیلت عثمان

۱ـ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۲۳.

و اهل بیت او و دوستانش به آنها بدهند و نام‌های جعّالان را رسماً در دفاتر حقوق بر آن ثبت نمایند برای همیشه.

پس از آن معاویه نیز به عمّال خود در شهرها نوشت که: حدیث‌ها در فضل عثمان زیاد گفته و نشر داده شد. اکنون مردمان را دعوت کنید که روایت‌ها در حقّ معاویه و فضیلت و منقبت‌ها و سوابق او جعل و روایت کنند، که ما این عمل را دوست‌تر می‌داریم و چشم ما به آن روشن می‌شود و بیشتر حجّت علی و اهل بیت او را باطل می‌کند و بر آنها سخت‌تر خواهد بود.

پس هر یک از قضات و حکّام او در هر شهر و هر کجا که بودند، نامه‌های معاویه را بر مردمان خواندند و راوی‌های جعّال بالای منبرها رفتند در هر شهر و هر مسجدی و به دروغ روایت‌هائی ساختند و آنها را به معلّمین مکتب‌ها دادند و آنها هم به کودکان و شاگردان خود تعلیم دادند، همچنان که قرآن را تعلیم می‌دادند، تا اندازه‌ای که به دختران و زن‌ها و بستگان آنها هم تعلیم دادند، إلی ما شاءالله.

و زیاد بن ابیه که یکی از حکّام بود، نامه‌ای نوشت به معاویه راجع به اهل حضرموت، که اینها بر دین علیّ هستند و تابعین رأی او می‌باشند، معاویه در جواب او نوشت که: هر که پیرو دین علی و تابع رأی او است، او را بکش. پس همهٔ آنها را کشت و مُثله کرد.

و نیز معاویه نامه‌ای نوشت به حکّام و عمّال خود: اگر کسی از شیعیان علی و یا کسی را تهمت زدند که از دوستان او است، او را بکشید، هرچند کسی هَم به دوستی او با علی شهادت ندهد و بیّنه‌ای نداشته باشد. همین قدر که تهمت به شیعه و دوست علی بودن زده شود یا گمان آن به او برود یا آنکه حالش مشتبه باشد بکشید، اگرچه در زیر سنگ باشد. حتّی اگر کلامی از او شنیده شود در این باب، گردن او را بزنید، هرچند معروف به زندقه و کفر باشد واز کسانی باشد که او را بزرگ شمارند و گرامی دارند و متعرّض او نباشند و مکروهی به او نرسانند؛ و هر مرد شیعه‌ای ایمن نخواهد بود در هر شهری که باشد، به خصوص اگر در کوفه و بصره باشد.(۱)

۱ـ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص۷۸۳؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۵.

طغیان معاویه و ظلم و جور او در حقّ شیعیان

خلاصهٔ کلام: ظلم و جور او کار را بجائی رسانید که در هر کجا مؤمن و شیعه‌ای بود، به تمام معنی ایمنی از او برداشته شده بود، و سخت‌ترین مردمان در عداوت با شیعیان، علماء و قرّاء ریاکار متظاهر در خشوع و ورع و دروغگویان بی‌ایمانی بودند، سرسپرده به معاویه که در دربار او و حکّام و عمّال و قضات او رفت و آمد داشتند و حدیث‌های دروغ به نفع معاویه و اتباع او جعل می‌کردند و به ضرر شیعیان و اهل ایمان روایت‌ها می‌ساختند و در میان مردمان رواج می‌دادند و منتشر می‌نمودند و حقوق و مال‌های زیادی و منازل نیکو در عوض به آنها می‌دادند، تا اینکه از کثرت حدیث‌های دروغ که در میان مردمان جعل و منتشر کردند، مردمان باور کرده و همه آنها را حق و صدق پنداشتند و به راست بودن، اعتقاد کامل حاصل کرده، پس آن حدیث‌های دروغ و جعلی را روایت می‌کردند و می‌پذیرفتند و به همدیگر تعلیم می‌دادند و یاد می‌گرفتند و دوست می‌داشتند و هر که آنها را ردّ می‌کرد کینه او را در دل‌ها می‌گرفتند، و جمع کثیری بر صحّت آنها اجتماع کردند و دین خود را بر پایه آنها استوار نمودند و همه آنها را حق دانستند و اگر حدیث‌های راست و حقّی بر آنها خوانده می‌شد، انکار می‌کردند و از خواننده و گوینده آن اعراض می‌کردند و او را مورد طعن و لعن خود قرار می‌دادند و اگر می‌دانستند که آن حدیث‌های جعلی دروغ و باطل است، نمی‌پذیرفتند و کینه مخالف و منکر آن را در دل نمی‌گرفتند.

لذا در آن زمان روی همین اصول، حق باطل و باطل حق جلوه داده شد و باطل جای حق را گرفت، به نحوی که پس از مسموم کردن حضرت امام مجتبی حسن بن علی علیهما السلام و شهادت آن بزرگوار، بلاء و فتنه و ظلم و ستم بسیار شدید شد، تا ده سال بعد از شهادت آن حضرت، هرچه می‌رفت ظلم و جور و بی‌دینی شدّتش بیشتر می‌شد، به نحوی که از اسلام جز نامی باقی نمانده و احکام و آداب دینی همه متروک و حدود الهی معطّل و معروف منکر و منکر معروف شد، خصوصاً زمانی که معاویه به دَرَک رفت و فرزند پلید او به مقرّ او قرار گرفت و خواست کاری کند که ابداً

از اسلام و دین و قرآن و شریعت، هیچ نام و نشانی باقی نماند و نام رسول خدا ﷺ و اهل بیت او را محو و نابود کند و زمان را او را پس به جاهلیّت برگرداند و نتیجه زحمات همه‌انبیاء و رسل، به‌تخصیص حضرت خاتم‌الأنبیاء ﷺ را نقش برآب کند.

از اشعار و کفریّات یزید پلید و کافر

بس است در شقاوت جبلی و خباثت فطری آن خبیث پلید و مظهر همه رزائل و عیب‌ها، که از بجا آوردن همه اعمال و افعال شنیعه، هیچ باک و پروایی نداشته و متجاهر به آنها بوده و مرض قلبی و باطنی خود را به انواع فسق و فجور و قتل و نهب و زندقه والحاد و کفر و انکار حشر و نشر و معاد بروز و ظهور داده و به کلمات و اشعاری که صریح در کفر و الحاد او است خود را معرفی نموده؛ به اشعاری که خودش انشاء نموده و خود را مفتضح و رسوا کرده، که از آن جمله است از اشعار یزید کافر ملحد:

معشر الندمان قوموا — واسمعوا صوت الاغانی
و اشربوا کاس المدام — و اترکوا ذکر المعانی
شغلتنی نغمة العیدان — عن صوت الاذان

یعنی: ای ندیمان و هم مشربان من! از جای برخیزید و بشنوید صدای غناها را، و بیاشامید کاسه شراب را. و واگذارید یاد کردن معنویّات را، باز داشته است مرا صدای تار و سازها، از گوش دادن به صدای اذان:

و تعوّضت عن الحور — عجوزاً فی الدّنان[1]

من عوض کردم حور بهشتی را و در عوض آن اختیار کردم پیر زنی را که چون سخن گوید کلمات او را نمی‌فهمم.

و نیز از اشعار او است:

که در وقت شکست خوردن لشکر اسلام از رومیان و خبر رسیدن به معاویه.

۱ـ تذکرة الخواص، ص ۲۹۱؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، ج۲، ص۳۰۳.

چون این خبر را یزید پلید شنید این دو بیت را گفت:

و ما ابـالی بـما لاقت جـموعهم　　بالغد قدونة من حمی و من موم
اذا اتکأت علی الانماط مـرتفعاً　　بدیر مـرّان عـندی ام کـلثوم(۱)

یعنی: من باکی ندارم از آنچه به جماعت مسلمانان رسیده از کشته شدن و اسیر گردیدن و از زحمت‌ها و آزاری که به آنها رسیده، و من در دیر مرّان به بالش تکیه کرده‌ام، و امّ کلثوم در کنار من است.

چون این دو شعر به گوش معاویه رسید، بر او خشمناک شد و او را غضب کرد و گفت: در چنین وقتی و روی دادن چنین حادثه‌ای، بی‌باکی خود را ظاهر مـی‌کنی؟ البتّه باید با ایشان همراهی کنی تا رنج و تعب آنها را ببینی و شـریک بـاشی، و گـرنه ولایت عهد را از تو می‌گیرم. یزید ناچار دل به دوری از امّ کـلثوم بست و بـه جـانب روم رفت واین شعر را به معاویه نوشت و فرستاد:

تـــحبّنی لا تــزال تــعدّ ذنــباً　　لتقطع حبل وصلک مـن حـبال
فیوشک ان یـریحک مـن بـلائی　　نزولی فی المهالک و ارتحالی(۲)

یعنی: مرا دوست می‌داری و همیشه گناه مـرا مـی‌شماری تـا قـطع کنی طناب وصال خودت را از طناب‌ها. پس نزدیک است که از بـلای من راحت کند تو را فرود آمدن من در محل‌های هلاکت و کوچ کردن. یعنی: مردن من.

و از جمله اشعار او است:

بنابر آنچه شیخ مفید ـ اعلی الله مقامه الشریف ـ در کتاب مثالب از شاعر معروف دیک الجن در مجلس هارون الرشید، ضمن حکایت طویلی از یزید پلید این اشعار را نقل کرده است:

عـلیه هـاتی نـاولینی و اعـلنی　　حـــدیثک انّـــی لا احبّ التـــناجیا
حدیث أبـی سـفیان لمّـا سمی بـه　　الی أحـد حـتّی أقـام بـواکـیا

۱ـ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۶، ص ۴۰۵.
۲ـ معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۳۴؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۵، ص ۴۰۶.

فــــرام بــه امــراً عــلينا فــفاته | و ادركــه شــيخ اللــعين مــعاويا
فــان متّ يــا امّ الحكـيم فـانكحى | و لا تــعلمى بــعد الممات التلاقيا
فــان الذى حـدثت عـن يـوم بـعثنا | أحـاديث زور تـترک القـلب سـاهيا
و لا خــلف بــين النـاس ان مـحمّداً | بــمشمولة صـفراء تـروى عـظاميا
و لو لا فـضول النـاس زرت مـحمّداً | تـــبؤ قـــبرا بــالمدينة ثــاويا
و قد ينبت المرعى على دمنة الثبرى | له غــض مـــن تــحته السر بــاديا
و يفنى و لا يبقى عـلى الأرض دمـنة | و تبقى حرارات النـفوس كـماهيا(۱)

يعنى: اى عليّه! شراب را بياور و به من بياشامان و با من آشكار حديث بگو. من دوست نمى‌دارم آهسته سخن گفتن را.

مانند حديث ابى سفيان، چـون بـه او مـثل زده مـى‌شد يـا مـثل مـى‌زد براى كسى تا وقتى كه برپا دارد گريه كنندگان را.

پس مى‌طلبيد او را و فرمان مى‌داد بر ضرر ما امرى را، معاويه آن شيخ لعين آن را درک مى‌كرد. پس اگر من مُردَم اى امّ حكيم! تو هم با هر كه مى‌خواهى نكاح كن و باور مكن كه پس از مردن، زنده شدن و ملاقاتى هست.

پس آنچه را كه از بعث و قيامت حديث مى‌كنى، اين همه حـديث‌هاى دروغ است. اينها را واگذار قلب را در حالى كه اشتباه مى‌كند.

اگر مردمان فضول نبودند، زيارت مى‌كردى مـحمّد راكـه در آن رداى زردى كه پيچيده شده، استخوان‌هايش خاک شده.

و خلافى در ميان مردمان نـيست كـه مـحمّد در قـبر گـذارده شـده در مدينه، در حالى كه در زير خاک جاگرفته.

و به تحقيق كه مى‌رویاند چراگاه شتران بر بالاى خاک خـود، بـراى او شاخه‌هائى از زير خود كه از زير آن چيز پستى بيرون مى‌آيد.

و فانى مى‌شود و باقى نمى‌ماند بالاى زمين چيز خـوب كـه در مـنبت

۱ـ تذكرة الخواص، ص ۲۹۱؛ با اختلاف بسيار در ابيات.

سوء روئیده شود، و امّا حرارت‌های نفس‌ها همچنان که بوده باقی می‌ماند.

و از اشعار او است.

این اشعار کفرآمیز دلیل بر کفر او است:

قراءت کتاب الله حتّی حفظته — فما عنده وجه المليح محرّم
فكيف حرام لثم بيضاء غرّة — تصيد بعينيها فواء المتيّم
سئلتک بالبيت العتيق المحرم — بحق المنی و المشعرين و زمزم
فان حرّم الله الزنا فی کتابه — فما حرّم التقبيل فی الخدّ والفم

یعنی: خواندم کتاب خدا را تا اینکه حفظ کردم آن را پس نزد او روی نمکین دیدن حرام نیست.

پس چگونه حرام است بوسیدن پیشانی سفیدی را که با دو چشم خود صید می‌کند دل دوست دارنده را.

از تو می‌پرسم: قسم به خانه کعبه و زمین منیٰ و دو مشعر و چاه زمزم که:

اگر خدا حرام کرده است زنا را در کتاب خود، حرام نکرده است بوسیدن دو گونه رخسار و دهان را.

و نیز گفته:

فان حرّمت يوماً علی دين احمد — فخذها علی دين المسيح بن مريم
و لا تدخر يوم السرور الی غَدٍ — فرب غد ياتی بما ليس يعلم

یعنی: پس اگر حرام شده است آشامیدن شراب روزی بنابر دین احمد، آن را به دین مسیح پسر مریم بگیر.

و ذخیره نکن روز شادی را تا فردا، چه بسا فردا بیاید به چیزی که معلوم نیست باشد.

و له ایضاً:

لعبت هاشم بالملک فلا — خبر جاء و لا وحی نزل

لست من خندف ان لم انتقم   من بنی احمد ما کان فعل
قد اخذنا من علیّ ثارَنا   و قتلنا الفارس اللیث البطل
و قتلنا القرن من ساداتهم   و عدلناه ببدر فانعدل
فجزیناهم ببَدر مثلها   و بأُحد یوم احد فاعتدل
لو رءاوه فاستهلوا فرحاً   ثمّ قالوا یا یزید لا تشل
و کذالک الشیخ او صانی به   فاتّبعت الشیخ فیما قد سئل(۱)

یعنی: بازی کرد آل هاشم ـ یعنی: محمّد ـ با ملک. پس نه خبری از جانب خدا آمده و نه وحیی نازل شده.

من از فرزندان خندق نیستم، اگر از پسران احمد ـ یعنی: رسول خدا ـ انتقام نکشم، از آنچه با پدران ما کرده شده.

ما خون خود را از علی گرفتیم و کشتیم سواری را که شیر شجاعی بود.

و کشتیم بزرگترین بزرگان ایشان را و برابر نمودیم او را با کسانی که در جنگ بدر از ما کشتند.

و جزادادیم ایشان را مانند آنچه که در جنگ احد در روز آن جنگ با ما کردند.

که اگر بودند و می‌دیدند هلهله و خوشحالی می‌کردند و می‌گفتند ای یزید، شل نشوی.

و همچنین شیخ ـ یعنی: پدرم ـ به من وصیّت کرد به آن. پس من پیروی کردم خواسته او را.

و از کفریات او است:

زمانی که سر مقدّس حسین علیه السلام را در مقابل او گذاردند گفت:

یا حسنه یلمع بالیَدَین   یَلمَع فی طست من اللّجَین
کأنّما حفّ بوردتین   کیف رأیت الضرب یا حسین

۱ـ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۳۴۴؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۴۴.

شفیت غـلّی مـن دَمِ الحسـین یا لیت مَن شاهد فی الحنین[1]

یعنی: چقدر حُسن او در مقابل می‌درخشد، و در میان طشت نـقره چنان درخشنده است که گویا زینت کرده شده است به‌دو پَرِ گل سرخ.

به روایت دیگر:

یـا حـبّذا بـردک فـی الیـدین و لو نک الاحمر فی الخـدّین
شفیت نفسی مـن دم الحسـین أخذت ثاری و قـضیت دیـنی
یا لیت من شاهد فـی الحـنین یرون فِعلی الیوم بـالحسین[2]

یعنی: چقدر طیّب و پاکیزه است بوی خوش تو و رنگ سرخی که در دو گونه تو است.

شفا دادم نفس خود را از خون حسین. گرفتم خون بهای خـود را و اداکردم دِین خود را.

ای کاش کسانی که در جنگ حنین کشته شدند، حاضر بودند امروز و می‌دیدند کاری راکه با حسین کردم.

و نیز از کفریّات او است:

پس از گفتن کفریّات فوق مشغول شرب شراب شد و این اشعار را خواند:

نـــفلق‌هاما مـــن رجـال أعـزّة علینا و هـم کـانوا أعـفّ و أصـبر
وأکـــرم عـــندالله مـــنّا مـــحلّة و أفضل فـی کـلّ الأمـور و أفـخر
عـــدونا و مـا العـدوان الاضـلالة علیهم و من یعدو علی الحق یخسر
فـإن تـعدلوا فـالعدل ألفـاه نـافعا اذا ضـمّنا یـوم القیامة مـحشر
و لکـننا فـزنا بـملک مـعجّل وان کان فی العقباء نارا تسـعّر[3]

یعنی: می‌شکافیم سرهائی از مردان عزیزی راکه بر ما غـالب بـودند و ایشان عفّت و صبرشان بیشتر بود. و گرامی‌تر بودند نزد خـدا از مـا از

۱ـ نورالعین فی مشهد الحسین عليه‌السلام، ص۶۵؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۴۷.
۲ـ مثیر الأحزان، ص۹۵؛ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۳۴۳.
۳ـ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص ۲۶۰؛ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۳۴۶.

حیث محلّ و مقام.

دشمنی کردیم ما و حال آنکه دشمنی کردن جز گمراهی نیست که به ایشان کرده‌ایم، و کسی که با حق دشمنی کند زیانکار می‌شود.

پس اگر عدالت کنید، عدل تدفی می‌کند صاحب خود را و نفع دهنده است، چون به همدیگر برسند در قیامت روز محشر.

و لیکن ما رستگار شدیم که به ملک معجّلی، هر چند در عالم عُقبیٰ آتشی است که به شدّت برافروخته می‌شود.

و دیدیم در حالی که این اشعار را می‌خواند، بانگ کلاغی بگوش او رسید، آن را به فال بد گرفت و بر طبعش گران آمد. کفر باطنی خود را بی‌پرده ظاهر کرد و گفت:

لمّا بدت تلک الرؤس و اشرقت — تلک الشموس علی ربی جیرون

صاح الغراب فقلت صح اولا تصح — فلقد قضیت من النبی دیونی(۱)

یعنی: چون آن سرهای تابناک ظاهر شد و تابید آن آفتاب‌ها، در بلندی‌های جیرون، کلاغ صیحه زد. پس گفتم: صیحه بزنی یانزنی، من دِین‌های خود را از پیغمبر اداء کردم.

و چون بانگ کلاغ او را ناراحت کرد، به فال بد گرفت که باعث زوال مُلک او می‌شود. باکلاغ به این شعر خطاب کرد:

یا غراب البین ماشئت فقل — انّما تندب امراً قد فعل

کلّ ملک و نعیم زائل — و بنات الدهر یلعبن بکلّ(۲)

غراب البین: کلاغ سیاهی است که نوحه می‌کند، مانند: نوحه کردن شخص محزون که در مصیبت‌ها فریاد می‌کند در میان دوستان و یاران. هرگاه ببیند جمعی گردهمند، به پراکندگی آنها و هرگاه جای معموری را ببیند، خبر به خراب شدن آن می‌دهد. می‌شناساند ساکن آن را به خراب شدن آن خانه یا مسکن، و می‌ترساند خورنده آن

۱ـ بحار الأنوار، ج۴۵، ص۱۹۹.
۲ـ شرح نهج البلاغه، ج۳، ص ۲۶۰؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۴۹.

چیزی را که می‌خورد. و به این مرغ تطیّر می‌شود به فال بد زدن و ملقب شدن. بـبین از بینونت است که کاشف از جدائی انداختن است.

و امّا معنای شعر: یعنی: ای غراب البین هرچه می‌خواهی بکن. جز این نیست که نـدبه می‌کنی به صدای بلند برای کاری که شده است:

هر ملک و نعمتی زایل شونده است و دختران روزگار با همه آنها بازی می‌کنند.

مؤلّف حقیر گوید: باید دانست که از ابتداء طلوع فجر اسلام، این شجره خبیثه مـلعونه بنی امیّه ـ علیهم لعائن الله ـ به تمام قویٰ جدیّت خود را به کـار بـردند کـه نگـذارنـد آفـتاب عـالم‌تاب ایـن دیـن مـقدّس الهـی طـالع و تـابان شـود از اول بـعثت خـاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله ابوسفیان ملعون با همدستان و هـمداسـتان‌های خـود، پـرچـم عـناد و عداوت و منازعه و مخاصمه با آن حضرت را برافراشتند و با تمام قـویٰ بـه بـادهای گوناگون مخالفت خواستند [تا] نور خدا را خاموش و وجـود بـاهر الجـود، چـراغ نورانی هدایت را نابود نمایند و نگذارند شجره طیّبه توحید و یگانه پرستی مُـثمِر و بارور گردد، چنانچه در اخبار خاصّه و عامّه و تواریخ و سیر خودی و بیگانه مفصّلاً شرح داده شده، غافل که خدایش بود همراه و نگهدار.

و هم‌چنین پس از رحلت آن بزرگوار با اهل بیت طـیّبین و طـاهرینش کـردند آنـچه کردند و حقّ ایشان را غصب نمودند تا نوبت به معاویه ـ علیه الهٰاویه ـ رسید و دامن عداوت را درکمال بی‌حیائی و عناد و کفر و الحاد گسترش داد و کفر خود را به انواع مکرها و خدعه‌ها و فریب‌ها و شیطنت‌ها ظاهر کرد و با ولیِ بر حقّ و وصیِ مطلق به جنگ و جدال پرداخت، تا آنکه به تظاهرات و ریا و سالوس بازی مسلمانان را از آل محمّد برگردانید و به نسبت‌های ناروا و سبّ و لعن بـر امـیرمؤمنان علیه السلام، مـردمان را وادار کرد، و چه بسیار شیعیان خاصّ آن حضرت و مؤمنین کامل الإیمان را بـه أشـدّ عقوبات و عذاب‌ها به قتل رسانید و بذر عداوت و دشمنی علیّ و اهل بـیت او را در زمین دل‌های مؤمنین پاشید، و به نام اسلام و دین ضعیف الإیمان‌ها را از راه حق بـه باطل سوق داد. و از هیچ گونه ظلم و جوری در حقّ آل محمّد و شیعیان ایشان فـرو گذار نکرد، تا وقتی که امیرمؤمنان علی علیه السلام در مـحراب عـبادت بـه درجـه شـهادت

رسید، راه ظلم و فساد و جور بیداد، بیشتر برای او باز شد و به کفر و طغیان و زندقه و الحاد او افزود و بر خلاف کتاب خدا و سنّت پیغمبر علانیة کوشید و کلیّه حدود الهیّه را معطل کرد و سنّت نبویّه را منسوخ نمود و حضرت مجتبی علیه‌السلام را به دسیسه مسموم و شهید نمود، و پس از شهادت آن حضرت مدّت ده سالی که زنده بود، همه جور شیرازه دین مقدّس اسلام را از هم گسیخت و پیش از واصل شدن، فرزند شوم و کافر ظلوم خود را با کمال شیطنت به جای خود بر سریر سلطنت نشانید. پس آن یزید پلید به حکم فرموده خدا در ضمن آیه شریفه شجره ملعونه که مؤل و مفسّر به بنی‌امیّه شده فرموده است: **﴿فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلاّٰ طُغْيَاناً كَبِيراً﴾**[1].

کفر و طغیان و زندقه و الحاد او از پدر خبیث ملعونش زیادتر شد، به نحوی که دین شریف اسلام مشرف به زوال شد و آفتاب ایمان نزدیک به محل غروب رسید. در این حال به حکم آیه شریفه: **﴿إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ﴾**[2].

خدای تعالی برای حفظ قرآن، یگانه حافظ عظیم الشأن، زنده کننده دین خود، حسین بن علی علیه‌السلام را به قیام و نهضت برانگیخت، تا به خون و مال و اهل عیال خود، پرچم نصر را برافرازد و دین مشرف به موت را حیات تازه بخشد و در هوای رضای الهی از خود و مال و اهل و عیال بگذرد و به ریخته شدن خون خود و عزیزان و یارانش، حتّی طفل شیرخوارش و به اسیر شدن اهل و عیالش، عَلَم اسلام را در عالم بلند کند و پرچم توحید را به اهتزاز درآورد، و شریعت جدّ بزرگوارش خاتم الأنبياء صلی‌الله‌علیه‌وآله را حیاتی تازه بخشد، و فانی فی الله و باقی به بقاء الله گردد، چنانچه منسوب به خود آن حضرت است که گفته:

ترکت الخلق طرّا فی هواکا — و ایتمت العیال لکی ازاکا
فلو قطعتنی فی الحبّ اربأ — لما حنّ الفؤاد إلی سواکا

و در شب تاریک این دارفانی، برای راهنمایی و هدایت بندگان، مصباحی فروزان و مهتابی درخشان و زینت آسمان و زمین و رحمت واسعه الهیّه باشد و مصداق أکمل و أتم قدسیّه مبارکه:

۱ـ سوره اسراء، آیه ۶۰.　۲ـ سوره حجر، آیه ۹.

«عبدی! اطعنی حتّی اجعلک مثلی اذا قلت لشیء کن فیکون».(۱)

یعنی: بنده من مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود قرار دهم، که هرگاه بـرای چـیزی گفتی باش به مجرّد گفتن برایت موجود و هست شود.

در بعضی از زیارات وارده بر آن حضرتست که:

«بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الضلالة و الجهالة و العمی و الشکّ و الارتیاب إلی باب الهدی».(۲)

یعنی: حسین علیه‌السلام کسی است که بذل کـرد خـون دل خـود را در راه محبّت تو، تا نجات دهد بندگان تو را از گمراهی و نادانی و کـوردلی و شک و ریب، و به سوی باب هدایت راهنمائی کند.

انگیزه نهضت حسین

حاصل کلام آنکه پس از مرگ معاویه، چون زمام امور به دست یزید پلید افتاد، بـه مراتب کفر و زندقه والحاد او از پدرِ ملعونش زیادتر بود، خواست کاری کند که نـام خدا و دین و قرآن و انبیاء و رُسُل، خاصّه حضرت خـاتم النـبیین و اوصـیاء طـیّبین طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ را از زبان‌ها بیندازد و همه آثار دینی را از میان بردارد و به خود کامگی مسلمانان را نیست و نابود کند و مردمان را به حـالت زمـان جاهلیّت برگرداند و از راه حق به باطل کشاند، در مقام برآمد که از مسـلمانان بـیعت گیرد برای خود و آنها را تحت سیطره و فرمان خود قرار دهد. نامه‌ای نوشت به پسر عمّش ولید پسر عتبه که در آن وقت حاکم مدینه طـیّبه بـود و او را مأمـور نـمود بـه بیعت گرفتن از اهل مدینه عموماً و از حضرت امام حسین علیه‌السلام خصوصاً بـرای او، و از او خواسته بود که اگر آن حضرت از بیعت کردن با او سرپیچی کند، ولیـد سـر آن بزرگوار را بِبُرد و برای یزید بفرستد.

پس از آنکه ولید نامه آن پلید را به نظر آن حضرت رسانید، آن جناب اسـترجـاع

۱ـ عدّة الداعی، ص ۳۰۷؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۶۵.

۲ـ اقبال الأعمال، ص ۶۷.

نمود و فرمود:

«إنّا للّه وإنّا اليه راجعون، و على الإسلام السّلام، إذ بليت الامّة براع مثل يزيد».[۱]

یعنی: ما برای خدائیم و بازگشت کننده به سوی اوئیم و اسلام را باید وداع کرد زمانی که امّت مبتلا شد به زمامداری مانند یزید.

و منسوب به آن حضرت است که فرمود:

و یا ذلة الاسلام من بعد عزّ اذا کان والی المسلمین یزید[۲]

یعنی: وای برخوار شدن اسلام پس از عزّت و غلبه‌ای که داشته، زمانی که سرپرست مسلمانان یزید باشد.

و نیز رو کرد به ولید، و فرمود:

«أيّها الأمير! إنّا أهل بيت النبوّة، و معدن الرّسالة، و مختلف الملائكة، و بنا فتح الله، و بنا ختم الله، و يزيد رجل فاسق، شارب الخمر، معلن بالفسق، قاتل النّفس المحرّمة، و مثلي لا يبايع بمثله، و لكن نصبح و تصبحون و ننظر و تنظرون أيّنا أحقّ بالخلافة و البيعة».[۳]

یعنی: ای امیر! مائیم اهل بیت پیغمبر و معدن رسالت و محلّ آمد و رفت ملائکه، و به ما افتتاح فرموده است خدا و به ما ختم فرموده، و یزید مردی است فاسق و کافر، که آشکار کننده است فسق را کشنده است نفسی را که حرام شده است کشتن آن، و مانند منی بیعت نمی‌کند با مانند او، و لیکن ما شب را صبح می‌کنیم و شما هم شب را صبح کنید و ما فکر می‌کنیم و شما هم فکر می‌کنید که کدام یک از ما سزاوارتریم به خلیفه پیغمبر بودن و بیعت کردن با او.

و نیز به مروان حکم ملعون هم فرمود که:

۱ـ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۲۶.
۲ـ معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۴۷.
۳ـ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

«لقد سمعت من جدّی رسول الله ﷺ يقول: الخلافة محرّمة على آل‌أبی سفيان».[۱]

یعنی: هر آینه شنیدم از جدّم رسول خدا ﷺ که می‌فرمود: خلیفه پیغمبر بودن حرام شده است بر آل ابی سفیان.

بدانکه از ظاهر این فرمایش نبوی ﷺ چنین استنباط می‌شود که خلافت به جعل و اختیار مردمان نیست و خلیفه را خدا باید معیّن کند، اعم از اینکه آن خلافت به عنوان رسالت باشد یا امامت، چنانچه خدای تعالی در کلام مجید خود در سوره انعام آیه ۱۲۴ فرموده:

﴿اللهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ﴾

یعنی: خدا داناتر است که کجا قرار دهد رسالت خود را.

و در سوره قصص آیه ۶۸:

﴿وَرَبُّکَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَيَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾

یعنی: و پروردگار تو می‌آفریند آنچه را که می‌خواهد و اختیار می‌کند نمی‌باشد برای مردمان اختیاری.

و در سوره احزاب آیه ۳۶:

﴿وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إذا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أمْراً أن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أمْرِهِمْ﴾

یعنی: و نمی‌باشد برای مرد مؤمنی و نه برای زن مؤمنه‌ای که چون خدا و رسول او حکم کنند امری را که بوده باشد برای ایشان اختیاری از امرشان.

پس تعیین خلیفه در روی زمین با خدا، یا به امر خداست، چنانچه فرموده است:

﴿إنّی جاعِلٌ فِی الْأرْضِ خَلِيفَةً﴾[۲].

یعنی: البتّه البتّه من خلیفه قرار دهنده‌ام در روی زمین.

۱ـ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۴۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۱۲.

۲ـ سوره بقره، آیه ۳۰.

و نیز در حقّ ابراهیم خلیل الله علیه السلام فرموده:

﴿إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ﴾(۱).

یعنی: من قرار دهنده‌ام برای مردمان، تو را به امامت. ابراهیم عرض کرد: و از ذریّه من هم این سمت امامت برای ایشان هست؟ فرمود: به عهد من که امامت است نمی‌رسند ستمکاران.

و فرموده:

﴿یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ﴾(۲).

یعنی: ای داود ما تو را خلیفه قرار دادیم در روی زمین.

پس بدانکه مقصود از کلام امام علیه السلام و فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله، منحصر در حرام بودن خلافت در آل ابی‌سفیان تنها نیست، بلکه بر همه بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس و فرعون‌های این امّت در هر عصری حرام بوده و هست و همه آنها مستحقّ لعنت بوده و می‌باشند مقصود امام علیه السلام این بوده: هر کسی لایق نیست خلیفه خدا و پیغمبر باشد یا تعیین خلیفه کند مگر به جعل و نص خدای تعالی و نصب پیغمبر به امر و اذن او، و آن به اختیار مردمان نیست که تعیین و نصب کنند، بلکه آن حقّ ثابت اهل بیت عصمت و طهارتست که از جانب خدا منصوبند و آیه تطهیر در شأن ایشان نازل شده، و خلافت دیگران بر خلاف حق و واقع است، و لذا به امر خدا و رسول او به لعنت ابدی گرفتار خواهند بود، به علّت غصب کردنشان حقوق آل محمّد علیهم السلام را.

«اللّهمّ العن اول ظالم ظلمَ حقّ محمّد و آل محمّد، واخر تابع له علی ذلک، اللّهم العن العصابة الّتی جاهدت الحسین علیه السلام و بایعت و تابعت علی قتله، اللّهم العنهم جمیعاً».(۳)

۱ـ سوره بقره، آیه ۱۲۴. ۲ـ سوره ص، آیه ۲۶.
۳ـ مصباح المتهجد، ص ۵۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

حکایت نامهٔ معتضد عباسی و امر او به لعن بر معاویه و بنی‌امیّه

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه صفحه (۸۰۶) چاپ سنگی که در سال (۱۲۷۱) قمری در طهران در کارخانه آقا میر باقر طهرانی چنین نقل کرده و گفته:

«و من الكتب المستحسنه الكتاب الذی كتبه المعتضد بالله ابوالعباس أحمد بن الموفّق أبی‌طلحة ابن المتوكل على الله فی سنة أربع و ثمانين و مأتين وزيره حينئذ عبيدالله بن سليمان و أنا أذكره مختصراً من تاريخ أبی جعفر محمّد بن جرير الطبری.

قال أبوجعفر: فی هذه السنة عزم للمعتضد على لعن معاوية بن أبی‌سفيان على المنابر، و أمر بإنشاء كتاب يقرء على الناس، فخوفه عبيدالله بن سليمان اضطراب العامّة، و إنّه لا يأمن أن تكون فتنة، فلم يلتفت اليه فكان اول شیء بدء به المعتضد من ذلک التقدّم الی العامّة بلزوم أعمالهم، و ترک الاجتماع و العصبيّة، و منع القصّاص عن القعود على الطّرقات و أنشاء هذا الكتاب و عملت به نسخ قرئت بالجانبين من مدينة السّلام فی الأرباع و المحال و الاسواق فی يوم الأربعاء لست بقين منها، و منع القصّاص من القعود فی الجانبين، و منع أهل الحلق من القعود فی المجلسين، و نودی فی المسجد الجامع ينهی الناس عن الاجتماع و غيره، و منع القصّاص و أهل الحلق من القعود، و نودی إنّ الذمة قد برئت ممن اجتمع من الناس فی مناظرة أو جدال، و تقدّم الی الشّراب الذين يسقون الماء فی الجامعين ان لا يترحّمون على معاوية، و لا يذكروه، و كانت عادتهم جارية بالترحّم عليه.

و يحدّث الناس أنّ الكتاب الذی قد أمر المعتضد بإنشائه بلعن معاوية يقرء بعد صلوٰة الجمعة على المنبر، فلمّا صلى الناس بادروا الی المقصورة ليسمعوا قرأته الكتاب، فلم يقرءا و قيل: إن عبيدالله بن سليمان صرفه عن قرائته، و إنّه أحضر يوسف بن يعقوب القاضی، و أمره بأن يُعمل الحيلة فی ابطال ما عزم المعتضد عليه، فمضیٰ يوسف و كلّم المعتضد فی ذلک، و

قال له: إنّی أخاف أن تضطرب العامّة، و یکون منها عند سماعها هذا الکتاب حرکة، فقال: إن تحرّکت العامّة أو نطقت فوضعت السّیف فیها. فقال: یا أمیرالمؤمنین فما تصنع بالطالبیین الذین یخرجون فی کل ناحیة، و یمیل الیهم خلق کثیر، لقرابتهم من رسول الله ﷺ، و ما فی هذا الکتاب من اطرائهم أو کما قال و اذا سمع الناس هذا کانوا الیهم امیل، و کانوا هم أبسط ألسنة، و أثبت حجةً منهم الیوم، فأمسک المعتضد فلم یردّ الیه جوابا، و لم یأمر بعد ذلک فی الکتاب بشیء».

ترجمهٔ حکایت: ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است: از مکتوب‌های مستحسنه نوشته‌ایست که معتضدبالله عبّاسی در سال دویست و هشتاد و چهار هجری قمری نوشته و در آن زمان عبیدالله بن سلیمان وزیر او بوده و من مختصری از آن را از تاریخ ابی‌جعفر محمّد بن جریر طبری ذکر می‌کنم.

ابوجعفر گفت: در آن سال معتضد عزم کرد بر لعن کردن به معاویة بن ابی‌سفیان در بالای منبرها و فرمان داد که چنین نوشته‌ای نوشته شود و بر مردمان بخوانند عبیدالله بن سلیمان خواست معتضد را از جنبش و به صدا درآمدن مردمان و ظهور فتنه و فساد بترساند. تذکّر او در معتضد اثر نکرد و گفت که: در اول امر به مردمان بگویند که: هر کسی در دنبال کسب و کار خود باشد و داستان سرائی و قصّه گویی را موقوف کنند، و از روی نوشته نسخه‌های متعدّد بنویسند و در میان مردمان پخش کنند و [از] ازدحام و جمعیّت و عصبیّت خودداری کنند و آن نوشته‌ها را در چهار طرف شهر و محلّه‌ها و بازارهای بغداد انتشار دهند، و در روز چهارشنبه بیست و چهارم یکی از ماه‌های آن سال بخوانند و مردمان به کارهای دیگر نپردازند و از دو طرف شهر همه آنها [به] گوش باشند و گوش‌های خود را برای شنیدن این نوشته باز کنند، و در مسجد جامع هم منادی ندا کند که هیچ کس ایمن

نیست که در این مسجد و سایر مسجدها درآید و انجمن نماید و با هم جدال کنند، و هر که بر خلاف آن کند ذمّه از وی بریء خواهد بـود، و هم سقّاهائی که در دو مسجد آب می‌دهند قَدِغَن نمود کـه بـر مـعاویه رحمت نفرستند و نام او را به زبان نیاورند، مانند پیش از اینکه او را به خوبی یاد می‌کردند و بر او طـلب رحـمت مـی‌نمودند. و بـه مـردمان فرمان دادند که آن مکتوب را بخوانند، پس از آنکه از نماز جمعه فارغ شدند. و آن رابالای منبر بخوانند.

و چون نماز تمام شد، اهل مسجد در مـقصوره ازدحـام کـردند تـا مضمون آن مکتوب را بشنوند. هر قدر نشستند خوانده نشـد. بـعضی گفته‌اند که: عبیدالله بن سلیمان کـوشش زیـادی کـرد تـا مـعتضد را از اراده‌ای که داشت منصرف کند که آن نوشته خوانـده نشـود و یـوسف بن یعقوب قاضی را حـاضر کـرد، و او را نـزد مـعتضد فـرستاد تـا بـه تدبیری او را از این اراده برگرداند.

یوسف به نزد معتضد رفت و با او بسی گفتگو نـمود و گـفت: مـن مـی‌ترسم کـه عـامّه مـردمان از شـنیدن آن نـوشته مـضطرب شـوند و شورشی برپاکنند.

معتضد گفت: با شمشیر آنها را آرام می‌کنم.

یوسف گفت: یا امیرالمؤمنین آن وقت با طالبیین چه خواهـی کـرد که در هر ناحیه‌ای خروج خواهند کرد و مردمان به گرد ایشـان جـمع خـواهـند شـد و خـویشاوندی ایشـان را بـا رسـول خـدا مـلاحظه می‌نمایند. و این نـامه کـه مشـتمل است بـر عـیب‌های دشـمنانشان و منقبت‌های خودشان می‌بینند و برای ایشان حجّت مـی‌شود. بـالاخره معتضد از آن دست برداشت.

مکتوب معتضد

ابن ابی‌الحدید گوید:

«و كان من جملة الكتاب بعد أن قدّم حمدالله و الثناء عليه و الصّلوة على رسوله».

امّا بعد: فقد انتهى إلى اميرالمؤمنين ما عليه جماعة العامة من شبهة قد دخلتهم فى أديانهم، و فساد قد لحقهم فى معتقدهم، و عصبيّة قد غلبت عليها أهوائهم، و نطقت بها ألسنتهم، على غير معرفة و لا رويّه، قد قلّدوا فيها قادة الضّلالة بلا بيّنة و لا بصيرة، و خالفوا السنن المتبعة، الى الاهواء المبتدعة، قال الله تعالى: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدَى مِنَ اللهِ إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾[1]، خروجا من الجماعة، و مسارعة إلى الفتنة، و ايثاراً للفرقة، و تشتيتاً للكلمة، و إظهارا لموالاة من قطع الله عنه الموالاة، و تبرمنه العصمة، و أخرجه من الملّة، و أوجب عليه اللعنة، و تعظيماً لمن صغر الله حقّه، و اوهن أمره، و أضعف ركنه، من بنى‌اميّة الشجرة الملعونة، و مخالفة لمن استنقذهم الله من الهلكة، و أسبغ علهيم به النعمة من أهل البركة و الرحمة، ﴿وَ اللهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَ اللهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾[2].

فأعظم اميرالمؤمنين ما انتهى اليه من ذلک، و رأى ترک إنكاره حرجاً عليه فى الدّين، و فساداً لمن قلده الله أمره من المسلمين، و اهمالاً لما أوجبه الله عليه من تقويم المخالفين، و تبصير الجاهلين، و إقامة الحجة على الشاكّين و بسط اليد على المعاندين! و أميرالمؤمنين يخبركم معاشر المسلمين ان الله جلّ ثناءه لمّا انبعث محمّداً ﷺ بدينه، و أمره أن يصدع بأمره، بدأ بأهله و عشيرته فدعاهم الى ربّه، و أنذرهم و بشّرهم، و نصح لهم و أرشدهم، فكان من استجاب له، و صدّق قوله، و اتّبع أمره نفريسير من بنى أبيه، من بين مؤمن بما أتى به من ربّه، و ناصر لكلمته و إن لم يتبع

۱ـ سوره قصص، آیه ۵۰.

۲ـ سوره بقره، آیه ۱۰۵.

دينه إعزاز او إشفاقا عليه، فمؤمنهم مجاهد ببصيرته، و كافرهم مجاهد بنصرته رحميّته، يدفعون من نابَذه و يقهرون من عازّه و عانده، و يتوثّقون له ممن كانفه و عاضده، و يبايعون له من سمح له بنصرته، و يتجسّسون أخبار أعدائه، و يكيدون له بظهر الغيب كما يكيدون له برأى العين، حتّى بلغ المدى، و حان وقت الاهتداء، فدخلوا فى دين الله و طاعته و تصديق رسوله و الايمان به بأثبت بصيرة، و أحسن هدى و رغبة، فجعلهم الله اهل بيت الرحمة، و أهل بيت الذى أذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيراً، معدن الحكمة، و ورثة النبوّة، و موضع الخلافة، أوجب الله لهم الفضيلة، و الزم العباد لهم الطاعة، و كان ممن عانده و كذّبه و حاربه من عشيرته العدد الكثير و السّواد الأعظم يتلقّونه بالضرر و التشريب، و يقصدونه بالأذى و التخويف و ينابذونه بالعداوة، و ينصبون له المحاربة و يصدون عن قصده، و ينالون بالتعذيب من اتبعه، و كان أشدّهم فى ذلک عداوة، و أعظمهم له مخالفة، و أوّلهم فى كلّ حرب و مناصبه و رأسهم فى كلّ اجلاب و فتنة، لا يرفع على الإسلام راية إلّا كان صاحبها و قائدها و رئيسها أبا سفيان بن حرب صاحب احد و الخندق و غيرهما، و أشياعه من بنى اميّة الملعونين فى كتاب الله، ثم الملعونين على لسان رسول الله ﷺ فى مواطن عديدة، لسابق علم الله فيهم، و ماضى حكمة فى أمرهم، و كفرهم و نفاقهم فلم يزل لعنه الله يحارب مجاهداً، و يدافع مكائداً و يجلب منابذاً، حتّى قهره السيف، و علا أمر الله و هم كارهون، فتعوّذبا الإسلام غير منطو عليه، و أسرّ الكفر غير مقلع عنه، فقبله و قبل ولده على علم منه بحاله و حالهم، ثم أنزل الله تعالى كتاباً فيما أنزله على رسوله يذكر فيه شأنهم، و هو قوله تعالى: ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾[1]، و لا خلاف بين أحد من انه تبارک و تعالى أراد بها بنى أميّة.

و ممّا ورد من ذلک فى السنة، و رواه ثقات الأمّة قول رسول الله ﷺ

١ـ سوره اسراء، آیه ٦٠.

فیه و قد رَآهُ مقبلا علی حمار و معاویه یقوده و یزید یسوقه: لعن الله الراکب و القائد و السائق.

ومنه ما روته الرّواة عنه من قوله یوم بیعة عثمان: تلقّفوها یا بنی عبد شمس تلقُّف الکرة، فو الله ما من جنّة و لا نار، و هذا کفر صراح یلحقه اللعنة من الله کما لحقت الذین کفروا من بنی‌اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون.

و منه ما یروی من وقوفه علی ثنیة أحد من بعد ذهاب بصره و قوله لقائده: هٰهنا رمینا محمّداً و قتلنا أصحابه.

و منها الکلمة التی قالها للعباس قبل الفتح و قد عرضت علیه الجنود: لقد أصبح ملک ابن أخیک عظیماً، فقال له العباس: و یحک، انه لیس بملک، انّها النبوّة.

ومنه قوله یوم الفتح و قد رأی بلا لا علی ظهر الکعبه یؤذّن و یقول: أشهد أنّ محمّداً رسول الله ﷺ: لقد أسعد الله عتبة بن ربیعه إذلم یشهد هذا المشهد.

و منها الرُءیا التی رَءاها رسول الله ﷺ فوجم لها. قالوا: فما رءای بعدها ضاحکا، رءای نفراً من بنی‌امیّه ینزون علی منبره نزوة القردة.

و منها اطراد رسول الله ﷺ الحکم بن أبی‌العاص لمحا کانة إیّاه فی مشیته، و ألحقه الله بدعوة رسول الله ﷺ آفةً باقیةً حین التفت الیه فرءآه یتخلّج یحکیه، فقال: کن کما انت فبقی علی ذلک سایر عمره هذا الی ما کان من مروان ابنه فی افتتاحه اول فتنة کانت فی الإسلام، و احتقابه کلّ دم حرام سفک فیها أو أریق بعدها.

و منها ما أنزل الله تعالی علی نبیّه ﷺ لیلة القدر، خیر من ألف شهر! قالوا: ملک بنی‌امیّة.

و منها أنّ رسول الله ﷺ دعا معاویة لیکتب بین یدیه، فدافع بأمره و اعتلّ بطعامه، فقال ﷺ: لا أشبع الله بطنه فبقی لا یشبع و یقول: و الله ما

أترک الطعام مشبعاً و لكن اعياءاً.

ومنها انّ رسول الله ﷺ قال: يطلع من هذا الفجّ رجل من امّتى يحشر على غير ملّتى، فطلع معاوية.

ومنها انّ رسول الله ﷺ قال: إذا رأيتم معاوية على منبرى فاقتلوه.

ومنها الحديث المشهور المرفوع أنّه قال ﷺ: إنّ معاوية فى تابوت من نار، فى أسفل درک من جهنّم، ينادى: يا حنّان يا منّان. فيقال له: ﴿ءَآلْئَٰنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾[1].

ومنها انتزائه بالمحاربة لأفضل المسلين فى الإسلام مكانا، و أقدمهم إليه سبقاً، وأحسنهم فيه أثراً و ذكراً على بن ابيطالب عليه السلام ينازعه حقّه بباطله، و يجاهد أنصاره بضلاله و أعوانه، و يحاول ما لم يزل هو و أبوه يحاولانه، من إطفاءِ نور الله، وجحود دينه، ﴿وَيَأْبَى اللهُ إلاّ أن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾[2] و يستهوى أهل الجهالة، و يموّه لأهل الغباوه و بمكره و بغيه الّذين قدم رسول الله ﷺ الخبر عنهما، فقال لعمار بن ياسر: تقتلک الفئة الباغية، تدعوهم إلى الجنّة و يدعونک إلى النار، مؤثرا للعاجلة، كافراً بالآجلة خارجاً من ربقة الإسلام، مستحلاً للدّم الحرام؛ حتّى سفک فى فتنته، و على سبيل غوايته و ضلالته مالا يحصى عدده من أخيار المسلمين، الذّابين عن دين الله، و الناصرين لحقّه، مجاهداً فى عداوة الله، مجتهدا فى أن يعصى الله فلايطاع، و يبطل أحكامه فلاتقام، و يخالف دينه، فلا يدان و أن تعلو كلمة الضلال و ترتفع دعوة الباطل، و كلمة الله هى العلياء، و دينه المنصور، و حكمه النافذ، وأمره الغالب و كيد من عاداه و حاده المغلوب الداحض؛ حتّى احتمل أوزار تلک الحروب و ما اتبعها؛ و تطوّق تلک الدّماء و ما سفک بعدها، و سنّ سنن الفساد التى عليه إثمها وإثم من عمل بها، و أباح المحارم لمن أُرتكبها، و منع الحقوق أهلها، و غرّته الامال، و استدرجه الإمهال و كان ممّن أوجب الله عليه به

۱ـ سوره يونس، آيه ۹۱.
۲ـ سوره توبه، آيه ۳۲.

اللّعنه قتله من قتل صبراً من خيار الصحابة والتابعين، و أهل الفضل و الدّين، مثل عمرو بن الحمق الخزاعى و حجر بن عدى الكندى، فيمن قتل من أمثالهم، على أن يكون له العزّة و الملك و الغلبة، ثم ادّعاؤه زياد بن سمية أخا، و نسبته إيّاه الى أبيه، و الله تعالى يقول: ﴿أدْعُوهُمْ لِآبَاءِهِمْ هُوَ أقْسَطُ عِندَاللهِ﴾[1] و رسوله ﷺ يقول: ملعون من ادّعى الى غير أبيه، و انتمى الى غير مواليه. و قال: الولد للفراش و للعاهر الحجر، فخالف حكم الله تعالى و رسوله جهاراً، و جعل الولد لغير الفراش والحجر لغير العاهر، فأحلّ بهذه الدعوة من محارم الله و رسوله فى امّ حبيبة امّالمؤمنين و فى غيرها من النساء من شعور و وجوه و قد حرّمها الله، و أثبت بها من قربى قد أبعدها الله، مالم يدخل الدّين خلل مثله، و لم ينل الإسلام تبديل يشبهه.

و من ذلک ايثاره لخلافة الله على عباده ابنه يزيد، السّكير الخـمير صاحب الدّيكة و القهوة و القردة، و أخذ البيعة له على خيار المسلمين بالقهر و السّطوة و التوعد و الإخافة، و التهديد و الرّهبة، و هو يعلم سفهه، و يطلع على رهقه و خبثه، و يعاين سكراته و فعلاته، و فجوره و كفره. فلمّا تمكّن قاتله الله فيما تمكّن منه، طلب بثارات المشركين و طواتاهم عند المسلمين، فأوقع بأهل المدينة فى وقعة الحرّة الوقعة الّتى لم تكن فى الإسلام أشنع منها و لا أفحش، فشفى عند نفسه غليله، و ظنّ أنّه قد انتقم من أولياء الله، و بلغ الثار لاعداء الله، فقال مجاهداً بكفره، و مظهرا لشركه:

ليت أشـياخى بـبدرٍ شـهدوا　　　جزع الخزرج من وقع الأسَـل

قول من لا يرجع إلى الله و لا إلى دينه و لا إلى رسوله و لا إلى كتابه، و لا يؤمن بالله و بما جاء من عنده، ثم أغلظ ما انتهک، و أعظم ما اخترم، سفكه دم الحسين بنعلى عليه السلام، مع موقعه من رسول الله ﷺ و مكانه و منزلته من الدّين و الفضل و الشهادة له و لأخيه بسيادة شباب أهل الجنّه؛ اجتراءاً على‌الله، و كفراً بدينه، و عداوة لرسـوله، و مـجاهرة لعـترته، و

---

۱. سوره احزاب، آیه ۵.

استهانةً لحرمته، كأنّما تقتل منه و من أهل بيته قوماً من كفرة الترک و الدّيلم، و لايخاف من الله نقمة، و لا يراقب منه سطوةً، فتبر الله عمره، و أخبث أصله و فرعه، و سلبه ما تحت يده، و أعدّله من عذابه و عقوبته، ما استحقّه من الله بمعصيته هذا الى ماكان من بنى مروان تبديل كتاب الله، و تعطيل أحكام الله، و اتّخاذ مال الله بينهم دولاً، و هدم بيت الله، و استحلالهم حرامه، و نصبهم المناجيق عليه، و رميهم بالنيران إياه، لا يألون له إحرقا و إخراباً، و لما حرّم الله منه استباحة و انتهاكا، و لمن لجاء اليه قتلا و تنكيلا، و لمن أمّنه الله به إخافةً و تشريدا، حتّى إذا حقّت عليهم كلمة العذاب، و استحقّوا من الله الانتقام، و ملئوا الأرض بالجور و العدوان، و عمّوا بلاد الله بالظلم و الاقتسار، و حلّت عليهم السخطة، و نزلت بهم من الله السّطوة، أتاح الله لهم من عترة نبيّه و أهل وراثته، و من استخلصه منهم لخلافته، مثل ما أتاح من أسلافهم المؤمنين، و ابائهم المجاهدين، لأوائلهم الكافرين، فسفک الله به دماءهم مرتدين، كما سفک بابائهم مشركين، و قطع الله دابر الّذين ظلموا و الحمد لله ربّ العالمين». (۱)

ترجمهٔ مکتوب معتضد عبّاسی: حاصل مضمون کتاب این است که، به امیرمؤمنان ـ یعنی: معتضد بالله خلیفه عبّاسی ـ شبهه‌هایی رسیده در دین‌های جماعت عامّه و فسادی که در ایشان راه یافته به نحوی که عصبیّت و هواهای فاسده در عقاید ایشان چنان غالب شده که بدون معرفت و فکر و بیّنه و بصیرت سخنانی می‌گویند، و از رهبران ضلالت و گمراهی پیروی نموده و از سنّت‌هائی که باید متابعت کنند روی گردان شده و به هواهای نفسانیّه و بدعت‌های ناروا روی آورده‌اند، و حال آنکه خدای تعالی فرموده: کیست ستمکارتر از کسی که از راهنمائی خدای تعالی روی بگرداند و پیروی از هوای نفس

۱ـ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۷۱؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۲۰۳.

کند؟ به‌درستی که خدا هدایت نمی‌کند ستمکاران را و این بی‌باکیها و نادانی‌ها و بیرون رفتن از جمع و جماعت و به فساد و فتنه شتاب کردن و جدائی و تفرقه انداختن و سخن سازی و اظهار دوستی کردن است با کسانی که خدای تعالی دوست داشتن ایشان را قطع فرموده و آنها را از دایره عصمت و مرکز ملّت خارج کرده، و لعنت بر آنها را واجب قرار داده و آنها کسانی هستند که خدا آنها را کوچک و کارهاشان را خوار و بی‌ارزش و پست و ناپایدار فرموده و بزرگ شمردن ایشان بی‌جا و بی‌مورد است و ایشان بنی‌امیّه‌اند که شجره ملعونه‌اند، که مخالفت کردند با آن کسی که خدا به سبب شرافت وجود او، این مردمان را از وادی هلاکت نجات و رستگار فرماید و به انواع نعمت و برکت برخوردار ساخته و آنها را اهل برکت و رحمت قرار دهد و خدا هر کسی را که می‌خواهد به رحمت خود اختصاص می‌دهد و او است صاحب فضل بزرگ.

و چون این حالات ناستوده و خصلت‌های ناپسندیده به امیر مؤمنان ـ یعنی: معتضد ـ رسید و این اطوار و افعال ناشایسته و ناپسند که بر خلاف دین و آئین خدای صاحب جلال بر او مکشوف شد و بر حضرتش گران آمد و آنها را بزرگ شمرد و دانست که اگر انکار این کار ناهموار را نکند و انکار خود را استوار ننماید، حرجی بر وی در دین و آئین خواهد شد، و برای آن کس که خدا او را کافل مسلمانان قرار داده در کارهاشان، موجب فساد می‌شود در آنچه که بر وی واجب نموده و تقویم مخالفین و آگاهی جاهلین و اقامه حجّت بر شاکین و بسط یَد بر معاندین را روا داشته و به وظیفه خود عمل نکرده و آن را مهمل گذارده. و امیر مؤمنان شما مسلمانان را خبر می‌دهد که، چون خدای سبحان پیغمبر خود را برانگیخت و او را فرمان داد تا امر خود را سخت و استوار گرداند، رسول خدا ﷺ در اول امر به دعوت اهل و

عشیره خود ابتداء کرد و آنها را به خدای یگانه دعوت کرد و به بیم و امید و وعده و وعید زبان باز کرد و به نصیحت و ارشاد آنها سخن گفت. و از جمله آنهائی که دعوت او را اجابت کرد و گفته او را تصدیق نمود و تابع امر او شد، معدود کمی بودند از خویشان و نزدیکان خودش. و آن‌ها دو فرقه بودند: یک فرقه به آنچه از جانب پروردگارش آورده بود ایمان آوردند و در دینش ناصر و یاور او بودند، و فرقه دیگر اگر چه متابعت دین آن حضرت را نکردند، لکن محض اغرار و اشفاق بر آن حضرت از یاریش بر کنار نشدند.

پس آنکه ایمان آورد از روی بصیرت، مجاهده کرد و آنکه به کفر باقی‌ماند، از راه حمیّت و شفقّت به یاریش کوشش کرد و دشمنان و معاندان آن حضرت را مورد قهر خود قرار داده و از دشمنان او دفاع می‌نمود و یار و یاور او و یارانش می‌شد و کار بیعت با آن حضرت را استوار می‌کرد و به کین و کید با دشمنان آن حضرت می‌پرداخت تا زمان اهتداء و ظهور اسلام رسید. پس به دین خدا و تصدیق و طاعت او و رسول او گرویدند. از روی بصیرت و حُسن طریقت و کمال میل و رغبت و مسلمان می‌شدند، و خدای تعالی آن نفوس جلیله را اهل بیت رحمت و اهل بیتی که از هرگونه رجس و پلیدی پاک و پاکیزه فرمود و معدن حکمت و وارث‌های نبوّت و موضع خلافت قرار داد و فضیلت و برتری را برای ایشان فرض و واجب گردانید و طاعت ایشان را بر تمام جهانیان واجب گردانید.

و از عشیره آن حضرت جمع کثیری به عداوت و دشمنی و عناد و تکذیب و محاربه با آن حضرت پرداختند و از ضرر و زیان و آزار و سبک کردن و ترسانیدن آن جناب تا می‌توانستند فروگذار نکردند و هماره می‌خواستند آن حضرت را از قصد و نیّتی که داشت باز دارند و چراغ هدایت را خاموش کنند و دین خدا را ناچیز و نابود کنند و هر

یک از پیروان آن حضرت را که می‌یافتند به شکنجه و اذیّت و آزار رنجه می‌نمودند و هر چه می‌توانستند از خاموش کردن نور خدا مضایقه نمی‌نمودند.

و در میان آن مردمان کافر و محارب، آن کسی که بیشتر از همه آنها عداوت داشت و مخالفتش از همه زیادتر و پرچم‌های فتنه و فساد می‌افراشت و سرهنگ و پیش جنگ و ریاست بر همه آنها داشت، ابوسفیان بن حرب بود، که در واقعه احد و خندق و غیر آنها آشوب‌هائی بپا کرد که تا قیامت بر پا می‌باشد و پیروان او از بنی‌امیّه بودند که در کتاب خدا و زبان رسول خدا ﷺ در مواطن عدیده لعن کرده شده و خدا، دانای به کارهای ایشان بود و به آنچه حکمت و مصلحت در کار و کفر ایشان تقاضا داشت و به علم خدا گذشته بود، آنها را مهلت داد. و ابوسفیان که لعنت خدا بر او باد، پیوسته با کوشش تمام محاربه می‌کرد و با مکر و فریب، مانع و مخالف و مدافع بر علیه آن حضرت بود تا وقتی که شمشیر خون آشام اسلام و دین خیرالأنام نیرومند شد، و امر خدا بالا گرفت و آن ملعون مقهور شد و ناچار اقرار به مسلمانی خود کرد، لکن کفرو نفاق را در دل خود استوار داشت، و رسول خدا ﷺ ادّعای مسلمان شدن او و فرزندانش را پذیرفت، با اینکه کفر و نفاق آنها را می‌دانست.

پس از آن خدا در جمله‌ای از کتاب خود که پیغمبر نازل فرمود، شأن آنها را در این آیه روشن فرمود و به شجره ملعونه ایشان را معرفی نمود در کتاب خود. و هیچ کس را خلاف و تردیدی نیست در اینکه مراد خدای تعالی از شجره ملعونه بنی‌امیّه می‌باشند.

از جمله مطاعن ایشان که در اخبار رسیده و موثقین از رُوات روایت کرده‌اند آن است که: رسول خدا ﷺ زمانی که ابوسفیان سوار بر الاغی بوده و معاویه افسار الاغ را می‌کشیده، و یزید (برادر معاویه) آن

را می‌رانده فرمود: «**لعن الله الراکب و القائد و السائق**» یعنی: لعنت کند خدا این سوار و کشنده مهار و راننده را. و به زبان مبارک، آنها را ملعون خواند.

و از جمله آنها این است که روایت کرده‌اند که: در روز بیعت با عثمان، گفت: ای پسران عبد شمس! این خلافت و سلطنت را به بازی گیرید و همچنان که گوی را در میدان می‌ربائید خلافت را بربائید و غنیمت بدانید. به خدا سوگند که نه بهشت جاویدانی هست و نه جهنّمی و نیرانی.

این سخن از ابی‌سفیان کفر صریح است که بر زبانش جاری شده و سزاوار لعن خدا گردیده، چنانکه کفّار بنی‌اسرائیل به زبان داود پیغمبر و عیسی علیهما السلام لعن کرده شدند.

و از جمله آنها این است که بعد از آنکه ابی‌سفیان، چشم ظاهر او مانند باطنش کور شده بود، وقتی که در بلندی کوه احد بر درّه‌ای توقف کرده بود، با قائد خود از روی فخر و مباهات گفت: در اینجا محمّد را تیر باران کردیم و یارانش راکشتیم.

و از جمله آنها این سخنی است که در روز فتح مکّه معظّمه، هنگامی که دید لشکر اسلام را عبور می‌دادند، با عبّاس گفت: همانا ملک و پادشاهی پسر برادرت بزرگ شد، عباس گفت: این را ملک و سلطنت نگوئید بلکه نبوّت و پیغمبریست.

و از جمله آنها این کلام است که در روز فتح مکّه وقتی دید بلال در پشت کعبه اذان می‌گوید، و گفت: «**أشهد أن محمّداً رسول الله**». ابو سفیان گفت: خدا عتبه پسر ربیعه را خوشبخت کرد که نبود تا این شهادت را بشنود.

و از جمله آنها خوابی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دید و از آن اندوهگین و محزون شد، در خواب دیده بود که چند تن از بنی‌امیّه بر منبر آن

حضرت جستن می‌کنند.

و از جمله آنها راندن و اخراج کردن رسول خدا ﷺ است حکم بن ابی العاص را وقتی که آن ملعون از دنبال آن حضرت می‌رفت و مانند آن بزرگوار قدم برمی‌داشت و خود را متمایل می‌کرد. ناگاه رسول خدا ملتفت شد که تقلید آن جناب را درآورده و خود را به همان حال دید. به او فرمود: در این حال که هستی باش. آن ملعون تا زنده بود به همان حال ناخوش باقی‌ماند، و پسرش مروان ملعون، فتنه‌های بزرگی در اسلام بپاکرد و باعث خونریزی‌های بسیار شد.

و از جمله آنها اینکه خدای تعالی در سوره قدر بر پیغمبر اکرم نازل فرمود، که شب قدر بهتر است از هزار ماه، که در تفسیر آن وارد شده که: مراد هزار ماهی است که مدّت سلطنت بنی‌امیّه بوده.

و از جمله آنها این است که رسول خدا ﷺ معاویه را در حضور خود خواند تا در نزد او کتابت کند و معاویه فرمان نبرد و به خوردن طعام عذر آورد. فرمود: خدا شکمش را سیر نگرداند. معاویه پس از آن هرگز شکم خود را سیر ندید. از سر طعام برمی‌خواست گفت از خوردن سیر نمی‌شوم، بلکه خسته می‌شوم و ناچار دهان می‌بندم و برمی‌خیزم.

و از جمله آنها رسول خدا ﷺ فرمود: از این درّه و راه میان کوه، مردی می‌آید از امّت من که محشور می‌شود بر غیر ملّت من، پس معاویه پدیدار شد.

و از جمله آنها اینست که رسول خدا ﷺ فرمود: هر وقت معاویه را بر منبر من ببینید او را بکشید.

و از جمله آنها: آن حدیث مشهور و مرفوع است که آن حضرت فرمود: معاویه در تابوتی از آتش در پائین‌تر در، که از جهنّم ندا می‌کند: یا حنّان یا منّان. در جواب او گویند: اکنون ندا می‌کنی و حال آنکه از

پیش عصیان کردی و از جمله مفسدین و تبه کاران بودی.

و از جمله آنها جنگ کردن معاویه است با آن کس که در اسلام بر همه مسلمانان از حیث مقام و منزلت افضل و بر همه آن‌ها در اسلام سابقه‌دارتر و از تمام آنها در اثر و پسندیده و ستوده شده و نام سعادتمند نیکوتر بود، و او علی بن‌ابی‌طالب است که معاویه از روی خویشاوندی باطل با او نزاع کرد، و از راه ضلالت و گمراهی با یاران آن حضرت عناد ورزید. و او و پدرش ابوسفیان در تمام روزگارشان برای خاموش کردن نور خدا و انکار دین او تا می‌توانستند کوشش کردند، لکن خدای تعالی نور خود را به اکمال و اتمام رسانید، اگر چه مشرک‌ها مکروه خاطرشان بود، و بر ایشان ناگوار بود.

و این مرد گمراه، مردمان نادان را فریب می‌داد و کسانی را که اهل عبادت بودند با مکر و حیله با خود یار و یاور می‌گردانید و با اهل ایمان دشمنی می‌کرد، چنانکه رسول خدا ﷺ از آن خبر داد و به عمّار یاسر فرمود که: تو را اشخاص گمراه و سرکش خواهند کشت. تو آنها را به بهشت می‌خواهی دعوت کنی، و ایشان تو را به دوزخ می‌خوانند. و اینها همه برای آن است که آنها دنیا و مال دنیا اختیار کرده‌اند، و آخرت را منکر و کافر خواهند شد و از ربقه اسلام سر پیچی خواهند کرد و خونی را که خدا ریختن آن را حرام کرده، حلال خواهند نمود، چندان که در فتنه گری او در راه ضلالت و گمراهی خون بسیاری از مسلمانان را خواهند ریخت، به اندازه‌ای که از حدّ و شمار بیرون باشد، و آنها کسانی می‌باشند که از دین خدا دفاع می‌کنند و یاری کننده‌اند حقّ خدا را، در حالتی که معاویه کوشش کننده است در دشمنی با خدا و جدّ و جهد می‌کند در باطل کردن احکام دین الهی.

پس معاویه کسی است که بر خلاف دین خدا کار کرد، و پرچم

ضلالت و گمراهی را بر افراشت و می‌خواست کلمه باطل بلند باشد و مردم را به باطل دعوت می‌کرد، لکن برخلاف خواسته او کلمه خدا بلند شد و او جز وِزر و وبال بهره‌ای نبرد، و آن خون‌ها و خون‌هائی که پس از او ریخته شد و هر بدعتی که در سنّت پیغمبر و شریعت آن حضرت گذارد و پس از وی باقی‌ماند و گناه هر کسی به آن عملکرد، بر گُردِه او گذارده شد و هرکس مرتکب حرامی شد و آن را مباح شمرد و حقوقی را از اهلش باز داشت بر وی بار گردید. و آن ملعون به آرزوهای این جهان فانی فریفته شد، و اگر چند روزی از روی مغروری مهلت یافت، برای زیاد شدن گناهانش بود. و او جماعتی از خیار صحابه و تابعین و اهل فضل و دین را، مانند: عمرو بن الحمق خزاعی و حجر بن عدی کندی را برای استحکام امر دولت و ملک و غلبه خود کشت و به سبب آن، لعنت خدا بر او واجب شد.

و از جمله آنها آنکه زیاد بن سمیّه را برادر خود خوانده و با پدر خود نسبت داد، با اینکه خدای تعالی فرموده که: فرزندان را به نام پدرانشان بخوانید که در نزد خدا عدالت آن سزاوارتر است، و رسول خدا ﷺ فرموده: فرزند به فراش نسبت داده می‌شود و زناکار بهره آن سنگ است. امّا معاویه حکم خدا و رسول را مخالفت کرد و آشکارا فرزند را برای غیر فراش و حجر را برای غیر زناکار مقرّر داشت و به علّت این دعوت، محارم خدا و رسول او را درباره امّ‌حبیبه خواهرش که زوجه رسول خدا و امّ‌المؤمنین بود، و در غیر، او از دیگر زن‌های خانواده خود حلال شمرد و روی و موی آن را بر دیدار نامحرم روا دانست، با آنکه خدا حرام [نمود] و به این سبب نزدیک آورد آنچه را که خدای تعالی دور داشته. ودر دین اسلام خلل و تبدیل وارد کرده، به نحوی که مانند آن روی نداده. یعنی: پس از آنکه زیاد را پسر پدر خود خواند و برادر پدری خود گرفت، ناچار از زنان خاندان و

خواهران او که به او محرم بودند و روی و موی از او نمی‌پوشیدند و چنانچه با محارم خود شایسته است دوری نمی‌کردند، از زیاد نیز خود را نمی‌پوشیدند و خواهرش امّ‌حبیبه امّ‌المؤمنین از او خود را نمی‌پوشاند معاویه چنین خلل بزرگی را در اسلام افکند و بر خلاف حکم خدا و رسول او رفتار نمود، و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نمود.

و از جمله آنها آنکه معاویه پسرش یزید شراب خوارِ هواپرستِ کبوتر باز و بوزینه باز فاسق فاجر راکه فاعل اقسام فسق و فجور، بود به قهر و غضب و تخویف و تهدید و رهبت و رعب، مردمان را به بیعت او ناچار و وادار کرد، با اینکه از مراتب نادانی و خباثت و جنایت و مستی و اقسام فسق و فجور و کفر او آگاه بود. چون آن خبیث به سریر سلطنت نشست و امر شاهی بر او استوار شد، در طلب خون مشرکین کمر بر بست، و در واقعه حرّه چنان آشوبی بر پا کرد که شنیع‌تر از آن در اسلام دیده نشده و قبیح‌تر از آن شنیده نشده و به ریختن خون چنین مردمان و این چنین خرابی‌ها در چنان شهر بر آتش درون آب بیفشاند، و گمان او این بود که از دوستان خود انتقام خود را بکشید و خون دشمنان خدا را باز طلبید و شرک خود را آشکار کرد وگفت: کاش اشیاخ من که در بدر کشته شدند بودند و چنین روز را می‌دیدند، جزع قبیله خزرج را از واقعهٔ طولانی.

و این سخن کسی است که هرگز اعتقاد به خدا و دین او ندارد و به رسول خدا و کتاب خدا و ایزد تعالی و آنچه از جانب خدا رسیده، ایمان نیاورده است و به این جمله که گفته قناعت نکرده است.

جنایت عظیم و کفر یزید

از جمله جنایات یزید که دلیل قاطع کفر و الحاد او است، ریختن خون حسین بن

علی علیه‌السلام است، با اینکه مقام و منزلت آن حضرت در نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و عظمت مرتبه آن بزرگوار در دین و شهادت دادن رسول خدا در حقّ آن حضرت و برادرش که دو سیّد جوانان اهل بهشت هستند بر او پوشیده نبود. و این گناه عظیم از او سر نزده مگر اینکه از راه جُرئت و جسارت نسبت به خدای تعالی و کافر بودن به دین خدا و دشمنی با رسول خدا و مجاهده با عترت پیغمبر و خار و ذلیل و اسیر کردن زنان و کودکان آن حضرت، مانند گروهی از کفّار تُرک و دیلم و نترسیدن از خدا و عذاب او و سطوت خدا را در نظر نگرفتن.

پس خدا هلاک و نابود کرد عمر او را و خبیث قرار داد ریشه و شاخه‌های او را، و از او گرفت آنچه را که در زیر دست او بود و مهیّا کرد برای او، عذاب و عقوبت خود را، به نحوی که استحقاق آن را داشت به سبب گناهان او و تا زمانی که کار به دست بنی‌مروان افتاد؛ از تبدیل کردن کتاب خدا و تعطیل احکام الهیّه و گرفتن مال خدا و تقسیم نمودن آن را در میان خودشان، و دولت خود قرار دادنشان و خراب کردن خانه خدا و حرام خدا را حلال کردن و نصب کردن منجنیق‌ها برای خراب کردن خانه خدا و آتش زدن آن و کوتاهی نکردن از سوزانیدن و خراب کردن و مباح دانستن آنچه را که خدا حرام کرده و هتک حرمت کردن و کشتن کسی که به او پناهنده می‌شد و گوش و بینی و اعضاء آنها را بریدن و ترسانیدن کسی که خدا او را امان داده و جدائی انداختن و طرد و تبعید کردن او، تا وقتی که عذاب خدا بر آنها واجب و از خدا استحقاق انتقام کشیدن یافتند.

وقتی که زمین را لبریز از ظلم و جور نمودند و مملوّ از عداوت و دشمنی کردند و عمومیّت دادند ظلم و ستم را در شهرهای خدا، و اختیار را از آنها گرفتند، در آن هنگام حلال شد بر آنها خشم و غضب خدا، و خدا سطوت خود را بر آنها مقدّر کند. خدا برای ایشان از عترت پیغمبر خود و اهل وراثت او و آنهائی که خالص گردانیده است ایشان را برای خلافت خود، مانند آنچه را که مقدّر فرموده از برای گذشتگان ایشان از مؤمنین و پدران مجاهدین ایشان برای کفّار آنها. پس بریزد خدا به سبب ظلم‌ها که برایشان وارد آمده و خون‌هائی که از ایشان ریخته شده، خون‌های مرتدّین

را همچنان که خون‌های پدران مشرک آنها را ریخت، و قطع کند خدا دنباله آن کسانی را که ظلم کرده و می‌کنند. و ستایش و ثناء جمیل مخصوص خدائیست که پروردگار جهانیان است.

ای گروه مردمان: به‌درستی که غیر از این نیست که خدای تعالی فرمان داده است که اطاعت کرده شود و مثل زده است که مثل زده شود و حکم کرده است تا عمل کرده شود. فرمود خدای سبحانه و تعالی که: خدا لعنت فرموده است کافران را و وعده داده است که ایشان را به جهنّم برد. و فرموده است: آن گروه را لعنت می‌کند خدا، و لعنت می‌کنند ایشان را لعنت کنندگان.

پس ای گروه مردمان! لعنت کنید کسانی را که خدا آنها را لعنت کرده و پیغمبر او هم لعنت کرده و جدا شوید از کسانی که قرآن نمی‌خوانند. تقرّب به خدا نخواهید یافت مگر به جدا شدن از ایشان. خدایا، ابوسفیان پسرحرب پسرامیّه و معاویه و یزید پسر معاویه و مروان پسر حکم و پسر او و اولاد پسر او را. خدایا، لعنت کن رهبران و پیشروان کفر و قائدین گمراهی و دشمنان دین و محاربین با پیغمبر و معطل کنندگان احکام و تبدیل کنندگان قرآن و هتک کنندگان خون حرام را. خدایا ما بیزاریم به سوی تو از دوستی کردن با دشمنانت و از اغماض اهل معصیت تو، چنانکه فرموده‌ای: نمی‌یابی گروهی را که گرویده‌اند به خدا و روز قیامت که دوستی کنند با کسانی [که] دشمنی با خدا و رسول او می‌کنند.

ای گروه مردمان! حق را بشناسید. اهل حق را هم بشناسید و تأمّل کنید در راه‌های گمراهی تا رهبران را بشناسید. پس واقف شوید نزد آنچه که خدا شما را واقف کرده بر آن و انفاذ کنید امر خدا را چنانکه شما را امر فرموده. و امیرمؤمنان از خدا می‌خواهد که شما را حفظ کند و توفیق شما را از او مسئلت می‌نماید، و میل دارد که شما را هدایت کند. و کفایت می‌کند خدا او را، و بر او است توکّل من و هیچ توانائی نیست مگر به عنایت خدا.

پایان مکتوب معتضد عبّاسی و خلاصه‌ای از ترجمه آن

پس از بیان آنچه از پیش شرح داده شد، از خباثت و ملعنت و کفر و الحاد و زندقه و عناد ابی‌سفیان و پسرش معاویه و فرزند پلید او یزید و تابعین آنها از بنی‌امیّه و مروان حکم و آل مروان، به تمام قوی کوشیدند که نامی از خدا و دین و انبیاء و رسل، خصوصاً حضرت سیّد المرسلین و آل طیّبین و طاهرین او ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ و اسمی از اسلام و ایمان و کتاب و سنّت باقی نماند و مسلمانان را به قهقریٰ؛ به روش جاهلیّت برگردانند و نور خدا را خاموش کنند. غافل از اینکه خدای تعالی تمام نور خود را ظاهر و کتاب و دین خود را حفظ خواهد نمود و یاری کنندگان دین خود را یاری خواهد فرمود، چنانچه فرموده است: ﴿**إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ**﴾.[1]

و در میان این شجره ملعونه بنی‌امیّه ـ لعنهم الله ـ، چون نوبت به یزید پلید رسید، به تمام معنی این نقشه شوم را خواست عملی کند، [لذا] کفر و الحاد خود را به طور اکمل ظاهر کرد و چنین پنداشت که به خوبی می‌تواند نقشه خود را به کار برد، و در نظر ظاهربینان از هم‌سلک و هم‌مشرب‌های او این مقصد شوم انجام شده به حساب می‌آمد إلاّ اینکه یگانه مانعی که در مقابل خود می‌دید و او را سدّ راه خود می‌دانست، حضرت ابی‌عبدالله حسین بن علی علیهما السلام بود.

خلاصهٔ کلام: این پدر و پسر، بنابر آنچه در اخبار و سیر و تواریخ و آثار رسیده، چنان جدیّت کردند، تا این مذهب باطل و عقیده فاسد را در میان مردم رواج دادند و باطل را به صورت حق جلوه گر نمودند، تا در دل‌های ایشان راسخ و محکم شد که دین خدا و رضای او و سعادت نشأتین را در این طریقه و عقیده ناروا و فاسد می‌دانستند که در لباس زهد و تقوی و دینداری بودند و در همه کارها و حرکات و سکناتشان مواظب و مراقب بودند و از ریختن خون پشه‌ای اجتناب می‌کردند و از قتل مگسی سؤال می‌نمودند و هیچ غفلت و تکاهلی از خود نشان نمی‌دادند، از کشتن و ریختن خون شیعیان آل محمّد، ولو هزارها باشند، به هیچ وجه باک و

۱ـ سوره محمّد، آیه ۷.

پروائی نداشتند و ابداً زشت و عیب و نقص و گناه نمی‌دانستند با اینکه خود را پیرو شرع می‌دانستند، سؤالی نمی‌کردند، بلکه به کشتن آنها به خدا تقرّب می‌جستند.

دو سال پیش از مردن و به دَرَک رفتن معاویه، حضرت امام ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر با جمیع مردان و زنان بنی‌هاشم و موالی و خدم و حَشَم و دوستان و شیعیان که در مدینه بودند و کسانی که در سایر ولایات دیگر مخفی بودند، و ایشان را می‌شناختند، همه آنها را احضار فرمود. چون به مکّه رسیدند و در منیٰ جمع شدند ـ و جمعیّت آنها از هزار نفر بیشتر بود و اکثر از ایشان از تابعان و اولاد صحابه بودند ـ در خیمه آن حضرت جمع شدند، و آن حضرت از جا بلند شد و خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت انشاء فرمود و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

می‌دانید که این شخص طاغی ملعون، نسبت به ما و شیعیان ما چه کرد و همه شماها دیدید و شنیدید و دانستید، و حال می‌ترسم این دین جدّ من که به شمشیر پدرم برپا شد از دست به در رود و کوشش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم علیّ مرتضی ضایع شود می‌خواهم شما را یادآوری کنم، آنچه را از جدّم شنیده‌ام به جهت شما بیان کنم. اگر دروغ گفتم، مرا تکذیب کنید و اگر راست گفتم، تصدیق کنید، امّا پنهان کنید و به شهرهای خود متفرّق شوید و در قبیله‌ها و ولایت‌ها، اگر به او اطمینان دارید و از او ایمن هستید و در محلّ وثوق و اعتماد شما است، دعوت کنید و در این امر مسامحه و سهل انگاری نکنید که من اثری بد در آن می‌بینم و نزدیک است که بالمرّه اسمی از دین و مسلمانان نخواهد ماند.(۱)

و پس از این وصیّت و نصیحتی که فرمود شروع به سخن گفتن کرد و فرمود:

«أنشدکم الله! هل تعلمون أنّ علی بن ابی‌طالب کان أخا رسول الله حین اخابین أصحابه فاخا بینه و بین نفسه و قال: أنت أخی و أنا أخوک فی الدّنیا و الاخرة؟ قالوا: ألّلهم نعم.

قال: أنشدکم بالله! هل تعلمون ان رسول الله اشتریٰ موضع مسجده و

۱ـ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۶؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۱۸۹.

منازله فابتناه، ثم ابتنی فیه عشرة منازل تسعة له و جعل عاشرها فی وسطها لأبی، ثمّ سدّ کلّ باب شارع إلی المسجد غیر بابه، فتکلّم فی ذلک من تکلم، فقال: ما أنا سددت و فتحت، و لکنّ الله أمرنی بسدّ أبوابکم و فتح بابه، ثمّ نهی الناس أن ینام فی المسجد غیره، و کان یجنب فی المسجد، و منزله فی منزل رسول الله، فولّد لرسول الله فیه أولاد؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أفتعلمون أنّ عمر بن الخطاب حرص علی کوة قدر عینیه من منزله إلی المسجد، فأبی علیه، ثمّ خطب قال: إنّ الله أمرنی أن ابنی مسجداً طاهراً لا یسکنه غیری و غیر أخی و ابنیه؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أنشدکم الله! أنّ رسول الله نصبه یوم غدیر خم، فنادیٰ له بالولایة و قال: فلیبلغ الشاهد الغائب؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أشدکم الله! أتعلمون أنّ رسول الله قال له فی غزوة تبوک: أنت منّی بمنزلة هارون من موسی و أنت مولی کلّ مؤمن و مؤمنة؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أنشدکم الله! أتعلمون أنّ رسول الله حین دعا النّصاریٰ من أهل نجران إلی المباهلة لم یأت إلّا به و صاحبته و بنیه؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أنشدکم الله! أنّه دفع إلیه اللواء یوم خیبر، ثم قال: لادفعها إلی رجل یحبّه الله و رسوله و یحبّ الله و رسوله کرّار غیر فرّار یفتحها الله علی یدیه؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أتعلمون أنّ رسول الله لم ینزل به شدیدة قطّ إلّا قدّمه لها ثقة به و لم یدعه باسمه قطّ إلّا یقول: یا أخی و ادعوا إلیّ أخی؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أتعلمون ان رسول الله قضی بینه و بین جعفر و زید، فقال: یا علیّ أنت منّی و أنا منک و أنت ولیّ کلّ مؤمن من بعدی؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أتعلمون أنّ رسول الله فضله علی جعفر و حمزه حین قال لفاطمه: زوجک خیر أهل بیتی أقدمهم سلماً، و أعظمهم حلماً، و أکبرهم علماً؟

قالوا: اللّهم نعم.

قال: أتعلمون أنه كان له من رسول الله كلّ يوم خلوة و كلّ ليلة دخله إذا سئله أعطاه و إذا سكت ابتدأه؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أتعلمون أنّ رسول الله قال: أنا سيّد ولد آدم و أخي عليّ سيّد العرب و فاطمة سيّدة نساء أهل الجنّة، و الحسن و الحسين إبناى سيّدا شباب أهل الجنّه؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أتعلمون ان رسول الله أمره بغسله و أخبره أن جبرئيل يعينه؟ قالوا: اللّهم نعم.

قال: أتعلمون أنّ رسول الله قال في خطبته خطبها: إنّي قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله و أهل بيتي، فتمسّكوا بهما لن تضلّوا؟ قالوا : اللّهم نعم».(۱)

پس حضرت يادآوری فرمود ايشان را و گفت: قسم می‌دهم شما را به خدا! آيا می‌دانيد که عليّ بن ابی‌طالب برادر رسول خدا بود. زمانی که عقد برادری در ميان اصحاب خود بست، ميان او و ميان خود عقد برادری بست و فرمود: تو برادر منی و من برادر توأم در دنيا و آخرت؟ گفتند: خدا را شاهد می‌گيريم آری.

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آيا می‌دانيد که رسول خدا زمين مسجد و منزل‌های خود را خريد و آن را بنا کرد و خانه‌های خود را بنا نمود و آنها ده خانه بود، نُه از آن خانه‌ها را برای خود قرار داد و خانه دهم را که در ميان آنها بود، برای پدرم اختصاص داد و راه‌های هر دری که در آن باز می‌شد مسدود کرد غير از درب خانه پدرم را و بعضی در باب سدّ کردن درهايشان سخن گفتند پس فرمود: من به اراده خود درها را بسته، و باز نکردم، و ليکن خدا به من امر فرمود که همه درها را مسدود کنم، و در خانه او ـ يعنی: علی ـ را باز گذارم.

۱ـ کتاب سليم بن قيس هلالی، ص ۷۹۰؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۱۸۲.

گفتند: آری به خدا سوگند. پس نهی فرمود مردمان را از اینکه در مسجد بخوابند غیر از علی که او در مسجد و منزل خود جنب می‌شد و هم‌چنین در منزل رسول خدا و اولاد رسول خدا در همان جا به وجود آورد؟ گفتند: آری به خدا سوگند.

فرمود: آیا می‌دانید که عمر پسر خطّاب حریص شد که روزنه‌ای در مسجد باز کند از خانه خود به قدر دو چشم خود و پیغمبر اباکرد بر او و نپذیرفت. پس به او خطاب کرد و گفت: خدا امر فرمود مرا که مسجدی بناکنم که پاک و طاهر باشد که در آن ساکن نشود کسی غیر از خودم و غیر از برادرم و دو پسر او؟ گفتند: آری به خدا سوگند.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید که رسول خدا نصب کرد او ـ یعنی: علی ـ را در روز عید غدیر خم. پس نداکرد برای او به ولایت و فرمود: باید حاضر به غائب برساند؟ گفتند: آری خدا را شاهد می‌گیریم.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا شما می‌دانید که رسول خدا در جنگ تبوک به او فرمود: تو از طرف من به منزله هارون هستی از طرف موسی و تو ولیّ هر مؤمن و مؤمنه‌ای می‌باشی؟ گفتند: آری خدا شاهد است.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول خدا زمانی که دعوت کرد، نصارای نجران را به مباهله، نیاورد کسی را با خود مگر او و فاطمه و دو پسر او را؟ گفتند: آری خدا شاهد است.

فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! که او ـ یعنی: رسول خدا ـ پرچم را به علی داد و فرمود: آن را دادم به مردی که خدا و رسول او را دوست می‌دارند و او هم خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و او مکرّر حمله کننده است و از دشمن فرار کننده نیست و خدا به دست او فتح می‌کند؟ گفتند: آری خدا شاهد است.

فرمود: قسم می‌دهم شما را به خدا! آیا می‌دانید هیچ سختی‌ای بر او فرود نمی‌آمد هرگز، مگر اینکه ـ او یعنی: علی ـ را مقدّم می‌داشت برای آن از جهت وثوقی که به او داشت، و هرگز او را به اسم نمی‌خواند مگر اینکه می‌گفت: ای برادر! و دعوت کنید برادرم را به سوی من؟ گفتند: آری خدا را شاهد می‌گیریم.

فرمود: رسول خدا حکم فرمود میان او و میان جعفر و زید. پس فرمود: یا علی! تو از منی و من از توأم و تو ولیّ هر مؤمنی بعد از من؟ گفتند: آری خدا شاهد است.

فرمود: آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ فضیلت می‌داد او را بر جعفر و حمزه، زمانی که به فاطمه فرمود: شوهر تو بهترین اهل بیت من است. مقدم‌تر بر همه بود از حیث اسلام و بزرگتر است از حیث حلم و اکبر ایشان است از حیث علم؟ همه گفتند: آری خدا شاهد است.

فرمود: آیا می‌دانید که رسول خدا هر روز با او خلوت می‌کرد و هر شب بر او وارد می‌شد. اگر خواهش می‌کرد به او عطا می‌نمود و هر وقت ساکت بود او ابتداء می‌فرمود به سخن گفتن؟ گفتند: آری خدا شاهد است.

فرمود: آیا می‌دانید که رسول خدا فرمود: من سیّد فرزندان آدمم و برادرم علی سیّد عرب است و فاطمه سیّده زنان اهل بهشت است و حسن و حسین دو پسر من، دو سیّد جوانان اهل بهشتند؟ گفتند: آری خدا شاهد است.

فرمود: آیا می‌دانید که رسول خدا او را فرمان داد به غسل دادن آن حضرت و به او خبر داد که جبرئیل او را کمک می‌دهد؟ گفتند: آری خدا شاهد است.

فرمود: آیا می‌دانید که رسول خدا در آخر خطبه خود، خطبه‌ای

خواند که من باقی می‌گذارم در میان شما دو چیز نفیس گرانبها را، که آن کتاب خدا و عترت من است که اهل‌بیت‌منند. پس این دو را دست آویز خود قرار دهید تا هرگز گمراه نشوید؟ گفتند: آری خدا شاهد است.

علّت اصلی قیام و نهضت حسینی علیه السلام

اجماعاً در این معنا شده، تمام آیاتی که در فضیلت امیرمؤمنان و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده، قرائت فرمود و حاضرین هم تصدیق می‌نمودند، آنگاه فرمود:

آیا همه شما شنیده‌اید که رسول خدا فرمود:

«من زعم أنه یحبّنی و یبغض علیّاً فقد کذب لیس یحبّنی و یبغض علیّاً».

یعنی: کسی که گمان کند که مرا دوست می‌دارد و کینه علی را دارد، محققاً دروغ می‌گوید. مرا دوست نمی‌دارد کسی که کینه علی را دارد.

مردی گفت: یا رسول الله این چگونه باشد که کسی شما را دوست داشته باشد و با علی دشمنی و خصومت کند؟ فرمود:

«لأنّه منّی و أنا منه، من أحبّه فقد أحبّنی، و من أبغضه فقد أبغضنی، و من أبغضنی فقد أبغض‌الله».

فرمود: علی من است و منم علیّ، چگونه می‌شود کسی یک تن را هم دوست باشد و هم دشمن. لذا به این جهت است که، آنکه علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته و آنکه مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته.

حاضران همه صداها را بلند کردند و گفتند: یابن رسول الله! ما همگی این سخنان را از رسول خدا شنیدیم. آنگاه از منیٰ متفرّق شدند و همه به شنیدن قانع

شدند و اثری بر آن مترتّب نشد و حرکت و جنبشی از ایشان روی نداد.[1]

پس نظر به اساسی که معاویه بنیانگذاری و تأسیس کرده بود و دین و شریعت پیغمبر ﷺ را منقلب و بنیان باطل خود را در مقابل حق، محکم و استوار داشته بود و به انواع مکرها و حیله‌ها و تدبیرها و نکراها و شیطنت‌ها و فریب‌ها و خدعه‌های باطل، باطل را به صورت حق و حق را به صورت باطل جلوه داده بود، به طوری که خراب کردن آن اساس و زایل کردن آن خدعه‌ها و مکرها و حیله‌ها و ملعنت‌ها و تزویرها در دل‌های مردمان رسوخ کرده و اعتقاد استوار و محکمی به آن‌ها حاصل نموده بودند که هیچ علاجی برای آن میسّر نبود مگر به قبول شهادت و تحمّل مصیبت‌های بزرگ و ابتلاءات فجیعه‌ای که کوه‌ها از شنیدن آن از هم پاشیده.

پس اگر حضرت امام حسین علیه‌السلام هم مانند برادر بزرگوارش حضرت مجتبی علیه‌السلام در ظاهر احترام و رضایت آن‌ها را رعایت می‌فرمود، هر چند با او بر حسب ظاهر تظاهر می‌کردند، آن حضرت را نیز به زهر یا به حیله دیگری می‌کشتند؛ به نحوی که مردمان باور نکنند که این ظلم و سایر مفاسد دیگر از ایشان به آن حضرت وارد شده، پس در حقیقت عمده اسباب طعن و لعن و بروز کفر و نفاق ایشان که اهل سنّت و جماعت از جواب آنها عاجزند و به هیچ وجه قابل توجیه نیست، واقعه کربلا و شهادت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام و اسیری آل الله است، که کفر و زندقه و الحاد یزید پلید و پدرانش و تابعین و یاران آنها از بنی‌امیّه و بنی‌مروان را به خوبی ظاهر و آشکار و مسجّل و اثبات می‌کند، چنانچه این واقعه فجیعه شهادت آن حضرت و اسارت اهل بیت او و شهر به شهر گردانیدن، به وضع و کیفیّتی که در کتب تواریخ و سیر و مقاتل خاصّه و عامّه نوشته شده است و به نحوی بوده که هیچ کافری بر هم دین و کیش خود روا نداشته و ندارد و از زمان آدم خلیفة الله تا قیام قیامت رخ نداده و نخواهد داد، و از آن حضرت روی نداده مگر برای احیاء دین الهی و اعلای کلمه توحید و ابقاء نام و شریعت خاتم الأنبیاء ﷺ و برای هدایت نمودن و نجات دادن بندگان خدا ازکفر و شرک و جهالت و طغیان و ضلالت. لهذا

۱ـ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص۷۹۳؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۱۸۲.

وجود باهرالجود حسین علیه السلام برای یاری کردن دین خدا و حفظ شریعت مقدّسه خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله - خالصاً لوجه الله - در مقام فناء فی الله و تحصیل بقاء به بقاء الله برآمد و خالی از هر هوا و هوسی، از فرط محبّت با خدا، قطع علاقه از تمام ما سِوَی الله فرمود و در راه دوستی با خدا به تمام معنی از خون و مال و فرزندان و یاران و اهل و عیال خود صرف نظر فرمود و مشمول «من کان‌لله کان الله له» گردید، چنانچه منسوب به آن حضرت است که در مقام مناجات در پیشگاه الهی عرض کرده:

ترکت الخلق طراً فی هواکا　　　و ایتمت العیال لکی اراکا

یعنی: واگذارد همه مخلوقات را در هوای محبّت تو و یتیم کردم همه عیالات خود را.

فلو قطعتنی فی الحب إرْباً　　　لما حنّ الفؤاد إلی سواکا

یعنی: پس اگر مرا در راه محبّت قطعه قطعه کنی، هر آینه ناله نمی‌زند دل به سوی غیر تو.

نکته قابل توجّه: عالم جلیل زاهد ورع آخوند ملّا حبیب الله کاشانی - اعلی الله مقامه - در کتاب منتخب قوامیس الدّر از کتاب مرآة المحققین نقل کرده آنچه را که عین عبارتش این است:

بدان ای طالب راه، که چندین هزار هزار ذرّات، یک ذرّه بیش نبات شود و از چندین هزار هزار نباتات از اشجار و اثمار، اندکی جزؤ حیوان شود، و از چندین هزار حیوان یکی جزؤ انسان شود و از چندین هزار هزار جزؤ انسان، یک قطره مَنی شود و از چندین هزار هزار قطره مَنی، یکی نطفه شود و از چندین هزار هزار نطفه، یکی متولّد شود و از چندین هزار هزار متولّد، یکی بقا یابد و از چندین هزار هزار بقا یافته، یکی اسلام یابد و از چندین هزار هزار اسلام یافته، یکی ایمان آوردُد و از چندین هزار هزار مؤمن، یکی طالب شود و از چندین هزار هزار طالب، یکی سالک شود و از چندین هزار سالک، یکی واصل شود و مقصود از این جمله موجودات آن یک شخص باشد و باقی همه طفیل وجود او باشند.[1]

۱- منتخب قوامیس الدرر، ص ۳.

چون این نکته را دانستی بدانکه وجود مقدّس حضرت سیّدالشهداء علیه السلام مانند جدّ بزرگوار و پدر عالی‌مقدار و مادر عصمت‌مدار و برادر ذوالاقتدار خود، همه آن نور واحدی هستند که همه مخلوقات و موجودات علویّه و سفلیّه همه همه از اشعه آن نور تابناک آفریده شده‌اند و به طفیل آن، خلعت وجود پوشانیده، چنانچه علاوه از اخبار و احادیث بسیار، خود آن بزرگوار هنگامی که ولید بن عتبه از جانب یزید پلید، نامه ملعونه او را برای اخذ بیعت به حضرتش عرضه داشت و آن حضرت اِبا کرد و شد، آنچه شد، به ولید فرمود: ای ولید!

«إنّا أهل بیت النبوّة و موضع الرسالة و مختلف الملائکة، بنا فتح الله و بنا یختم. و یزید رجل فاسق فاجر، شارب الخمر، معلن بالفسق، مثلی لا یبایع بمثله ابداً»[1]. (تا آخر آنچه فرمود).

یعنی: ما اهل بیت پیغمبر و جایگاه رسالت و محلّ آمد و شد فرشتگانیم. به ما افتتاح خلقت فرمود خدا و به ما پایان می‌دهد. و یزید مردیست فاسق و فاجر شراب خوار، که آشکارا فسق می‌کند. مانند منی هرگز بمانند او بیعت نخواهم کرد.

۱ـ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۴۰؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۴.

باب هشتم

باب هشتم
در عظمت مصائب حسین ﷺ و خواندن شعر در مصیبت‌های آن حضرت و ثواب آن

در ثواب شعر خواندن در مصیبت‌های حضرت سیّدالشهداء ﷺ و گریانیدن و گریستن و خود را به گریه وادار کردن و بعضی از اشعاری که در مصائب آن حضرت انشاء شده.

حدیث اول

در کتاب امالی و ثواب الأعمال شیخ صدوق ـ علیه الرحمة ـ و کتاب کامل الزیارات، مسنداً از ابی‌عماره منشد از حضرت صادق ﷺ روایت کرده‌اند که گفت:

«قال لی: یا ابا عمارة! أنشدنی فی الحسین بن علی ﷺ. قال: فأنشدته فبکی، ثمّ أنشدته فبکی. قال: فوالله ما زلت انشدته و یبکی حتّی سمعت البکاء من الدّار. قال: فقال: یا ابا عمارة، من انشد شعراً فی الحسین بن علی ﷺ فأبکی خمسین فله الجنّة، و من انشد فی الحسین شعراً فأبکی ثلاثین فله الجنّة، و من انشد فی الحسین ﷺ شعراً فأبکی عشرین فله الجنّة، ومن انشد فی الحسین ﷺ شعراً فأبکی عشرةً فله الجنّة، و من انشد فی الحسین ﷺ شعراً فأبکی واحداً فله الجنّة، و من انشد فی الحسین ﷺ شعراً فبکی فله الجنّة، و من انشد فی الحسین ﷺ شعراً فتباکی فله الجنّة».(۱)

۱ـ شیخ صدوق، أمالی، ص۲۰۵؛ ثواب الأعمال، ص ۸۴؛ کامل الزیارات، ص۱۰۴.

در عاشر بحار نیز این حدیث را، از آن سه کتاب نقل فرموده است.

ترجمه حدیث: ابوعبدالله منشد از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته که: آن حضرت فرمود برای من که: ای ابا عماره! برای من در مصیبت حسین بن علی علیهما السلام شعری بخوان. گفت: برای آن حضرت خواندم و او گریه کرد. پس از آن باز خواندم و گریه کرد. و فرمود: ابوعماره گفت: به ذات خدا سوگند که من همیشه می‌خواندم و او می‌گریست تا اینکه صدای گریه را از درون خانه شنیدم.

پس فرمود: ای ابا عماره! کسی که شعری بخواند در مصیبت حسین علیه السلام و بگریاند پنجاه نفر را، از برای او است بهشت، و کسی بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری را، و بگریاند سی نفر را، برای او است بهشت، و کسی بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری را و بگریاند بیست نفر را، برای او است بهشت، و کسی بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری را و بگریاند ده نفر را، برای او است بهشت، و کسی بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری را و بگریاند یک نفر را، برای او است بهشت، و کسی بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری را و بگرید، برای او است بهشت، و کسی بخواند در مصیبت حسین علیه السلام شعری را و تباکی کند ـ یعنی: خود را به گریه درآورد ـ برای او است بهشت.

حدیث دوم

و نیز در عاشر بحار از کشّی مسنداً از زید شحام روایت کرده که گفت: ما جماعتی‌بودیم از اهل کوفه نزد ابی‌عبدالله صادق علیه السلام که جعفر بن عفّان در آن حال وارد شد بر آن حضرت. پس آن بزرگوار او را پیش خود و نزدیک خود نشانید و فرمود: ای جعفر! عرض کرد: لبیک ـ خدا مرا فدای تو گرداند ـ پس آن جناب فرمود:

«بلغنی أنّک تقول الشعر فی الحسین و تجید. فقال له: نعم جعلنی الله فداک! قال: قل فأنشدته ـ صلوات الله علیه ـ فبکی و من حوله، حتّی صارت الدّموع علی وجهه و لحیته.

ثم قال: یا جعفر! و الله لقد شهدت ملائکة الله المقرّبون هٰهنا یسمعون قولک فی الحسین علیه السلام، و لقد بکوا کما بکینا و أکثر و لقد أوجب الله تعالی لک یا جعفر فی ساعته الجنّة بأسرها، وغفر الله لک.

فقال: یا جعفر! ألا أزیدک؟ قال: نعم یا سیّدی. قال: ما من أحد قال فی الحسین شعراً فبکی و أبکی به إلّا أوجب الله له الجنّة و غفر له».(۱)

یعنی: به من رسیده که تو خوب شعر می‌گویی در مصیبت حسین؟ پس عرض کرد: آری – خدا مرا فدای تو گرداند ـ فرمود: بگو، پس من برای او خواندم ـ رحمت خدا بر او باد ـ آن حضرت گریه کرد و کسانی هم که در اطراف او بودند گریستند، تا اندازه‌ای که اشک‌ها بر رو و ریش او جاری شد. پس فرمود: ای جعفر! به خدا سوگند که ملائکه مقرّبین خدا در اینجا حاضر شدند و می‌شنوند گفتار تو را در مصیبت حسین علیه السلام، و هر آینه گریه کردند، همچنان که ما گریه کردیم و بیشتر، و واجب گردانید برای تو بهشت را ای جعفر، در همین ساعت، و همه آنها را آمرزید برای تو. پس فرمود: ای جعفر! آیا زیاد نکنم برایت؟ گفتم: چرا ای آقای من. فرمود: نیست احدی که شعری بگوید در مصیبت حسین و بگرید و بگریاند به آن دیگری را مگر اینکه واجب می‌گرداند خدای بر او بهشت را و می‌آمرزد او را.

۱ـ اختیار معرفة الرجال، ص ۲۸۹، بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳.

حديث ديگر [سوم]

كامل الزيارات مسنداً از عبدالله بن غالب روايت كرده كه گفت:

«دخلت على ابى عبدالله ؑ فأنشدته مرثية الحسين ؑ بن على ؑ، فلمّا انتهيت الى هذا الموضع:

لبليّة تسقى (تسقو) حسيناً بمسقاةِ الثّرى غير التُّراب

صاحب باكية من وراء السّتر: يا ابتاه».(۱)

يعنى: داخل شدم بر ابى عبدالله ؑ و خواندم مرثيه حسين بن على ؑ را، چون شعرم به اينجا منتهى شد كه گفتم:

هر آينه بليّه‌اى سيراب كرد حسين را به ظرفى از سنگريزه‌ها كه غير از خاک بود، كه صيحه گريه كننده‌اى را از پشت پرده شنيدم كه مى‌گفت: اى پدر.

حديث ديگر [چهارم]

كامل الزيارات مسنداً از ابى هارون مكفوف روايت كرده كه، گفت:

«دخلت على ابى‌عبدالله ؑ، فقال لى: أنشدنى. فأنشدته. فقال: لا، كما تنشدون و كما ترثيه عند قبره. فأنشدته: امرر على جدث الحسين، فقل لا عظمه الزكيّة. قال: فلما بكى امسكت، ثم قال: زدنى. قال: ثم انشاته، يا مريم قومى و اندبى مولاک و على الحسين فاسعدى ببكاک. أمرر علىٰ جدث الحسين فقل لأعظمه الزّكية. قال: فلمّا بكى أمسک، ثم قال: زدنى. قال ثم انشاته، يا مريم قومى و ندبى مولاک و على الحسين فأسعدى بباک قال: فبكى و تهايج النساء. قال: فلمّا ان سكتن، قال لى: يا أبا هارون من أنشد فى الحسين فأبكى عشرة فله الجنّة. ثمّ جعل ينتقص واحداً

۱ـ كامل الزيارات، ص۱۰۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۸۶.

واحداً حتّی بلغ الواحد، فقال: من أنشد فی الحسین فأبکی واحداً فله الجنّة».(۱)

یعنی: وارد شدم بر ابی‌عبدالله علیه‌السلام. به من فرمود: بخوان برای من، پس خواندم برای او. فرمود: این طور نه، بخوان آن چنانکه برای خودت می‌خوانی و آن چنانکه مرثیه‌خوانی می‌کنی نزد قبر او.

پس خواندم برای او که: بگذر بر قبر حسین و بگو به آن استخوان‌های او که پاک و پاکیزه است. چون آن حضرت گریست، من از خواندن امساک کردم. فرمود: زیادتر برایم بخوان. پس این مرثیه را برای او خواندم که: ای مریم بپا خیز و به صدای بلند گریه کن برای مولای خود به گریستن بر حسین مرا مساعدت کن. ابوهارون گفت: آن حضرت گریست، و زن‌ها از گریه به هیجان درآمدند. (گفت:) چون ساکت شدند، آن حضرت فرمود برای من که: ای ابا هارون! کسی که در مصیبت حسین شعری بخواند و ده نفر را بگریاند، بهشت بر او است. پس یکی یکی کم کرد، تا آنکه فرمود: کسی که یک نفر را در مصیبت حسین بگریاند، برای او است بهشت. پس فرمود: کسی که یاد کند حسین را و بگرید، برای او است بهشت.

شیخ صدوق رحمه‌الله در کتاب ثواب الأعمال این حدیث شریف را با اندک اختلافی مسنداً از ابی‌هارون روایت کرده، به اضافه جمله‌ای در آخر حدیث که فرمود:

«و مَن ذکر الحسین عنده فخرج من عینیه فی الدمع مقدار جناح الذباب، کان ثوابُه علی الله عزّوجلّ ولم یرض له بدون الجنة».(۲)

یعنی: کسی که یاد کرده شود حسین علیه‌السلام نزد او، و به قدر بال پشه‌ای اشک از دو چشمش بیرون بیاید، ثواب آن بر خدای عزّوجلّ

۱ـ کامل الزیارات، ص۱۰۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۹۱.

۲ـ ثواب الأعمال، ص ۱۸۰؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۹۱.

است، و خدا غیر از بهشت را برای او راضی نمی‌شود.

مرحوم دربندی در کتاب اسرار الشهادة از ثقة الاسلام کلینی ـ رضوان الله علیه ـ در کافی از کمیت شاعر نقل کرده از حضرت صادق علیه السلام که به او فرموده:

«یا کمیت، انشد فی جدّی الحسین علیه السلام. فلمّا أنشد کمیت أبیاتا فی مصیبة الحسین، بکی الامام بکاءاً شدیداً، و بکت نسوة الامام و أهل حریمه و صحن فی حجراتهنّ، فبینما الإمام فی البکاء و النحیب من خلف الاستار من الحجرات إذ خرجت جاریة من خلف الستر من الباب الذی کان فی سمت حجرات الحرم، و فی یدها طفل صغیر رضیع، فوضعته فی حجر الإمام علیه السلام، فاشتد حینئذ فی غایة الإشتداد بکاء الامام علیه السلام و نحیبه، و علا صوته الشریف، و أعلنت النسوة الطاهرات و الحرم اصواتهن بالبکاء و النحیب فی خلف الأستار من الحجرات».[1]

یعنی: ای کمیت! مرثیه بخوان برایم در مصیبت جدّم حسین علیه السلام چون کمیت چند بیتی خواند در مصیبت حسین علیه السلام، گریست امام، گریستن شدیدی، و گریه کردند زن‌های امام و اهل حرم او و صیحه زدند در حجره‌های خودشان. پس در حالتی که امام می‌گریست و فریاد می‌زد، از پشت پرده‌ها، از حجره‌ها، کنیزی بیرون آمد از دری که طرف حجره‌های حرم بود و طفل کوچک شیرخواری در روی دست داشت. آن را در دامن امام گذارد. در آن هنگام گریه امام شدّت کرد و فریاد او بلند شد، و زن‌های طاهرات حرم هم صداهای خود را در پشت پرده‌ها به گریه و فریاد از حجره‌ها بلند کردند.

۱ـ اسرار الشهادة، ج ۱، ص ۱۵۶. این روایت در کافی پیدا نشد.

حدیث دیگر [پنجم]

قال العلامه المجلسی ـ اعلی الله مقامه ـ فی المجلد العاشر من البحار: اقول: رأیت فی بعض مؤلفات المتأخّرین أنّه قال: حکی دعبل الخزاعی، قال:

«دخلت علی سیّدی و مولای علیّ بن موسی‌الرضا عليه‌السلام فی مثل هذه الأیّام، فرأیته جالساً جلسته الحزین الکیب، و أصحابه من حوله، فلمّا رءانی مقبلاً، قال لی: مرحباً بک یا دعبل! مرحباً بناصرنا بیده و لسانه، ثمّ انه وسع لی فی مجلسه و اجلسنی إلی جانبه، ثمّ قال لی: یا دعبل، احبّ أن تنشدنی شعراً، فانّ هذه الأیّام أیّام حزن کانت علینا أهل البیت، و أیّام سرور کانت علی أعداءنا خصوصاً بنی أمیة اللعناء. یا دعبل، من بکی او أبکی علی مصاءبنا، و لو واحداً کان أجره علی الله. یا دعبل، من ذرفت عیناه علی مصابنا، و بکی لما أصحابنا من أعدائنا حشره الله معنا فی زمرتنا. یا دعبل، من بکی علی مصائب جدّی الحسین عليه‌السلام، غفر الله له ذنوبه البته؛ ثمّ انه عليه‌السلام نهض، و ضرب ستراً بینه و بین حرمه، و أجلس أهل بیته من وراء الستر لیبکوا علی مصاب جدّهم الحسین عليه‌السلام، ثمّ التفت إلیّ و قال لی: یا دعبل، ارث الحسین فأنت ناصرنا و مادحنا مادمت حیّاً، فلاتقصر عن نصرنا ما استطعت. قال دعبل: فاستعبرت و سالت عبرتی و أنشأت أقول:

أفاطم لو خلت الحسین مجدّلا	و قد مات عطشاناً بشطّ فرات

إذاً للطمت الخدّ فاطم عنده	و أجریت دمع العین فی الوجنات[۱]

یعنی: علّامه مجلسی رحمه‌الله در جلد دهم بحار فرموده که: دیدم در بعضی از مؤلّفات متأخّرین که گفته است: دعبل خزاعی حکایت کرده که گفت: وارد شدم بر سیّد و مولای خود علی بن موسی‌الرضا عليه‌السلام در

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۵۷.

مثل این روزها. دیدم آن حضرت را نشسته، نشستنی محزون و اندوهگین، در حالی که یاران او در اطراف او بودند. چون مرا دید که به او روی آوردم، به من فرمود: خوش آمدی. برای تو گشایش باد ای دعبل. گشایش باد برای یاری کننده ما به دست و زبان خود! پس برای من جای باز کرد و مرا پهلوی خود نشانید، و به من فرمود: ای دعبل! دوست می‌دارم برای من مرثیه بخوانی. زیرا که این روزها، روزهای حزن و اندوهی است که بر ما اهل‌بیت وارد شده و روزهایی است که ایّام شادی برای دشمنان بوده، به خصوص بنی‌امیّه، که لعنت‌های خدا بر ایشان باد. ای دعبل! کسی که بگرید یا بگریاند بر مصیبت‌های ما، هرچند یک نفر باشد، مُزد او بر خدا است.

ای دعبل! کسی که جاری شود اشک از دو چشم او در مصیبت‌های ما و بگرید بر مصیبت‌هایی که از دشمنان ما بر ما وارد شده، خدا او را با ما محشور می‌کند و از جماعت ما خواهد بود.

ای دعبل! کسی که بگرید بر مصیبت‌های جدّم حسین علیه‌السلام، می‌آمرزد خدا برای او گناهانش را البتّه.

پس آن حضرت برخواست و میان ما و میان حرم خود پرده‌ای قرار داد و اهل بیت خود را در پشت پرده نشانید تا گریه کنند برای جدّ خود حسین علیه‌السلام، و متوجّه من شد و فرمود: ای دعبل! برای حسین علیه‌السلام مرثیه بخوان. تو یاری کننده ما و مدح کننده مائی، تا زمانی که زنده می‌باشی. پس تا می توانی از یاری کردن به ما کوتاهی مکن.

دعبل گفت: پس من گریه کردم و اشکم جاری شد و خواندم و گفتم: ای فاطمه! اگر گمان می‌کردی که حسین کنار شطّ فرات با لب تشنه کشته می‌شود، در کنار کشته او، ای فاطمه بر روی خود لطمه می‌زدی و اشک خود را بر رخساره جاری می‌کردی. (تا آخر قصیده که

در اینجا مجال ذکر آن نیست).

بیانی از مؤلف در موضوع عزاداری

مؤلف ناچیز گوید: بدانکه مرثیه‌هایی که بعد از شهادت حسین علیه السلام انشاء و انشاد شده؛ از عصر روز عاشورای سال شصت یک هجری تا سال یک هزار و چهارصد هجری جاری که تاکنون یک هزار و سیصد و چهل سال می‌شود و به زبان‌های مختلفه از عربی و فارسی و ترکی و اردو و غیر اینها به رشته نظم درآمده و خوانده شده، از حدّ احصاء و شماره بیرون است، و در این مدّت مدیده در تمام قرون آن، رایج و ساری و جاری بوده، به شهادت اخبار و آثار و کتب معتبره متقدّمین و متأخّرین، و تواریخ و مقاتل و سیر خاصّه و عامّه از شیعه و سنّی، و جریان آنها از آفتاب روشن‌تر است، و سیره ائمّه طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ بعد از شهادت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام براین بوده که هم خود اقامه عزاء می‌نمودند و مرثیه‌خوانی می‌کردند و هم مرثیه‌خوان می‌طلبیدند و او را به مرثیه‌خوانی و گریستن و گریانیدن و خود را به گریه درآوردن امر فرمودند.

مرثیه‌سرایی حضرت زین‌العابدین بعد از شهادت پدر بزرگوار خود، در زمان اسیری در کوفه و شام و منازل بین آن دو و هنگام برگشتن به مدینه و گریستن آن حضرت در دوران زنده بودن و مرثیه‌سرائی زنان و دختران اهل بیت رسالت و طهارت و گریه‌های جانگداز و مصیبت‌های دلخراش ایشان، و اشعار عصمت صغری و زینب کبری و امّ‌کلثوم و فاطمه صغری و سکینه خاتون و رباب و سایر مخدّرات و زنان هاشمیّه و غلامان و کنیزان و عموم اهل مدینه و نوحه‌سرائی و عزاداری ایشان از متواتراتی است که به هیچ وجه قابل انکار نیست.

و این سیره طبقاً عن طبق تا این زمان میان شیعیان و دوستان ایشان سریان و جریان داشته و قول و فعل و تقریر حجج بالغه در تأسّی و پیروی از ایشان در تعظیم این شعائر بزرگ مذهبی حجّت است در مقابل خصماء و معاندینی که دیده‌های

بصیرتشان کور و گوش دل‌هاشان کر است و سخریّه و استهزاء می‌کنند گریه‌کنندگان و گریانندگان و عزاداران و مرثیه‌خوانان بر حسین ﷺ را و اذهان ساده عوام را مغشوش می‌نمایند؛ بعضی از روی جهالت و بعضی از راه عناد و عداوت بادین و مذهب.

باب نهم

باب نهم

در بیان نوحه سرایی و عزاداری مؤمنین جنّ بر آن حضرت

در بیان نوحه‌سرایی و عزاداری و گریه و زاری مسلمانان و مؤمنان طوائف جنّ در مصیبت‌های حسین علیه السلام، که شنیده یا دیده شده، و در کتب معتبره خاصّه و عامّه نقل نموده‌اند.

در کتاب کامل الزیارات مسنداً از محمّد بن علی علیهما السلام روایت کرده که فرمود:

«لمّا هم الحسین علیه السلام بالنهوض[1] من المدینة، أقبلت نساء بنی عبدالمطلب فاجتمعن النیاحة حتّی مشی فیهنّ الحسین علیه السلام، فقال: انشد کنّ الله ان تند بین هذا الأمر معصیة لله و رسوله، قالت له نساء بنی عبدالمطلب: فلمن نستبقی النیاحة و البکاء، و هو عندنا کیوم مات رسول‌الله صلی الله علیه و آله و علیّ و فاطمة و رقیة و زینب و أمُّکلثوم؟ ننشدتک الله جعلنا الله فداک من الموت، فیا حبیب الأبرار من اهل القبور. و أقبلت بعض عَمّاته تبکی و تقول: اشهد یا حسین، لقد سمعت الجنّ ناحت بنوحک و هم یقولون:

و انّ قتیل الطفّ من آل هاشم … أذّل رقاباً من قریش فذلّت

حبیب رسول الله لم یک فاحشاً … أبانت مصیبتک الانوف و جلّت

وقلن ایضاً:

ابکوا حسیناً سیّداً … و لقتله شباب الشعر

و لقتله زلزلتم … و لقتله انسف القمر

و احمرّت آفاق السّماء … من العشیّة و السّحر

و تغیّرت شمس البلاد … بهم و أظلمت الکور

۱ـ در همهٔ مصادر به جای «بالنهوض» «بالشخوص» آمده.

ذاک ابن فاطمة ابن المصاب به الخلائق و البشر
أورثتنا ذُلاًّ به جزع الانوف مع الغرر(۱)

ترجمه: چون حسین علیه السلام همّت بر این گماشت که از مدینه نهضت کند. رو به سوی او آوردند زن‌های فرزندان عبدالمطلب، و گرد آن حضرت به نوحه‌گری جمع شدند، تا اینکه آن حضرت در میانشان رفت و فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! اگر ندبه کنید این کار گناهی است برای خدا و پیغمبر. زن‌های بنی عبدالمطلب گفتند: پس برای کی باقی بمانیم که نوحه‌گری و گریه کنیم و حال آنکه آن روز نزد ما، مانند روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و رقیه و زینب و امّ‌کلثوم از دنیا رفته‌اند؟ پس تو را به خدا سوگند می‌دهیم! خدا ما را فدای شما کند از مردن، پس ای دوست داشته شده نیکان از اهل قبرها.

و بعضی از عمّه‌های آن حضرت گریه می‌کرد و می‌گفت: گواهی می‌دهم ای حسین! که شنیدم که جنّ به نوحه تو نوحه می‌کردند و می‌گفتند که: کشته شده در طف ـ یعنی: حسین ـ که از آل هاشم است. ذلیل می‌کند گردن‌های کسانی از قریش را. پس ذلیل می‌شوند، ای حبیب رسول خدا! که هرگز عمل بدی از او سر نزده. نزدیک شده است زمان مصیبت تو و بزرگ است آن مصیبت.

و گفتند: گریه کنید برای حسین که آقایی است بزرگ، که برای کشته شدن او موها سفید می‌شود، و برای کشته شدن او متزلزل خواهید شد، و برای کشته شدن او ماه گرفته می‌شود و کرانه‌های آسمان سرخ می‌شود، از سر شب تا هنگام سحر، و آفتاب شهرها متغیّر می‌گردد و برای اهالی آن شهرها تیره و تار خواهد شد. آن حسین پسر فاطمه است و پسری است که همه خلایق و آدمیان به مصیبت‌های او مبتلا

۱ـ کامل الزیارات، ص۹۶؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۸۹

خواهند شد، و به ذلّت و خواری خواهند انداخت ما را، و بی‌تاب و توان و اندوهناک خواهد نمود بزرگان و روسفیدان شیعیان و دوستان او را.

در کتاب مناقب روایت کرده که: چون حسین علیه السلام در مسافرت به عراق به منزل خزیمیّه رسید، یک شبانه روز در آنجا اقامت فرمود. چون صبح خواهر بزرگوار او علیا جناب زینب علیها السلام به نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: ای برادر من! آیا خبر ندهم تو را به آنچه که پیش از صبح شنیدم؟ حسین علیه السلام فرمود: چه چیز است؟ عرض کرد: در شب برای قضای حاجت بیرون رفتم. شنیدم هاتفی می‌گفت:

ألا یا عین فاحتفلی بجهد   و من یبکی علی الشهداء بعدی
علی قوم تسوقهم المنایا   بمقدار علی إنجاز وعد

یعنی: ای چشم به کوشش خود جمع آوری کن مردم را، و کیست که گریه کند پس از من بر شهیدان، بر گروهی که مرگ‌ها آنها را می‌راند، به اندازه‌ای که وعده‌ای که داده‌اند وفا کنند.

پس حسین علیه السلام به خواهر خود فرمود:

«کلّ الذی قُضِی فهو کائن».(۱)

یعنی: هر آنچه قضای الهی بر آنجاری شده به وجود آینده است.

در کامل الزیارات حدیثی روایت کرده که حاصل معنای آن این است که: حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، بنی‌هاشم که در مدینه بودند، صدایی شنیدند که: امروز بر این امّت بلانازل شد که البتّه بعد از این شادی نخواهند دید تا وقتی که قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله ظهور کند و خون این مظلومان را به کشتن دشمنان بخواهد و سینه‌های دوستان را شفا دهد. چون این سخن را شنیدند بسیار جزع کردند که البتّه حادثه بزرگی روی داده. چند روزی بیشتر نگذشت که خبر شهادت آن حضرت رسید در روز آن شب که هاتف آواز داده بود

۱ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۲.

امام به درجه رفیعه شهادت رسیده بود.(۱) و نیز ابن قولویه از میثمی روایت کرده که: پنج تن از کوفه به قصد یاری فرزند رسول خدا ﷺ بیرون آمدند. چون شب شد در قریه شاهی منزل کردند. ناگاه پیری و جوانی آمدند. پیر سلام کرد و گفت: من از جنّیانم و این جوان برادرزاده من است، و می‌خواهیم تا این مظلوم، (یعنی حسین علیه‌السلام) را یاری کنیم. شما هم اگر این قصد را دارید اندکی در اینجا توقّف کنید تا من بروم و خبری بیاورم تا این سفر ما از روی بصیرت باشد. جوانان آدمی منتظر ایستادند، آن پیر جنّی در آن روز و شب ناپیدا شد، صبح روز دیگر آوازی سوزناک بشنیدند که به این ابیات مرثیه‌خوانی می‌کرد:

و الله ما جئتكم حتّى بصرت به	بالطفّ منعفرا الخدّين منحوراً
و حوله فتية تدمي نحورهم	مثل المصابيح يطفون الدجىٰ نوراً
و قد حثثت قلوصي كي اصادفهم	من قبل ان تتلاقى الخرد الحورا
فعاقني قدر والله بالغه	و كان امرا قضاه الله مقدورا
كان الحسين سراجاً يستضاء به	الله يعلم أنّي لم أقل زوراً
مجاوراً لرسول‌الله في غرفٍ	و للوصيّ و للطيّار مسروراً

یعنی: به ذات خدا سوگند نزد شما نیامدم تا وقتی که او را دیدم در زمین طف [که] دو گونه آن بر روی خاک بود و نحر شده بود، و در اطراف او جوانانی بودند که نحرهایشان خون آلود و مانند چراغ‌های نورانی، تیرگی شب را از نور خود خاموش کرده بودند، و من به شتاب و سرعت می‌دویدم که خود را به ایشان برسانم، پیش از آنکه حوریان باحیا را ملاقات کنند؛ پس تقدیر مانع شد و خدا رساننده است آن را و امریست که خدا آن را تقدیر کرده و قضای او به آنجاری شده، حسین چراغی بود که به نور آن استضائه می‌شد. خدا می‌داند که من دروغ نمی‌گویم. هم جوار رسول خدا و وصیّش علیّ مرتضی و جعفر طیّار شد در غرفه‌های بهشتی؛ در حالتی که شاد و خوشحال شده است.

پس در حالی که آن ابیات را شنیدند، یکی از آن پنج نفر آدمی به این اشعار

۱ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۷۲.

جواب گفت:

اذهب فلا زال قبر أنت ساكنه / حتی القیامة یسقی الغیث ممطوراً
فقد سلکت سبیلاً أنت سالکه / و قد شربت بکأسٍ کان مغروراً
و فتیة فرغوا لله أنفسهم / وفارقوا المال و الاهلون و الدورا(۱)

یعنی: برو، پس همیشه قبری را که در آن ساکنی ابر رحمت بر آن باریده شده و می‌بارد. پس به راهی رفتی که رفتن آن اختصاص به تو دارد، و آشامیدی از کاسه‌ای که بسیار روشن و پُر نفع بوده، با جوانمردانی که خون‌های خود را در راه خدا دادند و از مال واهل و عیال و خانه‌های خود جدا شدند.

سبط بن جوزی با اندک اختلافی نظیر این حکایت را از مردی از اهل مدینه نقل نموده و گفته است که: مردی مدنی به قصد رسیدن به خدمت امام از مدینه بیرون آمده، چون به رَبَذه رسید، شخصی را دید که روی خاک نشسته. سلام کرد و گفت: قصد رفتن به عراق را داری تا بروی حسین را یاری کنی؟ گفت: آری. گفت: من نیز همین قصد را دارم. رفیق خود را به کربلا فرستاده‌ام تا خبر بیاورد. کمی صبر کن، بنشین تا بیاید. ساعتی بیشتر در انتظار نبودم که آن فرستاده باز آمد. و گفت، در حالتی که گریه می‌کرد.(۲) اشعاری را که در پشت این صفحه ذکر شد با اندک اختلافی در بعضی از کلمات آن تا آخر.

از شعبی نقل شده که روایت کرده از اهل کوفه که: در نیمه شبی آوازی شنیدند که یکی می‌گوید:

أبکیٰ قتیلاً بکربلاء / مضرّج الجسم بالدماء
أبکی قتیل الطّغاة ظلماً / بغیر جرمٍ سوی الوفاء
أبکی قتیلاً بَکیٰ علیه / من ساکن الأرض و السّماء
هتک أهلوه و استحلّوا / ما حرّم الله فی الاماء

۱ـ کامل الزیارات، ص۹۳؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۳۶.
۲ـ تذکرة الخواص، ص۲۷۰؛ ملحقات احقاق الحق، ج۳۳، ص۷۶.

یـا بأبـی جسـمه المـعرّیٰ   إلا مــن الدیــن و الحـیاء
کــلّ الرزایــا لهــا عـزاء   و مالذی الرّزء من عزاء(۱)

یعنی: گریه مـی‌کنم رای کشـته شـده در کـربلاء کـه بـدنش آغشـته در خون‌ها شد. گریه می‌کنم برای کشته شده‌ای که سرکش‌ها از روی ظلم او را کشتند، بدون جرمی. جرمش این بود که وفادار به عهد بود. گریه می‌کنم برای کشته شده‌ای که گریه کرد برای او هر که در زمین و آسمان ساکن بود. حرمت اهل و عیال او هـتک شـد و حـلال دانسـتند هـتک حرمت آنها را و آنچه را که خدا بر کنیزان و در حقّ ایشان حـرام کـرده. ای پدرم فدای آن بدنی باد که برهنه روی خاک نیفتاد مگر برای دین و حیائی که داشت. برای هر مصیبتی عزایی است مگر ایـن مـصیبت کـه برای آن عزاداری نیست.

زهری گفته که: نوحهٔ جنّیان چنین بود:

خیر نساء الجنّ یـبکین شـجیّات   و یلطمن خدوداً کالدنانیر نقیّات
و یلبسن ثیاب السّود بعد القصبیّات(۲)

یعنی: بهترین زن‌های جنّ گـریه مـی‌کنند در حـالتی کـه انـدوهناک و محزونند و لطمه بـه صـورت‌های خـود مـی‌زنند کـه جـای آن مـانند دینارها بر آن صورت‌ها ـ که در باطن پاکیزه و نیکو است ـ باقی می‌ماند و جامه‌های سیاه می‌پوشند، پس از آنکـه جـامه‌های نـظیف و لطـیف می‌پوشیدند.

علی بن حزوز نوحه جنّ را به این نحو حکایت کرده:

یــا عـین جـودی بـالدّماء فـإنّما   یــبکی الحـزین بـحرقة و تـوجّع
یــا عــین ألهـاک الرّقـاد بـطیبه   عــن ذکــر آل مــحمّد و تـفجّع

۱ـ تذکرة الخواص، ص ۲۶۹؛ ملحقات احقاق الحق، ج۲۷، ص۵۰۱.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۶۳؛ منتهی الآمال، ج۱، ص۶۸۵.

باتت ثلاثاً فی الصعید جسومهم　　　بین الوحوش و کلهم فی مصرع[۱]

یعنی: ای چشم! خون گریه کن، که غیر این نیست که شخص اندوهگین با سوزش و حزن و دردناکی می‌گرید. ای چشم! خواب خوش تو را بازی داده و مشغول کرده است از یاد کردن آل محمّد و فاجعه‌ای که بر آنها وارد شده. سه روز بدن‌های ایشان در روی زمین افتاده، میانه جانوران، و همه آنها در مصرع افتاده بودند.

ابن قولویه در کامل الزیارات چنین روایت کرده از داود رقّی که گفته: جدّه من از جنّیان شنیده که در عزای حسین علیه‌السلام چنین نوحه سرایی کرده‌اند و گریستند:

یا عین جودی بالعبر　　　و ابکي فقد حق الخبر
أبکی ابن فاطمة الذی　　　ورد الفرات و ما صدر
الجنّ تبکی شجوها　　　لمّا اتی منه الخبر
قتل الحسین و رهطُه　　　تعساً لذلک من خبر
فلا بکینکَ حرقة　　　عند العشاء و بالسحر
و لا بکینک ما جریٰ　　　نهر و ما اخضر الشجر[۲]

یعنی: ای چشم! بخشش کن به اشک‌های خود و گریه کن که این خبر حق است. گریه کن برای پسر فاطمه که وارد فرات شد و آنچه که بر او صادر شد، جنّ در مصیبت‌های او گریانست، به علّت خبری که از او رسیده، به اینکه حسین با اصحابش کشته شدند. هلاک باد برای این خبری که رسیده. ای حسین! برای تو گریه می‌کنم از روی سوزش دل البتّه البتّه از سر شب تا هنگام سحر، و گریه می‌کنم البتّه البتّه تا زمانی که نهر جاریست و درختها سبز است.

شیخ ابن نما در کتاب مثیر الأحزان گفته که: مسوّر بن‌مخرمه و چندین نفر از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدند که جنّیان بر آن حضرت نوحه‌سرایی و مرثیه

۱ـ کامل الزیارات، ص۹۵؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۴۱.
۲ـ کامل الزیارات، ص۹۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۳۸.

خوانی کرده‌اند.(۱)

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب روایت کرده که: ابن بطّه گفته است که: جنّیان در نوحه سرایی خود این شعر را می‌گفتند:

أیا عین جودی و لاٰ تجمدی — و جودی علی الهالک السیّد
فبا لطف أمسیٰ صریعاً فقد — رزینا الغداة بأمر بدی(۲)

یعنی: ای چشم! بخشش کن و اشک خود را خشک نکن و اشک بریز بر آقایی که کشته شد و در زمین طف روز را به شب رسانید، در حالتی که بدنش روی خاک افتاده بود، و ما شب را تا صبح عزاداری کردیم به سبب این امر که روی داد.

انتقاد از منکرین وجود جنّ و نوحه‌گری آنها

مخفی نماند: اخبار و حکایات راجع به نوحه گری و گریستن و مرثیه‌خوانی مؤمنین جنّیان در کتب شیعه و سنّی بسیار روایت و ذکر شده و جمع همه آنها در اینجا مقتضی اطاله و ذکر نیست و برای آگاهی و بصیرت مقداری که ذکر شد کفایت می‌کند. علاقه‌مندان به آگاه شدن به زیادتر از آنچه که تذکّر داده شد به کتب مبسوط در این باب از اخبار و احادیث و مقاتل و تواریخ و آثار و سیر مراجعه فرمایند.

چیزی که در این مقام مقتضی است شرح داده شود از چیزهایی که بسیار تعجّب آور است، سخریّه و استهزاء و طعن زدن بعضی از اشخاص منافق یا بی‌خبر و ضعیف الایمان از روی جهالت و نادانی، در موضوع وجود جنّ و گریستن و عزاداری آنها با اینکه اخبار بسیار حاکی از آن است در مصیبت حسین علیه‌السلام و از ائمّه طاهرین علیهم‌السلام روایت شده بر شیعیان خورده گیری می‌نمایند، و اعتقاد به آن را جزؤ خرافات می‌پندارند و روی این پایه، ضلالت و گمراهی خود را بر مَلا و آشکار می‌نمایند و وجود جنّ را که از ضروریّات دین مقدّس اسلام است، انکار می‌کنند.

۱ـ مثیرالأحزان، ص ۱۰۷.
۲ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۷۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۳۶.

و از جمله اخبار و روایاتی که در گریستن و نوحه کردن جنّیان وارد و روایت شده، فرموده: امام باقر و امام صادق علیهما السلام است، که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نقل نموده‌اند که در خطبه شام فرموده:

«انا ابن من نٰاحت علیه الجنّ فی الأرض و الطّیر فی الهواء».[۱]

یعنی: منم پسر کسی که نوحه کرده است بر او جنّ در زمین و مرغ در هوا.

و نیز از میثم تمّار از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«و بکی علیه الشمس و القمر و النجوم و السماء و الأرض و مؤمنوا الإنس و الجن».[۲] (الخ)

یعنی: گریه می‌کنند بر حسین، آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و زمین، و مؤمنین انس و جّن، (تا آخر خبر).

و علاّمه مجلسی رحمه الله در بحار و دیگران در سایر کتب روایت کرده‌اند که: از روز شهادت حضرت امام حسین علیه السلام تا یک سال جنّیان بر سر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله عزاداری و نوحه سرایی می‌کردند.[۳]

و در کتاب فتوحات القدس چنانچه از آن حکایت شده روایت کرده که: یکی از ثقات گوید: با مردی از قبیله طی می‌گفتم: که به ما خبر رسیده که شما نوحه گری جنّیان را بر حسین علیه السلام شنیده‌اید؟ گفت: آری. هیچ آزاد و بنده‌ای را از او نمی‌پرسی مگر اینکه او تو را از نوحه گری آنها خبر می‌دهد. گفتم: من دوست دارم که از تو بشنوم آنچه را که تو از ایشان شنیده‌ای. گفت: من از ایشان شنیدم که می‌گفتند:

مسح الرسول جبینه — فله بریق فی الخدود
أبواه من علیا قریش — و جدّه خیر الجدود[۴]

یعنی: مسح می‌کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشانی حسین را. پس برای او

۱ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج۴، ص۱۸۲؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۳۰۵.
۲ـ شیخ صدوق، أمالی، ص۱۸۹؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۰۲.
۳ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۳۰۵؛ عوالم المعلوم، ج۱۷، ص۶۱۸.
۴ـ کفایت الطالب، ص ۴۴۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۵۰.

برقی بود که در رخسارها می‌درخشید. پدر و مادر او از بلند مرتبه‌های قریش بودند و جدّ او بهترین تمام جدّها بود.

منکرین وجود جنّ و گریستن او و گریستن ملائکه

بدانکه طعن زنندگان در موضوع جنّ دو دسته‌اند: یک دسته از این دو منکر اصل وجود جنّ می‌باشند؛ و دسته دوم منکر نوحه و گریه آنهایند.

نسبت به دسته اول گفته می‌شود: وجود جنّ از ضروریّات دین، بلکه از جمله ضروریّات همه ملّت‌ها و همه دین‌ها است و آنهایی که مخالف وجود جنّند، مانند جماعتی از معتزلی‌ها و بعضی از تاریک فکرها که خودشان را روشن فکر می‌دانند، بر خلاف حق و حقیقت [می‌باشند]، مانند: گروهی از فلاسفه و براهمه.

و امّا دسته دوم که منکر نوحه و گریه ایشانند، پس می‌گوییم: بعد از روایاتی که از معصومین علیهم‌السلام رسیده، نوحه گری و گریستن ایشان هیچ اشکالی ندارد زیرا که مخبر صادق به آن خبر داده و شکّی نیست که آنها هم مانند بشر راجع به ثواب و عقاب مکلّف می‌باشند. مؤمنین از آنها مشمول ثواب و منکرین آنها شیاطین و سزاوار عقاب خواهند بود، چنانچه در آیات و اخبار و احادیث بسیار وارد شده که جنّ و انس باهم اشتراک در تکلیف دارند و از امّت پیغمبر شمرده می‌شوند، و سوره به خصوص و آیات متفرقه بسیاری درباره ایشان در قرآن مجید نازل شده.

جواب منکرین گریستن جنّیان و ملائکه

و عجب‌تر از طعن بر گریه جنّ و شگفت آورتر آنکه، بسا کسانی که روش و مشرب بعضی از فلاسفه قدیم را برای خود پیش گرفته‌اند و خود را مسلمان و اهل ایمان می‌دانند و مسلک ملاحده را اختیار کرده‌اند، آنها نیز منکر گریستن و حزن و اِلَم ملائکه می‌باشند و بر این رفته‌اند که ملائکه عقول مجرّده و طلسم‌های متفرده‌اند، چگونه نسبت گریه و تألّم به آنها داده می‌شود و چگونه از آنها تعبیر به «شُعثٌ غُبْر» ـ یعنی: مو پریشان و غبار آلود ـ می‌شود و غیر اینها از صفاتی که

اختصاص دارد به پست‌ترین جسم‌ها که از عالم مادّه و مادیّات است.

می‌گوییم: گرچه انصاف این است که این گونه کلمات مبتنی بر تسویلات شیطانیّه و غرض‌های نفسانیّه است و قابل جواب گفتن و نه گویندهٔ آن پاسخ دادن نیست إلاّ اینکه بسا جواب نگفتن از آن هم سبب جری شدن و جسارت ورزیدن گوینده می‌شود. لذا در جواب گفته می‌شود: اعتقاد ما فرقه شیعه دوازده امامی بر این است که همه مجرّدات و مادّیات از حادثه این مصیبت عظمیٰ ماتم کبرای حسینی - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - در حقیقت متأثّر بوه و می‌باشند؛ و عقلاً و نقلاً، چنانچه پاره‌ای از آن را قبلاً در این مؤلّف شرح دادم و بعد از این هم باز در محلّ خود شرح داده خواهد شد.

امّا برهان عقلی می‌گوییم: به حکم عقل و تقریب آنکه نوری است الهی و راهنمایی است خدایی و می‌پرسیم از اعتراض کننده که آیا متأثّر شدن در این مصیبت بزرگ در نزد تو، از طاعات و عبادات و قربات و متّصف شدن به صفات کمال و محبوبیّت نزد خدای تعالی، موجب رضوان و خشنودی خدا می‌شود یا نه؟ پس اگر تصدیق و اعتقاد به اینها دارای جای حرف نیست و مورد تعرّض نیستی و الزامی در کار نیست و اگر انکار می‌کنی و معتقد نیستی از کسانی هستی که:

لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر وهم عن الصراط لناکبون فلهم دینهم و لنادیننا و انّا عنکم معرضون حتی یاتی الله وعده و ینفع الباکون من بکائهم و یبقی اهل التحسّر فی حسرتهم و الذین آمنوا إلی ربّهم راجعون، و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

و اگر به اعتقاد اول باقی هستی و به زبان تصدیق می‌کنی، ولی در گریستن و تألّم ملائکه در شکّی، از تو سؤال می‌کنم: آیا به خودت اجازه می‌دهی که بگویی اجسام مادیّه قابل ترقّی است تا به مرتبه کمال برسد، امّا عقول عالیه و ارواح متعالیه این قابلیّت را ندارد و فیض به اجساد پست و خسیس می‌رسد و عقل یا روح به شرافتی که دارد فیضی به او نخواهد رسید، به خصوص در صورتی که کثرت محبّت ملائکه به حسین به اندازه‌ایست که قلم از تحریر و بیان از تقریر آن عاجز است.

در کتاب مناقب از حضرت امام رضا علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

«من أحبّ أن ینظر إلی أحبّ أهل الأرض و السّماء فلینظر إلی الحسین علیه السلام».[۱]

یعنی: کسی که دوست دارد نظر کند به سوی محبوب‌ترین اهل زمین و آسمان، باید نظر کند به سوی حسین علیه السلام.

و حضرت رضا علیه السلام نیز به ریان بن شبیب فرموده ـ چنانچه قبلاً ذکر شد ـ:

«یا بن شبیب إن کنت باکیاً لشیء فابکِ للحسین بن علی بن أبی طالب فإنه ذبح کما ذبح الکبش، و قتل معه من أهل بیته ثمانیة عشر رجلاً ما لهم فی الأرض شبیهون و لقد بکت السّمٰوات السّبع و الأرضون لقتله».[۲] (تا آخر حدیث)

یعنی: ای پسر شبیب! اگر برای چیزی گریه کننده هستی، پس گریه کن برای حسین بن علی بن ابی‌طالب. زیرا که او ذبح شد، همچنان که گوسفند ذبح کرده می‌شود، و کشته شد با او از اهل بیتش هجده مرد که برای ایشان در روی زمین شبیهی نبود، و هر آینه گریه کرد برای او آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها به جهت کشته شدن او.

خلاصهٔ کلام این است که چگونگی افعال و صفات و حالات اهل عوالم، مختلف است به سبب اختلاف عوالم و این معنایی است ثابت، و قابل انکار نیست، و تا این اندازه به درازا کشیدن سخن از باب مُماشاة با منکرین گریستن جنّیان و فرشتگان است و إلاّ اعتقاد ما فرقهٔ امامیّه اثنیٰ عشریه این است که ملائکه جسم‌هایی هستند نورانی، و عقول مجرّده نیستند، بنابر اخبار صادره از رسول خُدا و ائمّه اطهار ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ ما دامت اللیل و النهار، و الحمدلله الّذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لو لا أن هدانا الله.

۱ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۸۱؛ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۷.
۲ـ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۹۹؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

مرحوم علامه مجلسی ﷺ در بحارالأنوار بیانی فرموده که در این مقام مقتضی دیدم حاصل آن را در اینجا ذکر کنم. مفاد فرموده ایشان این است:

بدانکه اجماع امامیّه، بلکه همه مسلمانان، مگر کمی از آنها که عبارتند از بعضی از متفلسفین ـ آن کسانی که خود را در میان مسلمانان داخل می‌کنند برای خراب کردن اصول ایشان و ضایع کردن عقایدشان ـ نسبت به وجود ملائکه، با اینکه ایشان اجسام لطیفه نورانیه‌ای هستند، صاحبان بال‌ها، دو تا و سه تا و چهار تا، که قادر و توانا هستند که به هر شکلی که بخواهند متشکل شوند؛ به شکل‌های مختلفه و اینکه خداوند سبحانه وارد می‌کند برایشان به قدرت خود آنچه را بخواهد از اشکال مختلفه و صورت‌ها بر حسب حکمت‌ها و مصلحت‌ها، و آنها حرکاتی دارند از حیث بالا رفتن و فرود آمدن؛ به نحوی که انبیاء و اوصیاء آنها را می‌دیدند، و قائل شدن به تجرّد ایشان و تأویل نمودن ایشان را به عقول و نفوس فلکیّه و قوی و طبایع، و تأویل کردن آیات بسیار و اخبار متواتره سبب می‌شود شبهات واهیّه و توهّمات دورکننده از راه هدایت را و موجب می‌شود پیروی کردن از جهل و کور دلی را.(۱)

سخنان محقّق دوانی در شرح عقاید گفته است: اجسام لطیفه نورانیّه، قدرت دارند که متشکل شوند به اشکال مختلفه‌ای که در علم و قدرت بر افعال شاقه، و از شأن آنها است طاعت، و مسکن آنها در آسمان‌ها است، و ایشان رسول‌های خدای تعالی هستند به سوی پیغمبران او و امین‌های خدایند بر وحی او. تسبیح می‌کنند خدا را در شب و روز، و سستی نمی‌کنند، و آنچه را که خدا به آنها امر فرماید نافرمانی نمی‌کنند.

و گفته است که ملائکه در نزد فلاسفه عبارتند از: عقول مجرّده و نفوس فلکیّه، و مخصوصند به نام کروبیین، و علاقه‌ای به اجسام ندارند هر چند به سبب تأثیر باشد. و اصحاب طلسمات گفته‌اند که: برای هر فلکی روحی است کلّی که تدبیر می‌کند امر او را، و منشعب می‌شود از آن روح‌های بسیاری. مثلاً برای عرش ـ یعنی فلک

۱ـ بحارالأنوار، ج۵۹، ص۲۰۲.

اعظم ـ روحی است که اثر آن در آنچه در جوف آنست دیده می‌شود که آن را نفس کلیّه نامیده‌اند و روح اعظم که از آن نیز منشعب می‌شود روح‌های بسیاری که متعلّق به اجزای عرش است و اطراف آن همچنان که نفس ناطقه تدبیر می‌کند امر بدن انسان را، و برای او است قوّه طبیعیّه و حیوانیّه و نفسانیّه به حسب هر عضوی و بنابراین آیه شریفه:

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفّاً﴾[1].

و آیه مبارکه:

﴿وَ تَرَى الْمَلائِكَةَ حافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ﴾[2].

حمل بر آن می‌شود و هم‌چنین سایر افلاک. و اثبات کرده‌اند برای هر درجه‌ای، روحی که ظاهر می‌شود اثر آن، وقت تحویل آفتاب در آن درجه، و هم‌چنین برای هر روزی و هر ساعتی و هر دریایی و هر کوهی و هر آبادی‌ای و انواع نباتات و حیوانات و غیر اینها، بنابر آنچه از شرع رسیده از ملک ارزاق و ملک دریاها و ملک باران‌ها و ملک موت و امثال اینها، هم‌چنانی که اثبات کرده‌اند برای هر یک از بدن‌های بشریّه و نفس تدبیر کننده. نیز اثبات کرده‌اند برای هر نوعی از انواع، بلکه برای هر صنفی از اصناف، روحی را که مُدَبّر آن است که آن را طبیعت‌های تام می‌نامند برای آن نوع تا آن را از آفت‌ها حفظ کند و از آنچه که خوفناک است، و نوع ظهور آن نوع ظهور اثر نفس انسانیّه است در شخص.[3] (تمام شد کلام او).

۱ـ سوره نبأ، آیه ۳۸. ۲ـ سوره زمر، آیه ۷۵.
۳ـ بحارالأنوار، ج ۵۹، ص ۲۰۲، به نقل از شرح عقائد محقّق دوانی.

باب دهم

باب دهم
در حزن و اندوه و گریستن
حیوانات و وحوش و طیور در ماتم حسین علیه‌السلام

در بیان تألّم و تأثّر و تحسّر و توجّع و گریه و عزاداری حیوانات، خصوصاً اسب‌ها و شیرها و گوسفندها و آهوها. بدانکه اخبار و احادیث بسیاری در این موضوع روایت شده به ذکر چند حدیث اکتفاء می‌شود:

حدیث اول

در کتاب عوالم مسنداً از حارث اعور همدانی از امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«بأبی و أُمّی الحسین علیه‌السلام المقتول بظهر الکوفة، و الله کأنّی أنظر إلی الوحش مادّة أعناقها علی قبره من أنواع الوحوش یبکونه و یرثونه حتّی الصباح فإذا کان کذلک و إیّاکم و الجفاء». [1]

یعنی: پدر و مادرم فدای حسین مقتول علیه‌السلام باد که در پشت کوفه کشته می‌شود. به ذات خدا سوگند! که گویا می‌بینم حیوانات وحشی را که گردن‌های خود کشیده‌اند بالای قبر او، از انواع وحشیان که گریه و مرثیه سرایی می‌کنند برای او تا صبح. وقتی که این طور شد شما جفا نکنید.

۱ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۰۵؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۴۸۹.

حدیث دوم

در کتاب کامل الزیارات مسنداً از ابی‌بصیر از حضرت ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«بکت الأنس و الجنّ و الطیر و الوحش حتی ذرفت دموعها».[۱]

یعنی: گریه کردند آدمیان و جنّیان و مرغان و وحشیان تا اینکه اشک‌هایشان جاری شد.

حدیث سوم

و نیز از حضرت امام حسن علیه السلام روایت شده که فرمود به آن جناب:

«یبکی علیک کلّ شیء حتّی الوحوش فی الفلوات».[۲]

و از میثم تمّار نیز روایت شده که:

«یبکی علیه کلّ شیء حتّی الوحوش فی الفلوات».[۳]

یعنی: گریه می‌کند بر تو هر چیزی، حتّی وحشیان در بیابان‌ها.

حدیث چهارم

در کتاب بحارالأنوار روایت کرده است که: در وقت شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، در میان زمین و آسمان غبار شدیدِ تیره کننده‌ای ظاهر شد و باد سرخی در میان آن می‌وزید، و هوا به نحوی تیره و تار گردید که چشم هیچ چیز را نمی‌دید؛ تا اندازه‌ای که قوم گمان کردند که عذاب الهی بر ایشان نازل شده، و به‌قدر ساعتی به همان حال باقی ماندند و همه متحیّر و سرگردان ماندند، که آیا عاقبت امر به کجا خواهد کشید. چون هوا کمی روشن شد، دیدند اسب حضرت را با زین واژگون از میان گرد و غبار شیحه زنان و ناله کنان پیدا شد و به جانب قتلگاه روانه گردید.

۱ـ کامل الزیارات، ص۸۳؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۸.
۲ـ شیخ صدوق، امالی، ص۱۸۹؛ بحارالانوار، ج۴۵، ص۲۰۲.
۳ـ علل الشرائع، ج۱، ص۲۲۷؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۴۸۹.

چشم پسر سعد که بر او افتاد، امر کـرد کـه او را بگـیرند و نـزد او بـرند ـ و آن از اسب‌های خوب رسول خدا ﷺ بود ـ پس سوارانی چند و بسیار، به امر آن بی‌ایمان اطراف آن حیوان را گرفتند و خواستند که او را بگیرند، و آن حیوان گاهی لگد می‌زد و گاهی دندان می‌گرفت، تا اینکه جمعی از آن اشقیاء را به‌قتل رسانید.(۱)

ابن شهر آشوب گفته: چهل نفر از پیاده‌گان ایشان را به دارالبوار فرستاد و سواران بسیاری از آن کافران را بر خاک هلاک انداخت. ابن سعد ملعون فریاد کرد که: وای بر شما! دور شوید از او و او را به حال خود گذارید تا ببینم چـه اراده‌ای دارد. چـون آن حیوان از شرّ آن منافقان ایـمن شـد صـیحه زنـان و فـریادکنان در مـیان آن کشـتگان می‌گردید و نعش صاحب خود را می‌طلبید. چون صاحب خود را کشته و در خاک و خون آغشته دید، آن بدن طیّب را بویید و بوسید، بعد از آن پیشانی خود را بـه خـون آن بزرگوار رنگین کرد، و پی‌درپی ناله می‌زد، مانند زن و فرزند مرده.(۲)

پوشیده نماند که نوحه و ناله و عزاداری این اسب را خـدای تـعالی بـه مـوسی بـن عمران علیه‌السلام خبر داده و در بعضی از کتب معتبره، که از جمله آنها کتاب عـوالم است. در ضمن آن حدیث وحی فرموده است که: امّت طاغیه باغیه جدّش در زمین کـربلا حسین را می‌کشند.

«و تنفر فرسه و تحمحم و تصهل و تقول فی صهیلها: الظلیمة الظلیمة من أُمّة قتلت ابن بنت نبیّها فیبقی مُلْقیً علی الرّمال من غیر غسل و لا کفن، و ینهب رحله، و تسبیٰ نسائه فی البلدان، و یُقتَل ناصروه، و تشهر رؤوسهم مع رأسه علی أطراف الرِّماح.

یا موسیٰ! صغیرهم یمیته العطش، و کبیرهم جلده منکمش، یستغیثون و لا ناصر لهم، و یستجیرون و لا خافر. فبکی موسیٰ علیه‌السلام و قال: یا رب و ما لقاتلیه من العذاب؟

قال: یا موسیٰ! عذاب یستغیث منه أهـل النـار بـالنار، و لا تـنالهم رحمتی، و لاٰ شفاعة جدِّه، و لو لم یکن کرامة له لخسفت بهم الأرض.

۱ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۶۰.
۲ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴ ص ۸۵

قال موسیٰ: برئت الیک اللهمّ منهم و ممّن رضی بفعالهم.

فقال سبحانه: یا موسیٰ! کتبت رحمتی لتابعیه من عبادی، و اعلم أنّه من بکی علیه أو أبکیٰ أو تباکیٰ حرّمت جسده علی النّار».(۱)

ترجمهٔ تمام حدیث: چنین روایت شده که: یکی از بنی‌اسرائیل حضرت موسیٰ علیه‌السلام را دید که به شتاب می‌رود و رنگ مبارکش زرد شده و بدن شریفش ضعیف گردیده و در استخوان‌هایش اضطراب شدیدیست و بدنش می‌لرزد و چشم‌های نازنینش به گودی سر فرو رفته و کاهیده شده، چنانچه عادت او بر این بود که هر وقت به مناجات می‌رفت از شدّت ترس از خدای تعالی شانه احوالش از خوف خدا دگرگون می‌شد.

پس آن مرد اسرائیلی که از کسانی بود که به موسی ایمان آورده بود، فهمید که آن حضرت به مناجات می‌رود. عرض کرد: ای پیغمبر خدا! گناه بزرگی کرده‌ام، از حضرت پروردگار بخواه که مرا عفو فرماید. آن جناب قبول کرد. چون از مناجات خود فارغ شد، عرض کرد: ای پروردگار جهانیان! از تو سؤال می‌کنم و حال آنکه تو دانایی به مراد من پیش از آنکه سؤال کنم. پس به او وحی شد که: ای موسی! آنچه بخواهی عطا می‌کنم و به تو می‌رسانم.

موسی عرض کرد که: پروردگارا! فلان بنده تو از بنی‌اسرائیل گناهی کرده و می‌خواهد که او را عفو فرمایی. آنگاه به او وحی شد که: ای موسی! عفو می‌کنم از هر کسی که از من طلب آمرزش کند مگر کشنده حسین را که او را عفو نخواهم کرد. موسی عرض کرد که: خدایا! این حسین کیست؟ ندا رسید که: او همان بزرگواری است که پیش از این احوال او را در طور سینا به تو خبر دادم.

پس حضرت موسی پرسید که: کیست کشنده او؟ خطاب شد که:

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۸؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۵۹۶.

امّت گمراه سرکش جدّش در زمین کربلا. و اسب سواری او فرار می‌کند و به طلب صاحب خود می‌گردد و شیهه می‌زند و می‌گوید: وای بر این ظلم! وای بر ظلم از امّتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را. پس باقی می‌ماند بدن آن بزرگوار در حالتی که به روی ریگ‌ها افتاده، بدون غسل و کفن. و مال او غارت کرده می‌شود و زنان او اسیر می‌شوند در شهرها و کشته می‌شوند یاوران او و سر او با سرهای یارانش بر بالای نیزه‌ها زده می‌شود و در شهرها گردانیده می‌گردد.

ای موسی! طفل کوچک آنها را تشنگی می‌کشد و بزرگشان پوست بدنش در هم کشیده می‌شود. فریادرس می‌طلبند و کسی آنها را یاری نمی‌کند. پناه می‌خواهند و کسی آنها را پناه نمی‌دهد. پس موسی گریه کرد و گفت: ای پروردگار من! کشندگان او چه عذابی خواهند دید؟ فرمود: ای موسی! چنان عذابی خواهند دید که اهل آتش از آن عذاب به آتش دیگر و نمی‌رسد به آنها رحمت من و نه شفاعت جدّش محمّد ﷺ و اگر به جهتِ کرامت آن بزرگوار نمی‌بود، البتّه امر می‌کردم زمین را که آنها را فرو برد چون جناب موسی این را شنید عرض کرد: خداوندا! به سوی تو بی‌زاری می‌جویم از آنها. و از هر کس که راضی به کردار آنها است.

پس ندا رسید که: ای موسی! قرار دادم و واجب کردم رحمت بزرگی را برای آن بندگانم که تابع و پیرو حسین می‌باشند، و بدان ای موسی! که هر کس گریه کند بر او و یا کسی را بگریاند یا خود را به گریستن وادارد حرام گردانم جسد او را بر آتش.

حدیث پنجم

فقره زیارت قائمیّه است که فرموده:

«و اسرع فرسک شارداو، الی خیامک قاصداً، محمحماً باکیاً».(۱)

یعنی: و شتاب کرد اسب تو در حالی که فراری بود، و به سوی خیمه‌های تو قصد داشت و صدای خود را بلند کرده بود و گریه می‌کرد.

حدیث ششم

در بعضی از کتب معتبره نقل کرده‌اند: پس از آنکه حضرت مجتبی را زهر دادند، حضرت امام حسین علیه السلام حال برادر را که دید، بی‌طاقت گردید. ناله‌های دردناک از دل برکشید و گریه‌ها کرد. چون نظر حضرت امام حسن بر او افتاد و اشک‌های چشم برادر را دید، فرمود که: ای برادر! ای حسین! چه چیز تو را این چنین به ناله و گریه در آورده است؟ در جواب گفت که: این مصیبت عظمی که بر جناب تو وارد شده مرا به فغان در آورده است. پس حضرت امام حسن فرمود که: ای برادر! مصیبت من سهل است و چندان بزرگ نیست. در پنهانی مرا زهر دادند و شهید خواهم شد، ولکن هیچ روزی مانند روز تو نیست ای اباعبدالله! ـ و در همین خبر حضرت مجتبی به برادر بزرگوار خود فرموده که: ـ بر تو همه مخلوقات خواهند گریست ـ حتّی وحشیان صحراها و ماهیان دریاها.(۲) (تا آخر خبر)

حدیث هفتم

در کتاب کامل الزیارات مسنداً از حسین بن نویر و یونس بن ظبیان و ابی‌سلمه‌سرّاج و مفضّل‌بن‌عمر همگی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده، که همه آنها گفتند: شنیدیم از آن حضرت که فرمود:

«انّ اباعبدالله الحسین بن علی لمّا مضیٰ بکت علیه السّمٰوات السّبع،

۱ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۳۹.
۲ـ مثیر الأحزان، ص۲۳؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۸.

ـ إلی أن قال: ـ ما یری و ما لا یُری».(۱)

یعنی: آن حضرت فرمود: چون حسین بن علی علیهما السلام شهید شد، گریه کردند بر او هفت آسمان، تا آنکه فرمود: و آن چیزی که دیده می‌شود و آن چیزی که دیده نمی‌شود. (به چندین طریق این حدیث از ایشان روایت شده).

حدیث هشتم

در بعضی از کتب معتبره از عبدالله بن ادریس از پدرش روایت کرده که گفته:

«انّهم قد جاءوا بالنساء و عبروهن عناداً علی مصارع آل الرسول، فلمّا رأت أم کلثوم اخاها الحسین تسفی علیه الریاح، و هو مکبوب مسلوب، وقعت من أعلی البعیر إلی الأرض، و حضنت اخاها و هی تقول ببکاءٍ و عویل: یا رسول الله صلی الله علیه و آله انظر إلی جسد ولدک الحسین علیه السلام، ملقی علی الأرض بغیر دفن، کفنه الرمل السّافی علیه، و غسله الدّم الجاری من وریدیه، و هؤلاء اهل بیته یساقون اساری فی اسر الذّل، لیس لهم من یمانع عنهم، و رءوس اولاده مع رأسه الشریف علی الرماح کالاقمار. یا محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله هذه بناتک سبایا، و ذریتک مقتولة فما زالت تقول هذا القول و نحوه حتّی ابکت کلّ صدیق و عدوّ، و حتّی رأینا دموع الخیل تتقاطر علی حوافرها».

یعنی: لشکر شقاوت سیر زنان را آوردند و از مصارع شهداء عبور دادند و چون امّ کلثوم بدن برادرش حسین را دید که بادها بر آن می‌وزد، در حالی که برهنه و عریان بر رو در افتاده، خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و بدن برادر خود را به سینه چسبانید و می‌گفت با گریه و فریاد که: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ببین جسد فرزندت حسین علیه السلام را [که] دفن نشده بر روی زمین افتاده. کفن او ریگ‌ها است که بر روی

۱ـ کامل الزیارات، ص۱۹۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۰۵.

آن ریزانست و آب غسل او خون‌هائیست که از دو شاهرگ حلقوم او جاریست، و اینها اهل بیت او هستند که به اسیری کشیده می‌شوند به ذلّت و خاری، و کسی از ایشان ممانعت نمی‌کند و سرهای فرزندان او با سر خودش بالای نیزه‌ها، مانند ماه‌های تابان است. ای محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله اینهایند دختران تو که اسیرانی هستند و فرزندان تو که کشته شده‌گانند. پس همیشه می‌گفت این سخنان و مانند آنها را تا اینکه به گریه در آورد دوستان و دشمنان، همه آنها را، تا اینکه دیدیم اشک‌های اسب‌ها بر سُم‌های آنها می‌چکید.

باب یازدهم

باب یازدهم
در بیان گریهٔ طیور بر آن جناب

در بحار و عوالم از کتب عدّه‌ای از اصحاب روایت شده که: چون حضرت خامس آل‌عبا أبی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام به شهادت رسید، جسد شریف او را بر روی خاک و ریگ‌های گرم بیابان کربلا انداختند و خون از اطراف بدن نازنینش در روی زمین جاری شده بود.

ناگاه مرغ سفیدی از آن صحرا عبور کرد. چون آن حالت را دید، از شدّت غم و اِلَم خود را به آن خون‌ها آلوده کرد و پرواز نمود؛ به نوعی که خون از بال‌های او می‌ریخت. عبور او به مرغزاری افتاد که مرغ‌های بسیار در سایه‌ها و بر شاخه‌های درختان نشسته و بر چیدن دانه و خوردن و آشامیدن علف و آب و نغمه سرایی مشغول بودند پس آن مرغ خون آلود ناله بر کشید و گفت:

«و یلکم أتشتغلون بالملاهي، و الحسین علیه‌السلام فی أرض کربلا فی هذا الحرّ مُلقیً علی الرمضاء، ظامٍ مذبوح و دمه مسفوح».

یعنی: وای بر شما ای مرغان که مشغول لهو و بازی هستید! آیا خبر ندارید و سرگرم به تفرّح و تنعّم و تعیّشید و حال آنکه حسین علیه‌السلام در زمین کربلا بر روی ریگ‌های گرم افتاده و او را با لب تشنه کشتند و خون او ریخته شده؟

چون آن مرغ‌ها این بیان را شنیدند، یکباره پرواز کنان از زمین ماریه بلند شدند. و وارد زمین کربلا شدند، چون دیدند بدن حسین علیه‌السلام بی‌سر و بی‌غسل و کفن روی زمین افتاده و بادهای جنوب و شمال، خاک گرم آن زمین را بر روی بدن نازنینش نشانده و بدن مقدّسش پایمال سمّ اسبان شده و برای او عزادار و گریه و زاری کننده‌ای نیست به غیر از وحشیان صحرا و جنّیان بیابان‌ها و هواها، و به قدری نور از

بدن پاره پاره و در هم شکسته ساطع و لامع است که روی زمین روشن و هوا را درخشان کرده، چون نظر مرغ‌ها بر آن افتاد همه با همدیگر به گریه و ناله و صیحه صداها را بلند کردند و خود را در خون طاهر آن حضرت غلطانیدند. آنگاه پرواز کردند و هر یک از آنها به طرفی روانه شدند تا اهل آن ناحیه را خبردار کنند به شهادت آن بزرگوار.

پس به تقدیر خدای متعال یکی از آنها به جانب مدینه طیّبه روانه شد. همان‌طور که پرواز می‌کرد، قطره‌های خون از بالش می‌چکید تا آنکه خود را بر سر قبر مطهّر و گنبد منوّر رسول خدا ﷺ رسانید و به قدرت خدای تعالی به زبان فصیح فریاد می‌زد و می‌گفت:

«ألاٰ قتل الحسين عليه السلام بكربلا! ألا ذبح الحسين عليه السلام بكربلا!».

یعنی: آگاه باشید کشته شد حسین علیه السلام به کربلا! آگاه باشید که سرِ حسین علیه السلام بریده شد در کربلا!

چون سایر مرغان صدای او را شنیدند، به دور او حلقه ماتم زدند و از اثر گریه و ناله او همه گریه و نوحه کردند. چون نظر اهل مدینه به جمع شدن مرغان افتاد و نوحه‌سرایی آنها را دیدند و شنیدند، متحیّر شدند و نمی‌دانستند که در عالم چه خبری واقع شده تا آنکه بعد از چند وقت خبر شهادت آن مظلوم به مدینه رسید، آنگاه خلق مدینه دانستند که آن مرغ خبر شهادت آن حضرت را در زمین کربلا آورده.(۱)

شفاء دختر یهودیه از خون حسین علیه السلام

علّامه مجلسی رحمه الله در عاشر بحار نقل فرموده که: در روز ورود آن مرغان به مدینه طیّبه مَرد یهودی‌ای در مدینه بود که را دختری بود کور و کر و زمین گیر و شلی بود که مبتلا به مَرض آکله، و این مرض تمام بدن او را فراگرفته بود پس همان مرغ که خون از بال او می‌چکید به باغ یهودی رفت و بر شاخه درختی نشست، و او از سر

۱ـ مدينة المعاجز، ج ۴، ص ۷۲؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۴۹۳.

شب تا به صبح گریه و ناله می‌کرد، و شخص یهودی آن دختر را از مدینه بیرون برده بود و در آن باغ منزل داده بود و او را شغلی در مدینه روی داد. چون داخل مدینه شد آن شب را نتوانست که مراجعت به باغ کند.

چون پدر دختر نیامد، از تنهایی او را خواب نبرد؛ چون عادت کرده بود که پدر ذکر خواب برای او می‌گفت. پس آن دختر در وقت سحر صدای ناله آن مرغ را شنید. از اثر آن صدا خود را به زمین کشید تا به پای آن درخت رسید و هر چند آن مرغ ناله کشید دختر هم با قلب محزون با او هم ناله شد و هم آواز می‌گردید. در آن حال یک قطره خون از بال مرغ در چشم او چکید، دفعةً چشمش روشن و بینا گردید. پس قطره دیگر بر چشم دیگر او چکید، آن هم روشن شد و بینا گردید. قطره دیگر بر دست‌های او رسید، شفا داد و قطره دیگر بر پاهای او چکید، آنها هم عافیت یافت. پس آن دختر در زیر آن درخت نشست و هر چه خون می‌چکید می‌گرفت و بر اعضاء و جوارح خود مالید. پس، از برکت خون مبارک حضرت سیّدالشهداء ـ صلوات‌الله و سلامه‌علیه ـ همه مرض‌های او شفا یافت.

وقت صبح پدر او داخل بستان شد، دختر رعنا و زیبایی را دید که در اطراف آن باغ خرامان است و دختر خودش پیدا نیست. پس از او پرسید که: دختر کورِ علیلِ زمین‌گیری در این بستان داشتم، او را ندیدی؟ آن دختر نازنین در جواب گفت که: به خدا قسم! من دختر توأم پدر. چون این کلام را از او شنید بر زمین افتاد و غش کرد.پس چون به حال آمد و از سبب شفای او پرسش کرد، آن دختر دست پدر را گرفت و برد به پای آن درخت و قصّهٔ خود را از برای او نقل کرد.

آن مرد نظر کرد، مرغی را دید که بر شاخه درخت نشسته و سر به زیر بال غم فرو برده و از قلب محزون ناله سوزناک می‌کشد. آن یهودی گفت که: ای مرغ! تو را به خدا سوگند می‌دهم که تو را آفریده که به قدرت خدا با من سخن بگو و از احوال خود مرا خبر ده. به اذن خدا مرغ به سخن درآمد و گفت با گریه و ناله که: ای مرد! بدانکه من با چند مرغ دیگر در مرغزار در وقت ظهری در سایه درختان بر شاخه‌ها نشسته بودیم که بر ما مرغی وارد شد و گفت: ای مرغان! وای بر شما! می‌خورید و

به نعمت‌ها مشغولید و حال آنکه آقای ما حسین علیه السلام در زمین کربلا، در هوای گرم شدید بر روی ریگ‌های داغ افتاده است و در حال شدّت تشنگی، رگ‌های گردن او را بریده‌اند و سرِ او را از بدن جدا کرده‌اند.

ما چون این سخنان را از مرغ شنیدیم همه به جانب کربلا روانه شدیم. دیدیم که بدن آن بزرگوار مظلوم بر روی ریگ‌ها افتاده و غسل او از خون رگ‌های او است و کفن او از ریگ‌هایی است که باد بر او افشانده. ای مرد! پس ما همگی صیحه زنان و ناله کنان خود را در میان خون انداختیم و در آن خون شریف غوطه زدیم و هر یک به طرفی روانه شدیم تا اهل آنجا را خبردار کنیم و من به اینجا آمده‌ام.

چون یهودی این سخن را شنید با خود گفت که: اگر حضرت حسین علیه السلام صاحب قدر بزرگ و دارای شأن رفیع نمی‌بود در نزد خدای عزّوجلّ، نباید خون او باعث شفا بوده باشد از هردردی. پس آن یهودی و دختر، به شرف اسلام مشرّف شدند و قریب پانصد نفر از طایفه ایشان نیز درک سعادت اسلام را نمودند.(۱)

گریه و نوحه‌سرائی مرغان

در کتاب مناقب از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده از پدر بزرگوارش از علی بن الحسین علیهما السلام که فرموده:

«لمّا قتل الحسین علیه السلام جاء غراب فوقع فی دمه، ثمّ تمرَّغ، ثمّ طار فوقع بالمدینة علی جدار فاطمة بنت الحسین علیه السلام، فرفعت رأسها و نظرت إلیه فبکت بکاءً شدیداً و أنشأت تقول:

نعب الغراب فقلت من — تنعاه ویلک یا غراب
قال الإمام فقلت من — قال الموفّق للصّواب
إنّ الحسین بکربلا — بین الأسنة و الضّراب
فأبکی الحسین فإنّه — ترجی الأله مع الصّواب
قلت الحسین فقال لی — حقّاً لقد سکن التراب

۱ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۹۲؛ عوالم العلوم، ج۱۷، ص۴۹۴.

ثـمّ اسـتقل بـه الجـناح فـلم یـطق ردّ الجـواب
فـبکیت مـمّا حـلّ بـی بـعد الدّعـاء المسـتجاب

قال محمّد بن علیّ: فنعته لأهل المدینة فقالوا: قد جاءتنا بسحر بنی عبدالمطّلب فما کان بأسرع أن جاء هم الخبر بقتل الحسین بن علی علیهما السلام».(۱)

یعنی: چون حسین علیه السلام کشته شد، کلاغی آمد و در خون آن حضرت نشست و در آن غوطه زد و پرواز کرد به مدینه رفت و بر دیوار خانه فاطمه دختر حسین علیه السلام قرار گرفت. پس فاطمه سر خود را بالا کرد: و نگاهی به سوی او کرد و گریست؛ گریستن شدیدی و این اشعار را إنشاء کرد: کلاغ صیحه‌ای زد. پس گفتم: خبر مرگ چه کسی را آورده‌ای وای بر تو ای کلاغ؟ گفت: خبر مرگ امام را آورده‌ام. گفتم: کدام امام؟ گفت: امامی که توفیق صواب یافته. همانا حسین در زمین کربلا در میان شمشیرها و نیزه‌ها به شهادت رسید. گفتم: حسین کشته شد؟ گفت: حقّ است؟ در خاک ساکن شد. گفت: گریه کن برای حسین و امید صواب از خدا داشته باش. پس بال‌های خود را بر هم زد و دیگر نتوانست جواب گوید. پس من گریستم از جهت آنچه بر من وارد شد پس از دعا کردن و مستجاب شدن.

محمّد بن علی علیهما السلام فرمود: پس فاطمه خبر مرگ حسین را به اهل مدینه رسانید و آنها گفتند: جادوی فرزندان عبدالمطلب را برای ما آورد. پس به سریع‌ترین وقتی نگذشت که خبر کشته شدن حسین علیه السلام آمد.

کامل الزیارات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کبوترهای راعبی را در خانه‌های خود نگهدارید، زیرا که ایشان کشندگان حسین را لعن می‌کند.(۲)

۱ـ بحارالأنوار ج ۴۵، ص ۱۷۱؛ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۱۴۲.
۲ـ کامل الزیارات، ص۹۷؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۰۵.

و در خبر دیگر از داود بن فرقد روایت کرده که گفته است: من در حضور حضرت صادق علیه‌السلام بودم، ناگاه کبوترهای راعبی تقرقری دراز برآورد. آن حضرت به سوی من نظر انداخت و زمانی طویل به من نگاه کرد و فرمود: ای داود! می‌دانی که این مرغ چه می‌گوید؟ گفتم: نه بخدا سوگند فدایت شوم! فرمود: نفرین می‌کند بر کشندگان حسین علیه‌السلام. این مرغ را در خانه‌های خود نگاه دارید.(۱)

گریه و عزاداری جغد در ماتم حسین علیه‌السلام

مَحکّی از کتاب عوالم مسنداً از حسین بن ابی‌غندر، روایت کرده که گفته است در وصف بومه ـ یعنی: جغد ـ از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود:

«هل أحد منكم رءاها نهاراً؟ قيل له: لا تكاد تظهر بالنهار، و لا تظهر إلاّ ليلاً، قال: أمّا إنّما لم تزل تأوى العمران فلمّا أن قتل الحسين علیه‌السلام الت علىٰ نفسها أن لا تأوى العمران أبداً و لا تأوىٰ إلاّ الخراب، فلاتزال نهارها صائمة حزينه يجنيها اللّيل، فإذا جنّها اللّيل فلا تزال ترنّ على الحسين علیه‌السلام حتّى تصبح».(۲)

یعنی: فرمود: آیا هیچ یک از شما جغد را دیده در روز؟ عرض کرده شد که: در روز دیده نمی‌شود، در شب دیده می‌شود. امام علیه‌السلام فرمود: امّا او همیشه در آبادی‌ها جای داشت، چون حسین علیه‌السلام کشته شد سوگند یاد کرد که دیگر در آبادی‌ها جای نگیرد هرگز، و جای نگیرد مگر در خرابه‌ها. پس او همیشه روزهای خود را روزه‌دار و محزونست، و چون شب او را فرا گیرد تا صبح برای حسین علیه‌السلام گریه می‌کند.

در کتاب کامل الزیارات قریب به همین مضمون با اندک تغییری در لفظ روایت‌شده.

۱ـ کامل الزیارات ص۹۸؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۳.
۲ـ کامل الزیارات، ص۹۹؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۳.

و نیز در همان کتاب از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«تری هذه البومة کانت علی عهد جدّی رسول الله صلی الله علیه و آله تأوی المنازل و القصور و الدُّور، و کانت إذا أکل النّاس الطّعام تطیر فتقع أمامَهم فیرمی إلیها بالطّعام و تسقی، ثم رجع الی مکانها، و لما قتل الحسین بن علی علیهما السلام خرجت من العمران إلی الخراب و الجبال و البراری، و قال: بئس الأُمّـة أنتم! قتلتم ابن بنت نبیّکم، و لا آمنکم علی نفسی».[1]

یـعنی: فـرمود: ایـن جـغد کـه دیـده‌می‌شود، در زمـان جدّم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در منزل‌ها و قصرها و خانه‌ها جا مـی‌گرفت و هـر گـاه مردمان طعام می‌خوردند پرواز می‌کرد و فرود مـی‌آمد در مـقابل آنـها طعام در پیش او می‌انداخـتند و او آب داده مـی‌شد و او بـر مـی‌گشت به‌جای خود و چون حسین بن علی علیهما السلام کشته شد از آبـادی‌ها بـیرون رفت و در خرابه‌ها و کوه‌ها و بیابان‌ها جای گـرفت و گـفت: بـد امّـتی هستید شما! کشتید پسر دختر پیغمبر خـود را و مـن ایـمن نـیستم بـر نفس خودم از شما.

و نیز در کامل‌الزیارات از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«ان البومة لتصوم النهار، فاذا افطرت تدلهت علی الحسین ۷ حـتی تصبح».[2]

یعنی: فرمود: جغد در روز روزه می‌گیرد و وقتی که افطار مـی‌کند، شب را تا صبح برای حسین علیه السلام در حال حزن و غم و غصّه است.

و در بعضی از کتب مقاتل حکایت شده از فتح بن‌شجرف عـابد کـه گـفته است: عادت من این بود که هر روز ریـزه‌های نـان را بـرای گـنجشک‌ها مـی‌ریختم و آنـها مـی‌خوردند، و چـون روز عــاشورا مــی‌شد هـم از آن ریـزه نـانها را مـی‌ریختم، نمی‌خوردند. دانستم به علّت شهادت حسین علیه السلام الهام شده‌انـد و بـه عـزاداری قـیام

۱ـ کامل الزیارات، ص۹۹؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۴.
۲ـ کامل الزیارات، ص۱۰۰؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۱۴.

نموده‌اند.[۱]

مقتل منسوب به ابی‌مخنف در آن کتاب نوشته است که: چون سر مقدّس حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام را مقابل یزید بن معاویه ـ علیهما اللعنة و العذاب ـ نهادند، شنید که کلاغی فریاد کرد. آن لعین این اشعار را انشاء کرد:

یا غراب البین ماشئت فقل　　انّما تندب امرا قد فعل
کلّ ملک و نعیم زائل　　و بنات الدّهر یلعبن دول[۲]

یعنی: ای کلاغ سیاه نوحه‌گر! هر چه می‌خواهی بگو. تو بلند نوحه و ندبه می‌کنی برای کاری که کرده شده. هر ملک و نعمتی زایل شونده است. و دختران روزگار با دولت‌ها بازی می‌کنند.

و نیز از اشعاری که گفته این است:

صاح الغراب فصح اولا تصح　　فلقد قضیت من النبیّ دیونی[۳]

یعنی: فریاد و ناله زد کلاغ. پس ای کلاغ! می‌خواهی صیحه بزن یا نزن، من دِیْن‌های خود را از پیغمبر گرفتم. لعنة الله علیه و علی کلامه.

۱ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۳۱۰.
۲ـ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱۴، ص۲۷۹، ناسخ التواریخ، ج۳، ص۱۲۹.
۳ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۹۹؛ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۲۴۳.

باب دوازدهم

باب دوازدهم
در تأثّر و گریه نباتات برای آن حضرت

در بحارالأنوار و بعضی از کتب دیگر راجع به تألّم و تأثّر و گریستن نباتات قصص و حکایاتی نقل شده، فضلاً از اخبار و احادیثی که جنبه عمومیّت دارد در عزا و مصائب حضرت أبی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام که به ذکر بعضی از آنها اکتفاء می‌شود.

حکایت امّ مُعبد و شجره مبارکه

علّامه مجلسی «رحمه‌الله» در بحار و جلاء العیون و دیگران در بعضی از کتب دیگر روایت کرده‌اند از هند، دختر جون که: چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکّه به مدینه هجرت می‌فرمود با همراهانش در خیمه خاله من امّ معبد فرود آمدند و شیرخواهش فرمود.

امّ معبد عرض کرد که: گوسفندان ما را به صحرا برده‌اند برای چریدن و غیر از گوسفند لاغری که اصلاً شیر ندارد و از غایت ضعف و ناتوانی، توانایی رفتن به صحرا هم در او نیست، دیگر گوسفندی حاضر نیست.

حضرت فرمود: مرا رخصت دِه که از آن گوسفند شیری دوشم. پس از اذن گرفتن، حضرت دست مبارک را بر پستان او کشید. به مجرّد رسیدن دست آن بزرگوار، پستان آن گوسفند پر از شیر شد و آن حضرت ظرف طلبید و امّ معبد همه ظرف‌های خود را آورد و شیر دوشیدند و آن جناب میل فرمود با اصحابی که همراه آن حضرت بودند و سیر شدند، و چون روز بسیار گرمی بود، آن جناب به خواب قیلوله رفت. پس از آنکه بیدار شد آبی طلبید و در زیر درخت خاری که در آن نزدیکی بود مضمضه فرمود و آب دهان مطهّر خود را در پای آن درخت ریخت و بعد از فراغ از

وضو فرمود که: از این درخت امور غریبه‌ای ظاهر می‌شود. بعد از آن برخواست و دو رکعت نماز گذارد.

امّ معبد گفت: من و اهل قبیله از آن اعمال تعجّب می‌کردیم، زیرا که تا آن وقت این چنین ندیده بودیم. و چون روز دیگر شد، دیدیم که آن درخت خار، بلند و بزرگ گردیده و خارهایش ریخته و خارهای بسیار به هم رسانیده و ریشه‌ها در زمین دوانیده و برگ‌های سبز بر او ظاهر شده و میوه‌های بزرگ به هم رسانیده [که] در بُو شبیه به عنبر و در شهد مانند عسل بود هر گرسنه‌ای که از آن می‌خورد سیر می‌شد. بیماران از آن شفا می‌یافتند و محتاجان از خوردن آن بی‌نیاز می‌شدند و حاجت حاجتمندان از تناول آن روا می‌گردید و هر شتر و گوسفندی از خوردن برگ آن فربه می‌شد و شیر آنها بسیار می‌شد. و از آن روز که آن حضرت به خیمه ما تشریف آورد، برکت و خیر به ما روی داد و آبادانی و فراوانی در قبیله ما به هم رسید، و آن درخت را شجره مبارکه می‌نامیدند و اهل بادیه می‌آمدند در اطراف آن درخت و سایه آن فرود می‌آمدند و برگ آن را به جهت تبرّک می‌بردند و در جایی که آب و نان نبود و نداشتند و از گرسنگی بیچاره می‌شدند، برگ آن درخت را می‌خوردند سیر و سیراب می‌شدند.

و همیشه به همین حال بود تا آنکه روزی بر خواستیم، دیدیم میوه‌های آن درخت ریخته و برگش زرد شده. بسیار محزون شدیم و در سبب آن متفکّر بودیم که ناگاه خبر وفات خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله رسید و معلوم شد که این حادثه به جهت آن بوده و بعد از آن، آن درخت بار می‌داد، امّا در طعم و لذّت مانند اول نبود و طراوت و برگ آن نیز کم شده بود، تا سی سال گذشت. باز شبی خوابیدیم و صبح آن شب چون برخواستیم دیدیم آن درخت سر تا پاه سیاه شده و میوه‌هایش ریخته و طراوت و شاخ و برگ آن نیز کم شده. بعد از چند روز خبر شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام رسید. معلوم شد که از آن جهت بوده و پس از آن دیگر میوه نداد، ولکن شاخ و برگ داشت و قبایل عرب به جهت تبرّک و استشفاء می‌بردند و تبرّک می‌جستند، تا اینکه مدّتی

بدین منوال گذشت. باز روزی نیز برخواستیم دیدم که از زیر آن درخت خون تازه می‌جوشد و بر زمین جاری می‌شود و شاخ و برگ آن خشکیده و از آنها قطره‌های خون می‌چکد. از این قضیّه هولناک بسیار غمناک شدیم و متحیّر بودیم که چه واقع شده.

چون شب شد، صدای گریه و نوحه و غلغله از زیر آن درخت می‌شنیدیم و آواز نوحه‌های مختلفه بسیار بلند که صداهای خود را متّصل نموده بودند و بالحال و نغمه‌های گوناگون نوحه‌سرایی می‌کردند. یکی می‌گفت:

یا ابن النبی و یا ابن الوصی　　　و یا ابن بقیة سادات الاکرمینا

یا ابن الشهید و یا شهیداعمّه　　　خیر العمومة جعفر طیّار

عجبت لمصقول اصابک حدّه　　　فی الوجه منک و قد علاه غبار

یعنی: ای پسر شهید و ای کسی که عمویش جعفر طیّار که شهید شد بهترین عموها بود. عجب است از شمشیری که تیزی آن به تو اصابت کرد در روی تو که بالای آن غبار بود.

و از بسیاری ناله و گریه و غلغله ایشان نفهمیدیم که چه واقعه‌ای روی داده و این غلغله و سر و صداهای ایشان تا صبح بود. پس از چند روز خبر رسید که در همان روز حضرت سیّدالشهداء ـ علیه آلاف التحیّة و الثناء ـ به درجه رفیعه شهادت رسیده، پس سراپای آن درخت سیاه شد و خشک گردید و در هم شکست و اثری از آن باقی نماند.(۱)

تأثّر و گریه نباتات بر آن حضرت

از تاریخ بغداد و کتاب اعانة العکبری حکایت شده که: مردی در روز شهادت حسین علیه السلام مقداری ورس که آن چیزی است که از آن سرخی می‌گیرند و بر رخساره

۱ـ جلاء العیون، ص ۷۷۳؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۳۳؛ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۳۸۴.

می‌مالند. آن نباتی است مانند کنجد که مخصوص در یمن زراعت می‌شود و تا بیست سال باقی می‌ماند و آن آشامیدنش کلف و برص را زایل می‌کند.

حاصل آنکه آن مرد مقداری ورس را حمل کرد و به غارت برد همه آنها مبدّل به خون تازه شد.

محمّد بن الحکم از مادر خود حدیث کرده که: او گفته که: هر ورسی از لشکر حسین علیه السلام به غارت بردند، هیچ زنی استعمال نکرد مگر اینکه به برص مبتلا شد.(۱)

و در بعضی از کتب معتبره نقل کرده‌اند که: در یکی از روستاهای رُوم درختی است که متواتر از گروه بسیاری شنیده شده از تجّار و کسانی که در آنجا رفت و آمد داشته‌اند که هر ساله در روز عاشورا نزدیک زوال، شاخه از آن درخت سرازیر می‌شود و از برگ‌های آن قطره‌های خون می‌چکد تا غروب آفتاب و پس از آن شاخه خشک می‌شود، تا سال دیگر از شاخ دیگر از آن درخت در روز عاشورا در همان وقت و به همان نسبت می‌شود و هر ساله جمع کثیری به زیارت آن درخت می‌روند و در آن روز تعزیه‌داری می‌کنند.

چنار خون بار

مرحوم دربندی ـ اعلی الله مقامه ـ در کتاب اسرار الشهاده فرموده است: آنچه را که ظاهر ترجمه آن این است:

از جمله آنچه از آثار در نواحی عالم در این باب رخ داده و در قطری از اقطار زمین ظاهر و باقیمانده است و می‌ماند تا قیامت، اثری است که در قریه‌ای از قریه‌های قزوین به نام زِرآباد. و آن درخت بسیار بزرگی است که آن را به زبان عجمی چنار می‌گویند، که در روز عاشورا، در هر سالی شاخه‌ای از میان آن شکافته می‌شود و در هنگام شکافته شدن صدای هولناکی از آن بلند می‌شود و خون بسیاری از آنجاری

۱ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۳؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۶۸.

می‌گردد و خلق بسیاری نزد آن درخت جمع می‌شوند و از آن خون‌های جاری با کرباس‌ها می‌گیرند.(۱)

مؤلف حقیر گوید: که: چنار خونبار دهستان رودبار قزوین در میان کثیری از متقدّمین و متأخّرین اهالی قزوین و رودبار و اطراف آن معروف و مشهور است، حتّی در جاری شدن خون هر ساله در روزهای عاشورا، بعضی کتاب‌ها نوشته‌اند که از جمله آنها، بنابر آنچه در تاریخ قزوین نقل شده در زمان شاه‌سلطان‌حسین‌صفوی، مرحوم میرقوام‌الدّین محمّدبن‌محمّدمهدی‌حسنی‌سیفی‌قزوینی، به امر آن پادشاه به «زِرآباد» رفته و رساله‌ای درباره چنار خونبار نوشته و تألیف کرده و بعد از او میررضا پسر میرقاسم قزوینی که یکی از دانشمندان خاندان تقوی بوده، به رفتن به زر آباد و دیدن چنار خونبار توفیق یافته و شرح آن را به قلم آورده و تاریخ آن را «چنار خونبار» یافته که مطابق با سال یک هزاروسیصدویازده است (۱۳۱۱).

چنار زرآباد، در دهستان رود بار قزوین، در بالا ولایت رودبار دَرّه مرتفعی است که اطراف آن را کوه‌ها احاطه کرده، و درّه مزبور به سمت جنوب غربی کشیده شده و به رودخانه شاهرود می‌پیوندد. در قسمت خاوری این درّه قریّه «وَرَبِنْ» واقع شده و به فاصله کمی قریه «اُوان» است، که آن آبادی بزرگیست و آب و هوای ممتاز دارد با اشجار فراوان، و دریاچه کوچکی در آن است که در حدود (۵۰۰۰) متر مَربع مساحت آن است، و در مجاورت «اُوان» امامزاده‌ایست به نام امامزاده علی‌اصغر فرزند موسی بن جعفر عليه‌السلام و درخت چنار خونبار معروف در کنار این امامزاده است. و آن درخت، چناری است کنار مزار آن امامزاده، که رُشد کرده و ریشه‌های کلفت و نازک آن به صورت شاخه‌هایی چند پیچ در پیچ، از بالای صندوق به اطراف کشیده شده است، و هر ساله بنابر مشهور و معروف، روز عاشورا از آن درخت خون جاری می‌شود با خونابه و شاخه‌ای که خون از آنجاری خواهد شد، شکافته

۱ـ اسرار الشهادة، ج۳، ص۵۴۳.

می‌شود و خون و خـونابه از آنـجاری مـی‌گردد و آن شـاخه در هـمان سـال خشک می‌شود.

اخبار و حکایات در این باب بسیار است به اختصار اکتفاء شد.

باب سیزدهم

باب سیزدهم

در تألّم و تأثّر و گریه جمادات در مصیبت آن حضرت

شمر ملعون، مبلغی زر به کوفه آورد به زرگری داد که برای او زیوری بسازد. چون مرد زرگر آن زرها را در کوره برد تا ذوب کند، همه آنها گَرد و نابود شد. برای شمر خبر آوردند. گفت: این امریست صورت نگرفتنی است. در حضور من باید این کار بشود تا ببینم. زرگر در نزد شمر زرها را در آتش برد، فوراً نابود شد و اثری از آن نماند.(۱)

ابن حجر که یکی از علماء مبرّز اهل سنّت و بسیار متعصّب است، در کتاب صواعق آورده است که: چون سر مطهّر حسین ﷺ را در کوفه به دار الاماره ابن زیاد آوردند. از دیوارهای دارالاماره خون جاری شد.(۲)

و در بعضی از کتب روایت شده از غلام آن ملعون که: در آن وقت آتشی ظاهر شد و بر ابن زیاد حمله آورد، به طوری که از جا برخواست و از ترس فرار کرد.(۳)

از کتاب روضة الأحباب نقل شده که گفته است: چون اهل بیت را اسیر کردند، به موصل که نزدیک شدند، شمر ذی‌الجوشن به حاکم موصل نوشت که: ما با فتح و نصرت و سرهای دشمنان یزید می‌رسیم فرمان ده تا مردمان، کوی و بازار این شهر را زینت و آرایش دهند و تو خود با بزرگان شهر از ما پذیرایی کن و لشکریان را مهمان‌پذیر باش. حاکم موصل چون نامه را خواند اشراف شهر را طلبید و مجلسی ترتیب داد و آن نامه را برایشان خواند و گفت: اگر من به صورت ظاهر به این خواسته رضایت دهم، شما شورش کنید و از من نپذیرید. گفتند: حاشا و کلاً ما به

۱ـ شیخ ذبیح الله محلاتی، فرسان الهیجاء، ج ۲، ص ۲۳۲.

۲ـ الصواعق المحرقة، ص ۱۹۴.

۳ـ نفس المهموم، ص ۱۹۱.

این امر فجیع و کار شنیع، گردن نخواهیم گذارد و تن نخواهیم داد و به ایـن عـیب و عار راضی نخواهیم شد.

پس والی موصل در جواب نامه شمر نوشت کـه: مـردم ایـن شـهر از شـیعیان عـلیّ مرتضی و دوستان آل‌عبا می‌باشند و اگر شما به این شهر وارد شوید دور نیست کـه مانع شوند و فتنه‌ای برانگیزند. صواب آن است که در مسافتی دور از این شهر فرود آیید و در آنجا استراحت کنید. و علف و آذوقه از برای لشکریان فرستاد. شـمر ایـن سـخن را صـدق دانست و در یک فـرسنگی مـوصل فـرود آمـدند و سـر مـبارک حسین علیه السلام را از سنان و نیزه فرود آورده، بالای سنگی نهاد. در آن حال قطره خونی از آن سر مطهّر بر سنگ ریخت. در هـر سـال روز عـاشورا از آن سـنگ خـون تـازه‌ای می‌جوشد و مردمان آنجا جمع می‌شوند و عزاداری می‌کرده و مـی‌کنند، و سـال‌های دراز به همین منوال می‌گذشت تا وقتی که آن سنگ را از آنجا به جـای دیگـر حـمل دادند و تا زمانی که در آنجا بود آن را «مشهد نقطه» می‌نامیدند.(۱)

و در روضة الشهداء نیز این حکایت را نقل کرده که: در زمان عبدالملک ایـن سـنگ نقل کرده شد به امر او و پس از آن اثری از آن دیـده نشـد و خـبری از آن داده نشـد، ولکن در بالای آن بنایی ساخته شد و آن را تعمیر کردند و آن را «مسجد النقطه» نـام گذاردند.(۲)

و نیز در کتاب روضة الشهداء گفته است که: در بعضی از شهرهای روَم کـوهی است که در آن شیری از سنگ تراشیده شده، مانند ایـنکه زنـده است، و هـیچ کـوتاهی در صنعت آن نشده. در هر سالی چون روز عاشورا می‌شود، از دو چشـم آن، مـانند دو فواره آب بسیاری از آنجاری می‌شود؛ از اول صبح تـا شب و مـردمان آن نـاحیه در آنجا جمع می‌شوند با مردمانی که در اطراف آن نـاحیه مـی‌باشند و بـر پـا مـی‌دارنـد عزای سیّد اشـراف، حـضرت أبـی‌عبدالله الحسین علیه السلام را و از آن آب صـافِ شـفّافِ زلال می‌آشامند و برای تبرّک و استشفاء و کشف کرب و دفع بلا می‌برند.(۳)

۱ـ فرسان الهیجاء، ج ۲، ص ۲۷۳، به نقل از کتاب روضة الأحباب.
۲ـ روضة الشهداء، ص ۳۶۸. ۳ـ روضة الشهداء، ص ۳۶۹.

باب چهاردهم

باب چهاردهم

در بیان گریستن و عزاداری صاحبان ادیان و کفّار بر آن جناب

بدانکه مصیبت حضرت امام حسین علیه السلام به قدری عظیم و بزرگ است که در جمیع عوالم امکانیّه تأثیر بسزایی داشته و دارد، به نحوی که دوست و دشمن تکویناً و تشریعاً از دیدن و شنیدن آن متألّم و متحسّر در بکاء و ابکاء و حزن واندوه و عزاداری ظاهراً و باطناً از خود آثارها نشان داده و خواهند داد، **«لقد جلّت و عظمت مصیبته علی جمیع أهل السّموٰات و الأرض»**.

گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست　　خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا

مرثیه امام شافعی در عزای حسین علیه السلام

امام شافعی که یکی از رؤسای جمات عامّه و اهل سنّت است چنین گفته:

تاوب عنّی و الفؤاد کئیب　　و أرّق عینی فالرقاد غریب

اندوه من باز گردید و دل من محزونست و چشم من ضعیف شد و خواب از آن دور شد.

و ممّا نفی جسمی و شیّب لُمّتی　　تصاریف ایّام لهنّ خطوب

و از چیزهایی که تن مرا کاهیده و موهایم را سفید کرد، گردش روزهایی است که برای آنها امر بزرگی پیش آورده شده.

فمن مبلغ عنّی حسین رسالة　　و إن کرهتها أنفس و قلوب

پس کیست که از من پیغامی به حسین برساند، اگر نفس‌ها و دل‌ها مکروه خاطرشان باشد.

قتیلا بلا جرم کأنّ قمیصه　　صبیغ بمٰاء الارجوان خضیب

در حالتی که بدون گناهی کشته شده، به نحوی که گویا پیراهن او به آب ارغوان رنگ شده.

فللسیف إعوال و للرّمح رنّة　　و للخیل من بعد الصّهیل نحیب

پس برای شمشیر، فریادها و برای نیزه، ناله‌ها و برای اسب، پس از شیحه‌زدن ضجه‌ها است.

تزلزلت الدّنیا لآلِ محمّد　　و کاد لهم صمّ الجبال تذوب

دنیا برای آل محمّد متزلزل شد و نزدیک شد که برای ایشان کوه‌های سخت آب شود.

و غارت نجوم و اقشعرّت کواکب　　و هتّک أستار و شقّ جیوب

و ستاره‌ها فرو رفت و به لرزه در آمد و پرده‌ها پاره شد و گریبان‌ها چاک زده شد.

یُصَلّیٰ علی المبعوث من آل هاشم　　و یُغزیٰ بنوه إنّ ذا لعجیب

بر مبعوث از آل‌هاشم ـ یعنی: محمّد ﷺ ـ صلوات فرستاده می‌شود و با فرزندان او جنگ کرده می‌شود. این بسیار عجب آور است.

لئن کان ذنبی حبّ آل محمّد　　فذٰلک ذنب لست منه أتوب

اگر گناه من دوست داشتن من است آل محمّد را، پس آن گناهی است که من از آن توبه نمی‌کنم.

هم شفعائی یوم حشری و موقفی　　إذا ما بدت للناظرین خطوب

ایشانند شفیع‌های من در روزی که حشر من و محلّ توقف من است زمانی است که ظاهر می‌شود بر بینندگان بازگشت به محشر.(۱)

نکتهٔ قابل توجّه: بدانکه عزاداری و گریستن و گریانیدن و به گریه وادار کردن در مصیبت حضرت سیّدالشهداء ـ ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء ـ امر تازه و بدعتی در دین مقدس اسلام نیست، چنانچه بعضی از بی‌خبران پنداشته‌اند و از روی

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۵۳؛ ملحقات احقاق الحق، ج ۳۳، ص ۷۵۹.

بی‌خبری یا خدای نخواسته از راه عناد و دشمنی به بیانات سخیفه و ادراکات واهیه خود، یا به تلقین بیگانگان و تقلید از ایشان، کورکورانه اذهان ساده ضعفاء از اهل ایمان، یعنی شیعیان و دوستان آل محمّد ـ صلوات الله علیهم ـ را به هواهای نفسانیّه و شهوات شیطانیّه خود مغشوش می‌نمایند و از پیروی راه حق و صواب می‌لغزانند و روشن فکری را به خود می‌بندند و بر راهروان راه ایمان و دین خورده گیری می‌کنند و طعن‌ها می‌زنند و به اسم دین و ایمان رکن اعظم ایمان، که تولّیٰ و تبرّیٰ است و قوام دین و ایمان بسته به آن است ـ به حکم کتاب و سنّت و عقل ـ از آن چشم پوشی کرده، و خود را مؤمن و مسلمان می‌دانند. خدای تعالی درباره این گونه اشخاص فرموده:

﴿وَ إِذٰا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قٰالُوا آمَنّٰا وَ إِذٰا خَلَوْا إِلىٰ شَيٰاطِينِهِمْ قٰالُوا إِنّٰا مَعَكُمْ إِنَّمٰا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ، اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾[1].

گیرم که مار چوبه کند تن به شکل مار　　　کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

بعضی چنین پنداشته‌اند که تألّم و تحسّر و غم و حزن و اندوه و گریستن و گریانیدن و تشکیل مجالس عزاداری برای حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام و...؛ از جمله رسومی است که در دوره سلطنت صفویّه بدعت گذارده شده و مؤمنین و شیعیان و دوستان و علاقه‌مندان به آل محمّد ـ صلوات الله و سلامه علیهم ـ را شیعه صفویّه می‌نامند و از غوّاص بحار اخبار و احادیث آل محمّد، علاّمه مجلسی ـ اعلی الله مقامه الشریف ـ بی‌ادبانه به زشتی و اهانت و بی‌حیایی و تمسخر نام می‌برند. و حال آنکه به شهادت اخبار و احادیث بسیار و متون تواریخ و آثار، امر تشیّع، امری است [که] از زمان خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله الی زماننا هذا قرنا بعد قرن رایج و شایع بوده.

عزاداری شیعیان در زمان معزّالدوله دیلمی و سلطان سنجر

شیخ عمر بن الوردی در تاریخ خود گفته است که: در سال سیصدو پنجاه‌و دو

۱ـ سوره بقره، آیه ۱۵ ـ ۱۴.

هجری قمری معزّالدوله دیلمی فرمان داد به نوحه گری و لطمه بر سر و صورت و سینه زدن و برای زن‌ها به مو پریشان کردن و روهای خود را سیاه کردن بر حسین علیه السلام، و زبان‌ها عاجز بود از منع کردن آن، زیرا که سلطان طرفدار شیعیان بود.(۱)

و در کتب تواریخ آورده‌اند که: در سال سیصدو سی‌وپنج معزّالدوله اهل بغداد را الزام نمود، تا ماتم حسین را بر پا داشتند و درها را بستند و طبّاخان را از پختن طعام‌ها منع نمود. زنان را فرمان داد تا روی‌های خود را بخراشند و موی‌های خود را پریشان کنند [و] لطمه زنان و ندبه کنان روز به شام آورند.(۲)

و در تایخ نگارستان است که: در آن سال بر حسب فرمان معزّالدوله بر درهای مساجد بغداد این کلمات را رقم کنند و کردند:

«لعن الله معاویة بن ابی‌سفیان و من غصب فاطمة فدکاً و منع ان یدفن الحسن عند قبر جدّه، و من نفی اباذر الغفاری، و من اخرج العباس عن الشوری».(۳)

ترجمه آن این است: خدا لعنت کند معاویةبن ابی‌سفیان و کسی را که غصب کرد فدک فاطمه را، و کسی که مانع شد از دفن کردن حسن در نزد قبر جدّش، و کسی که اباذر غفاری را نفی بلد کرد، و کسی که عباس را از شوری بیرون کرد.(۴)

و از جمله سلاطین که در بلند کردن شعار تشیّع، کوشش و جِدّ و جهد تمام داشت، سلطان سنجر پسر سلطان ملک‌شاه بود، و شیعه شدن از این راه بود که پس از فوت پدرش چون بر تخت سلطنت و جهان‌داری نشست، به حکیم سنائی نوشت که مذهب اهل‌سنّت حق است یا مذهب شیعه و خلفاء ثلاثه به حقّند یا ائمّه اثنی‌عشر؟ حکیم ـ علیه الرحمه ـ قصیده‌ای گفت و برای او فرستاد که بعضی از آن

۱ـ نفس المهموم، ص ۲۲۶ به نقل از تاریخ عمر بن الوردی.
۲ـ الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۵۴۴؛ روضة الشهداء، ص ۴۰۵.
۳ـ مستدرک سفینة البحار، ج ۵، ص ۲۳۵. ۴ـ تاریخ نگارستان، ص ۱۲۶.

این است:

جز کتاب الله سنّت زِ احمد مرسل نماند

یادگاری کو توان تا روز محشر داشتن

از گذشت مصطفی ختم رسل چون مرتضی

عالم دین را نشاید کس معمّر داشتن

از پی سلطان ملک شه چون نمی‌دانی روا

تاج و تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن

از پس سلطان دین پس چون روا دارد خرد

حقّ زهرا بردن و دین پیمبر داشتن

مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد

جز علیّ و عترتش محراب و منبر داشتن

آنکه او را بر علی دارد مقدّم بی سخن

نیست او را در دو گیتی قدر قنبر داشتن

سلطان از نوشتن حکیم، هدایت یافته، خود را در جرگه غلامان و موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام درآورد و شیعه در زمان او مرفّه الحال بودند. و مشهور است که گنبد مبارک ثامن‌الائمّه علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام را در زمان سلطنت آن پادشاه به امر و فرمان او ساخته شده است و تا به حال باقی است.(۱)

و در کتاب مجالس المؤمنین است که: گنبد مبارک آن حضرت از آثار شرف الدّین ابو طاهر قمّی است که وزیر سلطان سنجر بود.(۲)

شیعه در زمان سَبُکتَکین و عمرو بن لیث

و صاحب کتاب زینة المجالس حکایت کرده است که: کامل جامع التواریخ گوید که: سلطان محمود سبکتکین، گنبد امام هُمام حضرت امام رضا را خراب کرد و

۱ـ تاریخ نگارستان، ص ۱۲۶.

۲ـ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۱۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۸، ص ۳۲۵.

مردمان طوس [و] زائرین آن حضرت را از زیارت منع کردند و شیعه ممنوع نشده به پنهانی به زیارت آن حضرت مشرف می‌شدند، تا شبی سلطان محمود، حضرت اسدالله الغالب امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب عليه‌السلام را در خواب دید که اشاره به آن گنبد خراب کرده، فرمود: تا کی چنین خواهد بود؟ علی الصباح، سلطان معماران را طلبید و به طوس فرستاد تا عمارتی که اکنون بر سر قبر منوّر است بنا نهاده، به اتمام رسانید و بعد از آن سلطان محمود شیعه شد؛ شیعه اثنی عشری و در احترام شیعه سعی و اهتمام می‌نمود.(۱)

و نیز از پادشاهان، یعقوب لیث شیعه اثنی‌عشری بود، و پس از او پادشاهی در سلسله عمرولیث، برادر یعقوب لیث بود و سرداران او همه شیعه بودند و به نحوی در تشیّع غلوّ داشت که اگر نام ناصبی‌ای در نزد او می‌بردند، در حال به سیاست او امر می‌کرد و مشهور است که عمرو لیث روزی سان لشکر دید و مقرّر داشت که امیری و سرداری که هزار مرد مکمّل و مسلّح بر او عرضه دارد و به او عطا فرماید.

چون از سان لشکر فارغ شد، یکصد و بیست گرز طلا به سرداران داده بودند. همین که عدد و شماره لشکر خود را یافت، خود را از اسب به زیر انداخت و سر به سجده نهاد و روی به خاک می‌مالید و گریه می‌کرد. پس از مدّتی که سر از سجده برداشت ندیمی از ندیمان که در حضور او گستاخ بود و راه سخن گفتن داشت، پیش آمد و عرض کرد که: ای پادشاه! کسی را که این خدم و حشم و لشکر باشد، کارها را ساخته و مهمات را پرداخته داند، باید نگرید و بگریاند و بخندد و نخنداند. سبب این گریه و زاری و این اندوه و پریشانی چیست؟

عمرو لیث فرمود: چون لشکر خود را به صد و بیست هزار دیدم واقعه هائله کربلا به خاطرم رسید و حسرت بردم و آرزو کردم که ای‌کاش که آن روز با این لشکر در آن صحرا بودم تا دمار از کفّار و فجّار بر می‌آوردم یا خود نیز جانم را فدا می‌کردم و به درجات عالیّه فائز می‌گشتم. پس از زمانی در وقت موعود اجلش رسید.

او را در خواب دیدند که تاجی مکلّل بر سر و کمربندی مرصّع بر کمر دارد.

۱ـ بحارالأنوار، ج۴۸، ص۳۲۵ به نقل از کامل ابن اثیر.

حوران پیشاپیش و غلامان از چپ و راست او. از وی پرسیدند که: این مرتبه و منزلت را و این شأن و شوکت را از چه چیز یافتی؟ گفت: خدای متعال خصمانم را از من خوشنود و راضی گردانید و گناهان مرا آمرزید، به سبب آن روزی که عرض لشکر در پیشگاه خود نمودم، آرزو کردم و نیّت کردم معاونت و یاری حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام را، در این بیچاره‌گی دستگیر من شد.(۱)

عزاداری اهل ماچین و شیعیان مصری

عالم جلیل میرسیّدعلی‌یزدی در کتاب وسائل مظفری چنین گفته است که: فاضل جلیل معاصر نبیل در کتاب خصائص‌الحسینی گوید که: حکایت کرد برای من بعض از کسانی که محلّ وثوق بود، که در بعضی از شهرهای ماچین، طایفه‌ای از شیعه هستند که در روز عاشورا به کیفیّت مخصوصی در لطمه زدن بر خود و سینه زدن در حال مرور کردن رفتار می‌کنند و می‌گویند که: نهری را حفر می‌کنند و پر از هیزم می‌نمایند و آن را آتش می‌زنند و به همان حالی که سینه می‌زنند مکرّر در میان آتش عبور می‌کنند و می‌گویند که: ما حرارات آتش را احساس نمی‌کنیم، و بسا در عزاداری خود را به مهلکه‌ها و صدماتی می‌اندازند و هر قدر ایشان را نهی و ممانعت کنند و بگویند به آنها که این عملی که می‌کنند حرام است، با کمال دینداری و تقیّدی که به شرع دارند هیچ توجّهی نمی‌کنند و ملتفت به کلام گویندگان نمی‌شوند، به نحوی که در آن حال گویا از خود خبری ندارند و از عشق حسینی از خود بی‌خود و بی‌خبرند.

و گذشته از اقدامات جانی هزاراها بس هزارها در هر سال و هر ماه، بلکه در هر روز صرف عزاداری می‌کنند، و کسانی که مال را از جان خود عزیزتر و بیشتر آن را حفظ می‌نمایند و به تمام اسباب جرّوثقیل درهمی از کیسه ایشان بیرون می‌آید، در صرف در عزاداری بی‌اختیارند و در سال مبالغی خطیر باکمال شوق و میل در این مصرف صرف می‌نمایند، و به قدری اهتمام و سعی و کوشش دارند و این عبادت

۱ـ زینة المجالس، ص ۲۲۲.

بزرگ را عادت خود قرار داده‌اند که صرف در تعزیه را از مخارج مهمّه لازمه بلکه اهمّ و الزم مخارج سالیانه خود می‌دانند، و از آنجا که خدای تعالی هر چه را که خواهد، اسباب آن را فراهم می‌کند، در مقابل سلاطین جور و خلفاء ظلم که به کمال اهتمام و تشدید و نهایت ابرام و تأکید ممانعت و مزاحمت را بر آنها روا می‌داشتند، بلکه جدّاً در مقام محو آثار و نام آن بزرگوار بودند و این را منتهای آرزوی خود می‌دانستند و در انجام مرام و تحصیل مقصود در هر عصر و زمان تلاش و سعی بلیغ و به اندازه وسع جدّ و جهد می‌نمودند، خداوند متعال جمعی را که به طیب ولادت و حسن فطرت و کمال همّت و جمال سجیّت، مخصوص داشته بود به سلطنت ظاهری و حشمت و عظمت صوری امتیاز داد و در برابر آن نفوس خبیثه و ذوات شقیّه، ایشان را بلند و سرفراز فرمود، تا به مساعدت اسباب ظاهریّه و ارتفاع موانع قهریّه، شیعیان و دوستان و غلامان این خاندان آسوده و فارغ‌البال به اظهار شئون جان نثاری و اعلاء مراتب سوگواری قیام و اقدام نمایند.

و نخست بروز این سعادت عظمیٰ و ظهور این کرامت کبریٰ، از ملوک و سلاطین فاطمیّه شد که شیعیان مصر و نواحی آن را مطلق‌العنان، در اقامه و اشاعه عزاداری و نوحه‌سرایی نمودند و خود را هم ناله و هم آواز ایشان می‌داشتند. ایّام عاشورا ایّام حزن و اندوه قرار دادند، بازارها را تعطیل می‌نمودند [و] به بستن دکاکین و فروشگاه‌ها فرمان می‌دادند. خیرات و مبرّات می‌کردند و اقامت مراسم عزا را هیچ دقیقه‌ای مهمل نمی‌گذاردند. خصوصات المعزّلدین‌الله، که جدّی کامل و جهدی شامل در اشاعه و انتشارات آن اظهار می‌داشت و در سلطنت او در سال سیصد و شصت هجری، روز عاشورا جماعت شیعه مذهب، انبوهی زیاد و عددی عظیم فراهم شد،ه بر سر قبر کلثوم و نفیسه که از سادات فاطمی بودند، حاضر گشته و از رُجّال و فرسان مغرب با ایشان هم داستان شده، به ناله و ندبه و گریه پرداختند و قتله آن حضرت را لعن فرستادند و به سبّ و شتم یاد می‌کردند و کوچه‌ها و فروشگاه‌ها را می‌بستند و هر کس را که در آن روز همراهی نمی‌کرد بد می‌گفتند. و المعزّلدین‌الله کمال حمایت و همراهی را می‌نمود و از وقتی که سر مقدّس منوّر

حضرت امام حسین علیه السلام از عسقلان به قاهره مصر تحویل دادند ـ بنابر آنچه جمعی از مورّخین نوشته‌اند و در بعض کتب اخبار، مثل کتاب عوالم و غیر آن بدان اشارتی کرده‌اند ـ اقامه رسوم عزاداری در آن بلده قاهره بیشتر و زیادتر شد.

هر چند در خصوص سر مطهّر اختلافی عظیم در اخبار و اقوال اهل آثار هست، بعضی را اعتقاد این است: در زمان بنی‌العبّاس آن سر مبارک را از شام به عسقلان بردند، چندی در مشهد عسقلان مدفون بود تا در شهر شعبان سال چهارصد و نود و یک هجری، افضل بن امیرالجیوش با لشکری شایسته آهنگ بیت المقدّس کرد و آن اراضی را از روی قهر و غلبه تسخیر نمود. و او به شهر عسقلان آمد، که ثغر مسلمانان بود. از افرنج و از بیم غلبه کفّار، مدفن سر مبارک را نبش نمود و آن سر منوّر را بیرون آورد. عطر و غالیه زیاد بر آن نثار کرد و در سبدی یا صندوقی جای داد و مشهد نیکو برای آن بنا نمود، و چون پرداخته گشت، خود آن رأس شریف را بر سینه نهاده و پیاده طی مسافت کرده، به مقبره آورد و به خاک سپرد.

گفته‌اند که: چون از مشهد الرأس قدیم به قبّه تازه حمل نمودند، هنوز خون تازه داشت و بوی مشک از آن ساطع بود. و در روز یکشنبه هشتم جمادی الآخره سال پانصد و چهل و هشت هجری، آن سر مبارک را به قاهره مصر آوردند. نخست در کافور نهادند و از آنجا در سرداب جای دادند، و مردمان چون در برابر قبر عبور می‌نمودند، زمین را بوسه می‌زدند و در هر روز عاشورا در برابر آن قبر شریف، شترهای بسیار نحر می‌کردند، و گاو و گوسفند بی‌شمار ذبح می‌نمودند و به بلندترین صدا نوحه و ناله می‌کردند و هم آواز می‌گریستند و قاتلان حسین را لعن می‌کردند و سبّ و شتم می‌نمودند، و این قاعده مستمر بود تا دولت بنی‌فاطمه به نهایت رسید.

و در ایّام افضلیّه در روز عاشورا مسجد حسینی را سرتاسر حصیر می‌گسترانیدند و گاهی حصیر را نیز واژگونه می‌فکندند و ملک فضل در صدر مجلس جای می‌گرفت و قاضی و داعی در یمین و یسارش جلوس می‌کردند و قرّاء نوبت به نوبت قرائت می‌نمودند و شعراء از مراثی‌ای که در شهادت و مظلومیّت حضرت

سیّدالشهداء انشاء کرده بودند، انشاد می‌کردند و مردم بانگ صیحه و نوحه بلند می‌نمودند، و سفره‌ای از چرم می‌گستردند، چندان که هزار کس را بس باشد، و به قانون سوگواران از گرده جوین و نان‌های گوناگون و عدس و ملوحات و مُحلاّت و امثال آن میل می‌کردند وهنگام زوال آفتاب آن جماعت با ناله و عویل به میان قاهره می‌رفتند، بازارها و دکاکین را معطّل می‌گذاشتند، تا وقت شام می‌رسید.

و در ممالک وسیعه ایران، اول نشر و شیوع این عبادت عظمی، دوران سعادت اقتران سلطان عظیم الشأن، معزّالدّوله ابی‌الحسین بن ابی‌شجاع شد که در اعلان کلمه حق و اعلاء نور توحید اجتهادی بلیغ داشت.

گریه اهل کتاب و کفّار

عالم جلیل و فاضل نبیل مرحوم حاج ملّا صالح قزوینی در کتاب خود مفتاح البکاء نقل کرده است از محمّد بن احمد دراری که او از کتاب فوادح الحسینیّه نقل نموده که گفته است: روایت کرده‌اند جمعی از ثقات از شیخ ابی‌سعید شامی که گفت: با گروهی از لئام بودم، و آنها کسانی بودند که سر مقدّس ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام را با اسیران به دمشق می‌بردند، تا اینکه گفت: رسید به دیر نصاری. پس شمر و یارانش بر دَر دیر توقّف کردند و او به صدای بلند فریاد کرد و اهل دیر را خطاب کرد. کشیش آمد به نزد ایشان. چون لشکر را دید گفت: شما کیستید و چه می‌خواهید؟ شمر گفت: ما از سپاهیان عبیدالله‌بن‌زیاد هستیم و از عراق به شام می‌رویم. کشیش گفت: غرض شما چیست؟ شمر گفت: شخصی در عراق یاغی و گمراه شده و بر یزید خروج کرد و یزید سپاه عظیمی را جمع کرد و آنها را فرستاد تا او و سپاهش را کشتند، و این است سرهای ایشان و این است زنان ایشان که اسیر شده‌اند.

(راوی گفت): پس کشیش نگاهی به سر حسین علیه‌السلام کرد. دید نور از او ساطع است که درخشنده و در تابش است که به آسمان ملحق شده. هیبتی از آن سر در دل کشیش جا گرفت و گفت: دِیر ما گنجایش سپاه شما را ندارد، سر و اسیران را داخل

دیر کنید و خودتان در اطراف دیر محیط باشید که اگر دشمنی به شما روی آورد با آنها قتال کنید و اضطراب سرها و اسیران را نداشته باشید. سخن کشیش را پسندیدند و تحسین کردند سخن کشیش صاحب دِیر را. گفتند: این خوب رأی است. پس کشیش خواست سر شریف را ببیند، هنگامی که آن را در نزد او گذاردند و آن سر در صندوقی بود که بر آن قفل زده بودند، و زن‌ها و حضرت زین‌العابدین را داخل دیر کردند و در جایی که سزاوار بود جای دادند و کشیش در دور و اطراف خانه‌ای که در آنجای گرفتند، نگاه می‌کرد و از روزنه آن خانه به جایی که صندوق بود نگریست دید نوری تابان است و سقف خانه شکافته شد و تخت بزرگی فرود آمد که از اطراف آن نور بالا می‌رفت، و زنی را که نیکوتر از حور بود در بالای آن تخت نشسته دید. در آن حال بناگاه شخصی فریاد کرد که راه دهید و نگاه نکنید، که در آنگاه زنانی از آن خانه بیرون آمدند که آنها حوّا و صفیّه و ساره و راحیل مادر یوسف و مادر موسی، و آسیه و مریم و زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند.

(راوی گفت): سر را از صندوق بیرون آوردند و هر یک از آن زن‌ها آن را بوسیدند. چون نوبت به فاطمه زهرا رسید، صاحب دیر غش کرد و دیگر به چشم نگاه نمی‌کرد، زیرا که دیگر نمی‌دید، امّا صدای و سخن را می‌شنید که گوینده‌ای می‌گوید: سلام بر تو ای کشته شده مادر! ای مظلوم مادر! سلام بر تو ای شهید مادر! سلام بر تو ای روح مادر! همّ و غمی بر تو وارد نشود، زیرا که زود باشد که خدا از من و از تو فرج خواهد کرد و برای من خون تو را خواهد گرفت.

چون صاحب دیر این سخن را شنید و صدای گریه زن‌ها را استماع کرد، گریست و از شدّت گریستن مدهوش شد و بر رو در افتاد و غش کرد. چون به هوش آمد، در صندوق را گشود و سر را بیرون آورد و با کافور و مشک و زعفران شستشو داد و آن را در پیش روی خود گذارد و به آن نگاه می‌کرد و می‌گریست و می‌گفت: ای سر کرده سرکردگان بنی آدم! ای بزرگ و گرامی داشته شده همه عالم! گمان می‌کنم که تو از کسانی هستی که خدا آنها را در تورات و انجیل مدح فرموده. و تو آن کسی هستی که خدا فضل تأویل را به تو عطا فرموده، زیرا که خاتون‌های دنیا و آخرت بر تو گریه و

ندبه می‌کنند. من می‌خواهم که تو را بشناسم به نام و صفاتی که داری. پس سر مبارک به تکلّم در آمد و فرموده: منم مظلوم ستمدیده! منم به ناحق کشته شده! منم غمدیده! منم بلا واندوه کشیده! منم که از روی ظلم کشته شده‌ام!

کشیش گفت که: ای سر تو را به خدا سوگند زیادتر کن برای من بیان را

فرمود: اگر نام و نسب مرا می‌خواهی، منم فرزند محمّد مصطفی، منم فرزند علیّ مرتضی، منم فرزند فاطمه زهرا، منم فرزند خدیجه کبری، منم فرزند عروة الوثقی، منم شهید کربلا، منم کشته شده در کربلا، منم مظلوم کربلا، منم تشنه کربلا، منم هتک حرمت شده کربلا.

چون کشیش این کلمات را از سر بریده شنید، شاگردهای خود را جمع کرد و حکایت را بر ایشان گفت و آنها هفتاد نفر مرد بودند. صداها را به ضجّه و شیون و گریه بلند کردند و عمّامه‌ها را از سر افکندند و گریبان‌ها چاک زدند و نزد حضرت زین العابدین علیه‌السلام آمدند و زنّارهای خود را پاره کردند و ناقوس‌ها را شکستند و از کارهای یهود و نصاری اجتناب کردند و به دست آن حضرت مسلمان شدند و گفتند: ای پسر رسول خدا! فرمان ده تا این گروه کافر را بیرون کنیم و آنها را بکشیم و دل‌های خود را جلا دهیم و خود را راحت کنیم و خون خود را بگیریم. پس امام علیه‌السلام فرمود: نکنید این کار را. زیرا که نزدیک است که خدا انتقام می‌کشد از ایشان و آنها را می‌گیرد، نحوه گرفتن غلبه کننده صاحب قدرت.(۱)

در کتاب عوالم از بعضی از کتب معتبره نقل نموده که روایت کرده است راوی: زمانی که سر مطهّر را به شام می‌بردند، در شبی از شب‌ها، نزد مرد یهودی‌ای منزل کردند. گروه شقاوت پیشه‌ای که سر مقدّس را حفاظت می‌نمودند، به شرب خمر مشغول شدند. چون مست شدند، در حال مستی به آن مرد یهودی گفتند که: سر حضرت حسین علیه‌السلام با ما است. آن مرد یهودی گفت: خواهش دارم که آن سر را به من بنمایید. آنها اشاره کردند که در آن صندوق است.

یهودی متوجّه آن صندوق شد. دید که از صندوق نور بالا می‌رود به جانب

۱ـ مدینة المعاجز، ج ۴، ص ۱۲۶؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۳۷.

آسمان. تعجّب کرد و از آنها خواست که به طور امانت سر مطهّر را به او بسپارند، سر را به او دادند. چون آن سر مطهّر را گرفت، کأنّه او را شناخت. به او عرض کرد: مرا در نزد جدّ بزرگوار خود شفاعت فرما. خدای تعالی سر را به تکلّم در آورد. فرمود: ای یهودی! شفاعت من مخصوص امّت مرحومه است و تو از ایشان نیستی. یهودی چون این سخن را شنید، خویشان خود را جمع کرد و آن سر منوّر را در طشتی گذارد و به گلاب شستشو داد و کافور و مشک و عنبر بر آن پاشید. آنگاه رو کرد به اولاد و خویشان خود و گفت: همانا این سر مطهّر پسر دختر محمّد مصطفی است.

پس از آن گفت: چقدر حسرت دارم که زمان جدّ بزرگوارت را درک نکردم تا به این سعادت فائز گردم و به شرف اسلام مشرّف شوم و در رکاب تو مجاهده کنم. الحال مسلمان می‌شوم. مرا شفاعت کن. زهی تأسّف و حرمان که در ایّام زندگانی حضرتت تو را زیارت نکردم تا به دست تو مسلمان شوم و با تو در رکابت جهاد کنم. پس به قدرت کامله الهیّه آن سر نورانی مطهّر به سخن در آمد و سه مرتبه فرمود: اگر مسلمان شوی تو را شفاعت می‌کنم و ساکت شد. پس آن مرد یهودی و کسانش به شرف اسلام مشرّف شدند.(۱)

علّامه دربندی ـ علیه الرحمه ـ در اسرار الشهاده مرسلاً از شعبی روایت کرده که: ابن زیاد ـ لعنه الله ـ فرمان داد که سر مطهّر را با قواره کنند و از مشک و کافور پر کنند. پس آن را با خولی لعین و پانصد سوار و پیاده به سوی یزید پلید ـ علیه لعائن الله ـ فرستاد. پس از جادّه بزرگ حرکت کردند تا اینکه به نزدیک تکریت رسیدند و نامه‌ای نوشتند به حاکم تکریت که ملاقات، ما را بپذیر که با ما است سر خارجی که به سوی یزید می‌بریم. پس مردی نصرانی‌ای از اهل تکریت به آنها خبر داد که: ای گروه برای خدا مراقب حال خودتان باشید.(۲)

و نیز در همان کتاب از ابی‌مخنف نقل کرده که: چون عدّه سپاه رو سیاه، در رفتن به سوی شام، سرها و اسراء را از بعلبک گذرانیدند، شبانگاه در جنب صومعه راهبی

۱ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۷۲؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۴۱۷.
۲ـ احقاق الحق، ج۱۱، ص۵۸۸؛ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۳۰۰.

فرود آمدند و سر مقدّس را در ظلمت شب، در جنب صومعه بر بالای نیزه قرار دادند. چون تیره‌گی شب فرو گرفت، راهب صدایی شنید، مانند صدای رعد، و صدای تسبیح و تقدیس شنید و نظر کرد، نورهای ساطعی را دید و به آنها مأنوس شد و سر خود را از صومعه بیرون کرد، نگاهش بر سر مطهّر افتاد که نور از آن ساطع بود که به عنان آسمان رسیده بود، و نگاه می‌کرد دید در آسمان باز شد و ملائکه صف در صف فرود می‌آیند و می‌گویند: «السلام علیک یا ابا عبدالله». پس راهب جزع کرد، جزع شدیدی. چون شب صبح شد و لشکر خواستند حرکت کنند، راهب مشرف بر ایشان شد و ندا کرد، و گفت: کیست رئیس این قوم؟ گفتند: خولی بن یزید اصبحی است ـ علیه لعنة الله ـ راهب گفت: با خود چه چیز همراه دارید؟ گفتند: سر خارجی‌ای که در زمین عراق خروج کرده و ابن زیاد ملعون او را کشت.

راهب گفت: او چه نام داشت؟ گفت: نام او حسین بن علی بن ابی‌طالب و مادر او فاطمه زهراء و جدّ او محمّد مصطفی ـ صلوات‌الله علیهم ـ بود. راهب گفت: خدا شما را هلاک کند و آنچه و آن کسی که در طاعت او عمل کرده‌اید. هر آینه راست شد خبرهایی که در گفته‌های ایشان رسیده که گفته‌اند: زمانی که کشته شود این مرد، آسمان خون تازه می‌بارد و این نخواهد بود مگر در کشتن پیغمبری یا وصیّ پیغمبری. پس گفت: می‌خواهم یک ساعت این سر را به من بدهید. من آن را به شما بر می‌گردانم. خولی ملعون گفت: آن را ظاهر نمی‌کنم مگر نزد یزید بن معاویه ـ لعنهما الله ـ تا از او جایزه بگیرم. راهب گفت: چقدر جایزه به تو می‌دهد؟ گفت: بدره‌ای که در آن ده هزار مثقال باشد. راهب گفت: من چنین بدره را به تو می‌دهم. گفت: آن را حاضر کن. راهب درهم‌ها را حاضر کرد نزد ایشان، آنگاه سر را به راهب دادند، در حالی که بالای نیزه بود.

پس راهب آن را بوسید و گریه کرد و گفت: به خدا سوگند بر من دشوار است یا اباعبدالله هر گاه ملاقات کنم جدّت محمّد مصطفی را در حالتی که با تو مواسات نکرده باشم! یا اباعبدالله برای من گواهی ده که من شهادت می‌دهم به اینکه نیست خدایی مگر خدای یگانه‌ای که شریک ندارد و گواهی می‌دهم که محمّد بنده و

فرستاده او است و اینکه علی ولیّ خدا است. پس سر را ردّ کرد به ایشان. پس از آن چون خواستند درهم‌ها را تقسیم کنند، دیدند همه خزف ـ یعنی: گل کوزه ـ شده که بر آنها نوشته شده: ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾.(۱)

پس خولی ملعون به اصحاب خود گفت که: این خبر را کتمان کنید. ای وای بر شما از این هلاکتی که برای شما است در میان مردمان. سهل گفت: پس هاتفی ندا در داد و این اشعار را خواند: (شعر)

أترجوا أمّة قتلت حسيناً　　شفاعة جدّه يوم الحساب
و قد غضبوا الاله و خالفوه　　و لم يخشوه في يوم المئاب
ألا لعن الأله بني زياد　　و أسكنهم جهنّم في العذاب

یعنی: آیا امیدوار است امّتی که حسین را کشته شفاعت جدّ او را در روز قیامت و حال آنکه به غضب در آورده‌اند خدا را و مخالفت او را نموده‌اند و نترسیدند از روز بازگشت. آگاه باشید که خدا لعنت کرده است پسران زیاد را، و ساکن می‌گرداند ایشان را در جهنّم، در عذاب.

چون آن قوم شقاوت سیر این اشعار را شنیدند دهشت زده کوشش کردند در رفتن تا خود را به دمشق رساندند.(۲)

قیام دُرّه الصدف و دختران انصار و حمیر

و نیز علاّمه دربندی ـ اعلی الله مقامه ـ در مجلس بیست و چهارم کتاب اسرار الشهاده فرموده است در بیان آنچه که تعلّق دارد به آنچه که زمان اسارت اهل بیت از کوفه به شام در حلب واقع شده از مقتل کبیر ابی‌مخنف بنا به حکایت جمعی که آن کتاب را دیده‌اند از ایشان نقل فرموده که، ظاهر ترجمه آن این است که: چون سی هزار نفر از اهل موصل هم قسم شدند که خولی ملعون و اصحاب او را که حامل اسیران بودند به موصل راه ندهند، پس از آنکه اطّلاع یافتند که آنها نزدیک موصل

۱ـ سوره شعراء، آیه ۲۲۷.
۲ـ مقتل ابی مخنف، ص ۲۲۱؛ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۳۱۲.

رسیده‌اند و خولی و همراهانش از این معنی خبردار شدند، داخل شهر نشدند. به تلّ عفرا رفتند و از آنجا به عین الورد راه پیمودند و نامه‌ای به صاحب حلب نوشتند که ملاقات ما را بپذیر که با ما است سر خارجی.

چون این نامه به او رسید، عبدالله بن‌عمر انصاری از آن خبردار شد و عظیم به نظرش آمد و بسیار گریست و حزن و اندوه وی تازه شد. برای اینکه در زمان رسول خدا ﷺ هدیه‌هایی که با خود می‌برد در عهد آن حضرت، حسنین علیهما السلام از وی جدا نمی‌شدند و پس از آنکه حضرت حسن علیه السلام را زهر دادند و از دار دنیا رحلت فرمود، در منزل خود صورت قبری ساخت و آن را به حریر و دیباج زینت کرد و کنار آن می‌نشست و برای حسن ندبه می‌کرد و مرثیه می‌خواند و می‌گریست در هر صبح و شامی، تا اینکه خبر قتل حسین علیه السلام و حمل کردن سر مطهّر او را برای یزید و رسیدن آن به حلب شنید. وارد خانه شد و مانند رعد صدا می‌کرد و به شدّت می‌گریست. دختری داشت به نام درّة الصدف. چون پدر را به این حال دید سبب آن را از او پرسید. به پدر گفت: روزگار تو را محزون نکند و بر قوم تو غم و اندوهی غلبه نکند، حال خود را به من خبر ده. پدر به او گفت: دخترک من! اهل شقاوت و نفاق کشتند حسین را و حرم او را اسیر کردند، و این گروه آنها را به نزد یزید لعین می‌برند. پس فریاد و گریه خود را به شدّت بلند کرد و گفت:

قــل العــزاء و فــاضت العـينان — و بــليت بــالأرزاء و الأشـجان
قتلوا الحســين و سـيّرو النســائه — حــرم الرسـول بسـاير البـلدان
منعوه مـن مـاء الفـرات بكـربلا — وعدت عـليه عـصابة الشـيطان
سلبوا العمامة و القميص و رأسه — قســراً يـعلى فـوق رأس سـنان

یعنی: کم شد صبر و بردباری و سیل اشک از دو چشم جاری شد و مبتلا شدم به مصیبت‌ها و حزنها. حسین را کشتند و زن‌های او را که حرم پیغمبرند اسیر کردند و به سایر شهرها گردانیدند، و او را از آب فرات در کربلا منع کردند و جماعات شیطان صفت با او و بر او دشمنی کردند. عمّامه و پیراهن او را از او گرفتند و سرش را از روی

قهر و غلبه بالای نیزه زدند.

پس دختر او گفت: ای پدر! هیچ خیری در زندگی بعد از کشته شدن این راه نمایان نیست. به ذات خدا سوگند هر آینه کوشش می‌کنم، البتّه البتّه در خلاص کردن سر مطهّر و اسیران. و سر را می‌گیرم و در خانه خود و نزد خود دفن می‌کنم، اگر ممکن شد، و بر اهل زمین به این سبب افتخار می‌کنم. پس از خانه بیرون رفت در حالتی که در کوه‌ها و کوچه‌ها و اطراف حلب به صدای بلند شعار می‌داد و می‌گفت: ای وای بر شما! اسلام کشته شد. پس برگشت. داخل خانه شد و زِرِه پوشید و اِزار سیاه بر تن کرد و از خانه بیرون رفت و بیرون رفتند با او هفتاد نفر از دختران انصار و حمیر. همه آنها زره پوش و خُوْد[۱] بر سر. پیشرو آنها دختری بود که او را نائله می‌نامیدند [که] دختر بُکیر بن سعد انصاری بود. و شبانه حرکت کردند و شب را تا وقت طلوع آفتاب راه رفتند که دیدند از دور گرد و غباری بلند است و پرچم‌هایی بلند است و صدای بوق‌ها در پیش روی سر شنیده می‌شود.

درّةالصدف و آنهایی که با او بودند کمین کردند تا آنکه بعضی از آن قوم به آنها نزدیک شدند، به نحوی که صدای گریه زن‌ها و کودک‌ها و نوحه‌گری زن‌ها را شنیدند. پس درّة الصدف و کسانی که با او بودند گریه‌های شدیدی کردند. درّة الصدف به همراهان خود گفت: رأی شما چیست؟ گفتند: رأی این است که صبر کنیم تا به ما نزدیک شوند ببینیم عدّه آنها چقدرند. پس تأمّل کردند تا آنکه پرچم‌ها ظاهر شد. دیدند در زیر آنها مردانی هستند که صورت‌های خود را با عمّامه‌هاشان پوشانیده و شمشیرهای برهنه و نیزه‌ها در دست دارند و کلاه‌های خُوْدِشان می‌درخشید، و زِرِه‌هایشان ساطع بود و هر یک از آنها رجز می‌خواندند. پس درّة الصدف رو به همراهان کرد و گفت: رأی این است که از بعضی از قبائل عرب کمک بخواهیم و به این قوم حمله کنیم.

پس لشکر یزید لعین متوجّه حلب شدند، و از باب اربعین وارد شده و به میدان دلاّل‌ها آمدند و سر مطهّر را در آنجا نصب کردند که آن میدان از آن زمان تا امروز در

۱ـ کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ بر سر می‌گذارند.

آنجا حاجتی روا نشده. پس شب را در آنجا ماندند و از آنجا برای قنسّرین روانه شدند که آن شهر کوچکی بوده. چون اهل آن شهر آمدن آنها را احساس نمودند دروازه‌های شهر را بر روی آنها بستند. خولی لعین بر آنها بانگ زد که آیا شما تحت طاعت و فرمان نیستید؟ گفتند: آری، ولیکن اگر همه کوچک و بزرگ ما کشته شوند نمی‌گذاریم سر مطهّر حسین پسر دختر پیغمبر از میان شهر ما عبور کند. پس از آنجا کوچ کردند و داخل شهر نشدند و به جانب معرة النعمان رفتند. اهل آنجا استقبال کردند با شادی و سرور و درها را بر روی ایشان باز کردند و گوسفندهایی ذبح کردند و شب را در آنجا ماندند چون صبح شد به سوی کفرطاب کوچ کردند. اهل آنجا دروازه‌ها را بستند. خولی از آنها خواست که دروازه‌ها را بر رویشان باز کنند. گفتند: صاحب خراج شهر ما اذن نداده است که ما دِژها را باز کنیم. پس از آنجا هم کوچ کردند و داخل شهر نشدند.

این خبر به اهل شیزر رسید. اهل آنجا در مسجد جامع جمع شدند و هم قسم شدند که نگذارند آنها داخل شهر شوند برای عبور دادن سر حسین از میان شهرشان هر چند همه آنها کشته شوند و دروازه‌ها را بر روی ایشان بستند. خولی آنها را ملزم کرد که درها را باز کنند. چون اهل شهر چنین دیدند شمشیرهای خود را برهنه کردند و بر آنها حمله نمودند و از اصحاب خولی چهل نفر را کشتند، و از اهل شیزر نه نفر کشته شد. زد و خورد در میانشان به طول انجامید. امّ‌کلثوم علیها السلام پرسید که: این شهر چه نام دارد؟ گفتند: شیزر می‌نامند. فرمود: خدا گوارا کند آب شما را و ارزان کند خواروبار شما را و رفع کند دست‌های ستمکاران را از شما، و در اثر آن دعا تا امروز شناخته نشده است در آن شهر غیر از عدل و آسایش.

پس آن قوم شقاوت سیر از آنجا کوچ کردند به سوی حماة و رسّتین و نوشتند به صاحب حمصَ که: استقبال کن ما را. پس اهل آنجا بیرون آمدند با پرچم‌ها و بوق‌ها و استقبال کردند سر را و داخل شهر حمصَ شدند.

و امّا درّة الصّدف و دخترانی که با او بودند، چون عازم یاری خواستن و کمک گرفتن شدند، رفتند به طلب دختران قبیله‌های عرب و جدّیت کردند در رفتن تا

رسیدند به قبیله بَجِلَه. در آنجا صدای گریه و ناله و شیون و حزن و اندوه زیاد شنیدند. درّة الصدف گفت: گمان می‌کنم که این جماعت از موالی و دوستان علی بن ابی‌طالب باشند. چون شنیده‌اند که سر را می‌آورند حزن و اندوهشان تازه شده. شتر چرانی را دیدند که بلند بلند گریه می‌کند. درّة الصدف بر او سلام کرد و گفت: ای مرد! از کدام قبیله‌ای و این حزن و اندوه چیست؟ گفت: من از قبیله بنی‌دُئِلَم. گفت: از آقایان کرام و شیرهای بزرگند. بزرگ شما کیست و مقدّم بر شما کدام است؟ گفت: ابوالاسود دُئلی است که مولای امیرالمؤمنین است. چون مولای ما حسین علیه‌السلام در کربلا کشته شد و خبر قتل او به یزید رسید و به او رسید که ما از دوستان او می‌باشیم، به طلب ما در آمد و ما نقل مکان کردیم از مکانی به مکان دیگری. چون سخن او به اینجا رسید درّة الصدف گریه کرد با همراهانش. همه گریستند و به حال آنها رقّت کردند و دختران قبیله هم بیرون آمدند لطمه به صورت زنان با موهای پریشان فریاد وامحمّداه واعلیّاه می‌زدند.

پس دُرّة الصّدف فریاد کشید و گفت: «**هل من مجیر و هل من نصیر علی الاعداء**» آیا فریاد رسی هست؟ آیا یاری کننده‌ای هست بر ضرر دشمنان؟ این سر حسین است که آن را به هدیه می‌برند به سوی یزید لعین. و ندبه می‌کرد برای حسین علیه‌السلام، و زن‌های قبیله هم با او هم صدا و هم ناله شدند که امیر ابوالاسود دئلی وارد شد و پرسید: چه خبر شده؟ درّة الصدف گفت: ای امیر، من دختر عبدالله سیّده قوم خودم [هستم] که با دخترهای عموی خود و عشیره خودم قیام کرده‌ایم که سر حسین را از این گروه لئام بگیریم. چون دیدم این گروه زیاد می‌باشند و شماره آنها زیاد است در طلب کمک و یاور آمدم و نیافتم تا اکنون که به دیار شما آمدم و آن جماعت هم به شما نزدیک شده‌اند. آیا در میان شما کسی ما را یاری می‌کند؟ پس ابوالاسود سر خود را به زیر انداخت و به فکر فرو رفت. درّةالصدف به او گفت: گمان می‌کنم که تو هم با یزید بیعت کرده‌ای. پس ابوالاسود تکان شدید خورد که گویا می‌خواست بندهای استخوان‌هایش از هم جدا شود و این شعر را گفت:

أقول و ذاک من ألم و وجد　　أزال الله ملک بنی زیاد

و أبعدهم كما غدروا و خابوا　　كما بعدت ثمود و قوم عاد

می‌گویم: و آن انقلاب حال از درد و شادی هر دو است. خدا زایل کند ملک پسران زیاد را و دور کند ایشان را، همچنان که بی‌وفایی و عهد شکنی و خیانت کردند، همان‌طوری که دور شدند قوم عاد و ثمود از رحمت خدا.

مقاتله دُرَة الصدف وحنظله با قوم ملاعین وکشته شدن‌درّةالصدف

پس درّةالصدف گفت: اگر فعل تو با قولت موافق است عدّهٔ خود را مهیّا کن و با عشیره خود بیرون بیا. یا این است که ظفر می‌یابیم و رستگار می‌شویم به آنچه که در طلب آن بودیم و یا غیر آن است. پس ملحق می‌شویم به سادات و راهنمایان خود. پس ابوالأسود نداکرد در میان قوم و عشیره خود و بنی‌اعمام خود و آنها هم اجابت کردند و سلاح‌های خود را بر گرفتند و هفتصد نفر سوار و پیاده کامل و مهیّا شدند که از جمله آنها صد نفر دختر بودند. همه عازم رفتن شدند که ناگاه دیدند لشکری با سلاح‌های مکمّل به آنها رسیدند که پیشرو آنها سواری بود سخت دلیر و بی‌باک که مانند آن در شدّت و بی‌باکی دیده نشده بود، در حالتی که مرثیه می‌خواند برای حسین علیه‌السلام. پس تأمّل کردند برای شناختن او. دیدند او حنظلة بن جندله خزاعی بود و با او بودند قوم او و عموزاده‌های او و عدد آنها نیز هفتصد نفر سوار بود، و او از شیعیان علی بن ابی‌طالب بود [که] آمده بود برای ملاقات قوم.

پس همه آنها با همدیگر جمع و یکی شدند. آنگاه درّةالصدف پیش آمد و گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که مرا پیش جنگ قرار دهید و شما پشت سر من از من پشتیبانی کنید. گفتند: پیشرو باش. خدا تو را یاری کند. پس درّةالصدف با قوم خود حمله آوردند تا به آن قوم ملاعین نزدیک شدند. تصمیم گرفت به حمله کردن بر محمّد اشعث و نیزه‌ای زد به خاصره او ـ یعنی: میان سر و رگ و پایین دنده‌هایش ـ و او کسی بود که حامل سر عبّاس بن امیرالمؤمنین بود. سر خواست بیفتد به زمین، درّة الصدف سر را گرفت و بالای صخره سنگی نهاد، و او متوجّه

زن‌ها شد. پس از آنکه پنبه بر روی زخم خود نهاد و زخم خود را محکم بست، زره خود را پوشید و ایستاد، و به درّة الصدف نگریست که قصد حمله دارد به طرفی که زن‌ها هستند و با آنها هفتصد سوار بودند که آنها را نگاه‌داری می‌کردند.

چون درّة الصدف به آن‌ها نزدیک شد، فریاد بر او زدند که برگرد، او برنگشت و نیزه خود را فرو برد در سینه شکار پسر عمّ محمّد اشعث، به نحوی که از پشت او بیرون آمد. افتاد بر روی خاک. پس متوجّه مرادبن‌شدّاد مذحجی شد و نیزه‌ای هم بر او زد که قلبش را سوراخ نمود و افتاد و در خون خود، مانند گاو صدا می‌کرد. پس به هر حمله‌ای که می‌کرد یکی را می‌کشت تا اینکه یازده نفر مرد را کشت و به عشیره خود فریاد زد. همگی او را اجابت کردند و شجاعان خوانده شدند و جنگ درگیر شد که ناگاه سواری از عقب او گفت: بشارت باد تو را که ناصر و یاور آمد، ای سیّده کریمه. درّة الصدف پرسید از او که: تو کیستی؟ گفت: منم قاسم پسر سعد از شیعیان علی. درّة الصدف گفت: ای قاسم، تو زن‌ها را نگاه‌دار. آنگاه او زن‌های اسیران و حرم را حفظ نموده برگردانید به طرف وادی و رفت مهار شتران آنها را می‌کشید که آنها را به وادی برساند. امّ کلثوم او را شناخت و فرمود: خدا تو را جزای خیر دهد ای ابامحمّد! شترها را بخواباند و ما را پیاده کن. پس شترها را خوابانید و آنها را پیاده کرد و برگشت به حربگاه. ناگاه گرد و غباری پدیدار شد و از میان آن سواری بیرون آمد، مانند شیر غرّانی که حمایت از بچّه‌های خود کند. چون نظر کرد دید ابوالأسود دئلی است. پس گفت: ای قاسم، زن‌ها کجایند؟ گفت: در وادی می‌باشند. ابوالأسود خوشحال شد و گفت: در جای خود باش تا ببینم حنظله چه می‌کند. در آن حال دید که روبرو شد با مردی از آن قوم که رجز می‌خواند و می‌گفت:

اليوم اشفعي بالسّنان قلبي — اكشف عن احني و كربي
أنا الذی أعرف عند الضرب — معي رجال قد اتوا بالقضب

یعنی: امروز شفا می‌دهم به نیزه دلم را. روشن می‌کنم از خود کینه و غم خود را. منم آن کسی که هنگام شمشیر و نیزه زدن شناخته می‌شوم که با من مردانی هستند که با نیزه‌ها آمده‌اند.

چون حنظله شعر او را شنید گفت: ای دشمن خدا! زود باشد که ببینیم هنگام محشور شدن خلق در قیامت چگونه یزید برای تو شفاعت می‌کند. وای بر تو! ماییم دوستان کسانی که برتری و فضل ایشان انکار کرده نمی‌شود و انکار نمی‌کند فضل و حقّ ایشان را مگر زنا زاده. پس بر یکدیگر حمله کردند. آنگاه ابوالأسود او را ندا کرد و گفت: ای پدر شیرها! دشمن خدا در پشت سر تست، به کشتن او تعجیل کن. پس حنظله بر او حمله کرد و او را به خود چسبانید و ضربتی بر فرق سر او زد که صورت او محو شد، افتاد بر روی زمین و پای خود را بر زمین می‌زد و زمین را می‌سایید. چون اصحاب او این حال را دیدند با شکست مواجه شدند ساعتی تگذشت که سرها را از ایشان گرفتند.

چون مردی از آن جماعت این حال را دید عمّامه‌اش را از سر انداخت و جامه‌های کهنه خود را پاره کرد و فریاد زد که: ای بنی ظبّه! ای بنی کنده! این چه کوتاهی است که می‌کنید از این جماعت؟ جنگ در مقابل شما است ای اولاد کرام! پس مارِقین حمله کردند به شیعیان آل محمّد. پس برای دشمنان خدا به ضرر دوستان طاقت نماند، و حنظله و ابوالأسود با آنها جنگ شدید کردند.

چون رئیس لشکر جدیّت حنظله را و کسانی که با او بودند دید گفت: چاره‌ای نداریم مگر اینکه از اهل حلب بخواهیم تا به مدد ما لشکر بفرستند. آنگاه نامه نوشت به صاحب حلب، شش هزار لشکر سوار و پیاده به یاری آنها فرستاد. پس از اسب خود پیاده شد و به سایر شهرها نامه‌ها نوشت و از آنها یاری خواست. و از هر جا لشکر به مدد ایشان فرستاده شد و به قتال با شیعیان پرداختند و چند روز جنگ شدیدی بینشان واقع شد و لشکر دشمن بر ضرر حنظله و درّة الصدف بسیار شد، به نحوی که آنها و کسانی که با آنها بودند گفتند: ما دیگر طاقت جنگ و مقاومت با ایشان را نداریم و با قوم جنگیدند، تا اینکه درّة الصدف کشته شد و سرها و اسیران را از آنها پس گرفتند و اسیران و حرم را سوار کردند و به شهر حمص بردند. عموم مردمان حمص با همدیگر گفتند که: نگذارید سر حسین فرزند دختر پیغمبر را در شهر شما داخل کنند، و با خولی ملعون جنگیدند. شش تن مرد و دوازده تن زن از

اهل شهر کشته شدند. **إنا لله و إنا إليه راجعون**، ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا ایَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾[۱][۲].

تذکّر قابل توجّه: بدانکه راجع به سر لشکری که ابن زیاد ملعون سرها و اسیران را از کوفه به شما فرستاده در کتب تواریخ و مقاتل اختلاف است. بعضی از آنها دلالت دارد که امیر لشکر مُجْفِر بن ثعلبه بوده، و بعضی بر آنند که خولی بن یزید اصبحی بوده و بعضی گفته‌اند که: رئیس و امیر لشکر زحر بن قیص بوده و از بعضی چنین بر می‌آید که عمر بن سعد لعین بوده و از بعض دیگر شمر بن ذی الجوشن ملعون را نام برده و شیخ مفید رحمه الله[۳] و شیخ ابن نما[۴] مجفر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن، هر دو را ذکر کرده. ممکن است جمع بین آنها در این موضوع به اینکه مجفر بن ثعلبه حامل سرهای شریفه و زن‌های اسیر بوده و امیر حرّاس و مستحفظین بوده، و امّا امیر لشکر و رئیس کلّ، خولی لعین بوده در حین خروج از کوفه. امّا ابن سعد لعین زمانی که آنها از کوفه بیرون آمدند برای رفتن به جانب شام، در کوفه اقامت داشت و از لشکر عقب ماند و بعد از چند روز از کوفه حرکت کرد و به سرعت و عجله خود را به حاملین سرها و اسراء رسانید و امیر و رئیس بر همه لشکر شد.

داستان راهب نصرانی و سر مطهّر

در کتاب منتخب چنین روایت کرده و گفته است: پس لشکر نیزه‌ای که سر مطهّر بالای آن نصب بود، جانب صومعه راهبی بر پا داشتند. آنگاه شنیدند هاتفی مرثیه خواند بر حسین علیه السلام. پس امّ کلثوم علیها السلام فرمود: تو کیستی؟ خدا تو را رحمت کند. گفت: من پادشاه جنّیانم. با قوم خود آمدیم که حسین علیه السلام را یاری کنیم. وقتی رسیدیم که او کشته شده بود و وقتی که این خبر را شنیدند ترس در دل‌های ایشان جای گرفت و گفتند: دانستیم که ما از اهل آتشیم بدون شک.

پس چون شب فرو گرفت، راهب بالای صومعه خود رفت و نگاهی به سر مطهّر

۱ـ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۳۱۲.
۲ـ سوره شعراء، آیه ۲۲۷.
۳ـ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۹.
۴ـ مثیر الاحزان، ص ۸۴

کرد که نور از آن متصاعد و ساطع بود و به جانب آسمان بالا می‌رفت و دید در آسمان باز شد و ملائکه فرود آمدند در حالی که جزع وناله می‌زدند راهب ناله‌ای زد و اندوهگین شد از آنچه که دید، و چون لشکر شب را صبح کردند و خواستند حرکت کنند راهب مشرف بر ایشان شد و از ایشان پرسید که: چیست آن چیزی که با شما است؟ گفتند: سر حسین‌بن‌علی‌ابی‌طالب است. گفت: مادر او کیست؟ گفتند: فاطمه دختر محمّد ﷺ. پس راهب دو دست خود را بر هم زد و گفت: لا حول و لا قوة الاّ بالله العلی العظیم! راست گفتند دانشمندان آنچه را که گفتند، از او پرسیدند که چه گفتند دانشمندان؟ گفت: گفته‌اند که: چون این مرد کشته شود آسمان خون می‌بارد و باریدن آن و گریستن آن نیست مگر برای پیغمبر یا وصیّ پیغمبر یا فرزند وصیّ او.

پس گفت: چقدر شگفت آور است از امّتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را و پسر وصیّ او را. پس رو کرد به آن کسی که سر با او بود و حافظ و نگهبان آن بود و گفت: این سر را به من بنما تا او را ببینم. گفت: پرده از آن بر نمی‌دارم مگر در مقابل یزید ـ لعنة الله علیه ـ برای اینکه ده هزار درهم از او جایزه بگیرم. راهب گفت: من آن را به تو می‌دهم. پس ده هزار درهم را نزد او حاضر کرد و سر را گرفت و در دامن و کنار خود گذارد، به نحوی که دندان‌های ثنایای او آشکار شد. خود را بر روی او انداخت و بوسید و گریه کرد و گفت: مشکل است بر من ای اباعبدالله! که مقابل روی تو کشته نشدم، ولکن فردای قیامت برای من شهادت ده نزد جدّت که: من شهادت می‌دهم که نیست خدایی مگر خدای یکتا و اینکه محمّد رسول خدا است، و سر را ردّ کرد و اسلامش نیکو شد. پس حرکت کردند آن گروه و نشستند در جایی که تقسیم کنند درهم‌ها را، دیدند همه آنها پاره‌های کوزه است که بر هر یک از آنها نوشته شده ﴿وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾.[1][2]

۱ـ سوره شعراء، آیه ۲۲۷.
۲ـ طریحی، المنتخب، ج ۱، ص ۴۶۸.

رسول رومی و مجلس یزید

از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: چون سر حسین را به نزد یزید آوردند، مجلس شرابی ترتیب داد و سر حسین علیه السلام را پیش روی او گذاردند در حالتی که شراب می‌نوشید و در آن روز رسول پادشاه روم نزد او حضور داشت و از اشراف و بزرگان روم بود به یزید گفت: این سر کیست؟ آن ملعون گفت: تو با این سر چکار داری؟ گفت: می‌خواهم چون بر می‌گردم به مملکت خودمان. پادشاه ما از من از هر چیزی می‌پرسد که در اینجا دیده‌ام. دوست دارم که به او خبر دهم به قصدی که صاحب این سر داشته و خود این سر تا در شادی و سرور تو شریک باشد. پس یزید که خدایش لعنت کند گفت: این سر حسین‌بن‌علی‌بن‌ابی‌طالب علیهما السلام است. شخص رومی گفت: مادرش که بوده؟ گفت: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده.

پس نصرانی گفت: اُف بر تو باد و بر دین تو! دین من از دین تو بهتر است. آنگاه به یزید گفت: من از فرزندزاده‌های داود پیغمبرم و میان من و میان او پدران بسیار است و نصاریٰ مرا تعظیم می‌کنند و از خاک پای من تبرّک می‌جویند، برای اینکه من از اولاد اولاد داوُدم و شما می‌کشید پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را، در حالتی که در میان او و میان شما نیست مگر یک مادر. پس دین شما چه دینی است؟ در آن حال به یزید گفت: آیا حدیث کنیسه حافر را شنیده‌ای؟ یزید به او گفت: بگو تا بشنوم.

رومی گفت: میان عمان و چین دریاییست که مسیر آن به‌قدر یک سال راه است که در آن معموره‌ای نیست مگر یک شهر که در وسط آب است که طول آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است. روی زمین شهری بزرگتر از آن نیست و از آنجا کافور و یاقوت حمل کرده می‌شود، و درخت‌های آن عود و عنبر است و آن دست نصاری است. جز پادشاه ایشان هیچ پادشاهی در آنجا نیست جز همان یک پادشاه خودشان. و در آن شهر کنیسه‌هاییست بسیار که بزرگتر از آنها کنیسه حافر است که در محراب آن حقّه‌ایست از طلا که در آنجا آویخته است که در آن سُمّ الاغی است که می‌گویند این سمّ خری می‌باشد که عیسی بر آن سوار می‌شده و دور آن حقه را به طلا و ابریشم، که در هر سال جمعیّت نصاری به زیارت آن می‌روند و به گمان آنها

که سمّ الاغ حضرت عیسی است به آن تبرّک می‌جویند در میان خودشان و دور آن طواف می‌کنند و به سبب آن حاجت‌های خود را از خدا می‌خواهند. این است شأن و عادت آنها به سمّ الاغی که گمان ایشان است که عیسی بر آن سوار می‌شده و شما پسر دختر پیغمبر خود را می‌کشید. برکت ندهد خدای تعالی بر شما و در میان شما و نه در دین شما.

پس یزید گفت: بکشید این نصرانی را. ـ لعنت خدا بر یزید باد ـ و امر به کشتن نصرانی برای این بود که یزید پلید رسوا نشود چنانچه خودش گفت که تا اینکه رسوا نکند در بلاد خود. پس چون نصرانی احساس کرد کشته شدن خود را، به یزید گفت: می‌خواهی مرا بکشی؟ گفت: آری. نصرانی گفت: من دیشب خواب پیغمبر شما را [دیدم] که فرمود: ای نصرانی! تو از اهل بهشتی. پس من تعجّب کردم از سخن او. و من شهادت می‌دهم به اینکه نیست خدایی مگر خدای یگانه و اینکه محمّد رسول خدا ﷺ است. پس آمد به طرف سر حسین، آن را به سینه چسبانید و آن را می‌بوسید و گریه می‌کرد تا اینکه کشته شد.(۱)

حکایت نصرانی در مجلس یزید پلید

عاشر بحار علّامه مجلسی ـ اعلی الله مقامه ـ روایتی نقل فرموده که روایت شده آنچه را که این ترجمه آن است: روایت شده در بعضی از مؤلّفات اصحاب ما مرسلاً که: نصرانی‌ای به عنوان رسالت از جانب پادشاه روم به سوی یزید ـ لعنة الله علیه ـ آمد و در مجلس او حاضر شده بود که سر حسین ؑ برای آن ملعون آوردند. چون نصرانی سر را دید گریه کرد و صیحه‌ای زد و نوحه کرد، به نحوی که از اشک محاسن خود را تر کرد. پس گفت: بدان ای یزید! من داخل مدینه شدم به عنوان تجارت در زمان حیات پیغمبر و خواستم هدیه‌ای برای او ببرم، از اصحاب او پرسیدم که: چه چیز به سوی او محبوب‌تر است از هدیه‌ها؟ گفتند: بوی خوش آن را از هر چیز دوست‌تر دارد و راغب و مایل به آن است.

۱ـ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۴۱؛ طریحی المنتخب، ج ۱، ص ۳۴۰.

پس گفت: دو فاره مشک و قدری عنبر اشهب به سوی او بردم، و آن روز در خانه زوجه خود امّ سلمه بود. چون جمال آن حضرت را دیدم نور چشمم از ملاقات او زیاد شد و شادی من افزون گردید از نور ساطع او و قلب من علاقمند شد به محبّت او. پس بر او تحیّت گفتم و عطر را در مقابل او گذاردم. پس فرمود: این چیست؟ گفتم: هدیه مختصری است که آن را آورده‌ام در محضر شما. آنگاه فرمود: نام تو چیست؟ گفتم: عبد شمس. فرمود: نامت را عوض کن و من تو را عبدالوهّاب نام می‌گذارم. اگر قبول کنی از من مسلمان شدن را، هدیه تو را قبول می‌کنم. گفت: من بر او نگریستم و تأمّل کردم در آن حضرت، او را پیغمبر یافتم، آن پیغبری که عیسی به ما خبر داده از آن. آنسان که فرموده:

«إنّی مبشّر لکم برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد ﷺ».

هر آینه من بشارت دهنده‌ام شما را به فرستاده شده‌ای که نام او احمد است.

رحمت متّصل فرستد خدا بر او و آل او. پس به او معتقد شدم و به دست او مسلمان گشتم در همان ساعت، به روم برگشتم و اسلام خود را پنهان می‌داشتم. و چند سالی خودم با پنج پسر و چهار دختر مسلمان بودیم و من امروز وزیر پادشاه رومم و احدی از نصاری بر حال ما مطّلع نبود.(۱)

حکایت جاثلیق نصرانی در مجلس یزید

حکایت دیگر: در مقتل ابی‌مخنف آورده که: جاثلیق نصاری بر یزید وارد شد ـ و او شیخ بزرگی بود ـ در حالتی که سر مطهّر حسین علیه‌السلام در مقابل او بود. پس به یزید گفت: ای خلیفه! این سر کیست؟ گفت: این سر حسین بن‌علی بن‌ابی‌طالب است ـ درود و تحیّت بر ایشان باد ـ و مادر او فاطمه زهراء دختر رسول خدا ﷺ است. گفت: به چه سبب مستوجب کشته شدن شد؟ گفت: برای اینکه اهل عراق او را دعوت کردند تا بر مسند خلافت بنشیند، پس عامل من عبیدالله بن زیاد او را کشت

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۹؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۴۱۸.

و سر او را برای من فرستاد. آنگاه جاثلیق به او گفت: ای یزید! بدانکه من در این ساعت در بغبغة بودم، یعنی: خواب بودم ـ ناگاه صیحه‌ای سخت شنیدم و جوانی مانند آفتاب را دیدم و روی او که از آسمان فرود آمد و با مردانی بودند.

پس به بعضی از ایشان گفتم: که این جوان کیست؟ برای من گفت که: این رسول خدا ﷺ است و فرشتگانند در اطراف او تعزیت می‌گوید او را در مصیبت فرزندش حسین علیه‌السلام. آنگاه به یزید گفت: این سر را از پیش رویت بردار ای وای بر تو و إلاّ خدای تعالی تو را هلاک می‌کند. پس یزید ـ لعنه الله ـ گفت: بیاور برای ما این خواب‌های شیطانی را. ای غلامان او را بیرون کنید. پس او را زدند. فرمان داد: او را به شدّت دردناک بزنید. آنگاه نصرانی فریاد برکشید و گفت: یا ابا عبدالله گواهی ده برای من نزد جدّت که من گواهی می‌دهم که نیست خدایی مگر خدای یکتای بی‌همتایی که شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهم که محمّد ﷺ بنده او و فرستاده او است. پس یزید ـ لعنة الله ـ غضب کرد و گفت: او را بکشید.

جاثلیق گفت: آنچه می‌خواهی بکن، اکنون رسول خدا ﷺ در برابر من ایستاده و در دست او است پیراهنی از نور و به دست دیگر تاجی از نور دارد و می‌فرماید: و چیزی میان من و تو نمانده است تا اینکه تو را به این تاج متوّج کنم و این پیراهن را به تو بپوشانم و رفیق من باشی در بهشت. این را بگفت و جان سپرد.(۱)

حکایت دیگر: و نیز در بحار روایت کرده که: حِبری از اَحبار، یعنی: عالمی از علماء یهود در مجلس یزید حاضر بود، نظرش به حضرت زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین علیهما‌السلام افتاد. پرسید از یزید. که این غلام کیست یا امیر المؤمنین؟ یزید گفت: این علی‌بن‌الحسین است. گفت: حسین کیست؟ گفت: پسر علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام. گفت: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه دختر محمّد ﷺ. عالم یهودی گفت: یا سبحان الله پس این پسر دختر پیغمبر شما است که او را به سرعت و شتاب کشته‌اید. بد چیزی برای خود باقی گذارید درباره ذریّه پیغمبر خودتان. به ذات خدا سوگند اگر حضرت موسی‌بن‌عمران پسر دختری که از صلب خودش باشد باقی گذارده بود، چنین گمان

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۸۴؛ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۳۹۸.

می‌کردیم که ما باید او را بپرستیم غیر از پروردگاری که می‌پرستیم. شما دیروز پیغمبرتان از میانتان رفته، قیام کردید بر دشمنی با پسر او و او را کشتید؟ بدا به حال شما؟ از امّت من در تورات یافته‌ام که هر کسی که بکشد ذریّه پیغمبری را، همیشه تا زنده و باقی است ملعونست و چون بمیرد خدا او را در آتش جهنّم اندازد؛ می‌خواهید مرا بزنید و می‌خواهید بکشید، می‌خواهید باقی بگذارید.(۱)

عظمت مصیبت ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام

مؤلّف قاصر گوید: بدانکه عظمت مصیبت حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام چنان مصیبت بزرگی است که تمام ماسِوَی الله را از علویّات و سفلیّات و آنچه در آنها و آنچه در میان آنها است به تزلزل و تألّم و تحسّر و ماتم و اندوه وادار کرده. اکثر آنها را تکویناً و بعضی از آنها را تکویناً و تشریعاً، اعم از اینکه مؤمن باشند یا کافر، موحّد باشند یا مشرک، سعید باشند یا شقی، چنانچه از متقدّمین باشند یا متأخّرین، از بدو خلقت آدم ابوالبشر تا قیام قائم منتظر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ طبق آیات و اخبار و احادیث و آثار متواتره و مستفیضه و صحیحه و معتبره و حسنه و موثّقه و حکایات کثیره وارده از انبیاء و رسل و کتب سماویه و مراثی متنوعه از عربی و فارسی و غیر آنها از خاصّه و عامّه که اندازه اندوه و حزن و تأثّر و گریه و ناله آنها را می‌توان فهمید که بسیاری از ایشان با اینکه از دین اسلام خارج بوده و می‌باشند و از آئین مسلمانی بی‌بهره بودند و هستند، نسبت به آن حضرت و مصائب آن بزرگوار تاب تحمّل و طاقت خودداری نداشته و ندارند و با وصف دوری و بیگانگی، چنان نزدیکی و آشنایی از خود نشان می‌دهند و پیشروی می‌کنند و بسا با کاملین از اهل ایمان هم قدم و همراه می‌شوند و مانند شهدای کربلا، که به فرموده‌های معصومین علیهم‌السلام: خلاصه و زبده‌های خلق و افضل سایر شهدای اوّلین و آخرینند، با کمال خلوص و اخلاص و زیادتی شوق و اشتیاق به عزاداری و تشکیل مجالس عزا و انفاق مال و گریستن و گریانیدن، حتّی جان دادن، هیچ مضایقه‌ای ندارند.

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۴۴۰.

حکایاتی در عزاداری هندوها در روز عاشورا

از بعض حکایاتی که قبلاً ذکر شد آن حالت بی‌خود شدن از خود و جذبه غیبی را در نصرانی‌هایی که حکایاتشان بیان گردید در آنها تأمّل نما و انصاف ده و عبرت بگیر، چنانچه در عصر حاضر هم بسیار به چشم خود دیده و شنیده‌ایم که چون ماه محرّم پیش آمده بسیاری از کلیمی‌ها و مسیحی‌ها در عزاداری ایّام عاشورا با شیعیان شرکت می‌کنند و مال انفاق می‌کنند و به سر و سینه می‌زنند وگریه و زاری می‌کنند، حتّی در غیر عاشورا هم برای حوائج مهمّه‌ای که برای آنها پیش آمد کرده نذرهایی برای عزاداری حضرت امام حسین علیه السلام کرده‌اند، و بنا به اقرار و اعتراف خودهاشان حاجاتشان هم برآورده شده، و بعضی از ایشان هم مستبصر و مسلمان شده‌اند، و بعضی هم با اینکه قبول اسلام نکرده‌اند در عزاداری و تألّم و حزن و گریستن در مصائب آن بزرگوار جدّی و ساعی می‌باشند و برای لازم و متحتّم می‌دانند.

از جمله حکایاتی که از ایشان نقل و شنیده شده و برای این بنده بی‌مقدار حکایت شده این حکایت است: زمانی که در مشهد مقدّس حضرت ثامن الائمّه‌علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه السلام مشرف مجاورت داشتم و مفتخراً جزء خدّام حرم محترم در کشیک سوم خدمت گذار بودم، شب دوشنبه‌ای بود از ماه جمادی الثانیه سال یک هزار و سیصد و هفتاد و شش هجری‌قمری که مصادف بود با شبی که نوبت کشیک اینجانب بود که در خدمت حاضر بودم. پس از فراغت از خدمت حرم محترم، برگشتم به حجره فوقانی اختصاصی خود که در صحن جدید داشتم. طولی نکشید که مرحوم خلد مقام آقای حاج شیخ مهدی خادم الرضا ـ رضی الله عنه ـ که سرکشیک سوم حرم شریف و از خدّام با اخلاص خاص حرم مطهر بود، تشریف آورد در حجره این جانب ـ و نام برده بسیار شخص جلیل وارسته صادق القولی بود و دو نفری با همدیگر مأنوس بودیم ـ تا صبح صحبت از عزاداری در هندوستان به میان آمد و کیفیّت آن در ایّام محرّم و عاشورا.

آقای شیخ نامبرده شده که مکرّر به هند سفر کرده بود، از مرحوم حاج سیّد

محمّدحسین کرمی الأصل ـ مشهور به هندی ـ حکایتی نقل کرد ـ و سیّد مشارالیه از رجال برجسته علمی آن حدود بوده که با ایشان الفت و دوستی داشته – و آن حکایت این است که فرمود: جماعت هندوها در هر سال چون روز عاشورا می‌شود در محوّطه وسیعی آتش زیادی می‌فروزند کودکود ـ یعنی: خرمن خرمن ـ و من می‌شنیدم که داخل آتش می‌شوند و آتش آنها را نمی‌سوزاند. خواستم به رأی العین ببینم که این حکایت حقیقت دارد یا نه. مخصوصاً حرکت کردم به جانب زَنْگون که یکی از شهرهای هندوستان است و در آنجا به محل و مجلس عزاداری آنها حاضر شدم و در دهه عاشورا در آنجا بودم.

چون روز عاشورا شد آتش زیادی برافروختند خرمن خرمن در محوّطه‌ای وسیع و جماعتی از هندوها وارد شدند در حالی که یک نفر از آنها پرچم سیاهی در دست داشت و حسین حسین گویان داخل آتش شدند و چند مرتبه داخل و خارج شدند و ابداً حرارت آتش در ایشان تأثیری نکرد و به هیچ وجه متألّم نشدند.

حکایت دیگر: و نیز نامبرده شده حکایت دیگری نقل نمود و گفت: خودم در هندوستان دیدم و آن حکایت این است که گفت: در کرم دو نفر پیر دارند: یکی: به نام شاه سیّد که تقریباً پانزده هزار خانوار مُرید اویند و محلّ او در شِکر دَرّه است، و آن عمارتی است که در بالای کوه ساخته شده. هر ساله دهۀ عاشورا تعزیه‌داری می‌کنند در حالتی که نامبرده ریشش تراشیده و جسیم است. چون روز عاشورا می‌شود کأنّه حالت دیوانگی به او دست می‌دهد و هم‌چنین است حال پیروان او. هیزم‌های جنگلی زیاد می‌آورند و بر می‌فروزند. چون سوخته و سرخ شد به دست بر می‌دارند و در دهانهاشان می‌گذارند؛ چندین مرتبه و ابداً آتش آنها را آزار نمی‌دهد و نمی‌سوزند و حسین حسین گویانند.

و نیز حکایت دیگر: بیان کرد و گفت: پیر دوم آنها سیّد عبدالحسین نام او است و چندین هزار خانوار مرید دارد و او ساکن دهی است که آن را مَلانِه می‌گویند، نزد پاراچنار که یکی از شهرهای هندوستان است. آن پیر در دهۀ محرّم تعزیه‌داری می‌کند و در روضه خواندن و عزاداری تارِ عزا می‌زنند و چون به نام حسین

مـی‌رسد، آتشِ افـروخته در دهـان مـی‌گذارنـد. چـون سـیاه مـی‌شود آن را بـیرون می‌آورند و آتش دیگر در دهان می‌گذارند.

و نیز حاج شیخ نقل کرد که: همان سیّد عبدالحسین یک روزی آمد پاراچنار برای ملاقات بنده و مرا دعوت کرد که ببرد به ملانه. گفتم: پیاده نـمی‌توانـم بـیایم و عـذر آوردم. گفت: پسر من امیر حسین شما را به دوش می‌گیرد. به اصرار زیاد مرا بـرد بـه ملانه. بزرگان آنجا همه به دیدن من آمدند. از ایشان پرسیدم که: شـنیده مـی‌شود کـه شما در تعزیه‌داری ساز عزا می‌زنید؟ گفتند: آری. گفتم: این کار خـلاف شـرع است. به پسرش گفت: برو صندوق مرا بیاور. پسرش صندوق را آورد. آن را باز کرد و ورقی را بیرون آورد و به دست من داد. آن را گشودم خواندم. عـریضه سـؤالی بـود کـه بـه مرحوم خلد مقام آیة الله العـظمی آقای سیّدابـو الحسـن اصـفهانی ـ اعـلی الله مـقامه ـ نـوشته کـه مـضمونش ایـن بـود کـه : مـا در ایـن بـلاد در عـزاداری بـر حـضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام تارِ عزا می‌زنیم، چه صورت دارد؟ ایشـان بـه خـط و امـضاء و مـهر خود که من بخوبی آنها را دیده بودم و می‌شناختم، نوشته بودند در جـواب سـؤالش به این عبارت که: «به هر نحو عزاداری حسین علیه‌السلام بشود مأجور خواهید بود». الأحقر ابوالحسن الموسوی الإصفهانی ۱۹ ذیحجة الحرام سنه ۱۳۳۸.

باب پانزدهم

باب پانزدهم
راجع به انتقادات وارده بر
کیفیّات عزاداری بر حسین علیه‌السلام و جواب از آنها

اولاً: در بیان اعتراضاتی که به انحاء مختلفه در موضوع عزاداری بـر آن بـزرگوار شده و می‌شود، یا از روی شقاوت و عداوت یا از روی بی‌خردی و جهالت، و ثانیاً: جواب از آنها در این باب به تفصیل خاطر نشان می‌شود. ان شاء الله.

از جمله اعتراضات راجع به عزاداری
[اعتراض] اول

آنکه گفته‌اند: عزا داری فقط باید در روز عاشورا بر پـا بـاشد و در غـیر ایـن روز مدرک و دلیلی ندارد که این عمل مشروع باشد.

[اعتراض] دوم

آنکه حدیثی که آخوندها و روضه‌خوان‌ها می‌خوانند که: هر که بگرید یا بگریاند یا خود را وادار به گریه کند بر حسین بهشت بر او واجب می‌شود، حرف‌های چرند و خرافات عوامانه است. وِل کنید اینها را [و] گوش ندهید. اینها از خـرافـات قـرون وسـطی است. در زمـان صـفویّه ایـن چـرند بـافی‌ها رواج داده شـده. دست از ایـن موهومات و چرند بافی‌ها بردارید.

[اعتراض] سوم

آنکه می‌پرسند که یک قـطره اشک در مـصیبت حسـین چگـونه سـبب آمـرزش گناهان می‌شود. این یاوه‌گوئی‌ها را قبول نکنید. دوره قدیم گذشت، امـروز روشـن

فکرها این لغو گوئی‌ها را نمی‌پذیرند.

از این عجب‌تر آنکه می‌گویند: به‌قدر یک بال مگس اشک که از چشم بیرون آید در عزای حسین، آتش جهنّم را خاموش می‌کند. در قرآن است که: ﴿فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ، وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ﴾.[1]

(در سوره زلزله). یعنی: کسی که هم وزن یک ذرّه‌ای نیکی کند آن را می‌بیند و کسی که هم وزن یک ذره بدی کند آن را می‌بیند. با بودن چنین آیه صریح در قرآن خبر: «**من بکی أو ابکی أو تباکی علی الحسین وجبت له الجنّه**».[2]، مورد اعتماد نیست، و هم‌چنین سایر اخباری که از این قبیل است، و نیز اشخاص روشنفکر هرگز باور نمی‌کنند که یک قطره اشک به اندازه یک بال مگس آتش جهنّم را خاموش کند.

[اعتراض] چهارم

آنکه بعضی از آنها اصلاً عمل گریه کردن بر حسین را جداً تنقید می‌نمایند و گریه کننده را دیوانه می‌گویند.

[اعتراض] پنجم

آنکه عزاداری و سینه زدن و زنجیرزدن در عزای حضرت امام حسین‌علیه‌السلام را عمل دیوانگی و لغو می‌دانند. بعضی از آنها از بدعت‌های زمان صفویّه می‌شمارند و بعضی دیگر می‌گویند: این اعمال را انگلیسی‌ها به تعلیم انگلیس‌ها برای جلب نفع خود به مسلمانان یاد داده‌اند؛ برای ضعیف کردن اسلام تا بتوانند مقاصدی که دارند عملی کنند.

[اعتراض] ششم

آنکه می‌گویند: غالب اینهائی که در اوقات عزاداری‌شان دسته‌ها بیرون می‌آورند

۱ـ سوره زلزله، آیه ۸ـ۷.
۲ـ مثیر الأحزان، ص۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.

با علامت و پرچم، و سینه و زنجیر می‌زنند و لباس‌های سیاه می‌پوشند و گریه می‌کنند و بر سر می‌زنند، یا نماز نمی‌خوانند یا مسائل و آداب دینشان را نمی‌دانند یا می‌دانند و عمل نمی‌کنند.

[اعتراض] هفتم

بعضی استناد می‌کنند به خبر: «**الصّلوة عمود الدین ـ یا عماد الدین ـ ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها**».(۱)

که ترجمه آن این است یعنی: نماز ستون دین است، اگر پذیرفته شد پذیرفته می‌شود آنچه غیر از آن است و اگر ردّ شد، ردّ می‌شود آنچه غیر از آن است. پس چون غالب سینه‌زن‌ها و زنجیرزن‌ها نماز نمی‌خوانند یا سایر مسائل شرعیّه خود را نمی‌دانند، اعمالشان باطل و سایر عباداتشان مردود است. لذا عزاداری‌شان غیر مقبول و لغو است و اینها پرهیزکار نیستند و خدا عمل را از پرهیزکار قبول می‌کند به حکم: ﴿**إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**﴾(۲).

حاصل کلام آنکه این گروه انتقاد کننده، خصوصاً نسبت به شعائری که به حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین ـ علیه آلاف التحیة والسلام ـ تعلّق دارد، بیشتر ساعی بر حمله کردن برآنند برای منحرف ساختن اذهان و اعتقادات ساده‌دلان شیعیان و دوستان آل محمّد ﷺ تا آنها را از ولایت آل الله و اهل بیت رسالت بیرون برند و به راه ضلالت و گمراهی، که خود هاشان سالکند، آنها را نیز بکشانند و با عقائد سخیفه‌ای که دارند با خود همراه کنند، اعاذنا الله و ایاهم من شرورهم.

خلاصه به هر نحو بتوانند به گفتن و نوشتن و تبلیغات بر خلاف حق و صوابی که با اصول دسائس و وساوس مطابق و موافق است، جهد وافی و جدیّت کافی به کار می‌برند که شاید، به گمان فاسد خود بتوانند این شعائر بزرگ ایمانی را از میان اهل ایمان بر دارند، غافل از آنکه این سراج منیر خدائی خاموش شدنی نیست.

۱ـ بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۳۹۳ و ج ۸۲ ص ۲۵.
۲ـ سوره مائده، آیه ۲۷.

چــراغــی را کــه ایــزد بــرفروزد هر آن کس پُف کند ریشش بســوزد

تأسیس مجالس عزا و ساختن تکیه‌ها و حسینیه‌ها و تجلیل مشاهد مقدّسه و به زیارت رفتن و صرف کردن اموال و وقف کردن ضیاع و عقار و نذورات برای عزاداری، به طور قطع منسوخ شدنی و از بین رفتنی نیست. یک هزار و سیصد و چهل سال از واقعه کربلا تا به حال می‌گذرد، به اضافه سه ماه، بنی‌امیّه‌ها و حجّاج‌ها و متوکّل‌ها تا برسد به رضاها و محمّدرضاها برای برچیدن این دستگاه عظیم خدا خواه چه کوشش‌ها کردند و چه حیله‌ها و نیرنگ‌ها به کار بردند تا بلکه نامی از آن باقی نماند. همه نقشه‌هایشان نقش بر آب و برای خودشان، فضلا از عذاب جاوید آخرت در این جهان به شِدّت هدف تیر عذاب گردیدند.

و از طرف دیگر جای بسی شگفتی است که بسا مردمان عوام هم در این دوره تشخیص نمی‌دهند که این سخنان فریبنده و این چرب زبانی‌های گول زننده، به تمام معنا مخالف با قرآن و اخبار و احادیث اهل‌بیت اطهار و کلمات فقهاء ابرار و فضلاء اخبار فرقه ناجیه شیعیان دوازده امامی است، به زبان بازی‌های آنان دلباخته می‌شوند و از روی جهالت و نادانی، حق را از باطل تمیز نمی‌دهند و کورکورانه، دیوانه‌وار پیروی از آنان می‌کنند و از صراط مستقیم ایمان منحرف می‌شوند و خود را به گمراهی و هلاکت می‌افکنند. اینها از جمله کسانی هستند که خدای تعالی در قرآن کریم درباره ایشان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب فرموده که:

﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً﴾(۱).

یعنی: بگو ای فرستاده من: آیا خبر دهم شما را به کسانی که زیانکارترند از جهت کارهایی که می‌کنند. آنها کسانی هستند که باطل است سعی و کوشش‌هایشان در زندگانی دنیا و گمان می‌کنند که نیکوکاری می‌کنند.

باری این گونه اشخاص در عصر امروز ما کسانی هستند که در پیش خودشان

۱ـ سوره کهف، آیه ۱۰۴ـ۱۰۳.

چنین می‌پندارند که روشنفکر و دانشمند و تیزفهمند، لذا در نظرشان اهمیّتی ندارد مخالفت دین با مذهب و آداب و احکام دینی و مذهبی و معاندت با حاملین آنها و عاملین به آنها، از این جهت است که این گونه شعائر دینی و مذهبی را منافی با اصول تمدّن شرقی و غربی و خرافات قرون وسطی و وحشی‌گری حساب می‌کنند، و عزاداری و گریه کردن بر حسین علیه السلام را که علّت مبقیه دین مقدّس اسلام و روح مطهّر ایمان است، جهالت و کار بی‌جا و عمل ناشایست می‌شمارند. اینها کسانی می‌باشند که دین ایشان پول پرستی و همّتشان غذاهای رنگارنگ خوردن و لباس‌های مُد وشیک پوشیدن و... و چنانچه پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله و ائمّه هدی ـ صلوات الله علیهم ـ خبر داده‌اند که بسیاری از آنها را با مدارکی که داشته در مجلّدات کتاب نوائب‌الدهور در علائم ظهور نوشته و به طبع رسانیده‌ام.

امّا جواب اعتراضات

جواب [اعتراض] اول

آنکه می‌گوید: عزاداری فقط باید در روز عاشورا باشد و غیر این روز مدرک و دلیلی ندارد که این عمل مشروع باشد جواب گفته می‌شود به چند وجه:

وجه اول: آنکه انحصار عزاداری به روز عاشورا، ادعّایی‌است بدون دلیل و برهان، چه که سیره و عمل آل محمّد ـ صلوات الله علیهم ـ برخلاف آن بوده است، به دلیل قول و فعل و تقریر ائمّه طاهرین علیهم السلام هریک از ایشان در زمان خود.

وجه دوم: عزاداری انبیاء سلف از آدم صفی‌الله تا زمان خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله پیش از اینکه آن حضرت نطفه طیّبه طاهره‌اش در رحم مادر بزرگوارش قرار گیرد و به این عالم طبع و مادّه قدم گذارد، به شهادت اخبار و احادیث وارده از مصادر وحی و تنزیل که به طرق خاصّه و عامّه روایت شده.

وجه سوم: عزاداری و گریستن رسول خدا و امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و حضرت مجتبی ـ صلوات الله علیهم ـ در زمان حیات آن حضرت، پیش از شهادت به وحی الهی و خبر دادن جبرئیل امین از جانب خدا و به امر او.

وجه چهارم: پیغام دادن خود آن حضرت از گلوی بریده به علیا جناب سکینه خاتون به این بیت:

شیعتی مَهما شربتم ماء عذب فَاذکُرونی　　　أو سمعتم بغریب أو شهیدٍ فَاندُبونی[1]

یعنی: ای شیعیان من، هر زمانی که آب خوشگوار می‌آشامید، مرا یاد کنید و هرگاه شنیدید غریبی به غربت از دنیا رفته یا شهیدی به درجه شهادت رسیده، برای من بلند گریه و نوحه کنید.

و در مجلس یزید به حضرت زین‌العابدین ﷺ سر بریده‌اش جواب سلام پسر را گفت و به او فرمود:

«بلّغ شیعتی منّی السّلام وقل لهم ان ابی مات عطشاناً فاذکروه ومات غریباً فاندبوه».

یعنی: شیعیانم را از من سلام برسان و برای ایشان بگو که پدرم با لب تشنه شهید شد، او را یاد کنید، و غریب از دنیا رفت، برایش به صدای بلند گریه و عزاداری کنید.

و به زعفر زاهد جنّی که در کربلا به یاری او آمده بود او را اذن جنگ نداد و فرمود: چون من کشته شدم برایم گریه و عزاداری کن.[2]

و بنا به روایتی به سلطان قیس هندی هم همین مضمون را فرمود.

وجه پنجم در دعای ندبه که دستوری است به همه شیعیان داده شده در دوره غیبت امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه ـ که در روزهای جمعه و عیدهای فطر و اضحی و غیر آن‌ها به آن توسّل جویند و بنا به فرموده علّامه مجلسی ـ اعلی الله مقامه ـ در کتاب زادالمعاد از حضرت صادق ﷺ روایت شده، از جمله فقرات آن این است که فرموده:

«فعلی الاطائب من اهل بیت محمّد وعلی ـ صلی الله علیهما و آلهما ـ، فلیبک الباکون وإیّاهم فلیندب النادبون ولمثلهم فلتذرف

۱ـ کفعمی، المصباح، ص ۹۶۷؛ نفس المهموم، ص ۳۷۸.
۲ـ اسرار الشهادة، ج ۳، ص ۳۸۹؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۸.

الدّموع ولیَصرخ الصّارخون و یضجّ الضّاجّون ویعجّ العاجّون».[۱]

یعنی: بر پاکان و پاکیزه‌گان خانواده محمّد و علی ـ رحمت متصل فرستد خدا برایشان و اهل‌بیت ایشان ـ باید گریه کنند گریه کنندگان و شیون نمایند شیون نمایندگان و فریاد زنند فریاد زنندگان و صداها رابه گریه بلند کنند صدا بلند کنندگان و خاک بر سر بریزند.

وجه ششم: فرمایش امام عصر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ است که به جدّ بزرگوار شهید مظلوم خود عرض می‌کند:

«لا ندبنک صباحاً و مساءً و لا بکینّ علیک بدل الدموع دماً».[۲]

یعنی: هر آینه البتّه البتّه در هر صبح و شبی تو را می‌خوانم و بر تو گریه می‌کنم تا اندازه‌ای که بدل از اشک خون از چشمم جاری شود.

جواب از اعتراض دوم

و آن حدیث: **«من بکی أو أبکی أو تباکی علی الحسین وجبت له الجنّه»**[۳] است که گفته است: این چرند و از خرافات عوامانه قرون وسطی است که در زمان صفویّه چرند باقی شده.

باید گفت: لعنت بر چنین فهم و دانش. با این وصف خود را شیعه دوازده امامی و دوستدار خانواده آل محمّد و اهل‌بیت عصمت می‌دانند و به آن می‌شناسانند. جای تردید نیست که این ادّعا از صفات منافقین است که خدای تعالی درباره ایشان فرموده:

﴿وَإِذٰا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قٰالُوا آمَنّٰا وَ إِذٰا خَلَوْا إِلیٰ شَیٰاطِینِهِمْ قٰالُوا إِنّٰا مَعَکُمْ إِنَّمٰا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ﴾.[۴]

چون با اهل ایمان ملاقات می‌کنند می‌گویند: ایمان آورده‌ایم، و

۱ـ زادالعماد، ص ۴۹۱؛ بحارالأنوار، ج۹۹، ص۱۰۶.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۲۳۷.
۳ـ مثیر الأحزان، ص۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸.
۴ـ سوره بقره، آیه ۱۴.

چون با شیطانهای خود خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شمائیم، غیر از این نیست ما استهزاء کننده‌ایم.

مؤمنان را عزاداری حضرت سیّدالشهداء ؊ در بین مسلمانان سابقه یک هزار و سیصد و چهل ساله دارد، به تمام کیفیاتی که فعلاً متداول است در میان فرقه ناجیه شیعیان دوازده امامی. در مقابل هزارها از فقهاء و دانشمندان بزرگ و جامع شرایط مهمّ که اصول و فروع دین مقدّس اسلام به واسطه آنها به ماها رسیده و احکام آن اجراء می‌شده، بلکه خودشان هم در منازل و خانه‌ها و حوزه‌هائی که داشته‌اند در انجام آن به تمام مراسم متعارفه عزاداری شرکت داشته‌اند و اگر کوچکتر اشکالی در آن بود جلوگیری و ممانعت می‌کردند. حتّی آنکه استفتاءاتی که به هر کدام از آن‌ها می‌شده، جواب‌های مثبت می‌دادند و ترغیب و تحریض به آن می‌فرمودند و خودهاشان داخل دسته‌جات عزاداران می‌شدند و به سر و سینه می‌زدند.

عزاداری و نوحه سرائی علّامه سیّد بحرالعلوم

علّامه بحرالعلوم، مرحوم سیّد مهدی طباطبائی ـ اعلی‌الله‌مقامه الشریف ـ که در فضل و دانش و علم و عمل و زهد و ورع و تقوی یگانه عصر و زمان خود و به تمام معنی مروّج دین و مربّی بسیاری از علماء عاملین و فقهاء راشدین و دارای کشف و کرامات زیاد بوده و بنابر آنچه علماء بزرگ نقل فرموده و بسیاری در کتب خود ترجمه حالات او را ضبط و ثبت نموده‌اند و در میان خواص شهرت بسزائی دارد که درک فیض شرفیابی حضور باهرالنور حضرت ولیّ عصر و امام زمان حجةبن‌الحسن ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ داشته، به نحوی که آن حضرت را در غیبت کبری می‌دیده و می‌شناخته.

در نجف اشرف که بودم، در مجلسی که جمعی از علماء اعلام و فضلاء فخام حاضر بودند، بعضی از ایشان از مرحومین سیّد جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه ـ و حاج سیّد علی شوشتری ـ اعلی الله مقامهما ـ نقل کردند که فرموده‌اند: در یکی از روزهای عاشورا که با آن بزرگوار برای زیارت به کربلا مشرف شده بودیم همه با

همدیگر در غرفه‌ای نشسته بودیم و جناب ملّازین‌العابدین‌سلماسی هم با ما بود. سیّد بحرالعلوم برای تجدید وضو مهیّا شده، عبای خود را از دوش برداشته، مشغول وضو گرفتن شدند که ناگاه دسته عزادار عرب‌های معیدی، مرد و زن ضجّه‌زنان و شیون‌کنان و بر سر و سینه زنان وارد صحن مطهّر شدند شور و غوغای غریبی روی داد همه هجوم آوردند برای اینکه داخل حرم شریف شوند، ناگاه دیدیم که سیّد در حالی که مشغول وضو گرفتن بود از جا برخواست و شروع کرد به دویدن. داخل جماعت عزاداران شد و بر سر وسینه زنان به نوحه‌گری آغاز کرد و مانند زن جوان مرده فریاد می‌زد و می‌گریست و این مرثیه را گفت:

الله اکبر ماذا الحادث الجلل   فقد تزلزل سهل الأرض والجبل

یعنی: خدا بزرگتر است از حیث عظمت و عزت و جلال و جمال و صفات، از اینکه وصف کرده شود. چیست این حادثه بزرگ که در روی زمین واقع شده که به سبب وقوع آن پست و بلند زمین و کوه تزلزل و لرزه در آمده؟

ما للعیون عیون الدّمع جاریه   منها تحذّ خدوداً حین تنهمل

باز چه روی داده که از چشم‌ها چشمه‌های اشک جاری است؟ به نحوی که از کثرت جریان اشک گونه‌ها خراشیده و مجروح شده.

ما هذه الزفرات الصّاعدات اسیً   کانها شعل ترمی بها شعل

آیا این چه ناله‌های غم اندوزی است که از سینه‌ها بیرون می‌شود؟ گویا آن ناله‌های جگرسوز شعله‌های آتش سوزانیست که بر روی یکدیگر واقع است.

ماذا النّواح الذی عطّ القلوب و ما   هذا الضجیج و ذاالضّوضاء والزجل

این چه نوحه‌های دلسوز و ناله‌های جانگدازیست که دل‌ها را شکافته و چه فریاد و فغان و ناله‌ایست که شورش در همه عالم انداخته است؟

کانّ نفخة صور الحشر قد فجأت   فالناس سکری ولا سکر ولا ثمل

گویا صور محشر ناگهان دمیده شده که همه مرمان در حیرت و دهشت

و از خود بی‌خود می‌باشند و حال آنکه اسباب حیرت و دهشت موجود نیست.

قد هلّ عاشور لو غمّ الهلال به　　كانما هو من شوم به زحل

همانا ماه عاشورا طالع شد. ای کاش! این ماه همیشه پنهان بود و این هلال در این ماه دیده نمی‌شد زیرا که از شومی و نحوستی که از تأثیر در آن دیده شده، گویا ستاره زحل که نحس اکبر است در آن طالع گردیده.

شهر دهی ثقليها منه داهية　　ثقل النبیّ حصيد فيه و الثّقل

این ماهی است که جنّ و انس را به بلیّه بزرگی مبتلا نموده و عترت پیغمبر و گل‌های بوستان آن فخر بشر را به ارّهِ جفا از آن بوستان قطع نموده و احکام قرآن و شعائر اسلام و ایمان را معطّل کرده.

قامت قيامة اهل البيت و انكسرت　　سفن النجاة و فيها العلم و العمل

قیامت اهل بیت پیغمبر بر پا شد و کشتی‌های نجات همه در هم شکسته شد و حال آنکه در آن کشتی‌ها بود همهٔ بارهای علم و عمل.

وارتجّت الأرض و السّبع الشداد وقد　　اصاب اهل السّمٰوات العلى الوجل

به لرزه و اضطراب در آمد زمین و هفت آسمانِ محکم قوی بنیان به نحوی که اهل آسمان‌های بلند پایه را که ملائکه و ساکنین آنهایند به ترس و بیم انداخته که چنین گمان کردند که قیامت بر پا شده است.

واهتزّ من دهش عرش الجليل فلو　　لا الله ما سكه اهوى به الميل

متحرّک و مضطرب شد عرش عظیم خدای جلیل. پس هر گاه خدا او را نگاه نمی‌داشت قائمه‌ها و پایه‌های آن به سبب این تحرّک و اضطراب از هم می‌پاشید.

جلّ الا له فليس الحزن بالغه　　لكن قلباً حواه حزنه جلل

خدا اجلّ از آنست که گرد حزن و ملال بر دامن جلالش بنشیند، و لیکن قلبی که محل فیض و رحمت خدا است در این مصیبت محزون

و متألّم است.

قضی المصاب بان تقضی النفوس له　　　لکن قضی الله ان لا یسبق الاجل

این مصیبت‌ها حکم کرده است که نفوس هلاک شود، لکن تقدیر خدا چنین است که اجل پیشی نگیرد. یعنی: تا زمانی که اجل معیّن نرسیده قضا و قدر الهی چنین جاری شده که نفوس به قید بدن باقی باشند.

اجمالاً پس از آنکه به منزل مراجعت فرمودند و مجلس خلوت شد، یکی از خصیصین عرض کرد: آقا امروز عمل خارق عادتی که بی‌سابقه بود از شما بروز کرد. فرمود: آری چون این جماعت بادیه‌نشین به کیفیّتی که دیدید وارد صحن مقدس شدند، حالت مکاشفه‌ای بر من روی داد که دیدم مولای من حضرت ابی‌عبدالله -روحی فداه- توجّه خاصّی به ایشان دارند. خود را به آنها ملحق کردم و در نوحه‌سرائی شرکت دادم که شاید به طفیل آنها مورد توجّه آن بزرگوار واقع شوم، و رجاء واثق دارم که مرا نیز مورد نظر مبارک خود قرار دهد.

حاصل آنکه بهترین طریق عزاداری، گریستن و گریانیدن در مصائب آن حضرت است، چنانچه قبلاً تا اندازه‌ای اخبار و احادیث آن را در این اوراق تذکّر دادم، با اینکه این همه‌ای که ذکر شده اندکی است از بسیار و عشری است از اعشار که همه آنها دال بر فضیلت و مطلوبیّت و محبوبیّت نزد خدای تعالی و رسول بزرگوار او و ائمّه طاهرین و صدیقه طاهره -صلوات الله علیهم اجمعین- است.

جای شک و تردید نیست که گریستن و گریانیدن بر آن حضرت -چنانچه ذکر شد- هزار و سیصد و چهل سال است با کیفیّاتی که فعلاً متداول در میان فرقه ناجیه شیعیان امامیّه اثنی‌عشریه در معرض انظار هزارها فقیه جامع‌الشرایط بزرگ که اصول و فروع اسلام را به شیعیان مسلمان رسانیده و می‌رسانند، فضلاً از گریستن و گریانیدن، تمام انواع عزاداری را دیده‌اند، از تشکیل مجالس عزا و لطمه زدن و صورت خراشیدن و موپریشان کردن و به سرو سینه زدن و زنجیر زدن و پرچم عزا افراشتن و سیاه پوشیدن و دسته راه انداختن و در طرق شوارع راه پیمودن و در

مساجد و تکایا و مجالس عمومی و منازل علماء بزرگ و غیر اینها و علاوه بر اینکه ممانعت نکردند، خودهاشان هم در این شعائر بزرگ شرکت می‌نمودند، چنانچه این بنده حقیر در زمانی که در نجف اشرف مشرّف بودم، در ایّام عاشورا ناظر و حاضر بودم، آقایان علماء اعلام و فضلاء فخام به هیئت عزادار، دسته جمعی گریه کنان و بر سر و سینه زنان و کثیری از ایشان خاک بر سر ریزان در صحن مطهّر عزاداری می‌کردند و قائد و پیشرو آن‌ها حضرت آیه الله العظمی آقای میرزا محمّد حسین نائینی و حضرت آیه الله سیّد جمال الدین گلپایگانی و مرحوم آیه الله میلانی و جمعی دیگر از آیات عظام بر سر و سینه می‌زدند و بعضی از ایشان سر و صورت خود را گل آلود کرده بود و متوجّه داخل حرم شدند.

و امّا راجع به گریستن و گریانیدن، سیره بسیاری از آیات عظام و علماء بزرگ این بوده که در حوزه‌های درس پیش از آنکه مشغول درس و بحث شوند مقرّر بوده که یک نفر ذاکر روضه‌خوان یا مرثیه‌خوان ذکر مرثیه یا مصیبتی از مصائب آن حضرت را نموده تا اقامه عزائی شده باشد و پس از آن به تدریس و بحث مشغول می‌شدند و حتّی آنکه در مجالس سرور و عروسی‌ها و جشن‌هائی که منعقد می‌شده، برای تیمّن و تبرّک مرثیه خوانده می‌شد و مجلس را به ذکر مصیبتی برگذار می‌کردند.

چنانچه در احادیث هم وارد شده که در مدینه طیّبه یکی از شیعیان مجلس ازدواجی فراهم کرده بود و از حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام تقاضا کرده بود که آن مجلس را به قدوم شریف خود زینت دهد و آن حضرت انکار می‌فرمود. در اثر اصرار زیاد حضرت فرموده بود که اگر عهد می‌کنی مرثیه‌خوانی در مجلس خود دعوت می‌کنی که در مصیبت پدر بزرگوارم مرثیه‌ای بخواند دعوتت را اجابت می‌کنم. او قبول می‌کند و مرثیه‌خوانی را دعوت می‌کند. پس از آنکه آن بزرگوار در آن مجلس تشریف فرما می‌شود، مرثیه‌ای خوانده می‌شود و آن حضرت و حاضرین گریه زیادی می‌کنند. چون مجلس برگذار می‌شود و اهل مجلس می‌خواهند متفرّق شوند صاحب مجلس متوجّه می‌شود که آن حضرت بر دم در ایستاده کفش‌های حاضرین را در پیش پاهاشان جفت می‌فرماید. (خبر نقل به معنی شد)

حاصل آنکه این سیره جلیله بعد از شهادت حضرت سیّدالشهداء و اصحاب با وفایش تاکنون در میان عموم شیعیان اثنی‌عشریه از خواص و عوام ایشان ساری و جاری بوده، و چه بسیار املاک و ضیاع و عقار در قسمت‌ها و شهرها و روستاهای مختلفه مملکت شیعه‌نشین ایران برای عزاداری مطلق و یا حسینیه و تکیه‌ها، مخصوص تجمّع برای عزاداری و سینه‌زنی و زنجیرزنی و تعزیت‌خوانی و جمیع انواع عزاداری و لوازم آن وقف شده و اسناد و مدارک آن بسا به خط و امضاء و تصدیق فقهاء مبرّز جامع‌الشرائط و حکّام شرع از قرن‌های گذشته اعتبار پیدا کرده و به تصرف وقف داده شده و به متولّیان سپرده شده، بلکه در خارج مملکت ایران و در مشاهد مشرفه، حتّی در بعضی از ممالک کفّاری که شیعه در آنجا اقامت داشته و دارد و چقدر مال‌هائی که برای عزاداری و انواع آن وصیّت و به وسیله علماء اعلام و قضات و حکّام شرع مقدّس اسلام در زمان‌های قبل و به مهرها و امضاهای ایشان به ثبت رسیده. مگر نه این است که آنها خود مراجع تقلید بوده‌اند که در خانه‌ها و مسجدهای متعلّق به خودشان مجالس عزاء فراهم می‌کردند و از سینه‌زن‌ها و زنجیرزن‌ها باکمال علاقه و میل و رغبت پذیرائی می‌نمودند.

اجمالاً سیره عموم شیعه در هر کجاکه ساکن بودند، به اندازه قدرت و توانائی که داشتند از ثروتمند و فقیر بر همین بوده است و از متقدّمین بر این عصر، از بعد شهادت آن حضرت تا این زمان، کسی تردید و شکّی نکرده و اعتراضی وارد نیاورده، مگر اینکه معاند یا جاهل بوده. نمی‌دانم چه چیز سبب شده که این آقایانی که به زعم وگمان خودشان، خود را روشنفکر می‌دانند و این عصر را عصر مشعشع و طلائی می‌خوانند و پرچم مخالفت برافراشته‌اند، چه نکته دقیقی را فهمیده‌اند که علماء و دانشمندان سیزده قرن پیش نفهمیده‌اند؟ آیا آنها از آیات قرآنیه و اخبار نبویّه بی‌اطلاع بوده‌اند. آیا آیه: ﴿إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ﴾(۱) را نخوانده‌اند؟ آیا خبر: **«الصلوة عمود الدین، ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها»** را در نظر نگرفته‌اند؟ آیا همه آنها بی‌تقوا و گمراه بوده‌اند؟ و این آیه مانع از صحّت عزاداری بر

۱ـ سوره مائده، آیه ۲۷.

اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله است یا اقتضاء زمان دین خدا را تغییر می‌دهد؟ ابداً ابداً، هرگز هرگز **«حلال محمّد حلال إلی یوم القیامه و حرامه حرام إلی یوم القیامة»**.[۱]

باید گفت: چه روشنفکری ﴿وَمَن لَمْ یَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُوراً فَمَالَهُ مِن نُورٍ﴾.[۲]

بر عکس نهند نام زنگی کافور

چه عصر مشعشع طلائی. باید گفت: عصر تیره مُطلائی، بفرموده حضرت خاتم‌الأنبیاء صلی الله علیه و آله «شرّ الازمنه»، جای بسی تأسّف و بدبختی است، بعضی از جوان‌های ساده لوح تحصیل معارف نکرده، و اگر هم تحصیل کرده باشند تحصیل سطحی و مادّی شرقی یا غربی است. هیچ فکر نمی‌کنند که استنباطشان مخالف است با گفته‌های بزرگان از علماء عظام که در دوره غیبت ولی عصر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ مبیّن احکام اسلام می‌باشند به نصّ صریحی که از توقیع مبارک آن حضرت رسیده، و فرموده:

«و أمّا الحوادث الواقعة، فارجعوا إلی رواة احادیثنا، فإنّهم حجّتی علیکم و أنا حجّةالله».[۳]

یعنی: کلیه مشکلات تازه‌ای که در زمان غیبت کبری واقع می‌شود برای حلّ آن رجوع کنید به زوایت کنندگان حدیث‌های ما که ایشان حجّت منند بر شما، و من حجّت خدایم.

پس علماء و فقهای با درایت مستنبطین احکام اسلام و سنّت سنیّه حضرت خیر الأنام صلی الله علیه و آله و شاگردهای مکتب ائمّه طاهرین علیهم السلام که امام صادق علیه السلام هم درباره ایشان فرموده:

«الرّاد علیهم کالرّاد علینا، والرّاد علینا کالرّاد علی الله و هو فی حدّ الشرک بالله».[۴]

یعنی: این گونه فقهاء و علماء کسانی هستند که ردّ گوینده بر ایشان

۱ـ بصائر الدرجات، ص۱۴۸، الکافی، ج۱، ص۵۸.
۲ـ سوره نور، آیه ۴۰.
۳ـ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۹؛ بحارالأنوار، ج ۲، ص ۹۰.
۴ـ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۳۴؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۶۱.

ردّ گوینده بر ما آل محمّدند و ردّ کننده بر ما، ردّکننده بر خدا و در حدّ شرک به خدا است.

اجمالاً ایشان از بزرگان شیعیان می‌باشند و مبلّغینی می‌باشند که اخبار و احادیث آل محمّد را با مستندات آنها در کتاب‌های خود نوشته و ثبت و ضبط کرده‌اند، و در میان شیعیان به یادگار گذارده‌اند، و دین مبین را به بیان و قلم خود زنده نگاه داشته‌اند، و تکالیف و وظائف هر چه و هر که را در کتاب‌ها نوشته‌اند.

نگارنده از باب تذکّر و یاد آوری، از جمله آنها راجع به موضوع گریستن و گریانیدن و عزاداری در مصائب حضرت أبی‌عبدالله الحسین ـ ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء ـ اخبار و احادیث وارده‌ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمّه هدی ـ صلوات الله علیهم ـ که مختصری از اخبار و احادیث کثیره متظافره متواتره و صحیحه معتبره است، قبلاً شرح دادم و باز برای آگاهی برخود لازم می‌دانم، که جمله‌ای از اصول مسلّمه و مدارک آن‌ها را که جای تردید نیست خاطر نشان کنم. زیرا که در اثر تبلیغات سوء اهل ضلالت، چنان اذهان بعضی از ساده‌لوحان را گردآلود مشوش کرده‌اند و باطل را به صورت حق جلوه داده‌اند، و آنها را به تردید انداخته و از طریق هدایت منحرف ساخته‌اند، لذا برای روشن شدن حقیقت اوّلاً چنین مقتضی دیدم که در اثبات مشروعیّت اقسام عزاداری از تأسیس مجالس عزا و مرثیه‌خوانی و انشاء مراثی و نوحه گری و لباس عزا پوشیدن و بر سر و سینه زدن و زنجیر زدن و دسته بیرون آوردن و عَلَم‌ها و پرچم‌های سیاه برافراشتن و گریستن و گریانیدن و ضجّه و شیون کردن و غیر اینها فی‌الجمله شرحی داده شود تا پرده خفا از روی حقایق بر داشته شود و حق واضح و آشکار گردد.

پوشیده نماند: بدانکه بعد از تحقق اعتقاد به اصول پنج گانه دین و مذهب، ده چیز است که آنها مورد اهمیّت است در دین اسلام که مسلمانان به طور حتم، واجب است که آن‌ها بدانند و عمل نمایند، که عبارتند از: نماز و روزه و زکات و خمس و حجّ و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و تولّیٰ و تبرّیٰ که هر یک از آنها از ضروریّات دین اسلام است که اگر مسلمان منکر یکی از آنها شود، تا چه رسد به

همه آنها، چنانچه هر گاه بعد از یادگرفتن و معتقد شدن به آن پنج اصل یکی از آنها را انکار کند، قطعاً از اسلام خارج شده، واین ده چیز از ارکان مسلّمه دین اسلام است و بر پدران ومادران فرض و واجب حتمی است که پس از تعلیم اصول دین به فرزندان خود این ده فرع را به آنها نیز تعلیم دهند. و در میان این ده فرع، پنج‌تای از آنها در رکنیت شدیدتر و تأکید در تعلیم و تعلّمش بیشتر است، و مستند آن خبری است که از پیغمبر اکرم محمّد مصطفی ﷺ روایت شده که فرموده است:

«بُنی الاسلام علی الخمس:الصلوٰة والصوم والزکاة والحجّ والولایة ومانودی بشیء مثل ما نودی بالولایة».[1]

یعنی: بناگذارده شده است اسلام بر پنج پایه: نماز و روزه و زکات و حجّ و ولایت، و نداکرده نشده است به چیزی مانند آنچه که ندا کرده شده است به ولایت.

و در میان این پنج نیز، شکّی نیست که تولّی و تبرّی دو رکن مهمّ ایمان است در حقیقت، بلکه عین ایمان است. زیراکه ثبوت ایمان و دوام آن منوط است به تمام معنی بر ثبوت تولّی و تبرّی پس مؤمن کسی است که تولّی و تبرّی دارد و امّا آنکه تولّی و تبرّی ندارد به طور قطع مؤمن نیست. چنانچه در قرآن مجید هم به این معنی تصریح شده و خدای تعالی فرموده:

﴿لَا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ﴾[2].

یعنی: نمی‌یابی گروهی راکه ایمان می‌آورند به خدا و روز واپسین که دوستی کنند با کسانی که مخالفت کردند با خدا و رسول او اگر چه پدران ایشان یاپسرانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند. آنها کسانی هستند که ثابت شده‌است ایمان در دل‌هایشان.

۱ـ الکافی، ج ۲، ص ۱۸؛ بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۳۲۹.
۲ـ سوره مجادله، آیه ۲۲.

﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾(۱).

و قوّت داده است ایشان را به روحی از خود که آن روح ایمان است، و داخل می‌گرداند ایشان را در بهشت‌هایی که نهرها از زیر آنها جاریست، در حالی که خشنود است خدا از ایشان و ایشان هم از خدا خشنودند، ایشانند گروه خدا و سپاه او. آگاه باشید سپاه خدایند غلبه کنندگان و رستگار شوندگان.

و همچنین آیات دیگری هم در آن کتاب مقدّس بالصراحه در این موضوع می‌باشد که اعاظم از علماء شیعه در کتاب‌های خود آنچه راکه ذکر شد بیان فرموده‌اند که از جمله ایشان است شیخ صدوق در کتاب اعتقاداتش و شیخ مفید در رساله مقنعه و مجلسی در بحار ـ قدس الله ارواحهم ـ و دیگران در کتاب‌های خودشان.

چون این مطلب را دانستی بدانکه مراد از تولّی دوستی با خدا و دوستان خدا است. و تبرّی دشمنی با خدا و دشمنی با دوستان خدا است که حقیقت دین همین است، چنانچه فرموده‌اند:

«هل الدّين إلا الحبّ والبغض».(۲).

یعنی: آیا دین غیر از دوستی و دشمنی است.

و نیز بدانکه تولّی نسبت به آل محمّد ﷺ و تبرّی نسبت به ایشان بر دو نوع است: یکی قلبی و دیگری اعضاء و جوارحی است.

و مراد از تولّای جوارحی و قلبی: مدح و ثنا گفتن و مقامات و صفات حمیده و خصال حمیده ایشان را بیان و معرّفی کردن است و سوق و توجّه دادن مردمانست به سوی آنها زیرا که ذوات مقدّسه ایشان آئینه‌های خدانما و مظاهر صفات جمال و جلال و

۱ـ سوره مجادله، آیه ۲۲.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۶۵، ص ۶۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۱۷.

دلیل‌های روشن خدای عزّوجلّ می‌باشند و هادی و راهنمایند به سوی او و برای آگاه کردن بندگان و رواج دادن دین مبین و محبّت به خدا و عمل کردن به مأموریت‌هائی که خدای تعالی در عهده آنها گذارده، و انجام دادن فرمان‌های الهی، تحمّل هر گونه صدمات مالی و جانی و غیر آنها را بنمایند.

و امّا تبرّای قلبی و جوارحی: بیزاری جستن است و تنفّر داشتن از دشمنان خدا و دشمنان دوستان خدا و عمل‌های زشت و ناپسند آنها را به مردمان فهمانیدن و آثار شوم آن‌ها را گوشزد کردن و در دوستی کردن و رفت و آمد و معاشرت با آنها را منع کردن، اگر چه پدران یا فرزندان یا خویشان آن بنده مطیع خدا و شیعه آل محمّد باشند. و از نشانه‌های شیعه آل محمّد این است که در شادی ایشان شاد و در حزن و اندوه ایشان محزون و اندوهناک باشند واین هر دو حالت را از خود بر دیگران ظاهر کنند. این است مراد از تولّای قلبی و اعضاء و جوارحی و تبرّای این دو.

اکنون بدانکه کارهائی که شیعه و دوست آل محمّد ﷺ در ایّام عاشورا می‌کند، از قبیل مرثیه‌خوانی و نوحه‌گری و سینه‌زنی و زنجیرزنی با تأسیس هیئت اجتماعی و بلند کردن عَلَم و افراشتن پرچم سیاه و جامه سیاه پوشیدن و گل بر سر و صورت مالیدن و بسا پا برهنه در خیابان و کوچه و بازار راهپیمائی کردن از باب تولّی و تبرّای قلبی و جوارحی و نشان دادن آن دو است به زبان و عمل.

تنبیه لازم: البتّه از آنچه تذکّر داده شد گمان نرود و کسی چنین خیال نکند که در تشخیص فرد و احراز مصداق، استناد به عمومات نشده تا به نظر خواننده مورد اشکالی شود، زیرا که استناد مؤلف حقیر در تعیین فرد، به حکم عرف است و در حکم بر روی فرد آوردن به عمومات استناد کرده‌ام؛ به این معنی که شارع مقدّس حکم را بر روی مفهوم کلّی تولّی و تبرّی آورده و در تعیین و تشخیص افراد و مصادیق این کلّی باید به عرف مراجعه شود و هر عملی راکه عرف برای آن مصداق نامید حکم شرع بر روی آن آورده می‌شود مگر اینکه مصادف با یکی از عنوان‌هائی که حرام شده است شود، در این صورت دلیل عنوان حرام شده به تخصیص بر می‌خورد و این قاعده در تمام ابواب فقه مسلّم و معمول فقهاء است.

پس در این مسئله محلّ بحث می‌گوئیم که: قرن‌ها است کـه فـرقه نـاجیه شـیعه، عمل سینه و زنجیر زنی و غیره راکه حاکی از تأثّر و تألّم از مصائب آل مـحمّد علیهم‌السلام است از باب همدردی با اهل بیت قرار داده‌اند و در عرف ایشان که بنابر آن گـذارده شده، و پس از تحقق این بنای عرفی، اعمال مزبوره از مصادیق تولّی و تبرّی شده و حکم مفهوم کلّی سابق الذکر بر روی آن ثابت شده و علماء اعلام بر آن فتویٰ داده و جائز دانسته‌اند، چنانچه بعضی از فتواهـای ایشـان را در ایـنجا سـزاوار دیـدم بـرای آگاهی علاقه‌مندان تذکّر دهم.

فتوای محقق قمی رحمه‌الله راجع به شبیه درآوردن

از جمله آنها فـتوای مـحقق قـمّی ـ اعـلی الله مـقامه ـ است کـه در کـتاب جـامع الشـــتات از جــناب ایشــان در مــوضوع شــبیه در آوردن در تــعزیه حــضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام سؤال شده و ایشان مفصّلاً جواب فرموده. عین سؤال این است:

سؤال: آیا جایز است در ایّام عاشورا تشبیه به صورت امام یا اعادی اهـل بـیت بـه جهت گریانیدن مردم؟ و آیا جایز است که مردان در لباس زنان اهل‌بیت علیهم‌السلام یا غـیر ایشان متشبّه شوند به همان قصد یا نه؟

جواب: بدانکه تحقیق این مطلب موقوف است به تمهید مقدّمه‌ای و آن این است که: علماء ذکر کرده‌اند حرمت تزئین مرد به آنچه از مختصّات زنان است، خـواه آن محرّمات ذاتیّه باشد، مثل: طلا و حـریر در غـیر مـواضـع مستثنیٰ، و غـیر آن مـثل: خلخال و دست رنج و امثال آن و طـلا و حـریر، اجـماعی و اخـبار اهـل‌بیت بـر آن مستفیض است.

و امّا خلخال و غـیر آن از لبـاس‌های مـختصّی کـه بـه حسب هـر زمـان و مکـان مختلف می‌شود. پس ظاهر این است که در آن نیز خلافی نباشد و کتب اصحاب کـه الآن نزد حقیر موجود است از کتب فاضلین و شهیدین و غیر ایشـان، در هـیچکدام نقل خلاف نشده و علاوه بر این دلالت دارد بر این اخبار بسیار که دلالت می‌کند بر منع از لباس شهرت، و دربعضی اخبار صحیحه، از آن جمله آنها فرموده‌اند:

«ان الله يبغض شهرة اللباس». [۱]

و اخبار به این مضمون بسیار است، و عموم آنچه وارد شده است که:

«الشهرة خيرها و شرّها فی النّار». [۲]

هم مؤیّد است، و هم‌چنین دلالت دارد بـر حـرمت، اخـباری کـه دلالت دارد بـر حرمت تشبیه رجال به نساء و بعکس، چنانکه از علل و غیره نقل شده و ظـاهر ایـن است که در این معانی قائل به فرق بین مردان و زنان نباشد و هر گاه این را دانستی.

پس می‌گوئیم: در تشبیه به معصوم و نیکان راه مـنعی در نـظر نـیست و عـمومات رجحان بکاء و ابکاء و تباکی بر سـیّدالشـهداء و تـابعان ایشـان دلالت بـر آن دارد و شکّی نیست که اعانت بر برّ است و گاه است که توهّم شـود کـه ایـن مـوجب هـتک حرمت بزرگان دین است و این توهّم فاسد است. زیرا که مراد، تشبیه نفس به نفس و شخص به شخص نیست، بلکه تشبیه صورت و ذیّ و لبـاس است مـحض از بـرای تـذکره احـوال ایشـان راکـه مـراد هـتک حـرمت ایشـان است، از جـهت ایـنکه خواری‌هائی که نسبت به ایشان رسیده نباید به نظرهای مردم درآورد که مردم مطّلع بر آن خواری‌ها بشوند. پس این نیز باطل است. زیراکه احادیثی که از ائمّه اطهار علیهم‌السلام وارد شده در ذکر آن خواری‌ها و مارا مأور کرده‌اند به خواندن آنها در مجامع، بیش از حدّ و احصاء است، و ما آلحال تصویر آن خواری‌ها را در شخص غیر ایشـان جـلوه می‌دهیم، با وجود آنکه می‌گوییم در اخبار و النسه اخیار، تشبیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بـه شیر که حیوانی است و جناب سیّدالشهداء را به گوسفندی که سر او را ببرند و نیکان و متقیان را به غرّالمحجلین که امیرالمؤمنین قـائد آنـها است بسـیار است. پس چـرا تشبیه ایشان به صورت شیعه‌ای از شیعیان و محبّی از محبّان ایشان جـایز نـباشد؟ و این هتک حرمت بـاشد؟ و هـم‌چنین تـصویر عـورات سـواره بـر شـتران بـرهنه بـه اشخاص مشابه آنها چه ضرر دارد با وجود اخبار بسیار کـه چـنین واقـع شـده و در مجالس می‌خوانیم آنها را؟

۱ـ الکافی، ج ۶، ص ۴۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۴.
۲ـ الکافی، ج ۶، ص ۴۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۴.

و امّا تشبیه به اعدای اهل بیت: پس دلیل بر آن نیست که منعی که متصوّر است اینست که آن چیزیست که در السنه مشهور است که:

«من تشبّه بقوم فهو منهم».(۱)

و مظنون اینست که مضمون روایت باشد، و لکن الحال در نظرم نیست و بر این وارد است که اوّلاً اینکه: این را تشبیه نمی‌گویند. چون ظاهر از تشبیه این است که خواهد خود را از ایشان داند و به‌طوع و رغبت در آن لباس رود، خواهد که خود را از جمله آنها شمرد. سلّمنا که عموم شامل این باشد. پس می‌گوئیم: بعد منع سند و دلالت و تسلیم عموم اینکه نسبت میان آن و عمومات ابکاء، عموم من وجه است و شکّی نیست که عموم، رجحان ابکاء، سنداً و دلالة و اعتضاداً راجح است بر حرمت این گونه تشبیه.

و هم‌چنین هرگاه استدلال شود بر حرمت به حرمت اذلال مؤمن نفس خود را، و هم‌چنین جواب می‌گوئیم: منعاً و تسلیماً و تضعیفاً، بلکه گاه است که این اثر اعظم از مجاهدان است و این را محض از برای رضای خدا کردن جهاد عظیم است و حق تعالی اکرم از آن است که کسی خود را در راه او ذلیل کند، محروم کند از فیض. و دیگر اینکه اشخاص مختلف می‌باشند و نسبت به بعض اشخاص اذلال نیست به جهت مهانت نفس او و غالب این است که از این اشخاص متشبّه می‌شوند به‌صورت اعادی.

و امّا مسئله تشبیه به زنان. پس جواز آن نیز از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود که ممنوع است که مراد از تشبیه این باشد که به جهت اینکه این شخص متشبه به زنان از حیثیّت آنکه تشبّه به زنانست نمی‌کند، بلکه می‌خواهد، مثلاً زینب خاتون را مصوّر کند به لباسی که صریح در زنان نیست غالباً و اگر هم باشد مضرّ نیست، مثل چادر شب به سر کردن و مکالماتی که ایشان می‌فرمودند بکند به جهت ابکاء و این را تشبیه به زنان نمی‌گویند. چون ظاهر آن تشبیه مختص به جنس زنان است بدون غرضی دیگر و در اینجا لباس زنان پوشیدن نه از برای نمود خود است به صورت

۱ـ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۵۶.

زن، و فرق بسیار است میانه ملاحظه تشبّه به شخص معیّن از زنان از راه خصوصیّات افعال آن زن و تشبیه به جنس زنان از راه تشبیه به این جنس پس خوب تأمّل کند.(۱) (انتهیٰ)

فتاوای مراجع عظام در موضوع عزاداری

جواب تلگرافات و نامه‌های اهالی بصره و اطراف آن به مراجع عظام و آیات الله فخام نجف اشرف ـ اعلی الله تعالی مقامات الماضین منهم وادام ظلال الباقین مهنم ـ

در سال ۱۳۴۵ هجریه قمریه اهالی بصره و اطراف آن تلگرافاً و کتباً از آیات عظام و مراجع فخام نجف اشرف استفتاءاتی که کرده بودند که آنها راجع به دسته راه انداختن برای عزاداری ایّام عاشورای حسینی ـ ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء ـ و سینه‌زدن و زنجیرزدن و قمه‌زدن که آیا شرعاً جایز است یا نه؟ خلد مقام آیة الله عظمی آقای میرزا محمّد حسین نائینی غروی، مبسوطاً جواب مرقوم فرمودند به خط و امضاء و مهر خود و ده نفر از فقهاء و مراجع بزرگ هم موافقت خود را با ایشان اعتراف و امضاء و مهر فرموده، و متن جوابی که مرقوم داشته عین لفظ و عبارت را عیناً در این اوراق می‌نویسم و بعد از آن برای برادران فارسی زبان به ترجمه آن می‌پردازم تا برای جواب‌گوئی معترضین حجّتی باشد.

صورة مرقومة جوابيه:

بسم الله الرحمن الرحيم

إلى البصره و ما والاهابعد السّلام على اخواننا الاماجد العظام أهالى القطر البصرى و رحمةالله و بركاته. قد تواردت علينا فى الكراده الشرقية برقياتكم وكتبكم المتضمنة للسؤال عن حكم المواكب العزائية ما يتعلّق بها إذا رجعنا بحمده سبحانه إلى النجف الأشرف سالمين فها نحرّر الجواب عن تلك السؤالات ببيان مسائل:

الأولىٰ: خروج المواكب العزائيّة فى عشرة عاشوراء و نحوها إلى الطرق أو الشوارع

۱ـ جامع الشتاب، ص ۸۵۲

ممّا لا شبهة فی جوازه ورجحانه وکونه من أظهر مصادیق ما یقام به عزاء المظلوم وایسر الوسائل لتبلیغ الدعوة الحسینیة إلی کلّ قریب و بعید، لکنّ اللازم تنزیه هـذا الشـعار العظیم عمّا لا یلیق بعبارة مثله من غناء أو استعمال آلات اللهو والتدافع فی التقدم التأخر بین أهل محلّتین ونحو ذلک ولو اتفق شییء من ذلک فذلک الحرام الواقع فی البین هو المحرم ولا تسری حرمته إلی المواکب العزائـی و یکـون کـالنظر إلی الاجـنبیة حـال الصّلوٰة فی عدم بطلانها.

الثانیة: لا اشکال فی جواز اللطم بالأیدی علی الخدود و الصّدور حدّ الاحـمرار و الاسوداد بل یقوی جواز الضرب بالسّلاسل ایضاً علی الأکـتاف و الظـهور إلی الحـدّ المذکور، بل و ان تادّی کلّ من اللطم والضرب إلی خروج دم یسیر علی الاقوی، وامّا اخراج الدّم من الناصیة بالسیوف والقامات فالا قوی جواز ما کان ضرره مأمونا، وکان من مجرّد اخراج الدّم من الناصیته بلا صدمة علی عظمها ولا یتعقب عاده بخروج مایضرّ خروجه من الدّم ونحو ذلک کما یعرف المتدرّبون العارفون بکیفیة الضرب، ولو کان عند الضرب مأمونا ضرره بحسب العادة ولکن اتفق خروج الدّم قدرما یضرّ وخروجه لم یکن ذلک موجباً لحرمته و یکون کمن توضأ أو اغتسل اوصام امناً من ضرره، ثم تبیّن تضرّره منه، لکن الأولی بل الاحوط ان لا یقتحمه غیر العارفین المتدرّبین ولا سـیّما الشـبان الذین لا یبالون بما یوردون علی السّهم لعظم المصیبة وامـتلاء قـلوبهم مـن المـحبّة الحسینیّة ثبتهم الله تعالی بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا والاخرة.

الثالثه: الظاهر عدم الاشکال فی جواز التشبیهات والتمثیلات التّی جرت عادة الشیعة الامامیّة باتخاذها لاقامة العزاء والبکاء والأبکاء منذ قرون و ان تضمنت لبس الرجـال ملابس النساء علی الا قوی، فانّا وان کنّا مستشکلین سابقا فی جوازه، و قیدنا جـواز التمثیل فی الفتوی الصادرة منّا قبل اربع سنوات لکنّا راجعنا المسئلة ثانیا واتضح عندنا ان المحرم من تشبیه الرجل بالمرئة هو ما یکون خروجا عن ذیّ الرجال رأساً واخذاً بزیّ النساء دون ما اذا تلبّس بملابسها مقداراً من الزمان بلا تبدیل لزیّه کما هو الحال فی هذه التشبیهات و قد استدرکنا ذلک اخیراً فی حواشینا علی العروة الوثقی نعم یلزم تزیهها ایضاً عن المحرّمات الشرعیّة، و ان کانت علی فرض و قوعها لاتری حرمتها إلی التشبیه

كما تقدّم.

الرّابعه: (لا يقرء) فى هذه المواكب ممّا لم يتحقق لنا إلى الان فان كان ورد استعماله هو (لا يقرء) إقامة العزاء وعند طلب الاجتماع تشبيه الراكب على الركوب و فى الهوسات العربيّة ونحو ذلک لا يستعمل فيما يطلب فيه اللّهو والسرور كما هو المعروف عندنا فى النجف الأشرف فالظاهر جواز والله العالم. ٥ ربيع الاول سنه ١٣٤٥ حرره الاحقر محمّد حسين الغروى النائينى.

فتواى آيه الله العظمى حكيم ﷺ:

بسم الله الرحمن الرحيم وله الحمد

ما سطره استادنا الاعظم ـ قدس‌سرّه ـ فى نهاية المتانة وفى غاية الوضوح بل هو اوضح من ان يحتاج إلى أن يعضد بتسجيل فتوى الوفاق، والمظنون ان بعض المناقشات انّما نشأت من انضمام بعض الامور من باب الاتفاق التّى ربما تنا فى مقام العزاء ومظاهر الحزن على سيّدالشهداء ﷺ فالامل بل اللازم الاهتمام فى تنزيهها عن ذلم (لا يـقرء) على البكاء والحزن من جميع من يقوم بهذه الشعائر المقدّسة وما توفيقى الّا بالله عليه توكلت واليه انيب. ٢ محرم الحرام ١٣٦٧ محسن الطباطبائى الحكيم.

فتواى آية الله العظمى شاهرودى:

نصّ مرقومه آن مـرحـوم ـ اعـلى الله مـقامه الشـريف ـ عـين ايـن عـبارت است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ما حرّرها شيخنا العلّامه ـ قدس‌الله تربته الزكيّة ـ من الاجوبة عن المسائل المندرجة فى هذا الصحيفة هو الحق المحقق عندنا ونسئل الله ان يوفقنا و جميع المسلمين لاقامة شعائر المذهب الإماميّة والرّجاء من شبّان الشيعة ـ و فقهم الله تعالى ـ ان ينزّهو المثال الدينيّة من المحرمات التى تكون غالباً سبباً لزوالها، انه ولى التوفيق. ٣٠ ذيحجة الحرام ١٣٦٦ محمود الحسينى الشاهرودى.

فتوای آیة الله الحجه سیّد عبدالهادی شیرازی:

بسمه تعالی

ماذکره ـ قدس الله سرّه ـ فی هذه الورقة صحیح ان شاءالله تعالی. الاقل عبدالهادی الحسینی الشیرازی.

فتوای آیة الله خوئی:

بسم الله الرحمن الرحیم

ما افاده شیخنا الاستاد ـ قدس سره ـ فی أجوبه هذه عن الاسئلة البصریة هو الصحیح ولا بأس بالعمل علی طبقه ونسئل الله تعالی ان یوفق جمیع اخواننا المؤمنین لتعظیم شعائرالدین والتجنب عن محارمه. الاحقر ابوالقاسم الموسوی الخوئی.

فتوای آیه الله شیخ محمّد حسن مظفّر:

بسم الله وله الحمد

ما افاده ـ قدس‌سرّه ـ صحیح لا اشکال فیه والله الموفّق. محمّدحسن بن الشیخ محمّد المظفر قدس سرّه.

فتوای آیة الله سیّد حسین حمّامی:

بسم الله الرحمن الرحیم

ما افتی به الشیخ ـ قدس الله سرّه ـ صحیح شرعاً، ان شاء الله تعالی. الاحقر حسین الموسوی الحمّامی.

فتوای آیة الله کاشف الغطاء:

بسم الله الرحمن الرحیم

ما افاده اعلی الله مقامه من ذکر فتاواه صحیح، ان شاء الله محمّد حسین آل کاشف الغطاء.

فتوای آیة الله شیخ محمّد کاظم شیرازی:

بسم الله الرحمن الرحیم

ما افتی به ـ اعلی‌الله مقامه ـ صحیح. الاحقر محمّد کاظم الشیرازی.

فتوای آیة الله العظمی گلپایگانی:

بسم الله الرحمن الرحیم

ما حرّره شیخنا الاستاد ـ اعلی‌الله مقامه ـ فی هذه الورقة صحیح و مطابق لرأیی. و انا الاحقر جمال الدین الموسوی الگلپایگانی.

فتوای آیة الله سیّد علی مدد قائینی:

بسم الله الرحمن الرحیم

ما رقمه الاستاد الاعظم ـ طاب ثراه ـ هو الحق الّذی لا یشک فیه الّا المرتابون. و اناالاحقر الجانی علی مدد القاینی.

ترجمه فتواهای آیات عظام

پوشیده نماناد: این فتواهائی که سبق ذکر یافت مأخوذ از نسخه‌ایست که در مطبعه زهرا، در نجف اشرف طبع دوم آن چاپ شده برای اینکه برادران فارسی زبان از آن بهره‌مند شوند و استفاده فرمایند، نگارنده حسن میرجهانی‌طباطبائی به ترجمه آن مبادرت نموده، و ما توفیقی اِلّا بالله علیه توکلت و إلیه انیب.

ترجمهٔ فتوای آیة الله نائینی:

به نام خدای بخشنده مهربان

به سوی اهالی بصره و اطراف آن، پس از تقدیم سلام بر برادرهای صاحبان مجد و بزرگی اهل بصره و نواحی آن. تلگرافات و اوراق سؤالات شما و نامه‌هائی که متضمّن سؤالات شما بود، راجع به دسته‌ها و هیئت‌های اجتماعی عزاداری در دهه

عاشورا و غیر آن از آنچه که متعلّق بـه آن است [بـه دستم رسید]. چـون بـه حـمد خدای سبحانه، سالم به‌نجف‌اشرف برگشتیم به‌بیان‌کردن مسائلی جواب‌می‌نویسیم.

اول: آنکه بـیرون آمـدن دسـته‌ها در کـوچه و خـیابان‌ها بـه مـنظور تـظاهرات در عزاداری در دهه عاشورا و نحو آن بدون هیچ گـونه شـبهه‌ای جـایز است و رجـحان دارد و روشن‌ترین مصداق‌های عزاداری است بر امام مظلوم و آسان‌ترین وسـیله‌ها است برای تبلیغ دعوت به حسینیه برای هـر دور و نـزدیکی، و لیکـن لازم است کـه این شعائر بزرگ را از هر کار ناپسندی که شایسته و سزاوار برای چنین شعار بـزرگ نیست پاک نمایند از غنا و آوازه خوانی حرام و استعمال آلات لهـو و نـزاع کـردن و اختلاف دسته‌جات با همدیگر در جلو و عقب افتادن از همدیگر و نزاع و دفاع بـین اهل دو محلّه و امثال اینها و اگر چنین کارهای ناپسندی در ضمن آن اتّفاق افـتد، آن عمل تنها حـرام است و حـرام بـودن آن سـرایت بـه حـرکت دسـته بـرای عـزاداری نمی‌کند، برای اینکه مصادف با این عمل نـاپسندیده شـده، مـثل ایـن عـمل نـاروا و ناپسند در عزاداری، مانند نظر کردن به زن نامحرم است در حال نماز خواندن که تنها نظر کردن به او حرام است امّا نماز باطل نیست.

دوم: هیچ اشکالی نیست در جایز بودن لطمه زدن بر صورت وسینه با دست‌های خود، حتّی اگر به حدّی برسد که صورت و بدن سرخ و سیاه شود، بلکه اقوی جواز زنجیر زدن است بر شانه و پشت به حدّی که سرخ و سیاه کند بدن را، بلکه هر چـند در آن حال لطمه زدن یا زنجیر زدن خون کم بیرون آید.

بنابر اقوی، و امّا بیرون آوردن خون از پیشانی با شمشیرها و قمه‌ها اگر مأمون از ضرر باشد اقوی جواز آن است به مجرّد آنکه خون بی‌صدمه از پیشانی بـیرون آورد به نحوی که در تعقیب آن خون بیرون نیاید عادةً نحوه‌ای بزند که اشخاص عارف به آن می‌زنند و اگر در حال زدن از ضرر آن ایمن باشد بر حسب عادت، و لکن اتّـفاق خون بیرون آید به قدری که ضرر نرساند بیرون آمدن آن موجب حـرمت نـمی‌شود مانند کسی است که وضو می‌گیرد یا غسل می‌کند یا روزه می‌گیرد درحالی کـه ایـمن از ضرر آن است خون از بدن یا عضوی از اعضاء او بیرون آید، بعد ضـرر آن ظـاهر

شود از بیرون آمدن خون لکن اولی و احوط اینست که قبل از یادگرفتن مبادرت در این کار نکند به خصوص اشخاص جوان که بی‌باکی می‌کنند و عشق مفرط به حضرت سیّدالشهداء ؑ دارند دراین مصیبت بزرگ و دل‌هایشان مملوّ از محبّت آن حضرت است، خدا ثابت بدارد ایشان را به قول ثابت در دنیا و آخرت.

سوم: ظاهراً کارهائی که در تعزیه‌ها معمول است، در شبیه شدن و ممثّل گردیدن، چنانچه عادت شیعیان دوازده امامی برآنجاری شده جهت بر پا داشتن عزا و گریستن و گریانیدن در چندین قرن، و اگر متضمّن باشد پوشیدن مرد لباس زن را، بنابر اقوی، و ما سابقاً اشکال کننده بودیم در جایز بودن و قید کردیم جواز ممثّل شدن را در فتوائی که از ما صادر شد چهار سال قبل، لکن دو مرتبه مسئله را رجوع کردیم و نزد ما واضح شد که حرام بودن تشبیه مرد به زن، زمانیست که مردان رأساً خود را به زیّ و روش زن‌ها در آورند، نه به پوشیدن لباس زن‌ها به مقدار زمان کمی بدون اینکه زیّ خود را تبدیل کنند، به طوری که در تشبیهات معموله منظور است، چنانچه در حاشیه بر عروة‌الوثقی این استدلال را بیان کردیم در این اواخر در حاشیه خود بلی لازم است که در هنگام شبیه شدن مواظب باشد که به محرّمات آلوده نشود شرعاً، و اگر فرض شود وقوع محرّماتی در آن حال، این حرمت به تشبیه سرایت نمی‌کند چنانکه از پیش گفته شد.

چهارم: (لا یقرء) دراین دسته‌ها که برای عزاداری به راهپیمائی حرکت می‌کنند، از چیزهائی که تا الآن برای ما محقّق شده، اگر استعمال آن وارد شده باشد برای جمع شدن مردمان برای عزاداری، شبیه است در جایز بودن به سوار شدن راکب بر مرکب، چنانکه قبلاً گفته شد که آن چیزها عبارت از دُهُل و طبل و صنج و نحو آنها که از آلات لهو شمرده شده نباید چیزهائی که در لهو و سرور به کار برده می‌شود.

ترجمه مرقومه آیة الله حکیم:

بسم الله الرّحمن الرّحیم وله الحمد

آنچه راکه استاد اعظم ما (آیة الله نائینی) مرقوم فرموده، در نهایت متانت و در

غایت وضوح است، بلکه واضح‌تر از آن است، به حدّی که از اظهار موافقت سایر فقهاء هم بی‌نیاز است و مظنون اینست که بعضی از مناقشاتی که می‌شود ناشی از منظّم شدن بعضی چیزها و کارهائی است که اتّفاق می‌افتد که بسا منافات با مقام عزاداری است و منافی با حزن و اندوه بر سیّدالشهداء ﷺ، پس امید است، بلکه لازم است همّت گماشتن در پاگذاشتن آنها است تا ممدّ بر گریستن و حزن شود از همه این شعائر مقدّسه، و ما توفیق الّا بالله علیه توکلت و الیه انیب. دوم محرم الحرام ۱۳۶۷ محسن الطباطبائی الحکیم.

ترجمه مرقومه آیة الله شاهرودی:

به نام خداوند بخشنده مهربان

آنچه را که فرموده است شیخ علّامه ما ـ قدس الله تربته الزکیّة ـ (آیة الله نائینی) از جواب‌های مسائل مندرجه در این صحیفه، آن حق و محقّق است نزد ما، و از خدا می‌خواهیم که موفّق بدارد ما را و همه مسلمانان را برای برپاداشتن شعائر مذهب امامیّه، و امید است از جوانان شیعیان ـ که توفیق دهد خدای تعالی ایشان را ـ که پاک و پاکیزه کنند امثال این شعائر دینی را از کاره‌های حرامی که موجب زوال آنها گردد، همانا او است ولیّ توفیق. ۳۰ ذیحجة الحرام ۱۳۶۶ محمود الحسینی الشاهرودی.

[ترجمه مرقومه] آیة الله سیّد عبدالهادی شیرازی:

بسم الله تعالی

تمام آنچه آیةالله نائینی ـ قدس سرّه ـ در این ورقه مرقوم فرموده‌اند صحیح است، ان شاءالله تعالی. الاقل عبدالهادی الحسینی الشیرازی.

[ترجمه مرقومه] آیة الله خوئی:

بسم الله الرحمن الرحیم

آنچه را که شیخ و استاد ما (آیة الله نائینی) ـ قدس سرّه ـ در جواب‌های سؤالات

اهالی بصره نوشته‌اند صحیح است و عمل کردن بر طبق آن هیچ باکی ندارد و از خدا می‌خواهیم که توفیق دهد همه برادران مؤمن ما را در تعظیم شعائر دین و دوری از آنچه حرام است در آن. الاحقر ابوالقاسم الموسوی الخوئی.

[ترجمه مرقومه] آیة الله شیخ محمّد حسن مظفر:

بسم الله وله الحمد

آنچه را که افاده کرده است (آیة الله نائینی) ـ قدس سرّه ـ صحیح است و هیچ اشکالی ندارد در آن. والله الموفّق. محمّد حسن بن الشیخ محمّد المظفر قدس سرّه.

[ترجمه مرقومه] آیة الله سیّد حسین حمّامی:

بسم الله الرحمن الرحیم

آنچه را که افاده فرموده است (آیة الله نائینی) ـ قدس سرّه ـ صحیح است و هیچ اشکالی در آن نیست شرعاً، ان شاء الله تعالی. الاحقر حسین الموسوی الحمّامی.

[ترجمه مرقومه] آیه الله آل کاشف الغطاء:

بسم الله الرحمن الرحیم

آنچه را که افاده فرموده است ـ اعلی الله مقامه ـ از ذکر فتواهای خود صحیح است، ان‌شاءالله. محمّد حسین آل کاشف الغطاء.

[ترجمه مرقومه] آیه الله محمّد کاظم شیرازی:

بسم الله الرحمن الرحیم

آنچه را که فتوی داده است به آن ـ اعلی الله مقامه ـ صحیح است. الاحقر محمّد کاظم الشیرازی.

[ترجمه مرقومه] آیه الله سیّد جمال‌الدین گلپایگانی:

بسم الله الرحمن الرحیم

آنچه راکه تحریر فرموده‌اند شیخ استاد ما ـ اعلی الله مقامه ـ در این ورقه، صحیح است و مطابق است با رأی من. وانا الاحقر جمال‌الدین الموسوی الگلپایگانی.

[ترجمه مرقومه] آیة الله السیّد علی مدد الموسوی القاینی:

بسم الله الرحمن الرحیم

آنچه راکه مرقوم داشته است استاد اعظم ـ طاب ثراه ـ آن حق آن چنان است که در آن تشکیک نمی‌کند مگر آنهائی که در شک و ریبند. و انا الاحقر الجانی علی مددالقاینی.

خاطره‌ای از آیة الله العظمی آقای بروجردی

مؤلّف حقیر گوید: بنابر آنچه حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای حاج سیّدمحمّدحسین علوی طباطبائی بروجردی ـ دامت افاضاته العالیه ـ صهر جلیل خلد مقام حضرت آیة‌الله‌العظمی آقای حاج آقاحسین طباطبائی بروجردی ـ اعلی الله مقامه الشریف ـ در رساله خاطرات زندگانی آن بزرگوار نقل فرمودند مناسب این مقام دیدم، لازم دانستم که در این مجموعه تذکّر دهم در آن رساله در صفحه ۹۴ چنین مرقوم فرموده‌اند که:

در سال گذشته (یعنی سال ۱۳۸۰) در شب سال ولادت حضرت مولی‌الکونین ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام از طرف اهل منبر قم مجلس جشن با شکوهی در مسجد اعظم برپا شده بود که آیة الله فقید هم در آن مجلس شرکت کردند. هنگامی که خطیب مجلس، میلاد مسعود پیشوای شیعیان را به پیشگاه زعیم عالیقدر شیعه تبریک عرض نمود، یکباره چشم‌های آیة‌الله را اشک گرفت و فرمودند: بر طبق اخبار، هر کس در این شب میلاد، این مولود را به پیغمبراکرم تبریک می‌گفت،

می‌فرمودند: تسلیت هم بگوئید چون این مولود دارای وضع خاص و سرنوشت عجیبی است و همین موضوع آن چنان صحنه تأثرانگیزی ایجاد کرد که حدّ نداشت.

اجازه فرمائید خاطره‌ای از ایشان نقل کنم که مکرّر همه شنیده‌اید و حاکی از حدّ اعتقاد این عالم جلیل به خاندان عصمت و طهارت بوده. آیة الله فقید در سنّ نود سالگی دارای چشمانی سالم بودند که بدون عینک خطوط ریز را هم می‌خواندند و می‌فرمودند: این نعمت را مرهون وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام هستم و قضیه را چنین نقل می‌فرمودند که:

در یکی از سال‌ها که در بروجرد بودم، مبتلا به چشم درد عجیبی شدم که بسیار مرا نگران ساخته بود. معالجه اطبّا مفید فائده‌ای نشد و درد چشم هر روز بیشتر و ناراحتی من افزون‌تر می‌گردید، تا اینکه ایّام محرّم شد. در ایّام محرّم آیة‌الله فقید عشر اول را روضه داشتند و دسته‌جات مختلف هم در این عزاداری شرکت می‌کردند. یکی از دسته‌جاتی که روز عاشورا به خانه آقا وارد شده بود دسته گلگیرها است که نوعاً سادات و اهل علم و محترمینند. در حالی که هر یک حوله سفیدی به کمر خود بسته‌اند، سرو سینه خود را گل‌آلود کرده و طبع بسیار رقّت‌بار و مهیّج و در عین حال با سوز وگداز فراوان و ذکری جانسوز، آن روز را تا ظهر عزاداری می‌کنند.

آقا فرمودند: هنگامی که این دسته به خانه من آمدند و وضع مجلس با ورود این هیئت هیجان عجیبی به خود گرفته بود، من هم در گوشه‌ای نشسته و آهسته آهسته اشک می‌ریختم و در بین هم، یک مقدار گل از روی پای یکی از همین گل‌گیر برداشته و بر روی چشم‌های ملتهب و ناراحتم کشیدم و به برکت همین توسّل چشم‌هایم خوب شد و تا امروز علاوه بر اینکه مبتلا به درد چشم نشدم، از نعمت بینائی کامل برخوردارم و به برکت حضرت امام حسین احتیاج به عینک هم ندارم. و با اینکه همه قوای ایشان تحلیل رفته بود، مع الوصف تا آخرین ساعات زندگانی از بینائی کامل برخوردار بودند.

این یک نمونه کوچکی از اعتقادات این مرد نابغه بود به امور مذهبی که شاید

موجب اعجاب عدّه‌ای باشد، و مکرّر از ایشان می‌شنیدم که می‌فرمودند: مردم اگر می‌دانستند خاندان عصمت و طهارت در پیشگاه خداوند عالم، چه قرب و منزلتی دارند، خیلی بیشتر از این به پیشگاه آن بزرگواران عرض ادب می‌کردند. آن وقت می‌فرمودند :من خیال نمی‌کنم مشکلی باشد که با توسّل به ذیل عنایت ائمّه اطهار و فرزندان پیغمبر حل نشود. (اقتباس از رساله خاطرات شد).

جواب از اعتراض سوم

که گفته است یک قطره اشک چگونه آمرزش گناهان می‌شود و اشک جهنّم را خاموش می‌کند؟

معترض چنین پنداشته که راجع به احادیث آمرزش گناهان به سبب گریه کردن در عزای حضرت سیّدالشهداء ﷺ منافات دارد با این آیه شریفه:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَةٍ شَرّاً يَرَهُ﴾(۱).

و منافات دارد با اخبار و احادیث بسیار وارده، راجه به اینکه گریه بر حسین ﷺ سبب آمرزش گناهان است وَلَو یک قطره اشک باشد، و این اعتراض بی‌جا و بی‌مورد را به گفتن و نوشتن و چاپ کردن اشاعه می‌دهد؛ یا از روی جهل و نادانی یا از روی عداوت و عناد. و چنین می‌پندارد که دیدن گناه در نامه عمل مانع از آمرزش و بخشیدن است و حال آنکه در روایات بسیار از مصادر وحی و تنزیل ـ که اندکی ازبسیار آنها را قبلاً شرح داده‌ام ـ چنین فرموده‌اند که: از برکت اشک چشم برآن بزرگوار بخشیده می‌شود و نفرموده‌اند که گناهان را نخواهید دید تا با آیه فوق الذکر منافات داشته باشد.

و دیگر آنکه صریح آیه شریفه:

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾(۲).

این است که کارهای خیر سبب آمرزش کارهای بد می‌شود. پس گریستن و

۱ـ سوره زلزله، آیه ۸ـ۷.　۲ـ سوره هود، آیه ۱۱۴.

گریانیدن و سایر انواع عزاداری برای حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام که آن حاکی از تولّی و تبرّی است ـ چنانچه قبلاً مختصر اشاره‌ای به آن شد ـ فوق عبادات و اعمال حسنه است به دلیل آیه مبارکه: ﴿**ان الحسنات یذهبن السیئات**﴾ موجب بخشیدن و آمرزش گناهان است و به هیچ گونه جای اعتراض به خدای تعالی نیست، که چرا برای یک قطره اشک چشم، گناه فلان گناه کار را بخشیدی.

اگر بنا باشد که این قبیل سخنان بی‌مغز اعتراض حساب شود نیزبه‌اعتراض‌کننده جواب نقضی هم گفته می‌شود که، که بنابراین احادیثی نیز وارد شده از قبیل حدیث:

«الإسلام یجب ما قبله، و التوبة تجب ما قبلها من الکفر و المعاصی و الذنوب».(۱)

یعنی: اسلام قطع می‌کند آنچه را که شخص کافر، پیش از اینکه اسلام بیاورد عمل کرده، و توبه قطع می‌کند پیش از مسلمان شدن کفر و معصیت‌ها و گناهانی که کرده شده.

چنانچه اگر کسی صد سال با کفر و عصیان و گناه عمر خود را گذرانیده باشد، و پس از آن کلمه شهادتین را بر زبان از روی واقعیّت و اعتقاد قلبی بر زبان جاری کند، همه آنها بخشیده می‌شود، و اگر کسی صد سال عمر خود را به گناه و معصیت تلف کرده باشد و از صمیم قلب پشیمان شود و توبه و استغفار کند، همه گناهان او بخشیده و آمرزیده می‌شود.

و درباره نماز هم روایت شده که:

«وإنّها لتحت الذنوب حتّ الورق».(۲)

یعنی: نماز هر چند کم باشد هر آینه گناهان را می‌ریزد، همچنان که باد برگهای درخت را می‌ریزد.

پس اعتراض کننده راجع به این گونه احادیث هر چه را که می‌گوید راجع به احادیث گریه کردن و گریانیدن برحسین علیه‌السلام همان را خواهیم گفت.

۱ـ بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۱۱۴.
۲ـ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳۰؛ بحارالأنوار، ج ۳۳، ص ۴۴۹.

و اما جواب از اعتراض چهارم و پنجم و ششم

و در ضمن جواب‌های قبل ذکر شد محتاج به تکرار نیست.

جواب استدلال معترض به آیه شریفه:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾(۱)

بدانکه اعتراض کننده گفته است که: این آیه دلیل است، بر اینکه خدا عبادت و عمل خیر از قبول نمی‌کند مگر از عمل کننده‌ای دارای تقوی باشد، و مقصودش از این بیان اینست که تقوی شرط قبول عبادت و کارهای خیر است و چون بیشتر از این سینه‌زن‌ها و زنجیرزن‌ها و گریه‌کنندگان و عزاداران و زوّارها در امور دینیّه و انجام تکلیف‌هائی که دارند یا عمل نمی‌کنند، یا اگر عمل کنند صحیح عمل نمی‌کنند، مثلاً یا نماز نمی‌خوانند یا اگر بخوانند شرایط صحّت نماز را یاد نگرفته‌اند و نمازی که می‌خوانند باطل است، یا عمل‌های زشت دیگری می‌کنند و لذا نه عزاداری ایشان را خدا قبول می‌کند و نه زیارت رفتنشان را به مشاهد مشرّفه و کارهای خیرشان هم پذیرفته نمی‌شود.

جواب می‌گوئیم: هر مؤمنی که عادل باشد یا فاسق باشد، خواه با تقوی باشد یا بی‌تقوی، هرگاه برای خدا عمل خیری از او سر زد یا عبادتی کرد، نزد خدای تعالی پذیرفته خواهد بود، مِن باب مثال اگر شخص تارک الصّلوٰة که هیچ نماز نمی‌خواند روزه بگیرد، یا شخصی که روزه نمی‌گیرد نماز بخواند، یا شخصی که نه نماز می‌خواند و نه روزه می‌گیرد، ولی برای رضا خدا زکات مال خود را می‌دهد، نسبت به آن عملی که برای خدا کرده خدا از او قبول می‌کند و آن عملش قطعاً صحیح خواهد بود و بر همین قیاس است سایر عمل‌های واجب و مستحب او.

پس یک نفر نماز نخوان یا روزه خور یا زکات نَدِه، ایمان به آل محمّد علیهم‌السلام دارد، بیاید در مجلس عزای حسین علیه‌السلام و از روضه‌خوان یا مرثیه‌خوان مصیبت‌های آن بزرگوار را بشنود و دلش بسوزد و اشکش جاری شود یا محزون و مغموم گردد و از

۱ـ سوره مائده، آیه ۲۷.

جا برخیزد و با سینه‌زن‌ها در سینه زدن شرکت کند، نمی‌توان به او اعتراض کرد و به او گفت که: چون تو نماز نمی‌خوانی یا روزه نمی‌گیری، یا از اهل تقوی نیستی، گریه کردن یا سینه زدن یا عزاداری تو باطل است.

پس هر گاه نماز نخوان یا روزه نگیر یا زکات نده، تسبیح دست گرفت و به ذکر گفتن مشغول باشد و ذکر مستحبّی بگوید، به او نمی‌توان گفت که: این ذکر گفتن برای تو فائده‌ای ندارد و هیچ ثوابی برایت نوشته نمی‌شود. زیرا که کار خیر و شرّ هر دو در نامه عمل ثبت می‌شود و عامل به هر عمل شرّی مستحقّ عذاب و به هر عمل خیری مستحقّ ثواب خواهد شد.

معترض در این مقام چنین خیال کرده که آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه تقوی شرط قبول شدن عبادتست، غافل از اینکه این پندار هیچ مبنائی ندارد به چند وجه:

وجه اول آنکه این آیه شریفه دارای صدر و ذیلی است که در سوره مائده خدای تعالی بیان فرموده راجع به قصّه هابیل و قابیل، دو فرزند آدم صفی الله ـ علی نبیّنا و آله و علیه السّلام ـ که خدای عزّوجلّ به رسول خود خطاب فرموده:

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قالَ إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ، لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ﴾[1]

یعنی: بخوان برایشان خبر دو پسر آدم را به‌راستی زمانی که نزدیک آوردند هر دو قربانی‌های خود را پس قربانی یکی از ایشان قبول شد و از دیگری قبول نشد. آنکه قربانی او قبول نشد ـ یعنی: قابیل ـ به آنکه قربانی او قبول شد ـ یعنی: هابیل ـ گفت: البتّه البتّه هر آینه تو را می‌کشم. هابیل در جواب او گفت: جز این نیست که خدا قربانی را از پرهیزکاران قبول می‌کند. هر آینه اگر تو دستت را به سوی من دراز کنی که مرا بکشی من دراز کننده نیستم دست خود را به سوی تو که تو را بکشم.

۱ـ سوره مائده، آیه ۲۸ ـ ۲۷.

([برای بدست آوردن] قصّه این دو برادر رجوع به تفاسیر شود).

در اینجا سخن در این است که جای تردید نیست که مقصود از این سخن بیان شرایط قبول شدن اعمال نیست، بلکه مراد حکایت از قصّه‌ای است که میان هابیل و قابیل روی داده که مراد نقل گفتگو و سخنان در میان آن دو برادر است که صورت گرفته، و بیان اینکه مربوط به شرطی میان آن روز در دین ایشان و دین امروز نبوده که برای اعمال مؤمنین معتبر باشد که مقصود آیه این باشد. پس دلالت کلام تابع اراده متکلّم است، یعنی دلالت سخن برای آن چیزیست که سخن گوینده به طرف خطاب خود اراده آن را کرده و در این آیه که مورد بحث است، فقط مقصود از آن نقل حکایت واقع میان هابیل و قابیل است و هیچ دلالتی بر غیر آن ندارد.

وجه دوم بنا به قاعده ادبی، موضوع نفی و اثبات با کلمهٔ (إنّما) در آیه مبارکه، راجع به امر مخصوصی است که نفی آن با نفی تقوی و اثباتش با اثبات تقوی به غیر آن معنایی که مقصود متکلّم است دلالت و تلازم دارد. زیرا که محلّ نزاع در میان دو برادر این بوده که صلاحیّت برای وصایت از حضرت آدم عليه السلام به فرمان خدای تعالی برای هابیل است یا برای قابیل، و مطابق فرمان آدم قرار بر این شد که هر دو قربانی ببرند تا هر که قربانی او قبول شد بر غیر عادی از طرف خدای تعالی علامت و نشانه صلاحیّت داشتن او باشد برای وصایت.

لذا قربانی هابیل قبول شد برای وصایت از آدم و خلیفه پیغمبر بودن او ثابت گردید و نیز ثابت شد که تقوی فی الجمله شرط است برای خلیفه شدن، نه اینکه شرط مطلق باشد در جمیع امّت‌ها و دین‌ها، و بسیار واضح و روشن است که اعلان خدا به قبول کردن قربانی هابیل، دلیل امام و حجّت خدا بودن است و دلیل امام و حجّت شدن هم طبعاً مخصوص است به متّقین و در غیر متّقین محال است که امامت باشد. بنا بر این آیه شریفه، قبول شدن قربانی را مخصوص متّقین نفرموده، بلکه یک امر واقعی را بیان فرموده و با کلمه (إنّما) اختصاص علامت و دلیل وصایت را که قبول شدن علنی به طریق عادی است به متّقین خبر داده و اصلاً مربوط به اعمال و شرایط اعمال نیست.

وجه سوم آنکه اگر تقوی شرط باشد در قبول اعمال با آیه شریفه: ﴿إِنَّ الْحَسَنٰاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئٰاتِ﴾.[۱] و سایر اخبار و احادیث کثیره که دلالت دارد بر سبب آمرزش بودن گناهان کثیره توافق ندارد، زیرا که اگر عمل کننده از متّقین باشد گناهی نکرده که آمرزیده شود و عملش سبب آمرزش او گردد و اگر عمل از شخص بی‌تقوی صادر شود، بنابر قول اعتراض کننده که می‌گوید: عمل غیر متّقی مقبول نیست و آیه: ﴿إِنَّمٰا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾[۲] را دلیل می‌آورد، قول او مردود است و دلالت ندارد براینکه تقوی شرط قبول عمل است.

و دیگر آنکه آیه مبارکه تقبّل را به متّقین تخصیص داده نه قبول را، و تقبّل با قبول فرق دارد، مانند: فعل با تفعل، و علم با تعلّم، و صرف با تصرّف، و امثال اینها.

و اگر غیر از این آیه شریفه، آیات دیگری در قرآن باشد که این معنی از آن استفاده شود و یا حدیثی و روایتی که ظاهرش این معنی را بفهماند، بدون تردید مقصود از آن سنجیدن سیّئات با حسنات است در قیامت و نصب میزان اعمال و حساب که در آن حال متّقین اجر و ثواب بسیار می‌برند، بدون اینکه گناهی در دنیا از آنها سر زده باشد و همه اعمال آنها صالحه بوده، و مؤمنین گناه کار به اندازه هر عمل خیری که از آنها سر زده، ثواب می‌برند و به واسطه غیر متّقی بودن ایشان از جهت گناهانی که کرده‌اند که مزاحم با اعمال صالحه ایشان است، اجر و ثوابشان کم می‌شود، نه اینکه اعمال خیر ایشان پذیرفته نشود.

اقل فائده‌ای که دارد کم شدن و تخفیف عذاب ایشان خواهد بود، بلکه در بعضی موارد که عمل خیرشان مهم بوده در نظر شارع مقدّس مانند نجات دادن کسی که در شرف غرق شدن باشد، یا خلاص کردن نفسی را از هلاکت برای تقرّب به خدا، یا اظهار ارادت به کسی که از هر محبوبی که در پیشگاه خدا محبوب‌تر باشد از هر محبوبی در نزد او، مانند: خانواده رسالت خصوص حضرت سیّدشهیدان ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام، سبب آمرزش و پاک شدن از تمام گناهانش و مشمول رحمت خدا و متنعّم به نعمت‌های ابدی می‌شود.

۱ـ سوره هود، آیه ۱۱۴.
۲ـ سوره مائده، آیه ۲۷.

و بدانکه برای غیر متّقی و شخص گناهکار است که به توبه کردن زبانی تنها اکتفا نکند که بگوید: خدایا من از عمل زشت و گناهی که کرده‌ام پشیمانم. سایر شرایط توبه را هم باید رعایت کند که در این صورت هم مغرور نباید بشود، زیرا که قبول شدن توبه او نزد خدای تعالی نامعلوم است، کما اینکه به عبادت‌های خود هم نباید مغرور شود. از کجا می‌تواند چنین یقینی حاصل کند که توبه و عبادات او به طور قطع نزد خدای تعالی قبول شده.

پس بهتر و بالاتر چیزی که برای نجات یافتن از عذاب، می‌توان به آن امیدوار شد، احیاء امر آل‌محمّد ـ صلوات الله علیهم ـ و در شادی آنها شاد بودن و در حزن و مصائب ایشان محزون بودن است، طبق اخبار و احادیث وارده که بعضی از آنها در اوائل این کتاب ذکر شد.

جواب از استدلال معترض [به حدیث الصّلوٰة عمودالدین]

از جمله استدلالهای معترض دلیل آوردن او است به حدیث:

«الصلوٰة عمودالدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ ما سواها».(۱)

گفته است: چون غالب سینه‌زن‌ها یا نماز نمی‌خوانند یا مسائل شرعیّه خود را نمی‌دانند، پس نمازشان باطل و عزاداریشان غیر مقبول و لغو است. با این حرف‌های بی‌مغز جوانان ساده لوح را از سینه‌زدن و زنجیرزدن و انواع عزاداری باز می‌دارند و درهای سعادت و رستگاری را بر روی آنها می‌بندند.

باید دانست که ترجمه ظاهر این حدیث، مجمل است و قابل استفاده نیست. زیرا که شرط قبول شدن سایر عبادات، اگر به قبول شدن نماز باشد و ردّ شدن آنها منوط به ردّ شدن نماز باشد، بحث‌هایی را پیش می‌آورد که در خود نماز هم این حکم جاری می‌شود، که مقبول است یا مردود؟ و اینکه در بعضی از افراد و اجزاء نماز هم این حکم جاری است یا نه؟ به این معنی که مردود شدن بعضی از افراد یا

۱ـ بحارالأنوار، ج ۸۳، ص ۲۵.

اجزاء، مؤثّر در افراد یا اجزاء دیگر خود نماز هست یا نه؟ به هر تقدیر آنچه به نظر می‌رسد آنست که معنای روایت غیر از ترجمه مشهور است، بلکه مراد، نه بیان شرطیّت قبول است، نه بیان مانعیّت ردّ. مقصود از روایت، بیان عظمت و بزرگی نماز و اینکه این عبادت از جهت فضیلت از باقی عبادات امتیاز دارد، و با این جمله کوتاه معنائی که در نظر گرفته شد روشن می‌شود.

پس هرگاه افعال و اقوال را که نماز از آنها ترکیب می‌شود در نظر بگیریم و تحت مطالعه قرار دهیم، می‌یابیم که این عمل کأنّه معجون مرکبی است [که] در بر دارد تمام اصول دین را لفظاً و عملاً، از شهادت به یگانگی خدا و شهادت به رسالت خاتم الأنبیاء ﷺ در اذان و اقامه و تشهّد، تصریح به کلمه: «وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَه» و کلمه: ﴿إِیّاکَ نَعْبُدُ وَإِیّاکَ نَسْتَعِینُ﴾[1] که دال بر توحید و نبوّت است، و کلمه: ﴿مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ﴾[2] که اقرار به معاد و روز جزا است، و تسبیحات اربع در رکعات سوم و چهارم، و در رکوع و در سجود و عدل و سایر صفات ثبوتیّه و تنزیه از صفات صلبیّه و کلمه: ﴿إهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِم﴾[3] که عبارت است از تمام دستورهای الهیّه که همه دین را اصولاً و فروعاً شامل می‌شود، با قید به اینکه از اشخاص منعم علیهم، باید به بندگان تعلیم داده شود که فرد اجلای از ایشان ائمّه طاهرین دوازده گانه می‌باشند، چنانچه در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آیه شریفه: ﴿وَوَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْسانًا تا آخر آیه وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ﴾[4] در شأن حضرت امام حسین علیه السلام نازل شده. محلّ شاهد ما از این آیه این جمله است که آن حضرت در مقام دعاء در پیشگاه خدای تعالی عرض می‌کند: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَیٰ والِدَیَّ﴾ تا آخر آیه (۱۵) از سوره احقاف.

پس مراد از ﴿أنعمت علیهم﴾ آل محمّد علیهم السلامند و صراط ایشان صراط مستقیم است که بندگان خدا به طور حتم باید از راه آنها تمام دستورهای خدائی را

۱ـ سوره فاتحه، آیه ۵.
۲ـ سوره فاتحه، آیه ۴.
۳ـ سوره فاتحه، آیه ۷ـ ۶.
۴ـ سوره احقاف، آیه ۱۵.

فرا گیرند و قولاً و فعلاً عمل نمایند.

پس نماز عملی است که حقیقت آن عبارتست از تمام حقایق دین، اصولاً و فروعاً، و هیچیک از عبادات این جامعیّت را ندارد و هر علاقه‌مند به دین به آن سر تسلیم فرود می‌آورد و ملتزم به جا آوردن آن می‌شود، هم از جهت اصول و هم از جهت فروع، و کسی که در مقابل این عمل تمرّد کرد و نپذیرفت، تمام دین را، اصولاً و فروعاً ردّ کرده.

و کلمه «قُبلت» در حدیث به صیغه مجهول آورده شده و از فاعل نامی برده نشده پس چون به طور کلّی بیان فرموده‌اند، بنا بر معنایی که گفته شد، فاعل قبول و ردّ بنده است، پس معنای حدیث چنین می‌شود که: نماز عمود دین است، کسی که او را به پایه و عمود دین بودن قبول کرد، همه دین را قبول کرده و کسی که ردّ کرد آن را، تمام دین را ردّ کرده. به عبارت دیگر پذیرفته شدن نماز پذیرفتن تمام دین است و ردّ شدن آن ردّ شدن تمام دین است و به همین مناسبت است که فرموده‌اند: **«من ترک الصّلوة عامداً فقد کفر»**.[1] تارک نماز در روایات کافر خوانده شده و آن برای این است که رو گردان شدن از نماز رو گردان شدن از تمام دین است.

و محتمل است که فاعل قبول عبد باشد بنا براظهر نه خدای تعالی بنابر معنای مشهور. زیرا که عبادت خبر مردّد بین المعنیین است.

[جواب اعتراض کننده به لطمه زدن و جامه دریدن در عزای امام حسین علیه‌السلام]

و از جمله اعتراضات اعتراض کننده راجع به لطمه زدن و جامه دریدن شیعیان است در عزای ابی‌عبدالله علیه‌السلام که آن یکی از شعائر است. خبر در تهذیب شیخ طوسی ـ علیه‌الرحمة ـ است از امام صادق علیه‌السلام که فرموده:

«و لقد شققن الجیوب ولطمن الخدود الفاطمیّات علی الحسین بن علی علیهما‌السلام و علی مثله تلطم الخدود و تشق الجیوب».[2]

۱ـ بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۶۶۵.
۲ـ تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۳۲۵؛ حوالی اللئالی، ج ۳، ص ۴۰۹.

یعنی: هر آینه چاک زدند گریبان‌ها را و لطمه زدن صورت‌ها را زنان فـاطمیّات بـر حسـین‌بن‌علی علیهما السلام و بـر مـانند آن بـزرگوار لطـمه زده می‌شود بر صورت‌ها و چاک‌زده می‌شود گریبان‌ها.

و نیز شارح کتاب قواعد و صاحب حدائق نقل فرموده‌اند وبه جواز لطمه زدن و گریبان چاک‌زدن حکم فرموده بر حسین علیه السلام. و دلیل بر جواز آن علاوه بر عمومات فرموده حضرت بقیة الله امـام عـصر ـ عـجل الله تـعالی‌فرجـه ـ است کـه در زیـارت معروفه از حال زن‌های معظّمات فاطمیّات و مجلّلات علویّات حکایاتی فرموده. از آن جمله است که می‌فرماید:

«لاطمات الوجوه».(۱)

و نیز در همان زیارت فرموده:

«واقیمت لک الماتم فی علیّین و لطمت علیک (علی خدود هن) حور عین».(۲)

و مؤیّد آن است فرمایش علیاجناب سکینه خاتون، خواب خود راکه دیده بود و آن را برای یزید پلید نـقل نـمود از جـمله آن حکـایت لطـمه زدن حـضرت فـاطمه زهرا علیها السلام بوده در عالم رؤیا بوده که فرمودند:

«فلطمت علی وجهها ونادت واولداه».(۳).

و نیز در کتب مقاتل است که: حضرت زین العابدین علیه السلام با خواهران و عـمّه‌ها و سایر زنان از شام برگشتند و نزدیک مدینه رسیدند و بشیر خبر شـهادت امـام علیه السلام و مراجعت اهل بیت را به مدینه رسانید. در شهر مدینه هیچ زن و دختری نـماند مگـر آنکه از پَسِ پرده‌های عفّت خود با سر و پای برهنه و گیسوهای پـریشان، بـر سـر و صورت. زنان، نوحه و ناله کنان با همدیگر هم آواز گردیدند و فریاد واویلا واحسیناه از دل برکشیدند و همه بیرون دویدند تا آخر خبر.(۴)

شکّی نیست که این گونه جزع و بی‌تابی و اظهار حسرت و دردناکی و عـزاداری

۱ـ بحارالأنوار، ج۹۸، ص۳۲۲. ۲ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۲.
۳ـ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۱۹۹.
۴ـ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۳۵؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۴۷.

در مرایٰ و منظر و در مقابل حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام بوده، و ایشان آنها را از این عمل منع نفرمودند و این نیز دال بر مطلوب بودن آن [است].

و نیز نکته دیگر آنکه، از اخبار جواز لطمه زدن بر سر و صورت، جواز سینه زدن هم استفاده شود ـ فضلاً از آنچه پیش‌تر ذکر کرده شد ـ نظر به اینکه لطم در بعضی از اخبار به نحو اطلاق ذکر شده و اطلاق آن بر کوبیدن سینه در میان عرب شایع است، حتّی اینکه در حال سینه‌زدن مرثیه هم که خوانده می‌شود آن را لطمه می‌گویند و به ضمیمه اصالت عدم نقل مطلوب ثابت می‌شود.

و اگر کسی گوید: با وجود استحباب و رجحان و فضیلت لطمه ـ چنانچه ذکر شد ـ به چه سبب حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام اهالی حرم را از لطمه به صورت زدن و خراشیدن آن منع فرمود؟ بنا بر آنچه در کتب معتبره نقل شده که آن حضرت هنگام وداع آنها را نهی و منع فرمود.

جواب گفته می‌شود: به چند وجه:

اول: آنکه ممکن است از برای این باشد که دشمنان شماتت نکنند نهی فرموده باشد.

دوم: آنکه محتمل است برای رعایت اطفال و ترحّم بر آنها باشد.

سوم: آنکه شاید برای آنکه در مقابل هزاران دشمن در آن صحرا عزاداری و نوحه‌گری ننمایند.

امّا دلیل وجه اول: بنا بر آنچه در بعضی از مقاتل نقل کرده‌اند فرمایش آن حضرت است در وداع آخر، آن بزرگوار هنگامی که فرمود:

«علیکن منی السّلام هذا اول الفراق و آخر الوداع واللقاء فی الجنّه، فارتفعت اصوات النساء بالعویل لطمن خدودهن فسکتهن‌الحسین علیه‌السلام و قال لهنّ لا تشمتن بی الاعداء».(۱)

یعنی: بر شما باد از درود. اینست اول زمان جدائی و آخرین وداع و ملاقات در بهشت است. پس صدای زن‌ها به گریه و فریاد بلند شد و لطمه زدند بر روهای خود. پس حسین علیه‌السلام آنها را ساکت کرد و به

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

ایشان فرمود: به شماتت من در نیاورید دشمنان را.

و امّا دلیل وجه دوم: فرمایش آن حضرت هنگام وداع با سکینه خاتون که مفارقت پدر در حسرت و اضطراب و از گریستن بی‌تاب بود. آن بزرگوار او را به سینه مبارک چسبانید و دلداری داد و نوازش نمود و فرمود در خطاب به او:

لا تحرقی قلبی بدَمعِک حسرةً مادام منّی الروح فی جثمان

یعنی: نسوزان دل مرا به اشک خود از روی حسرت تا زمانی که روح در بدن منست.

سیطوِل بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذالحمام دهابی

زود باشد که به درازا کشیده شود پس از من گریستن ای سکینه، چون مرگ مرا برباید.

فاذا قتلت فأنت اولی بالّذی تاتینه یا خیرة النسوان(۱)

پس چون من کشته شدم تو سزاوارتری به گریستن و نوحه‌گری و عزاداری کردن برای من،ای بهترین زن‌ها.

و امّا دلیل وجه سوم: از بیانات وجه اول فهمیده می‌شود و از بیت آخر فرموده آن حضرت استفاده می‌شود رجحان گریه و عزاداری بر آن حضرت؛ و بنابر آنچه ذکر شد دلالت اخبار بر رجحان لطمه بی‌مزاحم و معارض خواهد بود. پس با روایتی که در کتب معتبره بزرگان دین از متقدّمین و متأخرین ثبت و ضبط شده و با نظر موافق تلقّی کرده‌اند به آن معترض جاهلی که می‌گوید و می‌نویسد سینه‌زدن خود آزاری و در حکم مردم آزاری است، جواب می‌گوییم که: ما شیعه‌جعفری هستیم. امام ما جعفر بن محمّد الصادق علیه‌السلام فرموده است: این نحو خود آزاری در حکم مردم آزاری نیست و کاری است نیکو و سزاوار. و گفته تو در مقابل فرموده آن حضرت ارزشی ندارد.

۱ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۰۹؛ مقتل ابی مخنف، ص ۳۲۸.

باب شانزدهم

باب شانزدهم
در ابتداء شروع به عزاداری بر آن حضرت هنگام مراجعت از شام به مدینه طیبه

ورود آل الله به مدینه و عزاداری اهل مدینه

سیّد بن طاووس ـ قدس سرّه ـ در لهوف از بشیر بن جذلم چنین نقل کرده، که او گفت: چون به مدینه نزدیک شدیم، علی‌بن‌الحسین عليه‌السلام در آنجا فرود آمد و راحله خود را فرود آورد و خیمه خود را بر پا کرد و زنها را پیاده نمود، و فرمود: ای بشیر خدا رحمت کند پدرت را که مردی شاعر بود. آیا تو بر چیزی از شعر گفتن قدرت داری؟ گفتم: آری ای پسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله من هم شاعر هستم. پس فرمود: داخل مدینه شو و خبر شهادت ابی‌عبدالله را به مردم برسان. پس من اسب خود را سوار شدم و تاختم تا داخل مدینه شدم و خود را به مسجد پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله رساندم و صدایم را به گریه بلند کردم و گفتم:

یا أهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فأدمعی مدرار
و الجسم منه بکربلاء مضرج و الرأس منه علی القناة یدار

یعنی: ای اهل مدینه جای ایستادن شما دیگر در آن نیست. حسین کشته شد. اشک‌های من چون باران می‌ریزد. جسم او در زمین کربلا به خون آغشته شد و سر او بالای نیزه دور گردانده شد.

گفت: پس گفتم: اینک علی‌بن‌الحسین عليه‌السلام با عمّه‌ها و خواهرانش در سرزمین شما وارد شده‌اند و در کنار شما فرود آمدند، و من فرستاده هستم به سوی شما، به شما می‌شناسانم جای او را. بشیر گفت: باقی نماند در مدینه هیچ زن مخدّره و محجّبه‌ای

مگر اینکه همه آنها از سراپرده‌های خود بی‌حجاب بیرون آمدند و جامه‌های خود را چاک زدند و صورت‌های خود را می‌خراشیدند و بر سینه‌هاشان می‌زدند و وٰاویلا و وٰاثبورا گویان می‌دویدند. مانند آن روز گریه کننده ندیده بودم و روزی را تلخ‌تر از آن روز بر مسلمانان مشاهده نکرده بودم، و شنیدم کنیزی بر حسین علیه‌السلام نوحه‌خوانی می‌کرد و می‌گریست و می‌گفت:

نعىٰ سيّدى ناعٍ نعاه فأوجَعا ... وأمرضنى ناعٍ نعاهُ فأفجعا

فعينى جودا بالدّموع و اسكبا ... وجودا بدمعٍ بعد دمعكما معاً

على من دهى عرش الجليل فزعزعا ... فأصبح هذا المجد والدّين أجدعا

على ابن نبيّ الله وابن وصيّه ... و إن كان عنّا شاحط الدّار أشسعا

خبر مرگ آقایم را داد خبر مرگ دهنده. پس داخل درد نمود و بیمار کرد مرا، خبر مرگ دهنده‌ای که خبر کشته شدن آورد و به فاجعه و مصیبت انداخت برای کسی که مصیبت او عرش خدای جلیل را به لزره در آورد. پس ای دو چشم من اشک‌های بخشش کنید و اشک بریزید و پس از اشک ریختن باز با همدیگر اشک بریزید بر فرزند پیغمبر خدا و فرزند وصیّ او هر چند، آن به خون غلطیده از ما و از این خانه دور افتاده.

پس از مرثیه خوانیش گفت: ای خبر بد آورنده! حزن و اندوه ما را به شهادت ابی‌عبدالله علیه‌السلام تازه کردی و زخم‌ها و جراحت‌هائی برما وارد نمودی که هرگز بهبودی نخواهد یافت. تو کیستی خدایت رحمت کند؟ گفتم: من بشیر پسر جذلم مولای من علی‌بن‌الحسین علیهماالسلام مرا فرستاده و او در فلان موضع وارد شده با عیال ابی‌عبدالله علیه‌السلام و زن‌های او. بشیر گفت: مرا به‌جای خود واگذاردند و مبادرت کردند و از من سبقت گرفتند. پس من اسب خود را در دنبال آنها تاختم و باز گشتم به سوی ایشان. دیدم مردم راه را بند آوردند و همه جاها را گرفته‌اند. از اسبم پیاده شدم و پا بر شانه‌های مردم گذاردم تا خود را به در خیمه نزدیک کردم و علی بن الحسین علیهماالسلام داخل خیمه بود.

پس از خیمه بیرون آمد و با او دستمالی بود که اشک‌های خود را به آن مسح می‌نمود، و در پشت او بود خادمی که کرسی‌ای با خود داشت. آن را برای آن حضرت بر زمین گذارد و آن بزرگوار بر بالای آن نشست و مالک نبود که جلو گریه خود را بگیرد. آنگاه صداهای مردم به گریه بلند شد و ناله‌های زنان و کنیزان به شدّت بالا گرفت و مردم از هر پست و بلند آن حضرت را تعزیت می‌گفتند و صدای ضجّه و شیون در آن سرزمین به شدّت بالا رفت. پس آن حضرت اشاره فرمود به آنها که: ساکت باشید. جوشش مردم فرونشست و ساکت شدند.

خطبهٔ امام سجاد ﷺ هنگام ورود به مدینه

سپس امام زین‌العابدین ﷺ این خطبه را انشاء فرمود و گفت:

الحمدلله ربّ العالمین، الرحمن الرحیم، مالک یوم الدّین، باریء الخلائق اجمعین، الذّی بعد فارتفع فی السّموات العلیٰ، وقرب فشهد النّجویٰ، نحمده علی عظائم الأمور، و فجائع الدّهور، وألم الفجایع، و مضاضة اللّواذع، وجلیل الرّزء، و عظیم المصائب الفازعة الکاظة الفادحة الجائحة.

أیّها القوم! انّ الله وله الحمد إبتلانا بمصائب جلیلة وثلمة فی الاسلام عظیمة، قتل ابو عبدالله الحسین ﷺ و عترته، و سبی نسائه وصبیته، و داروا برأسه فی البلدان من فوق عالی السّنان، وهذه الرزیّة الّتی لامثلها الرزیّه.

أیّها النّاس! فأیّ رجالات منکم یسرّون بعد قتله؟ أم أیّة عین منکم تحبس دمعه،ا وتضنّ عن إنهمالها؟ فلقد بکت السّبع الشّداد لقتله، وبکت البحار بأمواجها، والسّموات بأرکانها، والأرضین بأرجائها، والأشجار بأغصانها، والحیتان فی لجج البحار، والملائکة المقرّبون، وأهل السّموات أجمعون.

یا أیّها النّاس! أیّ قلب لا ینصدع لقتله؟ أم أیّ فؤادٍ لا یحن إلیه؟ أم أیّ

سمع يسمع هذه الثلمة الّتى ثلمت فى الاسلام فلا يرتاع لها؟

أيّها النّاس! أصبحنا مطرودين، مشرّدين، مذوّدين وشاسعين عن الأمصار، كأنّا أولاد ترک وکابل، من غير جرم اجتر مناه ولا مكروه ارتكبناه، ولا ثلمة فى الاسلام، ثلمناها ما سمعنا بهذا فى آبائنا اوّلين، إن هذا إلا اختلاق، والله لو أنّ النبى تقدّم اليهم فى قتالنا كما تقدّم اليهم فى الوصاية بنا لما زادوا على ما فعلوا بنا، فإنّا لله وانّا إليه راجعون، من مصيبة ما أعظمها وأوجعها وأفجعها وأكظّها وأفضعها وأمرها وأقدحها، فعندالله نحتسب فيما اصابنا وما بلغ بنا فإنّه عزيز ذو إنتقامٍ».[۱]

ترجمهٔ خطبه: یعنی: ستایش مخصوص خدائیست که پروردگار جهانیان و بخشنده و مهربان و مالک روز جزا است. خدائی که آفریننده همه مخلوقاتست به قدری دور است که مرتفع است و بالاتر است از همه آسمان‌های بلند پایه و نزدیک است به اندازه‌ای که صدای آهسته را می‌شنود و می‌بیند می‌ستائیم او را بر بزرگی‌های کارها و مصیبت‌های روزگارها ما و اِلم‌های دردناک و دردهای سوزاننده و مصیبت‌های بزرگ سخت طاقت‌فرسای سنگین کننده آفت آورنده.

ای گروه مردان! هر آینه خدائی که ستایش مخصوص او است، آزمود ما را به امتحان‌ها و مصیبت‌های بزرگ و رخنه و شکافی در اسلام که عظمت آن بسیار است. کشته شد ابی‌عبدالله و عترت او و اسیر شدند زن‌ها و دختران او و دور گردانیده شد در شهرها سر او که در بالای نیزه بلند بود و این مصیبتی است که مانند آن هیچ مصیبتی نبوده و نیست.

ای گروه مردمان! پس کدام یک از مردان شما پس از کشته شدن او شادی می‌کنند؟ کدام چشمی است از شما که از اشک ریختن خود

۱ـ اللهوف فى قتلى الطفوف، ص ۲۳۶ ـ ۲۳۴؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۴۷.

جلوگیری کند و بخل نماید از ریختن و جاری شدن آن؟ هر آینه آسمان‌های هفتگانه استوار و محکم گریه کردند برای کشته شدن او و دریاها با موج‌های خود گریه کردند و آسمان‌ها با رکن‌های خود گریستند و زمین با همه نواحی آن گریستند و درخت‌ها با شاخه‌های خود و ماهیان در قعر دریاها و ملائکه مقرّبین و اهل آسمان‌ها همگی گریستند.

ای گروه مردمان! کدام قلبی است که برای کشته شدن او شکسته نشود؟ کدام دلی است که مشتاق به سوی او نباشد و در مصیبت او ناله نکند؟ کدام گوشی است که این رخنه بزرگ را که در اسلام روی داده بشنود و فزع و بی‌تابی نکند؟

ای گروه مردمان! صبح کردیم ما در حالتی که رانده شده و از عزیزان خود جدا شده و بازداشت شده، و پوست‌های بدن‌های ما در هم کشیده شده بود، و از شهرها دور افتاده بودیم. گویا از فرزندان ترک و کابل بودیم، بدون جرمی که از ما سر زده باشد و بدون مکروهی که مرتکب شده باشیم و رخنه‌ای در اسلام وارد کرده باشیم. چنین مصیبت و ابتلائی در پدران پیشین خود نشنیده بودیم. این نیست مگر دروغ اختراع شده. به ذات خدا سوگند که اگر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش‌تر از این، ایشان را به قتال با ما آنها را امر کرده بود، همچنان که پیش‌تر در موضوع وصایت به آنها امر فرموده بود، به اینکه پس از او ما وصیّ او باشیم، بالاتر از آنچه با ما کردند نمی‌توانستند بکنند. پس ما برای خدا هستیم و به سوی او بازگشت کننده‌ایم از جهت مصیبتی که بر ما وارد شده که چقدر بزرگتر و چقدر دردناک‌تر و طاقت فرساتر و فجیع‌تر و تلخ‌تر و بدتر است و تحمّل این مصیبت‌ها را نزد خدا برای طلب اجر و ثواب ذخیره قرار می دهیم و به آنچه به ما رسیده است تحملّ می‌نمائیم، زیرا که او است خدای غالب و انتقام کشنده.

پوشیده نماناد که جمعی از اهل سیر و ارباب خبر، نقل کرده‌اند که: دخول حضرت زین العابدین ؑ به مدینه روزی بود که بشیر خبر داده بود به مردمان مدینه، به مراجعت آنها، و در مقتل منسوب به ابی‌مخنف چنین نقل کرده که: روز دخول جمعه بوده و در ساعتی بوده که خطیب بالای منبر خطبه می‌خوانده. در آن حال حزن و اندوه و مصیبت‌هایشان تازه شد و مرمان هم به دختران بنی‌هاشم تأسّی کردند. چون برآنها نگریستند که گریبان‌های خود را چاک زده و لطمه بر صورت‌های خود می‌زدند و موهای خود را پریشان کرده‌اند. در مدینه از کثرت ناله و خروش و ضجّه و فریاد و بر سر وسینه زدن و خاک بر سر ریختن و جامه دریدن و گریبان چاک زدن و غش و شیون کردن از مهاجرین و انصار و انقلاب عجیب چنان شد که بیم آن داشت که تزلزل گردد مانند روزی که رسول خدا ﷺ از دنیا رحلت فرمود و وقت وارد شدن آن حضرت و زنان داغ دیده.(۱)

بنا به روایت صاحب منتخب: حضرت زین العابدین ؑ پیاده با زنان وارد شهر مدینه شد شاید برای رأفت و مهربانی با زنان داغدیده و جوان مرده، و دختران جوان فریاد زننده و کودکان گریه و بی‌تابی کننده و پیر مردان و زنان مصاحبین و مصاحبات رسول خدا ﷺ بوده.(۲)

عزاداری اهل مدینه در ورود آل الله ؑ

شیخ فخرالدین طریحی نیز چنین فرموده که: در روز ورود از کثرت صیحه و نوحه و ضجّه و شیون و گریه و ندبه نزدیک بود که مدینه همه اهل خود را فرو برد با آنچه در آن بود و زنان نوحه گر گریبان‌های خود را چاک می‌زدند و با اشک‌های جاری مرثیه‌خوانی و نوحه گری می‌کردند. یکی از آنها، این مرثیه را می‌خواند و بر سر و صورت خود می‌زد و صورت خود را می‌خراشید و به شدّت می‌گریست و به صدای بلند این مرثیه را می‌خواند:

۱ـ دمعة الساکبة، ج ۵، ص ۱۶۴؛ وسیلة الدّارین، ص ۴۱۰.
۲ـ طریحی المنتخب، ج ۲، ص ۴۸۳.

هلموا نبک اصحاب العباء و نرثی سبط خیر الانبیاء

بیائید تا بگرییم برای اصحاب عبا و مرثیه بخوانیم برای سبط خاتم‌الأنبیاء

هلموا نبک مقتولاً بکته ملائکة الاله من السماء

بیائید گریه کنیم برای کشته شده‌ای که گریستند بر او ملائکه خدا از آسمان

هلموا نبک مقتولاً علیه بکی وحش التهامة فی الفلاء

بیائید گریه کنیم برای کشته‌ای که بر او گریستند وحشیان تهامه در بیابان‌ها

ألا فابکوا قتیلاً قد بکته البتول فاطم ستّ النساء

آگاه باشید! پس گریه کنید برای کشته‌ای که بر او گریست فاطمه بتول سیّده زن‌ها

ألا فابکوا الثاوی الطف حزناً ألا فابکوا المذبوح القفاء

آگاه باشید! پس گریه کنید برای جای گیرنده در طف از روی حزن، و آگاه باشید! پس گریه کنید برای آنکه سرش از قفا بریده شد

ألا فابکوا لمن اضحت علیه تنوح الجنّ حزناً بالبکاء

آگاه باشید! پس گریه کنید بر کسی که هنگام چاشتگاه بر او نوحه‌گری کرد جنّ از روی حزن و اندوه با گریه

ألا فابکوا المنعفر ذبیح علی الرمضاء شلوا بالثراء

آگاه باشید! پس گریه کنید بر سر بریده‌ای خاک‌آلود که بر روی ریگ‌های گرم بر روی خاک افتاد

ألا فابکوا قتیلاً مستباحاً ألا فابکوا المرمل بالدماء

آگاه باشید! پس گریه کنید بر کشته روی خاک افتاده. آگاه باشید! و بگریید برای بدن آغشته در خون

بنفسی جسم مطروح جریح علی حرّ الصّعید بلا وطاء

جان من فدای آن جسم مجروح روی خاک افتاده بدون فراشی بالای زمین سوزان

بنفسی من تجول الخیل رکضاً عـلیه و هـو مسلوب الرداء

جان من فدای آن کسی که اسب‌ها بر بدن او تاختند در حالی‌که ردای او مسلوب بود

بـنفسی هـاشمیات سبایا یقدن وهنّ فی ذاک السباء

جـان مـن فـدای زنـان هـاشمیه‌ای بـاد کـه آنـها را اسیر کـردند و می‌کشانیدند در میان اسیران

بنفسی نسوة جاءت إلیـه و هنّ مولولات بـالشجاء

جان من فدای زن‌هائی که به سوی بدن پاره پاره او آمدند در حالی که به صدای بلند فریاد می‌زدند و نوحه می‌کردند و وایلا می‌گفتند.

پس مردمان هجوم آوردند از هر طرفی به سوی مسجد رسول خدا ﷺ برای اینکه اهل بیت پیغمبر به جانب آن روانه شدند و مسجد پر شد از زن‌ها و مردها، از پیرمردان و جوانان و پسران و دختران و همه به صداهای بلند گریه و ندبه می‌کردند. پس حضرت زینب علیها السلام با حزن دست‌های خود را بـه دو چـوبه دو طرف مسجد گرفت و سر خود را پیش آورد و نگاهی به قبر کرد و جدّ بزرگوار خود را ندا کرد و گفت: ای جدّ گرامی من! خبر کشته شدن برادرم حسین را برایت آوردم، و به شدّت اشک می‌ریخت و فریاد می‌زد، و چون نظرش بـه عـلی بـن الحسین علیهما السلام مـی‌افتاد حزنش بیشتر و گریه‌اش شدیدتر می‌شد و عموم مردمان صداها را به ضجّه و شیون و گریه و ناله واویلا وا اماما واحسینا بلند کردند، به خصوص باقی ماندگان اصحاب ابی‌عبدالله علیه السلام در سفر عراق، آرزو مـی‌کردند کـه کـاش بـودیم در کـربلا و شـهید می‌شدیم. سیّما بازماندگان از خویشان آن حضرت از آل‌جعفر و آل‌عقیل.(۱)

۱ـ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص۲۴۷؛ طریحی، المنتخب، ج ۱، ص ۲۲۲.

گریستن امام سجّاد علیه السلام بر پدر بزرگوارش

شیخ رحمه الله و سیّد در منتخب و لهوف روایتی کرده‌اند که خلاصه آن این است: از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده: حضرت زین‌العابدین علیه السلام با حلم و صبری که داشت در این مصیبت جزع و شکایت داشت و بر پدر بزرگوارش مدّت چهل سال می‌گریست و پیوسته اشک او جاری بود و قلب او مقروح و جریحه‌دار بود، و همیشه قائم اللیل و صائم النهار بسر می‌برد و در وقت افطار غلام او طعام و شراب برای او می‌آورد و در مقابلش می‌گذارد و عرض می‌کرد: تناول فرما ای مولای من! پس آن حضرت می‌فرمود: ای وای پدر! آیا من طعام و شراب خورم و حال آنکه پسر پیغمبر گرسنه و تشنه کشته شد. مکرّر این کلام را می‌فرمود و می‌گریست تا طعامش از اشک‌های چشمش تر و با آن ممزوج می‌شد و غش می‌کرد. چون به خود می‌آمد کمی از آن میل می‌فرمود و بسیار حمد می‌کرد خدای را، و به عبادت پروردگار خود قیام می‌نمود، و صبح می‌کرد در حالتی که روزه‌دار بود، و همیشه به همین حال بود تا وقتی که به خدای عزّوجلّ ملحق گردید.(۱)

و در کتاب کامل‌الزیارات از جماعتی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: آن حضرت بیست سال یا چهل سال بر پدر بزرگوارش گریسته، و طعامی در مقابل او گذارده نمی‌شد إلّا اینکه می‌گریست. غلامی داشت به آن حضرت عرض نمود: فدایت شوم! من بر تو می‌ترسم از اینکه از هلاک شوندگان باشی. می‌فرمود: حزن واندوه خود را به خدا شکایت می‌کنم، و من از جانب خدا می‌دانم چیزی را که تو نمی‌دانی. من یاد نکردم جایگاه افتادن فرزندان فاطمه را مگر آنکه به همان جهت گریه راه گلوی مرا می‌گیرد.(۲)

مؤلّف حقیر گوید: مدّت گریستن حضرت زین‌العابدین علیه السلام را بعد از شهادت پدر بزرگوارش طبق بعضی از اخبار چهل سال و بعضی بیست سال نقل کرده‌اند.

سیّد بن طاووس رحمه الله در لهوف از حضرت صادق علیه السلام چهل سال روایت کرده، و

۱ـ اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۲۴۷.
۲ـ کامل الزیارات، ص۱۰۷؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۴۹.

این روایت باخبر بیست سال منافات دارد، زیرا که آن حضرت بعد از پدر بزرگوارش سنین زنده ماندن او زیاده بر بیست بوده، زیرا به طور محقق وفات آن حضرت سال نود و پنج هجری بوده، بنابراین سی‌وچهار یا سی‌وپنج سال مدّت گریستن او می‌باشد.

و در روایت بحار از خصال صدوق ـ علیه الرحمة ـ نیز از حضرت صادق علیه‌السلام مردّد بین بیست و چهل نقل شده.[۱] می‌توان گفت: ممکن است تردید از راوی باشد.

و ابن‌شهر آشوب در کتاب مناقب گفته است که: آن جناب بعد از پدرش سی و پنج سال اقامت داشته یا سی و چهار سال بنابر اختلاف سال شهادت[۲] به هر تقدیر آن بزرگوار بعد از شهادت پدر تا زنده بود، هر شب وروز در این مصیبت عالمیان سوز، باکمال حزن واندوه می‌گریسته.

امّا روایت بحار از خصال از حضرت صادق علیه‌السلام مسنداً چنین روایت شده که فرموده: گریه کنندگان (نامی) پنج نفر بوده‌اند: آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه دختر محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی بن الحسین ـ صلوات الله علیه ـ

امّا آدم بر بهشت این قدر گریه کرد تا در دو گونه او مانند دو وادی از وادی‌ها اشک جاری شد.

و امّا یعقوب علیه‌السلام بر یوسف به قدری گریه کرد تا دید از چشم او رفت و به او گفته شد: به خدا سوگند این قدر یاد یوسف نکن که مشرف به هلاکت می‌شوی و از هلاک شوندگان خواهی بود.

و امّا یوسف بر پدرش یعقوب در زندان به قدری گریست که اهل زندان متأذّی شدند و به او گفتند: یا شب گریه کن یا روز. پس یکی از این دو را قبول کرد.

و امّا فاطمه به قدری بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گریه کرد که اهل مدینه متأذّی شدند و به او گفتند که: از زیادی گریستن ما را اذیّت کردی. پس از آن بیرون می‌رفت در قبرستان شهداء و گریه می‌کرد تا حاجت او برآورده شود، پس از آن باز می‌گشت.

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۰۸.
۲ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۸۹.

و امّا علی بن الحسین بیست سال یا چهل سال بر حسین گریه کرد. طعامی در مقابل او گذارده نمی‌شد مگر اینکه گریه می‌کرد تا اینکه غلام او به حضرتش عرضه داشت: فدایت شوم! من بر تو می‌ترسم که از هلاک شوندگان باشی. فرمود: جز این نیست به سوی خدا شکایت می‌کنم حزن و اندوه خود را، و می‌دانم از جانب خدا چیزی را که تو نمی‌دانی. یاد نمی‌کنم مصرع فرزندان فاطمه را مگر اینکه به این جهت گریه گلوی مرا می‌گیرد.(۱)

مؤلّف گوید: جزع و اندوه آن حضرت با کمال علم و شدّت صبری که داشت، برای آن مصیبت‌هائی بود که بر پدر بزرگوارش و یاران او در زمین کربلا واقع شده بود وآن حضرت شاهد آن واقعه فجیعه بود، و جزع و گریه دائمی او عبادتی بوده که از آن بزگوار صادر می‌شده و چه عبادتی که مقدار ثواب و فضیلت آن را بر وجه حقیقت احدی نمی‌داند، مگر راسخین در علم که ائمّه طاهرین از آل محمّد ـ صلوات الله علیهم ـ می‌باشند که ثواب‌ها و فضیلت‌های گریستن و متألّم شدن و نوحه گری کردن و انواع عزاداری کردن بر حضرت سیّدالشهداء ﷺ را به قول و فعل و تقریر خود گوشزد جهانیان، خاصّه مسلمانان به تخصیص شیعیان و دوستان خود نشان و خبر دادند. چنانچه عمل خودشان، در عصرهای خودشان، هر امامی بعد از امامی برآن بوده، و روایات متواتره و مستفیضه و صحیحه و معتبره و موثّقه و حسنه بسیار، بسیاری از آن بزرگواران انتشار یافته وطبقاً عن طبق در طیّ کتب معتبره تاکنون ثبت و ضبط شده و به زبان‌های مختلفه چاپ شده و در معرض مطالعه دوست و دشمن گذارده شده و می‌شود تا حجّت بر بندگان تمام شود، ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾(۲)

و امّا فرمایش امام صادق ﷺ در متن احادیثی که در این باب ذکر فرموده و ترجمه دو حدیث از آنها را در اینجا ذکر کردم استشهاد فرموده:

۱ـ الخصال، ج ۱، ص ۲۷۲؛ بحارالأنوار، ج۴۳، ص۱۵۵.
۲ـ سوره انفال، آیه ۴۲.

«انّما اشکو بثی و حزنی إلی الله واعلم من الله ما لا تعلمون».[۱]

«بثّ» به معنای شدّت حزن است که صاحب آن نتواند بر آن صبر کند و از آن شکایت کند و حزن همّ و غمّ بسیار سخت است، وگفته شده است که: «بثّ» غیر از حزن است و آن چنان اندوه و حزنی است که صاحبش نتواند از اظهار آن خودداری کند، و حزن آن است که در قلب صاحبش مخفی باشد.

و مراد از شکایت کردن آن حضرت به خدا برای متألّم شدن نفس شریف خودش نبوده از جزع و گریه، بلکه مورد شکایت، آن عمل و فعلی است که از آن اشقیاء ستمکار در کربلا بروز و ظهور کرده که موجب شدّت حزن و اندوه آن بزرگوار شده، همچنان که شکایت از حزن شدید و همّ یعقوب ﷺ در فراق یوسف و دور شدن او از پدر بوده که سبب بثّ و حزن او گردیده، و فرموده حضرت زین‌العابدین ﷺ:

«إنی أعلم مالا تعلمون».[۲]

یعنی: شأن این جزع و گریه و حزن را می‌دانم که نتیجه آن حصول تقرّب به خدا و رسیدن به اجر و ثواب بزرگی است که شما نمی‌دانید. پس آن بزرگوار می‌دانست که این گریه‌های زیاد و حزن و اندوه متراکم بر حسین ﷺ و اصحاب با وفای او از اعظم عبادات و افضل آنها است نزد خدای تعالی که این قدر آن حضرت به آن اصرار داشت که با کثرت اشتغالات او به سایر عبادات و زیادی اشتیاق او به آنها و به جا آوردن آن همه به نحوی که فراغتی از آن نداشت مگر برای مرتکب شدن چیزی از ضروریّات و لوازم معیشت، گریه و حزن بر آن مصیبت بزرگ را بر همه آنها ترجیح می‌داد و این عمل امام دالّ است بر محبوب‌تر بودن آنها در نزد خدای تعالی از همه عبادات.

۱ـ الخصال، ج ۱، ص ۲۷۲؛ روضة الواعظین، ص ۱۶۹.
۲ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۷۴؛ بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۳۱۲.

باب هفدهم

باب هفدهم
در بیان اینکه برقراری دین روی پایه دوستی و دشمنی است

چنانچه معصوم علیه السلام فرموده: «**هل الدّین الّا الحبّ والبغض**».[1] یعنی: آیا دین غیر از دوستی و دشمنی است؟ و این دو عبارت از تولّی و تبرّی است و هریک از این دو نسبت به هر کسی بر دو قسم است، به واسطه و بدون واسطه، و بیان این دو در دو مقصد شرح داده می‌شود:

مقصد اوّل

بدانکه تولّی: به معنای دوست داشتن دوست خود، و آن دیگر دوست داشتن دوستِ دوستِ خود است، و تبرّی: به معنای دشمن داشتن دشمن، و دشمن داشتنِ دوستِ دشمن، چنانچه در اخبار بسیار به آن تصریح شده که از جمله آنها فرمایش امیرمؤمنان علی علیه السلام است که فرموده:

«**أصدقائک ثلاثة، وأعدائک ثلاثة فأصدقاءک: صدیقک، و صدیق صدیقک، و اعداءک عدوّک، و عدوّ صدیقک**».[2]

یعنی: دوستان تو بر سه قسمند: دوست تو و دوستِ دوستِ تو و دوستِ دوستِ دوستِ تو و دشمنان تو و دشمنانِ دوستانِ تو و دشمنان دوستانِ دوستانِ تو.

به تعبیر دیگر دوستِ تو و دشمنِ دشمنِ تو و دوستِ دوستِ تو.

و در کتاب وسائل‌الشیعه مسنداً از ابن‌فضیل از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

۱ـ الکافی، ج ۸، ص ۸۰؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۱.
۲ـ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۰۰؛ ارشاد القلوب، ص ۱۹۴.

«من والی أعداء الله فقد عادی أولیاء الله، و من عادی أولیاء الله، فقد عادیالله».[1] (الخبر)

یعنی: کسی که دوست بدارد دشمنان خدا را، دشمن داشته است دوستان خدا را، و کسی که دشمن دارد دوستان خدا را، دشمن داشته است خدا را.

و از ابن‌فضیل از حضرت صادق ﷺ که فرمود:

«من أحبّ کافراً فقد أبغض الله، و من أبغض کافراً فقد أحب الله».[2]

یعنی: کسی که دوست بدارد کافری را خدا را دوست داشته، و کسی که دشمن بدارد کافری را خدا را دوست داشته.

پس از آن فرمودند:

«صدیق عدوالله عدوالله».[3]

یعنی: دوست‌دار دشمن خدا، دشمن خدا است.

تولّی و تبرّی رُکن اعظم ایمان است

بدانکه بیشتر خلق خدا دل‌هاشان از محبّت خدا خالی است، هر چند به زبان بگویند که ما خدا را دوست می‌داریم؛ به چند جهت که از جمله آنها است: یقین نداشتن و کم بودن معرفت آنها در حقّ خدای تعالی. امّا محبّت آنها نسبت به دوستان خدا برای ایشان ممکن و تا اندازه‌ای سهل و آسان است، و مراد ما از این دوستان نفوس مقدّسه محمّد و آل محمّد ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ است که خدای تعالی آنها را اولیاء و حجّت‌های میانه خود و بندگان خود قرار داده و مجالی و مرایای صفات جمال و جلال و کمالات خود قرار داده و حبّ ایشان را حبّ خود و عداوت ایشان را عداوت خود خوانده و اطاعت از ایشان را بر تمام مکلّفین

۱ـ صفات الشیعه، ص ۱۳۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۹.
۲ـ صفات الشیعه، ص۱۳۸؛ بحارالأنوار، ج ۶۶، ص۲۳۷.
۳ـ صفات الشیعه، ص۱۳۹؛ بحارالأنوار، ج ۶۶، ص۲۳۷.

واجب قرار داده و مزایای بسیار و معجزات بی‌شمار و کرامات کثیره و خارق عادات وفیره و اخلاق حمیده و صفات پسندیده و کمال رأفت و رحمت را به ایشان عطا فرموده، به نحوی که هرکسی می‌تواند به اندازه ادراک و استعدادی که خدا به او عنایت فرموده محبّت ایشان را در دل خود جای دهد و شوق لقای ایشان را آن به آن نقشبند قلب خویش نماید. زیرا که هر گونه اسباب محبّتی در آنها جمع است و کسی نیست که به این بزرگواران محبّت و دلبستگی پیدا نکند مگر آنکه حبّ دنیا چشم و گوش دل او را کور و کر کرده باشد و محبّت جاه‌طلبی و ریاست و مال دنیا او را فریب داده باشد، که اینها سدّ راه هدایت و سبب عداوت و معاندت با ایشان در هر عصر و زمان شده و می‌شود.

و پر واضح است که همیشه بیشتر از اهل ایمان فقراء و مستضعفین بوده‌اند و باید دانست که اکسیر اعظم برای تأمین سعادت دو جهانی و رسیدن به مرتبه کمال، محبّت به خدای تعالی است و او هم در عین ظهور غیب‌الغیوب و از حواس ظاهره پنهان و ناپیدا است و در دسترس احدی نیست، جز اینکه به آیات شناخته شود و لذا امر فرموده است برای شناساندن خود به شناختن اعظم آیات خود که نفوس مقدّسه معصومین از اولیاء و دوست داشتن ایشان و محبّت ایشان را از اصول دین قرار داده تا اینکه بندگان به واسطه ایشان و به محبّت ایشان، پی به محبّت خدا برند و محبّت ایشان بر همه آنها واجب فرموده، همچنان که اطاعت از ایشان را نیز بر آنها فرض متحتم نموده و دوست داشتن ایشان را بزرگتر نشانه دوست داشتن خود خوانده تا در اثر آن مستحقّ رحمت و نعمت و بهشت شوند و بالاتر از آن شایسته مقام و رضوان من الله اکبر گردند و مصداق ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾(۱) در حقّ آنها صادق آید. پس اگر در ظاهر، خدای تعالی در این نشأه و عالم طبع و ماده نیاورده بود، بندگان را هیچ راهی برای معرفت خدای تعالی نبود. چه خوب انشاء کرده است شاعر ماهر در ضمن قصیده نونیّه خود:

لولاه لم یعبد الرّحمن فی ملاء لولاه ما کان ذکر غیر سبحانی

۱ـ سوره مائده، آیه ۱۱۹.

یعنی: اگر نبود او (یعنی: امیرمؤمنان علی علیه السلام) خدای بخشاینده در هیچ گروهی از علویین و سفلیین خدا پرستیده نمی‌شد اگر نبود او، هیچ ذاکری نبود که خدا را تسبیح گوید غیر از اینکه خدای تعالی خودش خود را تسبیح کند و سبحانی گوید.

تولّی و تبرّی نشانه محبّت خدا

پس بدانکه بعد از یگانه دانستن خدا در ذات و صفات و افعال و عبادات، هیچ عملی بهتر و بالاتر از محبّت علی علیه السلام و یازده نفر از ائمّه طاهرین و فاطمه زهراء ـ صلوات الله و سلامه علیهم ـ نیست و چنانچه قبلاً تذکّر داده شده، هیچ طاعت و عبادتی ـ از هر جهت ـ اعمّ از اینکه قلبی باشد یا قالبی، قولی باشد یا فعلی، بدون محبّت و ولایت ایشان باشد، در پیشگاه خدای تعالی به هیچ وجه پذیرفته نخواهد شد، و بدون تردید هر که ایشان را امام واجب الاطاعه بداند و دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر که راهی غیر راه ایشان را پیش گیرد و ایشان را دشمن بپندارد، خدا را دشمن داشته.

در زیارت جامعه است که امام هادی علیه السلام انشاء فرموده: و ابن بابویه در من‌لایحضره‌الفقیه و شیخ طوسی ـ علیهما الرحمة ـ در تهذیب و از علماء عامّه مؤلّف کتاب فرائدالسمطین در آن کتاب مسنداً روایت کرده‌اند؛ از جمله آن است این فقرات:

«من أحبّكم فقد أحب الله، و من أبغضكم فقد أبغض الله، و من اعتصمكم فقد اعتصم بالله».(۱)

یعنی: کسی که دوست بدارد شما را محققاً خدا را دوست داشته، و کسی که کینه شما را در دل دارد از روی تحقیق کینه خدا را در دل دارد، وکسی که به شما ملتجی شود در حق واقع به خدا ملتجی شده.

و در اخبار معراجیّه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: چون مرا به معراج بردند و

۱ـ من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۶۱۳؛ فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۸۱.

در مقام اَوْاَدْنی رسیدم، ندائی از خدای تعالی به من در رسید که: ای احمد! در روی زمین که را دوست داری؟ عرض کردم: هر که راکه تو دوست می‌داری و مرا به دوست داشتن او امر می‌فرمائی. خطاب آمد: ای محمّد! تو را امر می‌کنم به دوست داشتن علی، زیراکه من او را دوست می‌دارم.

و چون به آسمان چهارم عبور نمودم و با جبرئیل ملاقات کردم از من پرسید که: خدا به تو چه فرمود؟ گفتم: مرا به محبّت علی امر کرد. جبرئیل گریه کرد و گفت: سوگند به خدائی که تو را به‌حقّ پیغمبر خود قرار داد، اگر اهل زمین دوست می‌داشتند علی را، آن چنانکه اهل آسمان‌ها او را دوست می‌دارند، هر آینه خداوند عالم جهنّم را نمی‌آفریند.(۱)

و در زیارت عاشورا؛ از جمله فقرات آن است که:

«یا أبا عبدالله إنّی أتقرّب إلی الله وإلی رسوله وإلی أمیرالمؤمنین وإلی فاطمة وإلی الحسن وإلیک بموالاتک وبالبرائة ممّن قاتلک و نصب لک الحَرب».(۲)

یعنی: ای ابا عبدالله! من تقرّب می‌جویم به سوی خدا و به سوی رسول او و به سوی امیرمؤمنان و به سوی فاطمه وبه سوی حسن و به سوی تو، به سبب دوستی با تو و به سبب بیزاری جستن من از کسی که با تو قتال نمود، و بر پا داشت جنگ را برای کشتن تو.

این جمله اخیره اشاره است به لزوم تولّی و تبرّی. زیراکه دوستی دوست با دوستی دشمن با هم جمع نمی‌شود و جمع این دو با همدیگر، جمع میان دو ضدّ است و این دو با هم تزاحم دارد و از وجود هر کدام نفی دیگری لازم می‌شود و از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام هم روایت شده که شخصی به حضور آن حضرت عرضه داشت که:

«إنّی اُحبّک و أتولّی فلانا. فقال علیه السلام: أمّا الان أعور، أمّا أن تعمی وأمّا

۱ـ شیخ طوسی، امالی، ص۳۵۲؛ بحارالأنوار، ج ۴۰، ص۳۳.
۲ـ مصباح المتهجد، ص ۵۳۸؛ بحارالأنوار، ج۹۷، ص ۱۷۱.

أن تبصر».[1]

یعنی: من دوست می‌دارم تو را و فلان را هم دوست می‌دارم. پس آن حضرت فرمود: در این دو بین هستی یا کور می‌شوی و یا بینا می‌شوی.

پس دوستی با خدا وقتی صادق است که دوست آل محمّد باشی طبق فرمان خدا و دوستی با آل‌محمّد وقتی راست می‌آید که از دشمنان آنها بیزاری جوئی و دشمن ایشان باشی، و إلاّ این اظهار دوستی از روی حقیقت نیست.

نیکو گفته شده:

ای که گوئی هم علیّ و هم زَفَر	اعوری از نور و ظلمت بهره‌وَر
یا بیا پروانه این نور شو	یا برو خفّاش باش و کور شو
حقّ و باطل را به چشم دل ببین	زانکه در یکدل نگنجد کفر و دین
رو اَشِدّاءُ عَلَی الکُفّار باش	دوستدارِ عترتِ اطهار باش
تا که یارت را خدا یاور شود	دشمن تو دشمن داور شود

مقصد دوم

محبّت داشتن به سیّدالشهداء ؛ محبّت داشتن به خدا است

پس از بیان آنچه که در موضوع تولّی و تبرّی ذکر شد، باید دانست که محبّت به حضرت سیّدالشهداءابی‌عبدالله‌الحسین ؛ در حقیقت محبّت به خدا است. زیرا که آن حضرت اصل و ریشه همه فیض‌های امکانیّه و رحمت واسعه الهیّه و مصباح هدایت و زینت آسمان‌ها و زمین است ـ به نصّ صریح حضرت خاتم الأنبیاء ؛ ـ و کشتی نجات است برای اهل ایمان.

و گریه و حزن و اندوه در مصیبت‌های وارده بر آن بزرگوار، کاشف از دوست داشتن او است که ناشی است از محبّت خدا. زیرا که آن جنات واجد تمام فضیلت‌ها و تمام خواسته‌های خدای تعالی و مَثَل اعلای او است. برای اینکه در

۱ـ بحارالأنوار، ج ۲۷، ص ۵۸.

مقام عبودیّت و تسلیم و رضا و محبّت خدا فانی‌فی‌الله و مجاهد فی‌سبیل‌الله گردید و جز اراده خدا از خود اراده‌ای نشان نداد و دراطاعت پروردگار خود مافوق تصوّر هر متصوّری انجام وظیفه فرمود [تا] مصداق کامل قدسیّه مبارکه: «**عبدی اطعنی حتّی اجعلک مثلی اذ قلت لشیء کن فیکون**».(۱) در حقّ حضرتش صادق آمد.

خدای تعالی اراده او را اراده خود و خواست او را خواست خود و محبّت او را محبّت خود قرار داد و تمام فیوضات و عنایات و خیرات و رحمت‌ها و نعمت‌ها و ثواب‌ها و اجرهائی را که ایجاد و مهیّا فرموده، برای دوست و حبیب خود قرار داد، و دوستدار حسین را دوست خود به حساب آورد، به نحوی که استحقاق انواع فیض‌ها را پیدا کرد.

پس از بیان آنچه که ذکر شد، بدانکه دوستی با خاندان رسول خدا و ائمّه هدی - صلوات الله علیه و علیهم - نشانه آن دوست داشتن ایشان و دوست داشتن دوستان ایشان و دشمن بودن با دشمنان ایشان و دشمنان دوستان ایشان است.

و نیز بدانکه محبّت و دوستی اهل بیت عصمت و طهارت از دو طریق حاصل می‌شود:

یکی: از جهت قابلیّت بشر بودن که آن سبب هدایت و مشاهده حالات خوب و متّصف و متخلق شدن به اخلاق پسندیده و ملکات حمیده شدن و امتیاز یافتن در گفتار و رفتار و کردار و شیرین زبانی و خوش‌خلقی و دلسوزی و خیرخواهی برای خلق و معاونت با بندگان خدا و دستگیری و خوش سلوکی با ایشان بر حسب حال هر یک از ایشان در هر مرتبه‌ای که هستند.

و طریق دیگر: از محبّت ایشان از جهت آنکه نزدیک‌ترین وسیله تقرّب به خدای تعالی و هیاکل توحید و وسائط فیوضات الهیّه و آئینه‌های خدانما و مظاهر جمال و جلال و کمال پروردگار تعالی می‌باشند و این قسم محبّت در حقیقت ناشی از کمال محبّت به خدای عزّوجلّ و زیادتی محبّت او است، چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که مکرّر به نور دیده خود حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام می‌فرموده که

۱ـ عدّةالداعی، ص ۳۱۰؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۶۵.

ای حسین! من تو را به دوستی خدا دوست دارم. و بارها به زبان و فعل خود به او اظهار محبّت می‌فرمود و بی‌اختیار بود در اظهار محبّت کردن با او و سایر نور دیدگان خود.

آیات واخبار راجع به تولّی و تبرّی

موعظه بلیغه: از پیش گفته شد که دشمنی و عداوت به هر کسی بر دو قسم است: اول: آنکه با او دشمن است. دوم: آن با دشمن او دوست است یا با دوست او دشمن است. پس این دو دسته مستحق عذاب و نقمتند. خدای تعالی فرموده:

﴿يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصٰارىٰ أَوْلِيٰاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُم مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِى الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ﴾ (سوره مائده، آیه ۵۶).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اند یهود و نصاری را دوستان خود نگیرید. بعضی از آنها دوستان بعض دیگرند و کسی که آنها را دوست خود بگیرد از شما، آن کس هم از ایشان است. هر آینه خدا راهنمائی نمی‌کند گروه ستمکاران را.

یعنی: او هم دشمن خدا می‌باشد، هر چند در لباس اسلام باشد و خود را مسلمان بداند. و نیز در سوره مجادله در آیه ۲۳ از آن فرموده:

﴿لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾

یعنی: نمی‌یابی گروهی را که ایمان به خدا می‌آورند و به روز واپسین که دوست داشته باشند، کسانی را که مخالف با خدا و رسول او می‌باشند، هر چند پدرانشان باشند یا فرزندانشان یا برادرهایشان یا خویشاوندان.

و در کتاب وسائل مسنداً از حضرت رضا، امام هشتم علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«إنّ من ينتحل مودّتنا أهل البيت هو أشدّ فتنة على شيعتنا من الدجال،

فقلت: بماذا؟ فقال: بموالات أعدائنا، و معاداة اولياءنا».(۱)

یعنی: کسی که دوستی ما اهل بیت را به خود ببندد، آن سخت‌ترین فتنه است برای شیعیان ما از دجّال. راوی گفت: گفتم: به جهت چه چیز؟ فرمود: برای دوست داشتن او دشمنان ما را و دشمنی کردن او با دوستان ما.

و نیز در همان کتاب از آن حضرت روایت کرده که فرموده:

«من والا أعداءالله فقد عادی أولیاء الله، و من عادی أولیاء الله، فقد عادی الله، و حقّ علی الله أن یدخله نار جهنّم».(۲)

یعنی: هر که دوستی کند با دشمنان خدا، دشمن کرده است با دوستان خدا، و هر که دشمنی کند با دوستان خدا، دشمنی کرده است با خدا و حق است بر خدا که او را داخل آتش جهنّم نماید.

و هم در آن کتاب از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که فرمود:

«من أحبّ کافراً فقد أبغض الله، و من أبغض کافراً فقد أحب الله، ثمّ قال: صدیق عدوٍّ الله عدوُّالله».(۳)

یعنی: هر که دوست بدارد کافری را، محققاً خدا را به خشم در آورده و کسی که خدا را به خشم در آورد کافری را، خدا را دوست داشته. پس فرمود: رفیق دشمن خدا، دشمن خداست.

و شیخ صدوق ـ علیه الرحمة ـ در کتاب عیون روایت کرده که: حضرت رضا ﷺ در نامه‌ای که به مأمون نوشت، که از جمله مضامین آن این جمله بود که:

«وحبّ أولیاء الله واجب، و کذلک بغض أعداء الله، والبرائة منهم».(۴)

یعنی: دوست داشتن دوستان واجب است، و هم‌چنین بغض و کینه دشمنان خدا را در دل گرفتن و با آنها دشمن بودن و بیزار بودن از

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۹؛ بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۳۹۱.
۲ـ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۹؛ بحارالأنوار، ج ۷۲ ص ۳۹۱.
۳ـ صفات الشیعه، ص ۱۳۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۸۰.
۴ـ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۰؛ تحف العقول، ص ۴۲۰.

ایشان نیز واجب است.

در بیان وجوب تبرّاء از دشمنان دین

پس بدانکه هر کسی که به‌راستی قبول دین اسلام کرده باشد ممکن نیست که با کفّار دوستی کند و حالات و صفات و اخلاق و رفتار و کردار آنها را دوست بدارد و بپذیرد. زیرا که همه آنها مخالف شرع و دین و دلیل منکر بودن ایشان است به رسالت خاتم انبیاء و رسل و حاکی از کفر و بی‌دینی آنها است و حال آنکه چگونه ممکن است کسی تصدیق کند اسلام را و مسلمان باشد و اعمال و افعالی که دلیل بر کفر آنها است و از جهت کفر و از روی کفر از آنها ظاهر می‌شود، دوست بدارد که آن حاکی از دوست داشتن کفر است و با تصدیق داشتن به اسلام و مسلمان بودن، جمع نمی‌شود و سازش ندارد.

برادر عزیز! بدانکه لازمه اسلام و مسلمان بودن، دوست داشتن اهل اسلام و اهل طاعت و بندگی خدا و دشمن داشتن کفّار و کفر و مخالفت و معصیّت است پس مسلمانی که به دوست داشتن و دوستی کردن باکفّار شرقی و غربی و اطوار و افعال و روش‌های آنها علاقه داشته باشد و آنها را تمجید کند و از آنها تقلید نماید و خود را به زیّ آنها در آورد و زینت کند، چنین کسی خود را به اسلام بسته و در حقیقت مسلمان نیست و به دروغ ادّعای مسلمانی می‌کند. از حضرت باقر علیه‌السلام روایت شده که فرموده:

«إذا أردت أن تعلم أنّ فیک خیراً، فانظر إلی قلبک، فإن‌کان یحبّ أهل طاعة الله، و یبغض أهل معصیته، ففیک خیر، والله یحبّک، و إذاکان یبغض أهل طاعة الله و یحبّ أهل معصیته، فلیس فیک خیر، والله یبغضک، و المرأ مع من أحبّ».(۱)

یعنی: هر گاه بخواهی بدانی که در تو خیر و خوبی هست و ناجی و رستگاری، به قلب خودت رجوع کن. اگر دوست می‌دارد اهل طاعت

۱ـ المحاسن، ج ۱، ص ۴۱۰؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

خدا را و بغض و کینه اهل معصیت را دارد، بدانکه در تو خیری هست و خدا تو را دوست می‌دارد و اگر دشمن اهل طاعت است و دوست می‌دارد اهل معصیت را، پس در تو خیری نیست و خدا تو را دشمن می‌دارد و مرد با هر کسی که دوست او است خواهد بود، یعنی حَشْرَش با او خواهد بود.

وای بر اهل این زمان که فقط به دوستی با دشمنان قناعت نکرده‌اند، بلکه خود را در خوراک و پوشاک و گفتار و رفتار و کردار از هر جهت و به همه جهت شبیه شرقی‌ها و غربی‌ها که دشمنان خدا و دین مقدس اسلام و رسول خدایند می‌باشند و حال آنکه شبیه شدن به کفّار آدمی را نزد خدا از آنها دانسته، هر چند دوستی قلبی هم نباشد، چنانچه خدای تعالی در آیه (۵۶) از سوره مائده فرموده:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصارىٰ أَوْلِياءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ﴾.

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده و می‌آورند به خدا و رسول او، یهود و نصاری را دوستان خود نگیرید. بعضی از آنها دوستان بعضی دیگرند و کسی که آنها را دوست خود گیرد از شما، او هم از آنها خواهد بود و البتّه البتّه خدا هدایت نمی‌کند گروه ستمکاران را.

و نیز از پیغمبر اکرم ﷺ روایت شده که فرموده:

«من تشبّه بقوم فهو منهم».(۱)

یعنی: هر که خود را به گروهی شبیه کند، او هم از آن گروه خواهد بود.

و از این جهت است که در شریعت مقدّسه اسلامیّه، نهی شده است از نماز خواندن در مقابل صورت و شکل، زیرا که آن شبیه بت‌پرستی است، و همچنین روبروی آتش، که آن نیز شباهت به مجوس است، و غیر اینها از شبیه شدن به فرق کفّار و ظالمین و اهل ضلالت. و نیز در حدیث وارد شده که خدای تعالی به یکی از

۱ـ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۶۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۱۷۴.

پیغمبران خود وحی فرمود که: به امّت خود بگو که: در لباس و خوردن و آشامیدن و رفتن در مجالس دشمنان من خود را مانند دشمنان من نکنند که آنها نیز از دشمنان من خواهند بود.

پس برادران مسلمان! اگر به راستی مسلمان هستید، به دست خود خودتان را به هلاکت نیندازید و به اسم تنهای مسلمان بودن قانع نشوید و رسمیّت آن را از دست ندهید تا در ادّعای مسلمانی صادق باشید و مشمول سعادت دو جهانی گردید.

باب هجدهم

باب هجدهم

در بیان نکاتی بسیار جالب توجّه

اولاً آنکه وجود اقدس حضرت سیّدالشهداء حسین بن علی - علیهما السّلام وارواح العالمین لهما الفداء - در راه حقیقت و حفظ دین جدّش خاتم‌الأنبیاء ﷺ که ضامن سعادت بشر است، کاری کرده که تمام فدائیان عالم و کسانی که از روی عقیدت و ایمان و در راه اکمال نفوس بشریّت و هدف و مقصود عالی انسانیّت قیام کرده و فداکاری نمودند و از خود گذشتگی نشان دادند، اگر زنده شوند در مقابل آن وجود مبارک سر تعظیم فرود خواهند آورد و از روی حقیقت و واقعیّت شهادت خواهند داد که فداکاری آن حضرت فوق همه فداکاری‌ها بوده و هست و خواهد بود.

اگر حرکت وقیام حسینی را در دیدگاه عقل سلیم بنگریم و در پیش خود به‌خوبی فکر و تأمّل نمائیم و منصفانه قضاوت کنیم و تجزیه و تحلیل نمائیم، می‌یابیم که اگر آن امام همام می‌خواست برای دنیا و مقامات دنیویّه قیام کند مگر نمی‌دانست که با هفتاد و دو نفر - بنابر مشهور - نمی‌تواند در مقابل قدرت عظیم یزیدی و اقتداری که بنی‌امیّه داشتند مقابله و مقاتله کند و با این عدّه کم بجنگد و بساط آنها را بر چیند؟ یقیناً می‌دانست که روی جریان عادی طبیعی ظاهری با دست خالی نمی‌تواند مملکت به آن وسعت را از آنها بگیرد، آن هم بدون دیناری که خرج کند.

و از طرف دیگر اگر آن حضرت به زندگانی دنیا علاقه می‌داشت و می‌خواست به زنده ماندن خود ادامه دهد، کاملاً به جمع‌آوری سپاه قادر بود و می‌توانست تهیّه لشکر کند.

و اگر مقصود او مملکت‌گیری و جنگ با یزید و یزیدیان بود، خواهران و زن‌ها و بچگان را با خود همراه نمی‌برد.

و دیگر آنکه اگر با دولت بنی‌امیّه سازش و موافقت می‌فرمود، آنها نصرت او را در نهایت عزّت و بزرگی و آقائی می‌پذیرفتند، و شخص اول و پیشوای دینی مسلمین بود و هیچ آسیبی به وجود مبارکش وارد نمی‌کردند. ولی چون منظور آن حضرت عالی‌تر از صرف زنده بودن بود و بلندتر از هر مقصدی و یگانه مقصودش این بود که مسلمانان عالم را از زیر بار حکومت ظلم و زور و طاغوتی و بی‌دینی بیرون آورد و دین مقدّس جدّ بزرگوار خود که در اثر تبلیغات بنی‌امیّه و عملیّات آنها در شرف زوال بود احیاء و زنده نماید، به آن فداکاری تن در داد و از خود گذشتگی عظیم، دستگاه ظلم و جور و کفر و طغیان معاویه را که قریب چهل سال به طور ثابت بر قرار بود و رفته رفته دربار او شبیه دربار پادشاهان طاغوتی تاریخ شده بود و عدّه‌هائی از یهود و نصاری به عناوین مختلفه در آن راه داشتند و جمعی از آنها دائماً به عنوان مستشاری طرف مشورت و همنشین معاویه بودند وهم‌چنین در حرم سرای آن ملعون زن‌هائی مختلفةالعقیده از ممالک مختلفه که تدریجاً در تحت تصرّف او در آمده و از مستعمرات او بود و از بلاد مسلمین به‌شمار در آورده بود، و وضع داخلی آن رنگ اسلامی نداشت و خود آن ملعون هم علاقه‌مند به اجراء امور مذهبی نبود، این امور و آن تبلیغات وزهرهای خطرناکی که در حلقوم مسلمانان می‌ریختند رفته رفته کار او را بجائی رسانید که فرزند خبیث خود یزید پلید را روی کار آورد که اگر حکومت او باقی بماند به کلّی ظواهر اسلام هم در دوره او از بین برود.

لذا امام علیه‌السلام برای حفظ دین مقدّس اسلام به این هدف عالی فداکاری غیر قابل تصوّر قیام فرمود و به خون خود و عزیزان و یاران با وفا و اسارت اهل‌بیت رسالت دین اسلام را زنده کرد و خداوند هم به او جزای خیر داد، به نحوی که همه موجودات عوالم امکانیّه از علویّات و سفلیّات تکویناً و بعضی تکویناً و تشریعاً از

عظمت و بزرگی این فداکاری در حیرت و عزادار و حزن و اندوه گریان و نالانند و تا امروز هم که یک هزار وسیصد و چهل سال از واقعه کربلا می‌گذرد، مسلمانان از برکت وجود اقدس آن بزرگوار در زیر لوای اسلام با عزّت زندگانی می‌نمایند، امّا در این قرن اخیر بسیار جای تأسّف است که در اثر تبلیغات ضدّ اسلامی مسلمانان از مرحله سعادت دور افتاده‌اند و حقایق دینی را فراموش کرده‌اند.

به این جهت بر خود بر حسب وظیفه شرعی و دینی لازم دیدم که مقدار از ما فی الضمیر خود را به وسیله قلم به عرض هموطنان و هم کیشان عزیز خود برسانم و تذکَراً عرضه بدارم.

چقدر مناسب است که آقایان علماء و دانشمندان ما خصوصاً آنهائی که به علوم و تربیت اسلامی آگاهند و به زبان و ادبیات عرب آشنایند و اطّلاعات تاریخی دارند و سال‌های عمر ایشان به اندازه‌ای رسیده که از انقلابات و هیجان افکار غرورآور جوانی دور شده‌اند و اهل نظر می‌باشند و به دیده حق‌بین از دریچه حقیقت می‌نگرند، در صدد آن برآیند که حقایق اسلام و دیانت را به نحوی که باید و شاید از هزاران کتاب‌هایی که نویسندگان آنها از روی اغراض و مقاصد مختلف نوشته و تألیف و تصنیف کرده‌اند، بیرون بیاورند وبا بیان‌های ساده در معرض مطالعه افکار عمومی قرار دهند و در دسترس مسلمانان گذارند، تا مردمانی که هزار و چهارصد سال از عمر دینشان می‌گذرد و دیانت آنها به دست هزاران نفر مغرض و مفسد و حکومت‌های مختلفه زورگو و ظالم و جائر و بی‌ایمانی افتاده و به صورت مخلوط از حق و باطل جلوه گر است، از مفاسد آن آگاه شوند و دین حقیقی اسلام و قرآن و حضرت خاتم پیغمبران محمّدبن‌عبدالله ﷺ و دینی که اوصیاء آن بزرگوار ائمّه طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ برای حفظ آن، در راه فداکاری‌ها نموده‌اند، بشناسند و بفهمند و بدانند دین به آنها چه می‌گوید و چه باید بکنند و آگاه شوند و نیز بفهمند که اگر دین نباشند چه مفاسد و معایبی در جامعه بشری پیدا می‌شود و چگونه مردمان بی‌دین اسیر حکومت‌های فاسد شده و می‌شوند و آنها با ایشان

مطابق میل خود و به نفع خود و افرادی معیّن با غرض‌هایی که دارند کشیده می‌شوند.

باری یکی از مصائب بزرگ و بدبختی‌های ما همین بی‌دینی است، یا آشنا نبودن به آداب دین که دامن گیر ماها شده و یک مشت از مردمان غافل و جوان‌های ساده لوح بی‌تجربه و بی‌خبر از دین و آداب دین که در یک فضا و آب وخاکی به نام ایران زندگی کرده و می‌کنند، دنبال شهوت‌های نفسانی خود را گرفته و شبانه روز در این راه می‌دویم و باب عداوت ودشمنی را برای خود خواهی و خودپسندی و نخوت فروشی و حرص مال دنیا و دنیاپرستی و بدبینی و بدخواهی و بخل و حسد و جاه‌طلبی، به همدیگر به نظر عداوت ودشمنی می‌نگریم و برای یکدیگر کار شکنی می‌کنیم و به جان هم می‌افتیم و حسن بدخواهی و بدبینی و بدگوئی و دروغ بافی وتهمت و افتراء بر یکدیگر را به کار می‌اندازیم و خود را هم مسلمان می‌پنداریم.

بدون شک هر ملّتی که اخلاقش به این پایه از فساد رسید باید به طور قطع و یقین بداند که از بین خواهد رفت و به غضب خدا گرفتار خواهد شد. زیرا که فساد اخلاق عمومی و این بی‌عدالتی‌ها که از ماها بروز می‌کند، نتیجه آن تسلّط یافتن زمامداران ستمکار و حکومت‌های جائر است بر ما، چنانچه در عصر خود نیم قرن متجاوز است که دیده و شنیده و می‌بینیم و می‌شنویم که هر بی‌سواد و بی‌ایمان و حقّه‌باز و شارلاتانی مصدرکارو مورد تشویق دشمنان دین شده از داخل و خارج و این نتیجه را بار آورده که هر متدیّن با فضل و تقوایی از کار برکنار شده، به نحوی که عموم مردم بدون استثناء از تمام سازمان‌ها و تشکیلات حکومت خود ناراضی و روح تمرّد و عصیان عمومی به درجه شدید رسیده که دشمنان خارجی مشغول استفاده از این وضع و از نارضایتی عمومی به نفع خود هستند.

و بسی تأسّف آور است که هیئت حاکمه در خواب خرگوشی وغفلت فرو رفته‌اند وفقط به فکرند که چگونه این ریاست ظالمانه و آقائی خودشان را به رخ مردمان با شرافت بکشند و اشخاص درستکار را پایمال کنند و شبانه‌روز خود را

صرف حکومت پوشالی خود نمایند و اموال مردمان را به انواع مختلف بگیرند و حقوق ایشان را ضایع کنند و به قول خودشان تأمین آتیه کنند، غافل از اینکه با این رویّه به زودی کاخ ستمگری و مسخره گی آنها فرو ریخته گردد و دیگر آتیه‌ای برای آنها نمی‌ماند که آن را برای زنان و فرزندان خود تأمین کنند، چنانچه در عصر حاضر مآل سلطنت و حکومت رضای پهلوی و فرزند شقّی او محمّدرضا را دیدیم، و هم‌چنین رجال مزدور و جفا پیشه او را مشاهده کردیم که به اشتباه کاری خود گرفتار شدند و اکنون هم کسانی که رفتار و کردار و اعمال آنها را سر مشق برای خود قرار دادند بیشتر از آنها در اشتباهند.

باید دانست که سرنوشت جوامع بشری به دست‌های خودشان تعیین می‌گردد. ملّتی که ایمان و دین ندارد، ملّتی که خودخواه و خود را عزیز بی‌جهت دانست، هیچ وقت روی سعادت نخواهید دید.

مسلمانانی که در طول تاریخ (۱۴۰۰) ساله خود فداکاران زیادی داشته‌اند که دنیا مات و مبهوت فداکاری آنها است، نباید به این گونه تذکّرات احتیاج داشته باشند، بلکه فقط همان واقعه کربلای تنها برای آنها کافی است و تا دنیا باقی و برقرار است باید برای فدائیان عظیم‌الشأن تأسّی جست و در راه ثبات این دین مقدّس و حفظ شرافت ملّی خود کوشش و فداکاری نمایند. ما باید از حادثه عالم سوز کربلا درس‌های عبرت بیاموزیم و همیشه آن را در نظر داشته باشیم و همواره این روش را به کار بندیم. شاید حدیث شریف: «**كلّ يوم عاشورا وكلّ أرض كربلا**». اشاره به همین دستور العمل و اشاره به همین معنی باشد.

ولی متأسّفانه در تمام طبقات ما چنان روح خودبینی و خودپرستی و تن‌پروری در کسانی دیده شده و می‌شود که آیت یأس و نومیدی گریبان گیر آنها شده که مانند گوسفندانی که به کشته شدن یکدیگر می‌نگرند و جز بهت و تحیّر از آنها دیده نمی‌شود، این حالت هم به ماها دست نمی‌دهد، بلکه از بدبختی بعضی از هم نوع خود لذّت می‌بریم.

به ذات خدا سوگند! که اینها تمام نشانه انقراض چنین ملّتی خواهد بود، خدای تعالی در قرآن مجید فرموده، پس از مثل زدن به بعض قضایای تاریخی و اشاره به فساد امّت‌های پیش می‌فرماید: مردمانی از شما قوی‌تر و بزرگتر و ثروتمندتر و شجاع‌تر بوده‌اند که در اثر نافرمانی خدا از میان رفتند.

اثر نافرمانی خدا همین‌ها است که ما مردم ایران به آن مبتلا هستیم: به بی‌علاقه‌گی به یکدیگر، دزدی، مال مردم خوردن، مردم را اغفال کردن، بدون رسیدگی و دقّت احکامی به ناحق صادر کردن، کم فروشی، دروغ گفتن، کار مردم را معطّل کردن، بی‌علاقه به وطن خود بودن، به یگانه پرستی، بدگویی به مردم، افتراء بستن به یکدیگر، تهمت به همدیگر زدن و...

اینها تمام نافرمانی است و البتّه نافرمانی از خدا و رسول او هیچ نفعی عاید خدا نمی‌شود، ولی جامعه در اثر نافرمانی‌ها، مقهور آثار وضعی و طبیعی آن خواهند شد و این کیفر غیر از کیفرهای عالم آخرت است که به ماها خواهد رسید.

خدای تعالی فرموده که: ما به هیچ کس ظلم نکرده و نمی‌کنیم ولی خود مردم به خودشان ظلم می‌کنند. آثار وضعی کارها از بین رفتنی نیست. آتش می‌سوزاند، آب سرد است، شکر شیرین است، حنظل تلخ است، سمّ کشنده است و...، یگانه چاره اصلاح جامعه، خدا پرستی و مطیع فرمان او بودن است. آیا معقول و سزاوار است که بشر با این استعداد و قوّه‌ای خدا به او داده، مانند حیوانات باشد و همّش علف خوردن باشد و پس از کشته شدن نابود شود و از بین برود؟

و بر فرض محال اگر همه حکماء و دانشمندان می‌گفتند: پس از مردن شخص، عالم دیگر و خبری نیست، آیا بشر عاقل این سخن را می‌پذیرفت و حاضر بود این توهین را قبول کند که دماغ او یا دماغ یک مورچه یا دماغ یک شتر و یا یک گاو و یا یک الاغ فرقی ندارد؟ مغزهای فکور و دماغ‌های پر نور که عالمی را از شعاع‌های نورانی فکر خود روشن کرده‌اند و از غارنشینی و وحشی‌گری رفته رفته تدریجاً به جایی رسیده‌اند که قوای بزرگ طبیعت را مسخّر نموده و تحت اختیار خود در

آورده، مانند گاوی می‌میرد، کدام بشر است و لو هر چند بی‌دانش باشد، چنین توهینی را بپذیرد که نتیجه مرگ او با مرگ یک سوسک و یک کرم یکی باشد؟

و هم‌چنین معقول نیست که صدوبیست‌وچهارهزارپیغمبر یا راهنما و خیرخواه، و خیرخواه عالم بشریّت در طیّ چند هزار سال و در فاصله‌های زیادی که آمده و بر انگیخته شده‌اند و همه آن‌ها به یک زبان گفته‌اند که خدا و آفریننده تمام عوالم محسوس و غیر محسوس یکتا و بی‌همتا است، و غیر از این عالم مادّه، عالم دیگری هست که جزای عمل و پاداش کار هر کسی به او داده می‌شود، اینها همدیگر را ملاقات کرده و با هم تبانی کرده بودند تا ما و شما گول آنها را خورده و بر خلاف منافع شخصی خود مبادا به کسی محبّت و مهربانی نموده و نسبت به حقّ او پافشاری نمائیم، این فکر بسیار جاهلانه و احمقانه است.

به هر حال ناگفته نماند، هر چند به پیروی از دین حنیف اسلام و تبعیّت از عترت خاتم الأنبیاء محمّد بن عبدالله ﷺ از ائمّه هدی ـ صلوات الله علیهم ـ افتخار می‌نمائیم و با نهایت سرافرازی دارای این عقیده می‌باشیم و با کمال امیدواری اطمینان داریم که ارواح مقدّسه ایشان ما را رهبری و هدایت می‌فرمایند، ولی این معنی را باید بدانیم که در این روزگار دندان‌گیر، بدبختی و بیچارگی، یگانه چیزی که به درد ما می‌خورد و دست ما را می‌گیرد و از منجلاب کثافت بیرون می‌آورد، انحصار دارد در عمل نمودن به فرمایشات پیغمبراکرم ﷺ و دوازده جانشینان آن حضرت، به این معنی که عقیده ما توأم با عمل باشد و به آقای خود، ارشد فرزندان اسلام ریحانه رسول‌اکرم حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام توسّل جسته و تأسّی کنیم، و همان‌طور که آن وجود اقدس و مایه افتخار عالم وجود، در رسیدن به هدف عالیه‌ای که داشت از خودگذشتگی به جهانیان نشان داد، ما هم در میان همکنان از خودگذشتگی نشان دهیم و جان ومال خود را در مقابل حق و حقیقت هیچ بدانیم و به دین خود، و عمل کردن به آیین مقدّس اسلام فقط و فقط از طریق آل‌محمّد ﷺ علاقه واقعی داشته باشیم و به‌لقلقه زبان تنها اکتفا نکنیم.

بسیار جای تعجّب است که ادّعای دیانت می‌کنیم و خود را مسلمان می‌دانیم و برخلاف آیین اسلام و روش مسلمانی، برادران همنوع و هموطن خود را با تظاهر در مسلمان بودن فریب می‌دهیم و اغفال می‌کنیم و تا هر اندازه‌ای که بتوانیم اذیّت و آزار می‌کنیم و تا بتوانیم به آنها تعدّی و ظلم و جور می‌نماییم. در معاملات و خرید و فروش به اقسام مختلفه تغلّب می‌نماییم و از خوردن و کردن کارهای حرام، و ترک کردن واجبات دینی و کارهای خوب و متخلق شدن به اخلاق اسلامی خودداری می‌نماییم. آیا این گونه کردارها و رفتارها و گفتارها با دینداری و مسلمانی جمع می‌شود؟ آیا به ریش داشته و یا نداشته خود نمی‌خندیم؟

ای برادران عزیز! با بی‌علاقه بودن به دین و دیانت و وطن و زیر پا گذاردن احکام خدا و رسول، و استهزاء کردن به نوامیس دینی و شعائر اسلامی، و مخالفت با قوانین دین مبین، باز هم خود را خداپرست و مسلمان و شیعه جعفری و دوازده امامی می‌دانیم و امید آمرزش از خدا داریم. حقیقتاً خود را مسخره کرده‌ایم. با این حال، استقلال و عزّت و شرافت قومی بدون ایمان و عقیده دینی و مذهبی امری است محال.

آقایانی که نرسیده و نفهمیده و بدون فکر و نسنجیده در موضوع لزوم و عدم لزوم دین و دیانت، حرف‌هایی بی‌پروپا و یاوه می‌زنند، متأسّفانه بعضی از آنها که در طی هیجده یا نوزده سال یا کمتر که عمر خود و مال پدر یا دولت را صرف کرده و با آشنا شدن بعضی از اصطلاحات مادّی و مادّیگری شرقی و غربی، خود را به زعم خودشان دانشمند می‌دانند و توقّع دارند که جامعه از آنها پیروی کنند و آنها بر جامعه ریاست و آقائی کنند، و بعضی دیگر هم که سال‌ها در دامن این جامعه پرورش یافته و خون و گوشت و پوست و عروق آنها به فضل و دیانت و مردمان متدیّن تربیت شده، لکن برای اغفال عدّه‌ای از عوام و اطفال نادان و بی‌تمیز، به همه چیز پشت‌پا زده ودین را وسیله فائده بردن خود قرار داده و ترک دنیا برای دنیا کرده و با متزلزل کردن عقائد عمومی ارتزاق می‌کنند و دین را آلت دنیا قرار می‌دهند، هر

دو دسته از جهل محیط به اشتباه افتاده‌اند. باید بدانند که هیچ کدام از این دو دسته دانشمند نیستند و چیزی که ایشان را به مرحله سعادت برساند نمی‌دانند. زیرا که دانش، موضوعی نیست که در ظرف مدّت ۱۲ سال دیپلمه شدن یا ۱۸ سال رفت وآمد در یک محوّطه به نام دانشگاه یا دبیرستان که پر واضح است که در ظرف مدّت بیست سال غالباً جز صورت‌سازی و جمعی از ایشان هم به وسیله تشبّث و پارتی‌بازی و غیره تصدیق‌هائی گرفته‌اند، به امید آنکه در ادارات دولتی و سایر ادارات شغلی به دست بیاورند با این وصف غالباً به بطالت و بیکاری می‌مانند.

چقدر جای تأسّف است که جوانان امروز ما که چشم کشور به آنها است و حقّاً باید مایه استقلال کشور باشند، در عوض اینکه از بی‌ایمانی مردم ترس داشته باشند که مبادا بدبختی‌های دیگری و بیشتری به این کشور رو بیاورد، بر عکس خودشان در تضییع شعائر دینی و مذهبی و آداب و فرهنگ ملّی و هتک ناموس جامعه قولاً و عملاً پافشاری [می]کنند و کارهای زشت و فحشاء و منکرات و بی‌علاقه‌گی خود را به دین و نوامیس دینی در میان یگدیگر رواج [می]دهند.

ای برادران عزیز! بدانید و بیندیشید که اگر این آثار کمی که از دیانت باقی مانده در دست کسانی است که اگر این آثار در آنها نبود هیچ گونه چیز شریفی و مقدّس و پاکیزه‌ای در جامعه‌ای که به نام مسلمان و شیعه معرّفی شده‌اند، باقی نمی‌ماند. با عمل خود، و بی‌اعتنائی و سهل‌انگاری و سخریّه و استهزاء به دین و دیانت و زمامداران آن کاری نکنید که آن هم از دست برود و دیگر هیچ باقی نماند.

وظیفه ماها و شماها این است که قبل از هر چیز نسبت به تمام مردمان خوش‌بین باشیم و باشید، و کار عموم را کار شخصی خود بدانیم و با همدیگر کینه‌ورزی و دشمنی نکنیم و عیب‌پوش یکدیگر باشیم. و مهمترین و ظیفه ماها نسبت به یکدیگر امر کردن به کارهای خوب، و نهی کردن از کارهای زشت باشد تا به این وسیله راحتی و آسایش خود را فراهم کرده و دستخوش و ملعبه بیگانگان از شرقی و غربی و غیر آنها نشویم، و باید به طور یقین این معنی را بدانیم: تا هر یک از ماها

خودمان را اصلاح نکنیم، وضع پریشان ما خوب نخواهد شد، و اگر زودتر به خـود نیائیم و برای تزکیه نفوس خود از جای نجنبیم، دیگران نمی‌گذارند ما به حال خـود آسوده باشیم، و در غیر این صورت اختیار از دست‌های مـا گـرفته خـواهـد شـد. از خـدای تـعالی و بـاطن پـیغمبر اکـرم ﷺ و حـقیقت سـرور شـهیدان حـضرت ابی‌عبدالله‌حسین علیه‌السلام و ارواح پاک ائمّه طاهرین خصوصاً حضرت مهدی آل محمّد ـ علیهم السّلام و عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ می‌خواهیم که ما و همه مسـلمانان را به راه راست هدایت فرمایند.

یک هزار و سیصد و چهل سال و هشت ماه تـقریباً از واقـعه عـاشورا و شـهادت حضرت سیّدالشهداء ـ علیه الصلوه و السلام ـ می‌گذرد و در این مدّت طولانی بیش از هزار و پانصد ملیون از مسلمانان دنیا، با کمال دقّت، جزئیات وقایع و حوادث آن را بررسی کرده، با نهایت سعی در اطلاع یافتن بر احوال و اوضاع و چگونگی آن، و هزارها مجلّد کتاب در این موضوع به زبان‌های مختلف تألیف و تصنیف و تشـریح شده، که هرگاه به دیده انصاف، با فکر سـلیم بـنگریم، ایـن خـود یکـی از مـعجزات است که در دنیا وتاریخ بشریّت سابقه ندارد و به هیچ فردی از انبیاء و رُسُـل، حـتّی حضرت خاتم الأنبیاء ﷺ این قدر بحث و گفتگو شده که به نام هیچ کسی این قـدر کتاب نوشته نشده، حتّی بسیاری از دانشـمندان خـارج از دیـن اسـلام هـم در ایـن موضوع محققانه کتاب‌ها نوشته‌اند.

و شیعیان دوازده امامی کسانی که حضرت امیرمؤمنان کـه آن حـضرت و یـازده فرزند او را یکی بعد از دیگری امام و پیشوا می‌دانند، از زمان واقعه جانگداز کربلا و شهادت حسین علیه‌السلام تاکنون که هزاروسیصدوچهل‌سال و چند ماه‌قمری می‌گذرد، در مصائب آن حضرت اقامه عزا کرده، و در این راه از مال و جـان مـضایقه نکـرده‌انـد، مجالس دینی خود را به نام آن بزرگوار روشن نگاه داشته‌اند، به نحوی که تـنها نگـاه دارنده دین و دیانت و قومیّت دینی و مذهبی این فرقه ناجیه، بر همین پایه و اساس بوده و طبق روایات متواتره و مستفیضه و صـحیحه و حسـنه و مـعتبره و مـوثقه از

افضل عبادات شمرده شده و برای دنیا و آخرت بسیاری از اشخاص متوسلین از شیعیان و دوستان آن جناب و بسا غیر این مذهب و ملّت از یهود و نصاری و غیر آنها، کرامات و خوارق عادات در قضاء حاجات و شفاء بیماری‌های صعب‌العلاج و شدائد و سختی‌ها و گرفتاری‌ها دیده شده که بیان آنها از حدّ و حصر خارج است و قصص و حکایات آن بسیار دیده وشنیده شده که کثرت بروز و ظهور آن وسیله عبرت و تنبّه بسیاری از شیعیان و مسلمانان و خارجین از دین اسلام شده.

و یک جهت از ترغیب و تحریض پیغمبر اکرم ﷺ و هر یک از ائمّه طاهرین و اوصیاء طیّبین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ این بوده که هر وقت می‌خواستند شیعیان خود را به یک عمل مستحبی راهنمائی کنند که رضای خدا و اصلاح کار بشر از آن به‌دست بیاید، او را به ذکر نام مبارک آن بزرگوار و مصائبی که بر آن حضرت واقع شده پیش از آنکه شروع به آن عمل کنند، دستورشان این بوده که در تعقیب نمازها و در اعیاد دینی و مذهبی و در ماه‌های عزیز و در ایّام عزا و شب‌های قدر و شب‌های مخصوص عبادت و شب‌ها و روزهای جمعه و ایّام و لیالی متبرکه و در مشاهد مشرفه و مکان‌های شریفه و در هر موقعی که توجّه به مبدأ پیدا می‌کنند و بخواهند از روی دستور بزرگان دین رفتار کنند. زیارت حضرت سیّدالشهداء را توصیه می‌فرمودند و برای آنها ثواب‌هائی که ذکر فرموده‌اند با ثواب جان دادن در راه آن حضرت برابری می‌کند.

ولی شرط عارف بودن به حق آن حضرت و او را واجب‌الإطاعه دانستن و مقام امامت و جهات اخلاقی او را در نظر گرفتن و فکر کردن در خودگذشتگی آن حضرت، و اینکه به چه مناسبت به این فداکاری بی‌نظیر تن در داد، و روش و اعمال آن جناب را سرمشق خود قرار دهد. امیدوار چنانیم که آن بزرگوار در این دنیا ما را مورد عنایات و توجّهات خود قرار دهد واز دوستان و تابعان خود محسوب دارد ودر آخرت شفیع گناهان ما باشد.

لکن ماها هم از آنچه که خلاف رضای آن حضرت است، برای از بین بردن آن

فداکاری کنیم که کمتر نتیجه آن این باشد که از دوستان و طرفداران اخلاق و رفتار آن بزرگوار باشیم. و از خدای تعالی می‌خواهیم که دست‌های گناهکار ما را به فضل و قدیم‌الإحسانی خود از دامان تولّای آن حضرت کوتاه نفرماید تا در این جهان گفتار و رفتار و کردار آن بزرگوار را سرمشق زندگی خود قرار دهیم و در آخرت هم با او محشور باشیم. یا رب دعای خسته دلان را مستجاب کن.

باب نوزدهم

باب نوزدهم
در بیان وظایف عزاداران

و آن مشتمل است بر چند مطلب که رعایت آنها بر علاقه‌مندان بسیار لازم است تا عمل ایشان مقبول واقع شود و مثمر ثمرهای خوب گردد، ان‌شاءالله تعالی.

مطلب اول
در بیان وظائف عزاداری بر آن حضرت

مجالسی که برای عزاداری اهل‌بیت پیغمبر - صلوات الله علیه - بر پا می‌شود باید به قصد قربت و برای خشنودی خدای تعالی و مرضیه خاطر خاتم الأنبیاء و فاطمه زهرا و ائمّه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - و خالی از شوائب شرک و ریا باشد و برای خودنمائی و اغراض فاسده دنیویّه نباشد تا تأسیس آنها موجب سعادت دو جهانی و رستگاری در دنیا و آخرت گردد که قطعاً چنین مجالسی منظور نظر آل محمّد علیهم‌السلام و خشنودی آنها خواهد بود و از شعائر بزرگ الهی و کاشف از تقوی و ورع برپا کننده چنین مجالس است، و مصداق آیه شریفه: **﴿وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾**[1] در حقّ او صادق خواهد بود.

پس باید دانست که از جمله شعائر دینی و مذهبی که فوق العاده دارای عظمت و اهمیّت است، تأسیس و تشکیل مجالس و اجتماعات دینی و مذهبی است، در صورتی که شرایط مشروع بودن آن رعایت شود و طبق مقررات مشروعه تشکیل و تنظیم و برگذار گردد، تا انگیزه رضایت و خشنودی خدا و رسول و ائمّه علیهم‌السلام شود. زیرا که به وسیله بر پا داشتن و اجتماع در این گونه مجالس و استماع سخنان بزرگان

۱ـ سوره حج، آیه ۳۲.

اهل دانش، مفاسد و زشتی‌های دینی و دنبوی اجتماعی و فردی و اخلاقی را زایل می‌کند واز بس زوال و تخلیه شدن آنها، شنونده متّصف به صفات حمیده گردد و خود را اصلاح کند.

شکّی نیست که احیاء کننده چنین مجالس مأمور به شیعیان و مشمول دعای امام صادق علیه‌السلام و سایر ائمّه طاهرین ـ صلوات‌الله علیهم ـ خواهد بود، چنانچه آن حضرت فرموده:

«رحم الله من أقام أمرنا».(۱)

یعنی: خدا رحمت کندکسی راکه بپا دارد امر ما را.

و به پسر سرحان فرموده: ای داود! دوستان ما را سلام برسان از ما، و بگو به آنها که بپا دارند امر مارا، و بدانکه جمع نمی‌شوند دو نفر از آنها که بپا دارند امر ما را، مگر آنکه سوم از ایشان ملکی باشد که طلب آمرزش کند بر ایشان، و فخر نماید خدا برای این دو نفر به ملائکه خود پس هرگاه با هم جمع شوند دوستان ما با همدیگر، و در مجمع خود ما را یاد کنند امر ما را، از جمع شدن ایشان و یادکردنشان ما را زنده می‌شود امر ما. و بهترین مردمان پس از ما کسی است که یاد کند و زنده بدارد امر ما را، ودعوت کند مردمان را به یادآوری از ما.(۲)

و در روایت دیگر نیز از آن حضرت روایت شده که فرموده: ای کاش هر پانزده قدم به پانزده قدم دوستان ما گرد یکدیگر جمع می‌شدند و به یاد کردن از ما، امر ما را زنده می‌داشتند.

پس تأسیس چنین مجالسی از عبادات مطلوبه و محبوبه نزد خدا و رسول او و ائمّه هدی ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ و تأمین سعادت دنیا و آخرت و آمرزش گناهان خواهد بود به سبب دعای آن بزرگوار.

۱ـ شیخ طوسی، أمالی، ص۱۳۵؛ بحارالأنوار، ج ۲، ص ۱۵۱.
۲ـ بشارة المصطفی، ص ۱۱۰؛ بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۵۴.

شرایط و وظائف برپاکننده مجلس عزاء

چون این مطلب دانسته شد اکنون شرایط و وظایف تأسیس کنندهٔ این گونه مجالس را نیز باید دانست و مواظبت کرد تا موجب اجر جزیل و ثواب جمیل گردد و آنها از این قرار است:

اول: چنانچه ذکر شد تشکیل چنین مجالسی باید خالص برای رضای خدا باشد و از ریا و خودنمائی از همه جهت باید دوری کند. زیرا که برای غیر رضای خدا و محبّت اهل‌بیت رسالت نتیجه مطلوب از آن گرفته نخواهد شد، هر چند تظاهر و ریا در آن هم بی‌فائده نخواهد بود.

دوم: آنکه بر خلاف موازین شرعیّه به دلخواه خود چنین مجالسی را بر پا نکند و انتظامات آنها را طبق موازین شرع قرار دهد.

سوم: آنکه کاملاً مواظب باشد در دعوت از گویندگان اهالی وعظ و خوانندگان مدح و مراثی، کسانی را معیّن و دعوت کند که به شرایطی که در اول ذکر شد عمل کنند.

چهارم: آنکه کسانی را اختیار کنند که متّصف به صفات پسندیده‌ای باشند که مستمعین کراهتی از او نداشته باشند تا کلام ایشان در دل‌ها نفوذ کند، و واقع در قلب باشد و آنها دارای حسن ظاهر باشد، مانند ائمّه جماعت که کاشف از عدالت ایشان باشد.

پنجم: اگر یکی از واعظانی را که دعوت کرده، از نوبت منبر رفتن خود زودتر وارد مجلس شد و پس از او دیگری از آنها که نوبت او بوده حاضر شود، صاحب مجلس نباید از آنکه صاحب نوبت است و به نوبت خود وارد شده، از آنکه پیش از نوبت خود حاضر شده خواهش کند که قبل از نوبت خود بر منبر رود و رعایت حفظ نوبت هر یک را بکند مگر آنکه آن کسی که به وقت نوبت خود حاضر شده، آنکه را قبل از نوبت آمده به میل و رضا و رغبت خود مقدّم دارد، زیرا که چنین خواهشی بی‌مورد است. بسا به واسطه چنین خواهشی هتک احترام آن واعظ محترم گردد، و هتک احترام مؤمن از گناهان بزرگ شمرده می‌شود.

ششم: به قدر اقتضاء مجلس، واعظ و ذاکر دعوت کند که مجال گفتن بعضی از احکام دینی و مواعظ سودمند و مصائب را داشته باشند. مثلاً در مجلسی که اول تا آخر آن سه ساعت طول می‌کشد، سه یا چهار نفر زیادتر دعوت نکند تا وقت وعّاظ و ناطقین، وسعت بیان احکام و ذکر مصائب را داشته باشد و مستمعین بتوانند استفاده دینی از ایشان کنند.

هفتم: هر گاه در آمدن واعظ یا ذاکر در مجلس تأخیر افتد، بانی مجلس را نمی‌رسد که با او ترش‌روئی و تندخوئی کند و موجبات تحفیف و توهین او را فراهم آورد، هر چند نیامدن آن واعظ یا ذاکر بودن عذر موجّه شرعی باشد و انجام وظیفه نداده باشد، و هم‌چنین گمان بانی نباشد که به واسطه فی الجمله وجه جزئی که به او می‌دهد او را خریده، طوق بنده بودن او را بر گردنش انداخته، نسبت به او بی‌احترامی کند. دیده و شنیده شده که بعضی از صاحبان مجالس، از روی نخوت و تکبّر و خودخواهی چنین اعمالی از ایشان صادر شده، و نمی‌دانند که احترام این گونه آقایان باعث خشنودی خداو رسول او و فاطمه زهرا و ائمّه هدی ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ است و بر هر مسلمان دینداری لازم دانسته‌اند، چنانچه در حدیث وارد شده که جناب رسول خدا ﷺ فرموده: کسی که اهانت کند عالمی را مرا اهانت کرده و کسی که گرامی بدارد عالمی را مرا گرامی داشته.(۱)

هشتم: هر گاه واعظی یا ذاکری وظیفه خود را حفظ نکرد و بدون آنکه او را دعوت کرده باشند، وارد مجلسی شد و منبر رفت، هر چند اگر اهانت دید، نباید ملامت کند مگر خودش را. وظیفه بانی مجلس است که او را در میان جمعیّت خفّت ندهد و سخنان زشت و وهن‌آور به او نگوید، بلکه بعد به ملایمت و بدون پرخاش با او مدارا و به نرم‌زبانی او را نصیحت کند، به پنهانی از مردم، و او را محروم نکند، و آبروی دین و دیانت را محفوظ دارد. خلاصه کاری نکند در انظار مردم که به دین و اهل دین توهینی وارد شود.

نهم: در صورتی که در همسایگی و محلّه بانی مجلس، واعظی یا ذاکری در عمل

۱ـ الکافی، ج ۱، ص ۳۶؛ بحارالأنوار، ج ۲۲، ص ۳۴۳.

خود جامع شرایط لازمه آن باشد، البتّه در دعوت نمودن، او را بر غیر او مقدّم دارد و رعایت احترام او را نموده، کاری کند که هتک حرمت او نشود، یا خدای نخواسته دل شکسته گردد و یا هر گاه در مجلس او حاضر شد او را با آقایانی که از خارج دعوت کرده و هم ردیف اویند به یک چشم نگاه کند، و موجبات خفّت او را در برابر خدا و خلق فراهم ننماید. و بداند که اهانت برادر مؤمن، تا چه رسد به آنکه عالم هم باشد و به علاوه همسایه و اهل یک محل هم باشد، به حکم آیات و اخبار و احادیث صحیحه و معتبره، موجب غضب خدا و رسول او و ائمّه طاهرین علیهم‌السلام خواهد بود.

دهم: بانی مجلس باید زمانی که واعظ یا ذاکر یا مداح و مرثیه‌خوان‌ها بالای منبر و مشغول سخن گفتن و یا ذکر مصیبت خواندن‌اند، مستخدمین را از دادن چای و قلیان و امثال آنها و سخن گفتن با یکدیگر ممانعت نماید تا پاس احترام مجلس را رعایت کنند و ذهن گویندگان و خوانندگان را مشوّش ننمایند که بیرون از طریق ادب و رعایت حقّ مجلس است.

یازدهم: آنکه مجالس عزا را به تجمّلات زینت نکنند، بلکه ژولیده و غبار آلود و حزن آور باشد که کسانی که در آن وارد می‌شوند در آنها ایجاد حزن و اندوه کند و آنهارا از حال غفلت انصراف دهد.

دوازدهم: صاحب مجلس باید مجلسی که مهیّا و بر سر پا می‌کند غصبی نباشد، و هم‌چنین اثاثیه و لوازم آن از فرش و ظروف و منبر و چراغ و غیره نیز غصب نباشد و از مال غیر به تصرّف عدوانی، بدون رضایت و اذن صاحبش نباشد.

سیزدهم: تأسیس کننده مجلس باید در بذل و انفاق مال و اعزاز و اکرام و احترام نسبت به وعّاظ و ذاکرین مضایقه نکند، و البتّه باید اقتداء به ائمّه علیهم‌السلام نماید و روش بزرگان دین را در نظر بگیرد که با این سلسله چگونه رفتار می‌کردند، چنانچه روایت شده که: مرد عربی چند شعری در مدح حضرت سیّدالشهداء علیه‌السلام در مقابل آن حضرت خواند، حضرت چهار هزار دینار طلا به او مرحمت فرمود، و از او عذر خواست. و هم‌چنین بوده است روش سایر ائمّه علیهم‌السلام، رجوع به کتب تواریخ و

حالات و رفتار ایشان کنید تا بر شما معلوم شود که رفتار ایشان با این گونه اشخاص چگونه بوده به ایشان تأسّی نماید.

و در توقیر و احترام و اکرام و احسان و انعام به قدر آنچه که قدرت و توانائی او است کوتاهی نکند. زیرا که هر چند در این راه به ایشان داده شود از متاع دنیا، تماماً به اندازه یک تاری از جامه‌های بهشتی که هزارها از آن به واسطه شخص واعظ یا منبری ذاکر یا مداح یا مرثیه‌خوان به او داده می‌شود، مقابلی نخواهد کرد، بنابراین هر چه به ایشان بدهند باز کم داده‌اند، و هر چه احسان کنند، کم کرده‌اند. برای تذکّر و یادآوری، برای نمونه به اندکی از اخبار بسیار صادره از اهل‌بیت اطهار علیهم السلام تذکّر می‌دهم.

عطایای اهل بیت علیهم السلام به ذاکرین و مدّاحان

حضرت امام زین‌العابدین‌علی‌بن‌الحسین علیه السلام با فرزدق که مداح اهل‌بیت علیهم السلام بود، پس از آنکه در مسجدالحرام قصیده معروفه را در مدح آن حضرت انشاء و انشاد کرد، آن حضرت دوازده هزار درهم برای او فرستاد و از او عذر خواهی کرد که ای ابافراس! اگر وجه بیشتری برای ما موجود بود برای تو می‌فرستادم. فرزدق عطای آن حضرت را قبول نکرد. حضرت او را قسم داد تا آنکه پذیرفت.(۱)

و نیز روایت شده که اشجع سلمی که یکی از مادحین اهل‌بیت بود، به نزد حضرت صادق علیه السلام آمد و دو شعر خواند. آن حضرت چهار صد درهم به او عطا فرمود. اشجع گرفت و رفت. حضرت او را صدا زد و انگشتری به او داد که ده هزار درهم قیمت آن بود.(۲)

و نیز کمیت شاعر نزد امام محمّد باقر علیه السلام قصیده‌ای خواند که خودش گفته بود حضرت فرمود که: اگر نزد ما مالی بود به تو می‌دادم، لکن برای تست آن عبارتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود ـ که ترجمه‌اش این است ـ همیشه مؤید به

۱ـ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۶۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۴۱.
۲ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۲۹۶؛ بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۳۱۱.

روح القدس باشی. پس کمیت از نزد آن حضرت بیرون رفت و نزد عبدالله بن امام حسن رفت و قصیده را برای او خواند عبدالله گفت: مزرعه‌ای خریده‌ام به چهار هزار درهم و این قباله و سند آن است، آن مزرعه را به تو بخشیدم، و قباله را به کمیت داد. کمیت گفت: پدر ومادرم فدای تو باد! اگر من شعر برای غیر بگویم برای دنیا و مال می‌گویم، و لکن به خدا سوگند! برای شما اهل‌بیت جز خدا را در نظر ندارم و من در عوض چیزی که برای خدا گفته‌ام مال و پول نمی‌خواهم. عبدالله اصرار زیاد کرد تا کمیت قبول نمود و سند را برداشت و با خود برد پس از چند روز آمد نزد عبدالله و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! من به تو یک حاجت دارم. فرمود: هر حاجتی که داری برآورده است. بگو حاجت خود را. گفت: خواهش دارم که این قباله را بگیری و ملک خود را باز پس بگیری. و قباله را نزد عبدالله گذارد و او هم قبول کرد. آنگاه عبدالله پسر معاویه پسر عبدالله بن جعفر حاضر بود. برخواست و جامه‌ای از پوست آورد و چهار گوشه آن را به دست چهار نفر از بچّه‌های خود داد و در خانه‌های بنی‌هاشم گردش کرد و گفت: ای بنی‌هاشم! این کمیت است که در حقّ شما شعر گفته. در وقتی که مردم از ذکر فضائل شما سکوت کردند، و خون خود را در نزد بنی‌امیّه در معرض ریختن در آورده. پس هر چه برای شما ممکن است صله به او دهید. هر کس هر چه ممکنش بود از درهم و دینار در آنجامه پوستی می‌ریخت.

پس به زن‌های هاشمیان گفت: شما هر چه می‌توانید عطا کنید، پس زن‌ها هم هرچه ممکنشان بود عطا کردند، تا آنکه زینت‌ها و زیورهای خود را از دست و پا و بدن خود بیرون کرده و برای کمیت فرستادند، صد هزار درهم برای کمیت جمع شده بود.[1] (تا آخر خبر). مقصود طول کلام نیست.

مؤلّف حقیر گوید: مراد از عبدالله بن امام‌حسن در حدیث، عبدالله محض پسر حسن مثنّی فرزند امام حسن عليه‌السلام است.

حضرت امام محمّدباقر عليه‌السلام هزار هزار دینار و درهم به ذاکرین و مرثیه خوانان با

۱ـ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۲۳؛ اسرار الشهادة، ج ۱، ص ۱۵۶.

لباس‌های گران‌بها می‌دادند.

دعبل خزاعی نزد حضرت رضا علیه السلام قصیده‌ای خواند آن حضرت بیست هزار درهم که به نام خود آن بزرگوار سکّه خورده بود به او داد، با ابراهیم بن عباس که او هم قصیده‌ای خوانده بود با هم تنضیف کردند، دعبل آن نصفی که قسمت او شد آورد در قم و هر درهمی را به ده درهم فروخت، و ابراهیم قسم خود را نگاه داشت تا وفات کرد.(۱)

و حضرت سیّدالشهداءحسین علیه السلام، عربی در مدح آن حضرت چند شعر گفت. آن بزرگوار چهار هزار دینار به او عطا فرمود و از او هم عذر خواست.

و هم‌چنین بوده است رفتار سایر ائمّه علیهم السلام با ذاکرین و مداحان و مرثیه خوانان. با مراجعه به کتب تواریخ و سیر ائمّه حاقّ این گونه قضایا و روایات بسیار است، در اینجا به اختصار تذکّر داده شد.

پس بر تأسیس کنندگان این گونه مجالس است که هر کدام به قدر توانائی نسبت به آقایان وعّاظ و ذاکرین و مداحان و مرثیه‌خوانان، به آن بزرگواران تأسّی نمایند و بر حسب معرفت و تناسب مقامات ایشان از این فیض بزرگ، اعطاء خود را محروم ننمایند.

مطلب دوم

وظایف وعّاظ و خطّاب

در بیان وظایف وعّاظ و خطّاب و اهل منبر، و آن مشتمل است بر چند شرط که رعایت آنها بر ایشان لازم است تا عمل‌هاشان در پیشگاه خداوند متعال و حضرت خاتم الأنبیاء و ائمّه هادین، مرضی و محبوب و موجب اجر جمیل و ثواب جزیل گردد.

شکّی نیست که این طایفه با رعایت شرایطی که ذیلاً ذکر خواهد شد، طبق دستور شرع شریف، پسندیده و انگیزه خشنودی خدا و رسول و ائمّه طاهرین علیهم السلام

۱ـ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۳۶۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۸۸.

خواهد بود، و ترویج دین مقدّس اسلام در عصر غیبت کبرای امام عصر ـ عجل الله تعالی فرجه – بسته به وجود آنها است، به ویژه آقایان وعّاظ و خطباء عالی مقام، کسانی از ایشان که کامل در همه جهات ترویجی می‌باشند، بلکه می‌توان گفت که: نتایج و ثمرات زحمت‌های ائمّه طاهرین و بزرگان از مجتهدینی که نوّاب آن حضرتند و جامع شرایط می‌باشند، از این جماعت به مردم می‌رسد و به راستی ایشان معرّف دین و مبلّغ احکام آنند و رافع شکوک و شبهات و آگاه کننده اشخاص جاهل و افراد غافل می‌باشند و حقوق انفرادی و اجتماعی و حکمت‌های علمی و عملی را به آنها می‌آموزند و تهذیب اخلاق و آداب گفتار و کردار و رفتار مردم در عهده ایشان است ومعالجه امراض معنویّه بشر با این جماعت است و صلاح و فساد را ایشان به مردم می‌فهمانند، در صورتی که به شرایط زیر رفتار کنند:

۱ـ اتّصال به مبدأ و راه به سوی خدا داشته باشند.

۲ـ انقطاع از مردم و چشم طمع بالمرّه به مردم نداشتن.

۳ـ در هنگام خطابه و وعظ و سخنرانی قصد ریا و خود نمائی نداشتن.

۴ـ به دانش و گفتارهای خود مغرور نگشتن و خودبین و متکبّر نبودن.

۵ـ با وضو و طهارت بالای منبر رفتن.

۶ـ مؤدّب و با وقار بالای منبر نشستن.

۷ـ در ابتداء منبر «بسم الله الرحمن الرحیم» و حمد وثنای خدا را بر زبان جاری کردن و صلوات و درود بر پیغمبر و آل او فرستادن و لعن بر دشمنان ایشان نمودن.

۸ـ هنگام نام بردن هر یک از علماء دینی، به عظمت و بزرگی نام او را گفتن.

۹ـ هنگام سخنرانی و موعظه، در گفتار خود، خدا ورسول او و ائمّه علیهم‌السلام را حاضر، و نگران خود دیدن و غافل از این معنی نشدن.

۱۰ـ هنگام سخن گفتن، رعایت سجع و قافیه نکردن و مطلب را به‌طور روشن و ساده برای شنوندگان گفتن.

۱۱ـ منبر و وعظ و خطابه را آلت کسب و دکّان خود قرار ندادن.

۱۲ـ برای مستمعین و خوش آمد ایشان سخن نگفتن و خوشنودی خدا و رسول

وائمّه علیهم السلام را بر خشنودی شنوندگان اختیار کردن.

۱۳ـ در اول وقت نماز، نماز را بر منبر مقدّم داشتن و مردم را ترغیب به خوانـدن نماز در اول وقت کردن.

۱۴ـ اظهار تملّق و چاپلوسی نزد بانی و مستمع نکردن.

۱۵ـ بالای منبر کنایه و مضمونی که بر خورد به کسی کند نگفتن.

۱۶ـ بالای منبر یا در مجلس، مزاح و مطایبه بیرون از دستور شرع نکردن.

۱۷ـ احادیث و اخبار ضعیفه‌ای که باعث سوء تفاهم یا تولید شبهه شود نگفتن.

۱۸ـ محکمات آیات و اخبار را عنوان نـمودن و از گـفتن مـتشابهات خـودداری کردن، خصوصاً در مجمع عمومی.

۱۹ـ در احکام و فروع دینیّه، اگر اهـل مـنبر مـجتهد نـیست اظـهار رأی و فـتویٰ نکردن.

۲۰ـ از خوش آمد گویی و مدح و تعریف مـردم در حـقّ او مـغرور و خـوشحال نشدن.

۲۱ـ از بدگوئی مردم و ملامت ایشان در گفتن حق ملول نشدن و اندیشه نکردن.

۲۲ـ در مواردی که در بیان آن شرعاً باید تقیّه کرد، از احکامی که احـتمال تـولید فساد در آن رود خودداری کردن.

۲۳ـ از جعل و نقل اخبار دروغ و ساختگی اجتناب کردن.

۲۴ـ با مردم خصوصاً با هم نوع خود مراء و جدال‌نکردن‌وهتک‌احترام‌اوننمودن.

۲۵ـ هرگاه در مجلسی حاضر شود که قبل از او در آن مجلس اهل مـنبری نـوبت مختص او بوده بر او سبقت نگرفتن، هر چند از حیث مقام رتبه او پست‌تر باشد و او را مأخوذ به حیا نکردن مگر آنکه آن شخص به میل خود او را مقدّم دارد.

۲۶ـ هر گاه در مجلس، اهل منبری نشسته باشد، چه یک نفر یا زیـادتر، بـه طـول دادن سخنان خود تضییع حقّ آنها را نکردن.

۲۷ـ مردم را از رحمت خدا مأیوس نکردن.

۲۸ـ مردم را از عذاب خدا ایمن نکردن.

۲۹ـ واعظ غیر متعظ نبودن، به این معنی که آنچه را برای مردم می‌گوید خودش نیز به آن ایمان داشته و عمل به آن کند تا مردم از فعل او پند گیرند.

۳۰ـ تعریف و تمجید بی جا از اشخاص نکردن، خصوصاً بالای منبر.

۳۱ـ اشخاصی که سزاوار مدح و تمجیدند عند الله از مدح و تمجید آنها خودداری نکردن و آنها را به مردم شناسانیدن.

۳۲ـ در کلیّه گفتارهای خود، خود را مسئول خدا و رسول و ائمّه علیهم السلام دانستن.

۳۳ـ از رفتن در مجالسی که مورد سوء ظن و تهمت باشد خودداری کردن.

۳۴ـ در هنگام مناظره و گفتگوی با اهل بدعت و مشکوک و شبهات که خارجین از اهل دین و مذهب اند، به طور ملایمت و مدارا سخن گفتن و از تندی و بدگوئی اجتناب کردن، و برای گفتگوی مذهبی، اگر احتمال تأثیر نکردن در طرف برود، نشست و برخواست نکردن.

۳۵ـ حتی المقدور از منافیات مروّق دوری کردن.

۳۶ـ جدیّت داشتن در ازاله شکوک و شبهات از ذهن‌ها.

۳۷ـ ملاحظه حال اهل مجلس کردن، در آنچه که گفتن او برای آن‌ها مهم‌تر باشد و به حالشان نافع‌تر باشد و آنها را در شنیدن چیزهائی که برایشان مهم نیست معطّل نکند.

۳۸ـ آنکه دارای قوّه ممیزه بین احادیث، و از مافوق خود اجازه در گفتن حدیث داشته باشد.

۳۹ـ آنکه منبر را بسیار طول ندهد، چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که به عبد الله‌بن‌عمر فرمود: طول نده موعظه را، که ملال شنونده بیشتر از گوینده است.

[مطلب سوم]

وظائف مسئله‌گو

آقایان مسئله گو که مسائل فروع و احکام دین را می‌گویند، از قبیل طهارت و نماز و روزه و زکات و خمس و غیره آنها، و بعضی از آنها از ادبیّات عربی بی‌بهره یا کم

بهره‌اند و دارای شغل مسئله گوئی می‌باشند، با رعایت شرایط لازمه آن در نزد خدا و رسول سر بلند و دارای مقام ارجمند می‌باشند و واسطه میان علماء جامع شرایط و مجتهدین مراجع تقلید می‌باشند و به منزله زبان‌های ایشانند. و این دسته از اهل منبر بسیار جلیل و بزرگوارند به شرط آنکه به وظایفی که تذکّر داده می‌شود عمل کنند و در میان خود و خدا رعایت نمایند:

۱ـ آنکه مسئله گفتن ایشان خالص برای خدا باشد.

۲ـ آنکه مسئله گفتن را دکّان برای معاش خود قرار ندهند. زیرا که اجرت گرفتن برای تعلیم دادن مسائل واجبه در شریعت اسلام فعل حرام است و از کسب‌های حرام شمرده شده.

۳ـ آنکه هر مسئله‌ای که می‌خواهد بگوید، آن را با دقّت و به طور صحیح از زبان مجتهد یا از روی رساله عملیّه او که مأمون از غلط باشد و اعتماد به صحّت آن باشد فرا گرفته باشد.

۴ـ آنکه بدون مراجعه به مجتهد یا رساله او یا از شخص موثّق بصیر عالم به مسئله، مسئله‌ای را نگوید و خود را مسئول نزد خدا و رسول او نکند و افراد مقلدینی که سخن او را می‌شنوند به اشتباه نیندازد.

۵ـ اگر سهواً مسئله‌ای را اشتباه گفت، باید که به شنونده بگوید که این مسئله اشتباه گفته شد و آن اشتباهی که گفته از ذهن او بیرون کند.

۶ـ از جمع شدن عوام پای منبر او مغرور نشود و به عجب و خود بینی نیفتد.

زِ خویش گم شو وانگه خدای را میجو
که واجبست زخود گمشدن خداجو را

۷ـ در هنگام گفتن مسئله، دقّت کند که شنونده مسئله را نیکو یاد گیرد و خوب مسئله را به او بفهماند تا مسئله گوینده مورد تهمت واقع نشود که بگویند مسئله را اشتباه گفته.

۸ـ گوینده مسئله به مستمع بفهماند که این مسئله فتوای کدام یک از مجتهدین است.

۹ـ آنکه فتوای مجتهد زنده‌ای که مرجع تقلید مقلّد است برای او بگوید و فتوای مجتهد مرده را هر چند مشهور باشد نگوید.

[مطلب چهارم]
وظایف ذاکرین

آقایان ذاکرین و روضه‌خوان‌ها که در زبان عوام به روضه خوان تعبیر می‌شوند و وجه تعبیر شدن آنها به اسم برای آن است که در زمان‌های پیش کسی بوده که کتاب روضة الشهداء را به دست می‌گرفته و از روی آن مصیبت می‌خوانده و مردم را می‌گریانیده، و در زمان‌های اخیر به روضه‌خوان معروف شده‌اند و منظور نظر عامّه شیعیان می‌باشند و در اغلب ایّام ماه و سال در مجالس عمومی و خصوصی مردان و زنان حاضر می‌شوند و تعزیه‌داری و نوحه‌سرائی و مرثیه خوانی می‌کنند و باعث برکت و زینت خانه‌های شیعیان و دوستان آل‌محمّد ـ علیهم السلامند ـ و این عمل از عباداتی است مطلوبه و محبوبه که با نهایت تأکید به شیعیان و دوستان خود امر فرموده و خودشان پیش‌قدم در انجام آن بوده‌اند و آن را روح عبادت و سبب قبولی آنها دانسته‌اند. و در شریعت مقدّسه بسیار مدح و تأکیده شده، و نتیجه‌های دنیویّه بی‌حدّ و حصر برای همه طبقات، حتّی بیگانگان نیز داشته و دارد، فضلا از ثواب‌های اخروی که احصاء آن از عهده همه اهالی عوالم امکانیّه خارج است و جز خدای تعالی نمی‌تواند احصا کند، به شرط آنکه ذاکرین به شرائط زیر رفتار کنند تا در همه ثواب‌های آن شریک باشند:

۱ـ اتصال به مبدأ و توجّه کامل به خدای تعالی.

۲ـ خلوص نیّت واجتناب از هرگونه تظاهر و ریا.

۳ـ اجتناب از نقل حکایات و قصّه‌ها و شعرهای دروغ.

۴ـ نقل حدیث از کتب معتبره، اگر عرب‌زبان و عربی فهم است از کتاب‌های کافی و کتاب‌های صدوق و شیخ مفید وشیخ‌طوسی و سیّدمرتضی و سیّدرضی و سیّدبن‌طاووس و علّامه‌حلّی و شهیداول و شهیدثانی و علّامه‌مجلسی و کتب

فیض‌کاشانی و شیخ‌حرّعاملی و حاج میرزاحسین نوری و حاج شیخ‌عباس‌قمی ـ اعلی‌الله‌مقامهم ـ و امثال آنها، و اگر فارسی زبان است از کتاب‌های فارسی مانند: کتاب جلاءالعیون و حیاة القلوب و ترجمه لهوف و عین‌الحیوة و ابواب‌الجنان و حق‌الیقین و منتهی‌الآمال و مهیج‌الاحزان‌یزدی و کبریت‌احمر و مفاتیح‌الفردوس بیرجندی و ترجمه ابصارالعین و ناسخ التواریخ و امثال اینها.

۵ـ نخواندن شعرهای دروغ و شعرهای افراط و تفریطی که مشعر بر غلوّ یا هتک احترام آل محمّد ﷺ باشد که موجب غضب خدا و معصیت او گردد.

۶ـ از کتاب‌هائی که معتبر نیست، نقل حدیث نکند.

۷ـ اگر سواد عربی ندارد و ادبیات عربی را نمی‌داند، عبارات ادبی عربی را نخواند که ممکن است اشخاص با اطلاع و فاضل در مجالس باشند و او را تخطئه و ملامت کنند.

۸ـ در مصیبت خواندن، هتّاکی و پرده دری نکند که موجب قساوت قلب‌ها گردد.

۹ـ مصیبت را بسیار طول ندهد، به ویژه در صورتی که در مجلس ذاکر دیگری باشد که وقت او گرفته شود.

۱۰ـ در مقدّمه، مصیبت خواندن. در صحبت کردن اقتضاء مجلس را در نظر گیرد، اگر آقایان وعّاظ در مجلس حاضر باشند فقط به ذکر مصیبت تنها اکتفاکند.

۱۱ـ در گریه کردن به مستمعین اصرار نکند. زیرا که تا دل نسوزد اشک جاری نمی‌شود. باید دل بسوزد تا اشک جاری شود.

۱۲ـ کلمات نا مناسبی که ایجاب ذلّت برای امام یا اهل‌بیت رسالت کند، نگوید.

۱۳ـ در مجالس خصوصی خانگی بدون وعده یا نهی صریح از صاحب خانه وارد نشود، که اگر اهانتی بر او وارد شد ملامت نکند مگر خود را.

۱۴ـ سعی کند هنگام مصیبت خواندن محزون و غمناک باشد.

۱۵ـ در مرثیه خواندن بسیار رعایت کند که به لحن فسق و فجور که در عرف آوازه‌خوانی و تصنیف و سرود می‌گویند، نخواند و از غنا خواندن و تحریر دادن

صدای خود اجتناب کند که اگر در این عبادت بزرگ به لحن غنا خوانده شود به روش ساز و موسیقی عذاب آن شدید خواهد بود، و این عمل در شریعت مقدّسه از کسب‌های حرام شمرده شده و رعایت این شرط بسیار لازم است.

۱۶ـ در مجالس و محافل، شوخی و مزاح بیرون از نزاکت نکند به خصوص در مجالس عزای حضرت سرور شهیدان و سایر اهل‌بیت رسالت علیهم السلام.

۱۷ـ با همکارهای خود مراء و جدال نکند، بلکه با دیگران هم این شرط را نیز رعایت کند.

۱۸ـ در سخنانش افتراء بر خدا و رسول او و ائمّه و فاطمه زهرا ـ صلوات الله علیهم ـ و علماء اعلام و سایر مؤمنین نزند.

[مطلب پنجم]

امّا مدّاحان

در شرایطی که با ذاکرین شرکت دارند از هر جهت باید رعایت کنند و آنچه که اختصاصی ایشان است و باید رعایت کنند:

۱ـ احترام مجلس را نگاه دارند و هنگام مدح یا مرثیه خ دن رِداء به دوش بگیرند.

۲ـ بر سر پا ایستاده، مدح یا مرثیه بخوانند و رعایت احترام بین خود واهالی منبر را بنمایند.

۳ـ از خواندن اشعار دروغ و نا مناسب مجلس خواندن، خود داری کنند.

۴ـ اشعاری که می‌خواهند حفظ کنند و بخوانند، قبلاً به نظر اشخاص با اطلاع برسانند تا بررسی کنند که دروغ یا غلوّ یا هتک حرمتی نسبت به خانواده اهل‌بیت رسالت در آن نباشد.

[مطلب ششم]
وظایف مستمعین

۱ـ آنکه هنگام وارد شدن و نشستن و خدمت کردن در مجالس دینی و مذهبی، قصدشان برای خدا و رضایت او و برای ترضیه خاطر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام و ائمّه طاهرین علیهم السلام باشد.

۲ـ این گونه مجالس شریفه را مانند سایر مجالس عادی حساب نکند و بداند که مجالسی است که خدا و رسول و آل محمّد به آنها نظر دارند، و به عناوین عدیده ثواب‌های بسیار بزرگ از آنها عاید حاضرین در آن مجالس می‌شود که به هر یک از آنها قصد تقرّب به خدا و رسول او و ائمّه طاهرین ـ صلوات الله علیهم ـ باید باشد. زیرا که مجالس علم و مجالس ذکر و مجالس فکر و مجالس تعظیم شعائر الله، و مجالس ملاقات برادران دینی و مذهبی، و زیارت ایشان، و مجالس آشنا شدن و شناختن برادران صالح ایمانی، و مجالس تحیّت و سلام، و مجالس قضاء حاجات، و مجالس احسان به بندگان خدا، و مجالس زیارت علماء و مجالس نظر کردن به صورت‌های علماء و ذریّه‌های پیغمبر، و مجالس فضائل و مناقب آل محمّد، و مجالس بیان فضایح و لعن بر دشمنان ایشان، و مجالس زیارت و سلام بر ائمّه طاهرین، مجالس تعزیه داری بر اشان و گریستن در مبیت‌های ایشان، و مجالس گریستن از خوف خدا و گریانیدن، و مجالس لعن بردشمنان دین، و مجالس خود را شبیه کردن و عزاداری کردن انبیاء، خاصّه رسول خدا و حضرت زهرا و ائمّه طاهرین و ملائکه مقرّبین، و مجلس احیاء امر ائمّه علیهم السلام، و مجالس دعا برای تعجیل در فرج امام زمان و اصلاح امور و دفع گرفتاری مؤمنین و مؤمنات، و موفّق شدن بر بجا آوردن طاعات و ترک کردن هر گونه معصیت و گناه و غیر اینها، که در آیات قرآنیه و کتب معتبره و اخبار و احادیث صحیحه ثواب‌های بسیار روایت شده که تشکیل آن مجالس عبادت، و وارد شدن و نشستن در آن عبادت، و گوش دادن به سخنان اهل منبر عبادت، و گریستن در مصائب آل محمّد، خصوصاً حضرت سیّدالشهداء علیه السلام عبادت، و خدمت کردن در آنها عبادت، و بذل مال و اطعام کردن

در آنها عبادت، که طبق اخبار و احادیث صحیحه و معتبره همه آنها عبادت شمرده شده است ونشستن در این گونه مجالس تجارت رابحه است و جزء عمر به حساب نمی‌شود.

۳ـ آنکه به طور بی‌ادبانه در این گونه مجالس وارد نشوند و چنین معتقد باشند که خدای تعالی و رسول او و ائمّه علیهم السلام و ملائکه مقرّبین به آنها نظر دارند. پس به طور خضوع و خشوع و فروتنی باید وارد شوند.

بی‌ادب پا مَنِه اینجا که عجب درگاهی است
سجده گاه ملک و قبله وجه اللهی است

۴ـ با کفش در مجالس دینی و مذهبی، روی فرش‌ها راه نروند و ننشینند که این شیوه متکبّران است و اشخاص جاه طلب، و در این گونه مجالس محلّ نزول ملائکه است، خصوصاً در مجالس عزای ابی‌عبدالله‌الحسین علیه السلام طبق اخبار و احادیث صریحه صحیحه و وجود مقدّس امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه ـ به آن نظر دارد و ملائکه برای اهل المجالس طلب رحمت و آمرزش می‌کنند.

۵ـ چون در چنین مجالس وارد می‌شوند، گوش به سخنان اهل منبر و ذاکرین دهند و بخواهند به وظائف دینداری آشنا شوند، و در عزاداری با عزاداران شرکت کنند تا در ثواب‌های اخروی و فواید و برکات دنیوی با ایشان شریک باشند و عوض این مقدار از عمر خود را که در آن مجالس صرف کرده‌اند، از رضایت و خشنودی خدا و رسول او و ائمّه طاهرین و افاضات ایشان بهره‌مند گردند.

۶ـ به پاس احترام آن مجالس، مادامی که اهل منبر مشغول وعظ و خطابه است با همدیگر به صدای بلند یا آهسته که بر هم‌زدن حواس گوینده را باعث شود صحبت نکنند و رعایت نظم و سکوت مجلس، و بهره‌مند شدن خود و سایر حاضرین و مستمعین را در نظر بگیرند تا همگی از برکات و فیوضات سخنان گوینده برای تأمین سعادت دنیا و آخرت خود مستفیض و بهره‌مند گردند.

۷ـ در هنگام شنیدن ذکر مصیبت، چشم دریده و بی‌ادب ننشینند، کاری کنند که محزون و غمناک، با اهل مجلس هم ناله شوند و سعی کنند که به گریه در آیند و

اشک از دیده‌هاشان جاری شود که ثمره آمرزش گناهان و نجات از عذاب الهی و آتش جهنّم و دخول در بهشت جاویدان و خشنودی خدا و رسول و فاطمه زهرا و ائمّه طاهرین ـ علیهم الصلوة والسّلام ـ و هم جواری با ایشان، و در دنیا سبب توسعه روزی و گشایش در کارهاو برکت در عمر و کسب و کار، و دفع مرض‌ها و بلاها و گرفتاری‌های دنیوی است؛ به مقتضای اخبار و احادیث بسیار.

۸ـ و هر گاه آن مجالس برای جشن و سرور اهل‌بیت ﷺ و عیدهای دینی و مذهبی و شادی شیعیان باشد، از کارهای نامشروع و کردارهای زشت بیرون از قانون شرع اجتناب کنند و خدا و رسول و ائمّه ﷺ را به غضب در نیاورند.

بعضی از طُرُق مشروع عزاداری

تذکّر لازم: در پایان آنچه که تذکّر داده شد، برای مزید آگاهی، مختصراً انواع عزاداری را مجدداً خاطر نشان می‌نمایم و از خوانندگان گرامی درخواست می‌کنم که در اطراف آن بنگرند. هر گاه در پیشگاه وجدان‌های پاکشان مورد قبول افتد و بپسندند و آن را با قوانین شرع موافق دانند، برادران عوام ایمانی را تشویق نموده و به پذیرفتن مندرجات این کتاب راهنمائی و ترغیب فرمایند و این رو سیاه را از دعای خیر فراموش ننمایند:

۱ـ گریه کردنست، که اخبار در فضیلت و ثواب و فوائد آن رسیده، فوق آنچه که در خور ادراک ما باشد

۲ـ تباکی است، یعنی: خود را به فکر، به گریه در آوردن، که نیز اخبار و احادیث راجع به آن روایت شده. و مراد از تباکی چنانچه بعضی روایت کرده و گفته‌اند: به معنای اینکه به دروغ خود را شبیه گریه کنندگان داشتن نیست، بلکه مراد مقدّمه‌ای است که به فکر کردن در حالات مظلومیّت حضرت سیّدالشهداء ﷺ و مصائب وارده گوناگون برآن حضرت، و اینکه از دوستان آل محمّد است و در مرحله دوستی و ادّعای شیعه بودن و به مقتضای اظهار اخلاص کردن و ارادت قلبی به آن بزرگوار داشتن سزاوار نیست، که محزون و متألّم و مصیبت‌زده و گریان نباشد، خصوصاً درصورتی که خود آن حضرت به وسیله علیا جناب سکینه خاتون از گلوی بریده و

حضرت زین‌العابدین از سر بریده خود برای شیعیان و دوستان پیغام گریه کردن برای خود داده و نیز خودش در مدّت‌های قبل از شهادت می‌فرموده:

«انا قتیل العبرة».[۱]

و بارها پدر بزرگوارش به او می‌فرموده:

«یا حسین، انت باعث عبرة کل مؤمن و مؤمنة».[۲]

یعنی: ای حسین، تو باعث گریستن هر مرد مؤمن و زن مؤمنه می‌باشی.

لذا نشانه شیعه و دوست بودن این است که لااقل در مصیبت آن حضرت مغموم و متأثّر گردد و خود را به گریه بدارد.

۳ـ گریانیدنست، و دلیل بر فضیلت آن اخبار بسیار است.

۴ـ مهموم و مغموم بودن است که از امام صادق روایت شده که فرموده: نفس کشیدن مهموم در مصیبت‌های وارده بر ما تسبیح است.[۳] یعنی: ثواب تسبیح را دارد و غصّه ناک بودن از برای ما عبادت است.

۵ـ شیون زدن و یک یک مصیبت‌هاشان را به زبان آوردن، چنانکه در روایات وارد شده و کفایت می‌کند در این باب فرمایش خودِ آن حضرت و پیغامی که به سکینه خاتون داده برای شیعیان و فرموده:

شیعتی مهما شربتم ماء عذبٍ فاذکرونی　　　أو سمعتم بغریبٍ أو شهید فاندبونی[۴]

و کلام حضرت بقیه الله در زیارت قائمیّه که:

«لا ندبّن علیک صباحاً و مساء وأکین بدل الدموع دماً».[۵]

۶ـ لطمه به صورت زدن که آن نیز به مقتضای اخباری چند جواز و رجحان آن بی‌اشکال است و دلیل بر جواز آن، اضافه بر عمومیّات وارده، کلام بقیّةالله ـ عجل الله تعالی فرجه ـ است که فرموده حکایت حالات مخدّرات علویّات

۱ـ کامل الزیارات، ص۸۸؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹.
۲ـ بحارالأنوار، ج۹۸، ص ۲۵۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۱.
۳ـ بشاره المصطفی، ص۱۰۵؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۷۸.
۴ـ کفعمی، المصباح، ص ۹۶۷؛ نفس المهموم، ص ۳۷۸.
۵ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۳۶.

هاشميّات:

«لاطمات الخدود او الوجوه».(۱)

و فرمايش ديگر آن حضرت در همان زيارت معروفه:

«و لطمت عليک الحور العين».(۲)

ونيز خوابی که حضرت سکينه خاتون عليها السلام در شام خراب ديده و برای يزيد پليد نقل فرموده؛ بنا بر آنچه صاحبان تواريخ و سير و ارباب مقاتل در کتب خود روايت و نقل نموده‌اند، و از حال جدّه بزرگوار خود خبر داده به اين عبارت:

«فلطمت علی وجهها و نادت واولداه».(۳)

و خبر بشير جذلم از حال زنان مدينه که بر سر وسينه زنان از مدينه بيرون آمدند تا حضور حضرت سجّاد به همان حالت رسيدند و آن حضرت عمل ايشان را ديد و منع از آن حالتی که بر سر و سينه‌ها می‌زدند نفرمود. و امّا سبب منع حضرت سيّدالشهداء عليه السلام زن‌ها را از لطمه به روهايشان زدن در روز عاشورا، شايد جهت رعايت حال کودکان و جلوگيری از شماتت دشمنان بوده.

۷ـ سينه زدن است، که آن نيز از عمومات اخبار جوازش استفاده می‌شود.

۸ـ گريبان چاک زدن است، که در جواز آن ظاهراً نيز اشکالی نيست و اضافه بر عمومات، حديث چاک زدن حضرت عسکری عليه السلام گريبان خود را در مصيبت بزرگوارش حضرت امام علی النقی عليه السلام.

۹ـ سر و پا برهنه کردن که به فتوای بسياری از مجتهدين اشکالی ندارد و دليل بر فضلش علاوه بر عمومات، عمل حضرت اميرمؤمنان عليه السلام است در مصيبت حضرت فاطمه زهراء عليها السلام، چنانچه علّامه مجلسی ـ اعلی الله مقامه ـ و بعضی ديگر از محدّثين نقل فرموده‌اند خبری راکه بعضی از جملات آن اين است:

«فألقی الردّاء عن عاتقه و العمامة عن رأسه و حلّ ازاره».(۴)

يعنی: آن حضرت رداء را از دوش خود انداخت و عمّامه را از سر انداخت و بندهای اِزار خود را باز کرد.

۱ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۲.

۲ـ بحارالأنوار، ج ۹۸، ص ۳۲۲.

۳ـ بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۳.

۴ـ بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۸.

۱۰ـ خاک و خاکستر بر سر ریختن، گر چه روایتی در این خصوص نرسیده که اذن داده باشند یا منع کرده باشند، مگر خبری که مرحوم جزائری و بعضی دیگر نقل کرده‌اند و روایت فرموده‌اند که، طرماح بن عدی روایت کرده راجع به آمدن حضرت خاتم الأنبیاء ﷺ وعدّه‌ای از پیغمبران درزمین کربلا در قتلگاه در شب یازدهم محرّم که:

«هو یحثو التراب علی رأسه و شیبه».(۱)

یعنی: آن حضرت خاک بر سر می‌ریخت و بر محاسن خود.

و از ابن عبّاس روایت شده از آن حضرت با این عبارت:

«و هو أشعث أغبر والتراب علی رأسه أو شیبته».(۲)

یعنی: و آن حضرت ژولیده مو و غبار آلود بود و خاک بر سر یا ریش او بود.

و در بحارالأنوار از امّ‌سلمه به دو طریق روایت شده که پیغمبر را در خواب دیده ـ با اندک تفاوتی ـ که گفت:

«رأیت رسول الله ﷺ فی المنام و علی رأسه ولحیته اثر التراب».(۳)

یعنی: رسول خدا ﷺ را در خواب دید که بر سر و ریش او اثر خاک بود. که این نیز مؤید بر جواز است.

۱۱ـ غذای لذیذ نخوردن و آب نیاشامیدن که گفته شده، بنابر اظهر که شک و شبهه‌ای در فضیلت آن نیست، و همچنین است زینت نکردن و سرمه نکشیدن و خضاب نکردن.

۱۲ـ لباس سیاه پوشیدن که بنابر قولی اظهر رحجان و عدم کراهت است. بلکه قول به استحباب آن نیز هست به مقتضای عمومات وارده دیگر.

۱۳ـ پرچم افراشتن و عَلَم بر داشتن هر یک از اینها نیز جایز است نظر به عمومات و عدم معارض و مزاحم، و شیخ حرّ عاملی ـ رحمه الله ـ در کتاب وسائل در استحباب آن بابی وضع کرده.

۱ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۳۱.
۲ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۳۱.
۳ـ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲۷.

تذکّر: باید دانست که عزاداری به نحو مشروع منحصر به این سیزده طریق نیست و پیش از این مفصّلاً در این کتاب به محلّ خود شرح داده شد، و چون این عمل شریف بزرگترین عبادات است، باید دقّت کامل شود که فعل حرامی در آن صورت نگیرد و در آن داخل نشود. خدای تعالی همه مؤمنین و مؤمنان را از هوا و هوس‌های نفسانی نجات دهد و از شرّ شیاطین حفظ فرماید.

پند و اندرز

برادران و عزیزان دینی و ایمانی بدانید که مسلمان شیعه اثنی‌عشری کسی است که از روی هوا و هوس و دلخواه خودکاری نکند که خدا و رسول او و ائمّه طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ را به غضب در آورد، بلکه در جمیع شئون و کارهایش باید خود را به میزان قرآن مجید و فرمایشات خاتم الأنبیاء و ائمّه طاهرین ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ بیازماید زیرا که محک شناختن مسلمان مؤمن از غیر مسلمان، و خوبی و بدی، و هر خوبی و بدی‌ای قرآن‌مجید است و مدح و قدح و تعریف و تنقید مردمان در خوبی و بدی کسی یا چیزی مناط اعتبار است.

فلذا بر مسلمان شیعی مذهب است که از خرافاتی که در این جزؤ از زمان، داخل آداب و احکام اسلامی شده بپرهیزد، و گفتار و کردار و رفتار خود را از روی قرآن و گفتار خانواده وحی و تنزیل که قرآن در خانه آنها نازل شده، پایه گذاری کند و از شاخ و برگ‌هایی که به منزله خار و خاشاک است و اطراف درخت باردهِ دین و دین را گرفته، و می‌خواهد آن شجره مبارکه زیتونه را بخشکاند و نابود کند، صرف نظر کرده و به تیشه فکر و اندیشه بی‌آلایش، آن خار و خس‌ها را ریشه کن نماید و خود را هدف طعنه هر آشنا و بیگانه نکند و شالوده دین و دیانت خود را بر پایه محکم معرفت استوار نماید و برای تن‌پروری و نفس‌پرستی چند روزه این جهان بی‌بنیان چشم از حق نپوشد و گول رنگ‌های گوناگون و چرندهای بی‌چند و چون، اهل آن را نخورند و گردن خود را به زیر بار ننگ و عار نگذارد و در جهاد روزهای عمر خود به هواهای نفسانی که نتیجه آن خسارت دو جهانی است نگذارند.

باب بیستم

باب بیستم
در مراثی و زبان حال‌ها اثر طبع مؤلّف

که به آن این کتاب پایان می‌یابد مرثیه‌ها و زبان حال‌های چندی است که از آثار طبع قاصر این مؤلّف که در مصائب حضرت سیّدالشهداء ﷺ سروده‌ام. رجاء واثق آنکه مورد قبول پیشگاه اقدس آل‌محمّد ﷺ واقع شود.

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان
یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشتیم

«۱»

ماتم شاه شهیدان تا به کی برپا بماند
تا به کی داغ حسین اندر دل زهرا بماند

تا به کی اندر عزای شاه مظلومان نشینند
تا به کی در ماتم جانسوز عاشورا بماند

تا به کی بر سر زنان شیون‌کنان گویم حسینم
تا به کی این ناله‌های آتشین بر جا بماند

تا به کی ماتم‌سرایان در غمش ماتم بگیرند
تا به کی دل‌های ماتم‌دیده در غوغا بماند

در عزای نوجوانان اشک غم تا چند ریزند
شعله‌های آتشین تا چند در دنیا بماند

آتش داغ برادر با دل زینب چه‌ها کرد
تا به کی آثار آن در عالم بالا بماند

کـی فـرامـوشم شـود حـال پـریشانی زینب
در کـنار نـعش شه مـی‌خواست تـا تـنها بـماند
ای امـام مـنتظر بـا عـمّه‌ات زیـنب چه بگـذشت
آن زمان کو خـواست تـنها انـدر آن صـحرا بـماند
چند آتش می‌زنی «حیران» از ایـن مـاتم بـه دل‌هـا
دود آهت خـود عـجب نـبود کـه پـابرجـا بـماند

«۲»

ای دست حـق زمـانه بـه آل عـبا چـه کـرد
آل زنـا بـه آل رسـول خـدا چـه کـرد
انـدر بـهشت عـدن کـجا جـای حزن بـود
در حـیرتم کـه واقـعه کـربلا چـه کـرد
بـزم عـزا و نـاله و افـغان حـور عـین
در پـیشگاه حـضرت خـیرالنسـاء چـه کرد
زهـرا بـه لرزه آمـد و لرزیـد عـرش حـق
داغ حسـین بـا حـرم کـبریا چـه کـرد
افـلاک در تـزلزل و انـجم در اضـطراب
جـبریل در مـیانه ارض و سـما چـه کـرد
چـون شـمر خـواست تـا سر شه از قـفا بـرد
خنجر چه کرد و چکمه چه کرد و جفا چه کـرد
زیـنب سـتاده مـوی پـریشان و سینه چـاک
مـی‌دید کـان سـتمگر دور از خـدا چـه کـرد
فـریاد بـرکشید و بـزد دست غـم بـه سـر
آن ضـجه‌ها و نـاله و بـی‌منتها چـه کـرد

«حیران» خموش باش و از این بیش دم مزن
این شعر جانگداز تو با دیده‌ها چه کرد

«۳»

آن دم که شمر خواست سر شه جدا کند
می‌خواست تا جدا سر او از قفا کند
زینب به آه و ناله فغان برکشید و گفت
کی پیش چشم خواهرش این ظلم‌ها کند
ای بی‌حیا به جای حسینم مرا بکش
او را کفایت این همه زخم‌ها کند
بگذار با برادر خود گفتگو کنم
شاید به وقت دادن جان رازها کند
بگذار تا زِ اشک یتیمان داغدار
این زخم‌های پیکر خود را دوا کند
بگذار تا که فاطمه آید به کربلا
وز آه و ناله شود قیامت بپا کند
گوید تویی حسین من ای پاره پاره تن
ظلم این چنین زمانه به آل عبا کند
دل‌ها از این مصیبت جانسوز شد کباب
«حیران» سزد که پیرهن از غم قبا کند

«۴»

محشر اولاد زهرا در زمین کربلا شد
آه از این محشر که اندر روز عاشورا به پا شد

یک طـــــرف لب تشـــنگان افـــتاده در غش

یک طرف جاری سـرشک کـودکان از دیـده‌ها شـد

یک طـرف زن‌هـای بـی‌کس در فـغان و آه و زاری

یک طرف زیـنب قـرین مـحنت و رنـج و بـلا شـد

یک طـرف مـادر فـتاده روی نـعش نـوجوانش

یک طـرف خـواهـر سـر نـعش بـرادر در نـوا شـد

یک طـرف شـهزاده قـاسم عـازم کـوی شـهادت

مـــادرش شـیون‌کنان بـا نـاله او را از قـفا شـد

یک طـرف افـتاده نـخل قـامت اکـبر روی خـاک

دست سقای شـهیدان یک طـرف از تـن جـدا شد

یک طرف بر حلق اصغر تیر کـین از ظـلم جـا کـرد

زین مصیبت خون به قلب حضرت خیرالنساء شـد

یک طـرف شـاه شـهیدان جسـم عـریان در بـیابان

پـــیکر مـــجروح او پـامال سـم اسب‌هـا شـد

یک طـرف زن‌هـای مـاتم دیـده سر گـرد بیابان

تـیره از دود فـغان و آهشـان ارض و سـما شـد

عـالم امکـان هـمه از بـهرشان گـریان و نـالان

نـی مـن «حیران» تـنها غـرق انـدوه و فـغان شـد

«۵»

از تـــن و جـان بـار الهـا در رهـت دل بـرگرفتم

هســـتی خـــود دادم و خشـنودی داور گـرفتم

از زن و فـرزند و یـار و خـانمان یکسر گـذشتم

کـام دل را بـهر حـق از خـنجر و حـنجر گـرفتم

جـان خـود دادم کـه جـان‌ها را زِ غـم آزاد سـازم
در ره وصـل تـو دل از اکـبر و اصـغر گـرفتم
در بـیابان ولایت از سـر و از جـان گـذشتم
تشـنه لب جـان دادم وصـل تـو در خـاطر گـرفتم
من شدم راضی تنم در خاک و خـون عـریان بـماند
خـاک گـرم کـربلا را بـالش و بسـتر گـرفتم
مشـتری گشـتم در ایـن بـازار کـالای بـلا را
نـفع‌ها از دادن انگشت و انگشـتر گـرفتم
در مـنای دوست قـربان دادم قـربان شـدم مـن
چون از ایـن هسـتی گـذشتم هسـتی دیگـر گـرفتم
گـرچـه مشکـل بـود بی‌اکبر بـرایـم زنـدگانی
بـا غـم او سـاختم تـا زنـدگی از سـر گـرفتم
سـوخت قـلب زار «حیران» در غـم فـرزند زهـرا
در عـزایش دل زِ کـف دادم ولی دلبـر گـرفتم

«۶»

شـه بـه بـزم قـرب حـق مـی‌خواست تـا مأوی نـماید
آنـچه بـودش بـا خـدای خـویشتن سـودا نـماید
خـیمه خـود را زِ یـثرب در زمـین کـربلا زد
تـا کـه از خـون شـهیدان مـحشری بـرپا نـماید
مـاه رویـان حـجازی را بسـر شـور حسـینی
در عـراق آورد تـا در آن زمـین غـوغا نـماید
تـا کـند بـرپا لوای مـاتم خـود را بـه عـالم
خـواست در آن سـرزمین احـداث عـاشورا نـماید

آمـد و آورد و کـرد آن راکـه بـا حـق بست پـیمان
عـهد خـود را بـا خـدا مـی‌خواست پـابرجا نـماید
بـعد داغ کشـتگان و نـوجوانـان و عـزیزان
آمـد انـدر خـیمه تـا تـودیع بـا زن‌هـا نـماید
دیـد او را مـانده بـاقی شـیرخـوار تشـنه کـامی
خـواست تـا او را بـه بـزم قـرب حـق اهـدا نـماید
گـفت مـاتم دیـده خـواهـر شـیرخـوارم را بـیاور
تـا وداع آخـرین خـویش بـا بـابا نـماید
پس گـرفت آن غـنچه نشکـفته را بـر روی دامـان
خـواست از فـیض دم خـود مـرده را احـیاء نـماید
بـر لبش بـنهاد لب تـا بـوسد آن خشکـیده لب را
بـلکه بـر روی پـدر چشـمان خـود را وا نـماید
تـیر دشـمن روی دست بـاب آمـد بـر گـلویش
آه از ایـن مـاتم کـه ذکـرش خـون هـمه دل‌هـا نـماید
گوشه‌ای بنشین اشک از دیده جاری کـن تـو «حـیران»
انـدر ایـن مـاتم شـفاعت تـا تـو را زهـرا نـماید

«۷»

شـرح مـاتم از سـر بـریده مـی‌باید شـنید
یـا کـه از داغ بـرادر دیـده مـی‌باید شـنید
آن دل غـمدیده دانـد حـالت غـمدیده را
شـرح غـم را از دل غـمدیده مـی‌باید شـنید
قـصّهٔ لب تشـنگان را از شـه لب تشـنه پـرس
تشـنگی را از لب خشکـیده مـی‌باید شـنید

مـــاتم اولاد زهـــرا را زِ مـــاتم دیـده خـواه
شـــرح مـاتم را زِ مـاتم دیـده مـی‌باید شـنید
حـال جسـم چـاک چـاک کشته لب تشنه را
بـــر سـر نـی از سـر بُـبریده مـی‌باید شـنید
حالت غـلطیده در خـون را زِ خـون غـلطیده جـو
از شـهیدان حـال خـون غـلطیده می‌باید شنید
ســوزش قـلب مـن «حـیران» دل تـفدیده را
ای بـــرادر از دل تـــفدیده مـــی‌باید شـــنید

«۸»

در کـربلا چـو شـاه شـهیدان زِ زیـن فـتاد
آویـــزه‌ای زِ عـرش خـدا بـر زمـین فـتاد
لرزیـــد عـرش از غـم و بگـریست زار زار
از خـاتم رسـول خـدا چـون نگـین فـتاد
انـــدر بـهشت فـاطمه فـریاد بـر کشـید
آنسان کـه شـور و غـلغله در حـور عـین فـتاد
جبریل صیحه‌ای بـزد آن چـون کـه اضـطراب
در مـا سِـوای زِ نـاله روح الامـین فـتاد
گـویا کـه خـواست عـالم امکـان شـود خـراب
زان شـورشی کـه در فـلک هـفتمین فـتاد
خورشید خواست تاکه ز مـغرب کـند طـلوع
آنـــدم کـه روی خـاک امـام مـبین فـتاد
آه از دمـــی کـه زیـنب کـبریٰ بـه قـتلگاه
چشـمش بـه پـاره پـاره تـن شـاه دیـن فـتاد

گـفتا تـوئی بـرادرم ای پـاره پـاره تـن
یـا رب چـرا بـرادر مـن ایـن چـنین فـتاد
«حـیران» بـه مـاتم شـه دیـن ریـز اشک غـم
شـاید قـبول درگـه سـلطان دیـن فـتاد

«۹»

سـر بُـبریده در بـالای نـی سـوزی دیگـر دارد
که از این سوز قـلب خـواهـرش زیـنب خـبر دارد
تـجلی کـرد چـون نـور رخش بـر مـحمل زیـنب
کـجا خـواهـر تـوانـد دیـده از ایـن نـور بـردارد
سـر بُـبریده و زخـم جـبین و ریش پـرخـونش
بـه خـاکستر چـو شـد آلوده تأثیری دیگـر دارد
چـو خـواهـر دیـد بـر بـالای نـی رأس بـرادر را
که با چشم پـر از خـون جـانب خـواهـر نـظر دارد
کشـید آهـی زِ سـوز سـینه و زد دست غـم بـر سـر
که ای غمخوار زینب چون تو زینب هـمسفر دارد
مَـه شب‌هـای تـارم ای بـرادر کـاش مـی‌مردم
فـلک بـعد از تـو بـا مـا بس جـفاها زیـر سـر دارد
بـزد پـیشانی خـود را چـنان بـر چـوبه مـحمل
کـه تـا از ایـن مـصیبت عـالمی زیـر و زبـر دارد
زِ زیـر نـاقه خـون مـی‌ریخت از زخـم سـر زیـنب
که «حیران» زین مصیبت دل پر از خون دیده‌تر دارد

«۱۰»

مـاتم آل عـلی را از دل زهـرا بـپرسید
حـالت لب تشـنگان از روز عـاشورا بـپرسید

داغ و مرگ نوجوانان را اگر خواهید دانید
از سکینه و زِ رباب و زینب و صغرا بپرسید
سینه سوزان و فریاد زنان داغدیده
ای عزاداران همه از محشر کبری بپرسید
زخم‌های پیکر مجروح شه از من نخواهید
از سنان و تیغ و تیر و خنجر اعدا بپرسید
حالت جانبازی شه را به هنگام شهادت
روی خاک از خواهر او عصمت صغرا بپرسید
جسم صد چاک عزیز فاطمه پامال کین شد
از سم اسبان و جولانگاه آن صحرا بپرسید
مو پریشان در بیابان دختران ماه سیما
دست غم بر سر زنان از حمله اعدا بپرسید
من نمی‌گویم عدو آتش چه سان بر خیمه‌ها زد
خود زِ دود شعله‌اش از طارم اعلی بپرسید
من نمی‌گویم که «حیران» در عزای آل زهرا
حالتش چون است باید از دل شیدا بپرسید

«۱۱»

زبان حال حسین ﷺ با خواهر

خواهر غم پرورم کن صبر تا زهرا بیاید
چون شوم من کشته امشب اندر این صحرا بیاید
پیکر عریان من در خاک و خون آغشته بیند
اشک ریزان موکنان با آه و ویلا بیاید
سینه سوزان دست غم بر سر زنان گوید حسینم
در میان حور عین با ضجّه و غوغا بیاید

بـر تـو و بـر کـودکانم تـا دهـد امشب تسـلی
بـاش خـواهـر مـنتظر کـز عـالم بـالا بـیاید
خـواهـرا بـر کـودکانم تـو ز شـفقت مـادری کـن
وعـده ده بـر بـچه‌هایم کـز سـفر بـابا بـیاید
در شب تـاریک امشب خـواهـرا در ایـن بیابان
تـا بِـبُرد دست‌هـایم سـاربان ایـنجا بـیاید
جـان خـواهـر بـا زنـان و کـودکان آمـاده بـاشید
تـا شـترهای اسـیری بـهرتان فـردا بـیاید
کـرد دود آه «حـیران» آتشـی سـوزنده بـر پـا
کـز شـرارش دودهـای آه از دل‌هـا بـیاید

«۱۲»

زبان حال زینب

ای مـاه شـبان تـار زیـنب
گـردیده خـزان بـهار زیـنب
بـر نـیزه سـر تـو مـن بـدنبال
بـنگر دل داغـدار زیـنب
رفـتی و زمـا نـظر بـریدی
ای مـایه اعـتبار زیـنب
دنـبال سـرت شـتر سـواری
کـرده است زمـانه کـار زیـنب
گـردیده فـغان و آه و زاری
هـر شـهر و دیـار یـار زیـنب
در کـوفه و شـام غـم بـرندم
ای وای بـه روزگـار زیـنب
شـد قـسمت مـن یـتیم داری
رفـته است زدل قـرار زیـنب
بـا نـاله کـودکان چـه سـازم
ای مـونس و غـمگسار زیـنب
زنـجیر و غـل و عـلیل تب‌دار
دیـن دیـده اشکـبار زیـنب
زیـن مـاتم جـانگداز «حـیران»
کـن گـریه بـه حـال زار زیـنب

«۱۳»

به فدای جسم و جانت دل بی‌قرار زینب
شده تیره روزگارم مه شام تار زینب
تن بی سر تو افتاده در آفتاب سوزان
چه کند چه چاره سازد دل داغدار زینب
به کجا برم شکایت ز کدام غم بنالم
شب و روز ریزش اشک شده است کار زینب
من و ناله‌های جانسوز و غم یتیم داری
نظری نما برادر به دل فکار زینب
دل بینوای «حیران» شده خون در این مصیبت
که فلک چه خون دل ریخت به کام زار زینب

«۱۴»

زبان حال زینب تا مرکب برادر

فیل تن اسب شه ار مات رخ فرزین نیست
سیر او از چه پیاده است چرا برزین نیست
کاسه سم به زمین می‌زنی و شیهه زنی
در تو ای اسب مگر مهر و وفا آیین نیست
از چه زین تو نگون یال و جبین پرخونی
یا فراری شده‌ای شرط مروّت این نیست
کو حسینم به کجا مانده چرا تنهایی
بی کسش دیدی از این راه تو را تمکین نیست
با سر نعش برادر مگر از جان بگذشت
که تو را راحت و آسایش و هم تسکین نیست

خونم از نوک قلم می‌چکد و اشک ز چشم
به جهان نیست دلی کز غم تو خونین نیست
چاک شد خامه «حیران» چو دل غمزده‌اش
چاره جز نوحه سرائی زمن مسکین نیست

«۱۵»

در رثاء قمر بنی هاشم

خود رساند ساقی لب تشنگان به آب
چون خواست تا ز آب کند خویش کامیاب
یاد آمدش ز تشنگی شاه بی سپاه
از کف بریخت آب و به‌خود کرد این خطاب
کی نفس خوار باش و کف از آب کن تهی
یاد آر تشنه کامی فرزند بو تراب
پر کرد مشک آب و لب تشنه شد برون
شاید که مشک آب رساند به آن جناب
اما دریغ و درد که نگذاشت خصم دون
تا ماه آب برساند به آفتاب
کردند دست‌های شریفش ز تن جدا
بر جسم او زدند بسی تیر بی حساب
شد مشک او ز آب تهی جسم او زجان
افتاد روی خاک و زکف داد صبر و تاب
رو کرد سوی خیمه و با شه وداع کرد
از خیمگاه شاه برون تاخت چون عقاب
خود را رساند بر سر نعش برادرش
نزدیک شد که عالم امکان شود خراب

«۱۶»

زبان حال امام بر کنار نعش پسر

چـو شـه آمـد کـنار نـعش اکـبر | تو گـوئی شد بـه پـا آشـوب مـحشر
بـه بـالینش ز مـرکب شـد پـیاده | سـرش را بـر سـر زانـو نـهاده
به بـر بگـرفت چـون شـهزاده را شـاه | شـرر افـتاد انـدر مـا سـوی الله
لبش بـر لب نـهاد و بـوسه‌اش داد | بـه‌رویش روی پـاک خـویش بـنهاد
ز سـوز دل فـغان و نـاله سـر کـرد | دل آشـفته را آشـفته‌تر کـرد
بگـفتا کـی فـروغ دیـده گـانم | بـرفتی و زدی آتش بـه جـانم
زهـمّ و غـمّ دنـیا وارهـیدی | عـجب رفـتی و دل از مـا بـریدی
شـدی آسـوده و تـنها مـنم مـن | گـرفتار انـدر ایـن صـحرا مـنم مـن
پس از تو خـاک بـر فـرق جـهان بـاد | گـلستان جـهان بـی تـو خـزان بـاد
زداغ تـو بـرون جـانم زتـن رفت | ضـیاء و نـور از چشـمان مـن رفت

«۱۷»

مرثیه

ای بـاد صـبا تـو عـنبر آوردی | یـا نـافه مشک از فـر آوردی
در بـحر وجـود کـرده غـوّاصـی | بـیرون درّ و لعـل و گـوهر آوردی
سـیری کـردی و در شـهود از غـیب | تـا بـنده یگـانه جـوهر آوردی
تـا قـلزم عشـق راکـنی طـوفان | امـواج بـلا مکـرر آوردی
از کـعبه بـرون سـوی منای عشق | هـفتاد و دو تـن فـزونتر آوردی
از آل عـلی بـرای قـربانی | عـبدالله و عـون و جـعفر آوردی
بـا کـوکبه جـدال شـاه دیـن | عـباس و عـلی اکـبر آوردی
در دشت بـلا بـه بـزم قـرب حق | دُردانـه عـلی اصـغر آوردی
آمـاده بـرای قـتل شـاه دیـن | شـمشیر و سـنان و خـنجر آوردی
از سـیلی خشـم تـا شـود نـیلی | مـانند سکـینه دخـتر آوردی

و ز بهر جفای کوفی و شامی — فرزند و عیال و خواهر آوردی
تا آل نبی شوند اسیر خصم — زنجیر ستم مکرر آوردی

«۱۸»

أیضاً

هر گه که یاد بی کسی بی کسان کنم
از دیده اشک ریزم و از دل فغان کنم
با چشم دل به خاک شهیدان چو بنگرم
سیل سرشک غم زد و چشمان روان کنم
یاد آرم از شهادت عشاق پاکباز
خود را به ناله همدم و همداستان کنم
بر آب خوشگوار گر افتد مرا نظر
یادی ز تشنه کامی لب تشنگان کنم
گر کودکی کند طلب آب از کسی
یاد از صدای العطش کودکان کنم
هر جا که نالهای ز جوان مرده شد بلند
یادی به حال زار جوان کشتگان کنم
از روزن دل اَر نگرم قتلگاه را
یادی ز زینب و ستم دشمنان کنم
بینم نشسته بر سر نعش برادرش
گوید چه کار بی تو من ناتوان کنم
با این عیال بی کس و طفلان بی پدر
جانا بگو چه چاره من خسته جان کنم
بسیار مایلم که بمانم به پیش تو
گرمی‌گذارد خصم به کویت مکان کنم

«حیران» شها به‌یاد تو می‌رزد اشک غم
خواهم رخت ببینم و تسلیم جان کنم

«۱۹»

ز بعد قتل شه زینب فغان زد
فغان و ناله‌اش آتش به جان زد
سر نعش برادر ناله سر کرد
جهانی را ز غم زیر و زبر کرد
بگفتا ای مه شب‌های تارم
زدی آتش به قلب داغدارم
تنت بی سر فتاده در بیابان
سرت بالای نی چون ماه تابان
زدی آتش ز داغت بر دل ما
شکستی هم دل و هم محفل ما
ز مرگت خاک غم بر فرق ما شد
زمین کربلا ماتم سرا شد
عجب کردی تو از ماها کناره
تن عریان و جسم پاره پاره
خبرداری که ما در اضطرابیم
اسیر و دستگیر اندر عذابیم
پریشان کودکانت در بیابان
گرفتار جفا و جور عدوان
زدند آتش حریم کبریا را
که دودش تیره کرد ارض و سما را
ز بیمارت گرفتندی بهانه
تنش مجروح شد از تازیانه
خموش «حیران» مزن آتش به جان‌ها
که از دل‌ها بشد تاب و توان‌ها

«۲۰»

بیمار و غل جامعه و ناقه عریان
در کوچه و بازار چنین زار که دیده
چون ماه رخ زاده زهرا به سرنی
انگشت نما بر سر بازار که دیده
خون می‌چکد از محمل و جمعی به نظاره
یک زینب و این محنت بسیار که دیده

نـــازک قـــدم و خـــار مـغیلان و ره شـــام
افـــتادن اطـــفال روی خـــار کــه دیــده
چـون عـارض گـلرنگ یـتیمان حـجازی
لیـــلی رخـی از سـیلی اشـرار کـه دیـده
گـه کـوفه و گـه شـام گـهی دیر نـصاری
جـــز آل عـلی ایـن هـمه آزار کـه دیـده
ویــرانـــه نشــینی و غـریبی و اسـیری
آل نـــبی و خـــانه خـمّار کـــه دیـــده
نـــــوباوه زهـــــرا و تـــمنای کـــنیزی
بـــزم پسـر هـند جگـر خـوار کـه دیـده
طشت زر و لعـل لب و چـوب ستم خـصم
ســائیدن یــاقوت گــهر بـار کـه دیـده
ســـوز دل «حـیران» ز غـم شـاه شـهیدان
در بـزم عـزا ویـن غـم بسـیار کـه دیـده

«۲۱»

بازگشتن علی اکبر از میدان نزد پدر و اظهار عطش نمودن

قـــرة العـــین شـــه مـــلک بـقا — یـــعنی اکـــبر آن مـــه زیـبا لقـا
چونکه از سوز عـطش بـی‌تاب شـد — از قـتال خـصم سـوی بـاب شـد
گـفت بـابا نـوگلت افسـرده است — وز شـــرار تشـنگی پـژمرده است
مـــی‌کشد ایـن تشـنگیم ای پـدر — ثـــقل آهـن کـرده بـی‌تابم دگـر
جـان فـدایت ای تـو خـضر راه مـن — ریـــز آبـــی بـــر شـــرار آه مـن
هست آیـا هـیچ راهـی سوی آب — تـا ز یک شـربت کـنم دل کـامیاب
گـــیرم از نـــو بـار راه کـار و زار — تـــا بـــرارم از دل دشـــمن دمـار
مـــات شـد شـاه از رخ زیـبای او — ریـخت گـوهر نـرگس شـهلای او

گـــــفت آزردی مـــن دلریش را | بـــر دهـانم نـه زبـان خـویش را
چشـم گـریان بسته خندان گشود | از مــیان لعـــل یـاقوتش ربود
شـه ز یـاقوت لبانش قوت خورد | وانگـــهش مـهر سـلیمانی سپرد
یـعنی انـدر عـاشقی چالاک باش | افـــتخار سـیّد لولاک بـاش
رو شـراب وصـل نـوش از دست او | نیست شو تـا آنکـه گـردی هست او

«۲۲»

سرّ برگشتن او و آب خواستن از پدر

طـــوطی اسـرار گـو بگشـود لب | تا که گـوید طـرفه سرّی بـوالعـجب
گـرچه رو اکـبر ز مـیدان بـازگشت | کـــار و زار لشکـر اعـدا بـهَشتْ
گـر کـه او در جسـتجوی آب بـود | مـی نـدیدی در حـرم نـایاب بـود
آل طـــه جـمله در سـوز عـطش | خاصه آنها کز عـطش بـنموده غش
مـــی‌بایستی رود ســوی فـرات | نـوشد آب و از عـطش یـابد نـجات
سرّ ایـن بـرگشت از مـیدان چـه بـود | کآمــد و غـم در دل بـابش فـزود
مـی‌توانش گـفت وجـهی دلفریب | سفت ز الماس سخن دری عـجیب
روز عـاشورا چـو غـم افـروز شـد | گـوئیا چـون شام عـالم سـوز شد
آن زمـــان کـــان آیت پـیغمبری | بـــود در کـف تـیغ قـهرش آوری
وز شـــرار تـیغ و تـیر گـیر و دار | کـــرد او را تشـنگی بـی‌اخـتیار
یـــافت آن اول قـتیل عشـق بـار | مست صـهبای حـقیقت نـی مـجار
از ره عـلم و عـمل تکـلیف خـویش | دیـــد او را از دور آمـد بـه پـیش
یک طرف دفـع شـر از شاه و حـریم | یک طـرف جانبازی و فـوز عـظیم
در تـزاحـم هـر دو را بـا یکـدیگر | دیـد کـورا نـیست از ایـندو مـفر
گشت انـــدر لجـه فکـرت غـریق | تـا چـه گـوهر یـابد از بـحر عـمیق
آب بـاید نـوش کـرد و شد قـوی | در قـــتال حـــزب شـیطان غـوی
یـا کـه بـاید شـد شـهید راه حق | غوطه زد در خـون بـه قـربانگاه حق

دیـــد آن مـحبوب درگـاه جـلیل / مـی‌نبتوان رفت ایـن ره بـی دلیـل
زیـن سـبب از رزم آمـد سـوی بـزم / نی پی تـحصیل رخـصت بـلکه عـزم
نـی ز مسـتقبل ز مـاضی دم نـورد / گـفت بـاید حـال اسـتفهام کـرد
بـا بـیان احـمدی مـنطق گشـود / قـلب قـلب عـالم امکـان ربـود
بـا بـدیع حسـن شـد گـرم طلب / بـد مـعانی و بـیانش زیـر لب
نـحو اسـتعلام او صـرف وصـول / فـقه او اصـل و فـروع او وصـول
اصل و فرعی نـیست انـد کـار عشـق / حدّ و رسمی نیست در اسـرار عشق
گـرچـه او از تشـنگی بی‌تاب بـود / لیک خـود سـرچشـمه هـر آب بـود
هـادی وصـلش دلیـل راه شـد / تـا کـه از سـرّ نـهان آگـاه شـد
یـافت بـاید سـوی قـربانگاه رفت / چون فروغ از پیش چشـم شـاه رفت
عـاشقانه رو سـوی مـیدان نـمود / جـان خـود قـربانی جـانان نـمود
زد یکـی جـولان و شـد گـرم نـبرد / تـاکـه روحش از قـفس پـرواز کـرد

«۲۳»

شهادت علی اصغر

شـه بـفرمود ای ز مـادر یـادگار
خـواهـرا طـفل صـغیرم را بـیار
تـا بـبینم بـار دیگـر روی او
بـوسه چـینم بـر لب دلجـوی او
شـه گـرفت آن غـنچه پـژمرده را
بـوسه زد آن لؤلؤ نـاسفته را
بـرد او را سـوی مـقتل بـا شـتاب
تـا دهـد آبـی بـه آن دُرّ خـوشاب
گـفت کـی قـوم ایـن گـهر زان مـن است
جـوهر جـان بـلکه جـانان مـن است

شیر خوار است ار چه باشد شیرخوار
هست نـــام اعــــظم پــروردگار
لیک از ســوز عــطش افســرده است
و ز شـــرار تشــنگی پــژمرده است
گـر گـنه‌کـار است.آن هـم گـرچـه نـیست
ایـن گـناه از گـل بـود و ز غـنچه نـیست
قـــال یـــاللقوم ذا الخـــطب الفـضیع
نـــبؤنی ءانـا المـذنب ام هـذا الرضـیع
رحـمی آخـر تـا بـه کـی جـور و جـفا
ویـــلکم مـــنوا عـلی ابـن المـصطفی
چـون شـود گـر مـنّتی بـر مـن نـهید
جــرعهٔ آبـی بـه ایـن کـودک دهـید
قـــوم ز اســتسقاء شـــه در هـــلهله
زان مـــیان گشت ســاقی حــرمله
ســاغر جــور و جــفا لبـریز کـرد
نــاوک پــیکان طــغیان تــیز کـرد
مـــصحف حـــق را نشـــان تـیر کـرد
از دم تـــیرش گـــلو پـــر شـیر کـرد
وه کـــه از پســـتان پـیکان آن صـغیر
در تـــبسّم گشت شـــد از شـیر سیر
زیـــن تـــبسّم حـــجّتی اثـبات کـرد
پـــرتوی بـنمود و شـه را مـات کـرد
الغـــــرض آن زاده خـــــتمی مآب
بست ز آن خـون گـلو بـروی خـضاب

تــا کــه در روز جــزا خــونین جــبین
گــوید ایــنک صــبغة الله است ایــن
صــبغة الله یــا خــضاب وحــدتست
یـا کـه زیـنت بـخش نـقش رحـمت است

«۲۴»

این مرثیه با قلبی سوزان سروده شد

دیـدی فـلک بـه آل پـیمبر چـها نـمود
در کـربلا چـه مـحشر کـبری بـه پـا نـمود
در خـاک و خـون فکـند جـوانـان مـاه رو
بس عـیش‌ها بـه مـاتم ایشـان عـزا نـمود
در پیش چشـم مـادر و خـواهـر ز راه ظـلم
سـر از بـرادران و جـوانـان جـدا نـمود
در جـای شـیر بـر گـلوی طـفل شـیر خـوار
از راه کـینه نـاوک پـیکان رهـا نـمود
لب تشـنه جـان سـپردن انـدر کـنار آب
ظـلم ایـن چـنین کـه کـرد کـه آل زنـا نـمود
سـرها بـه نـوک نـیزه و تـنها بـه روی خـاک
کـافر شـنیده‌ایـد کـجا ایـن جـفا نـمود
هــرگز شــنیده‌ایـد تـن پـاره پـاره را
در زیـر سـمّ اسب کـسی تـوتیا نـمود
زینب چو دید جسـم بـرادر بـه روی خـاک
عـریان فـتاده رو بـه رسـول خـدا نـمود
از دل کشـید نـاله هـذا حسـین و گـفت
بـنگر جـدا عـدو سـر او از قـفا نـمود

«حیران» به ماتم شه دین ریز اشک غم
انسان که ممکنات بر او گریه‌ها نمود

«۲۵»

بازار کوفه

تا ماه رخ زینب با مهر مقابل شد
در عقده رأس افتاد عالم متزلزل شد

دید آن سر خونین را بر نی چو تجلی کرد
شد شیفته رویش وز قافله غافل شد

بر خرمن دل‌ها زد آتش شرر آهش
وز سیل سر شکش خون اندر دل قاتل شد

ای ماه شب تارم هرگز نه گمانم بود
انگشت نما رأست مشهود قبائل شد

دنبال سرت هر دم می‌نالم و می‌آیم
گویا زِ ازل تقدیر بر طی منازل شد

با طفل صغیر خود یک لحظه تکلم کن
کز نار فراق تو بیرون ز کفش دل شد

«۲۶»

زبان حال زینب در مجلس یزید

بردار از این لعل لبان چوب جفا را
زین بیش میازار دل خیر نساء را

این لب که تو را از زدنش واهمه‌ای نیست
دیده است بسی تشنگی کربلا را

دست تـو شـود قـطع مـزن دست نگـهدار
ظـالم مشکـن آیـنه صـنع خـدا را
در مـاتم او عـرش هـمی لرزد و گـرید
در غـلغله افکـنده غـمش ارض و سـما را

«۲۷»

به ماتم شه دیـن سیـل اشک جـاری کـن
در این مـصیبت جـانسوز پـافشاری کـن
برغم خصم جـفا پیشه اشک مـاتم ریـز
نـهال مـعرفت خـویش آبـیاری کـن
دلی که خـانه حـق است بـر هـوا مسپار
به پـاکسازی آن کـوش و پـایداری کـن
پـی طـهارت دل از خـطا و جـرم و گـناه
شـهید دشت بـلا را بـه گـریه یـاری کـن
بـه گـوش دل بشـنو نـاله‌های زهـرا را
بـه نـاله پـیرو او بـاش و بـی‌قراری کـن

پایان کتاب

صلی الله علیک یا مولانا و مولی الکونین اباعبدالله الحسین ـ ارواحنا و ارواح العالمین لک الفداء ـ باکمال اعتذار و شرمساری و دل شکسته برای تقرّب به خدای تعالی و خشنودی او و رضایت جدّ بزرگوارت رسول خدا ﷺ و پدر اعلی مقدارت حضرت امیرمؤمنان ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ و مادر والاگهرت صدیقه طاهره سیّده زن‌های جهانیان فاطمه زهرا علیها السلام به نوشتن این کتاب با چشم علیل که بینایی خود را از دست داده مبادرت نمودم و با تأییدات خداوند متعال و توسّلات به ساحت‌های قدس شما اهل‌بیت طیّبین و طاهرین به انجام و اتمام آن موفّق گردیدم و به پیشگاه مقدّس حجّت بالغه الهیّه مهدی منتظر حضرت بقیة الله امام عصر ـ عجل الله تعالی فرجه ـ تقدیم می‌دارم. رجاء واثق از حضرتش آنکه این هدیه ناقابل مقبول پیشگاه اقدس آن جناب گردد، ان الهدایا علی مقدار مهدیها.

گر عیب پوش حاجت رندان رواکند ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

و از مقام شامخ حضرتش وسائل طبع و انتشار آن را خواهانم. اللهم ثبتنی علی محبّتهم و ولایتهم فی الدنیا و ارزقنی شفاعتهم فی الآخرة اله الحق آمین یا ارحم الراحمین.

در تاریخ روز سه شنبه بیست و سوم
شهر رمضان سال یکهزار و چهارصد
(۱۴۰۰) هجری قمری اتمام یافت

فهرست منابع و مأخذ

۱ـ **قرآن کریم**

۲ـ **اثبات الهداة**، شیخ محمّد بن حسن حرّ عاملی، مطبعة العلمیه، قم

۳ـ **الاحتجاج**، احمد بن علی الطبرسی، نشر مرتضی، مشهد؛ و انتشارات اسوه، قم.

۴ـ **احقاق الحق و إزهاق الباطل**، قاضی نور الله شوشتری، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، قم.

۵ـ **الاختصاص**، شیخ مفید، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۶ـ **اختران تابناک**، شیخ ذبیح‌الله محلاتی، انتشارات اسلامیه، تهران.

۷ـ **اختیار معرفة الرجال** (معروف به رجال کشّی)، شیخ طوسی، تحقیق، حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد.

۸ـ **الإرشاد**، شیخ مفید، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم.

۹ـ **ارشاد القلوب**، ابو محمّد حسن بن أبی الحسن دیلمی، منشورات شریف رضی، قم.

۱۰ـ **اسرار الشهادة**، علّامه دربندی، انتشارات ذوی القربیٰ، قم.

۱۱ـ **استبصار**، شیخ طوسی، تحقیق، سیّدحسن‌خرسان، دارالکتاب الاسلامیه، تهران.

۱۲ـ **اعلام الدین فی صفات المؤمنین**، ابو محمّد حسن بن ابی الحسن دیلمی، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم.

۱۳ـ **اعلام الوری**، فضل بن حسن طبرسی، مؤسسه آل البیت : لإحیاء التراث، قم.

۱۴ـ **الاعتقادات**، شیخ صدوق، تحقیق: حامد فدوی اردستانی، المکتبة الپارسا، قم.

۱۵ـ **اقبال الأعمال**، سیّد بن طاووس، دارالکتب الإسلامیه، تهران، و مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.

۱۶ـ **امالی**، شیخ صدوق، موسسة البعثة، قم؛ و دارالکتب الإسلامیه، تهران.

۱۷ـ امالی، شیخ مفید، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم؛ ودارالمرتضی، بیروت.

۱۸ـ امالی،شیخ طوسی، دارالثقافة، قم.

۱۹ـ الامان من أخطار الأسفار و الأزمان، سید بن طاووس، موسسه آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، قم.

۲۰ـ الامامة والتبصرة من الحیرة، علی بن حسین بن بابویه قمی [والد شیخ صدوق]، مؤسسه امام مهدی علیه‌السلام، قم.

۲۱ـ أنیس الأعلام، محمّد صادق فخر الاسلام، المکتبة المرتضویه، تهران.

۲۲ـ بحارالأنوار، علّامه مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، طهران؛ ومؤسسة الوفا، بیروت.

۲۳ـ بصائر الدرجات، ابو جعفر محمّد بن حسن بن فروخ، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، قم.

۲۴ـ البدایة والنهایة، ابن کثیر دمشقی، تحقیق: علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۵ـ بلدالأمین، شیخ ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، چاپ سنگی.

۲۶ـ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، عماد الدین محمّدبن ابی‌القاسم طبری، المکتبة الحیدریه، نجف.

۲۷ـ تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، سیّد شرف‌الدین علی حسین استرآبادی، جامعه مدرسین حوزه علمیه،قم.

۲۸ـ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر دمشقی، تحقیق: علی شیری، دارالفکر، بیروت.

۲۹ـ تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)، ابن جریر طبری، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت؛ ودارالمعارف، مصر.

۳۰ـ تاریخ یعقوبی، ابن واضح، المکتبة الحیدریه، نجف؛ ومؤسسه ونشر فرهنگ اهل‌بیت علیهم‌السلام، قم.

۳۱ـ تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.

۳۲ـ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، دارالکتاب العربی، بیروت.

۳۳ـ تاریخ نگارستان، قاضی احمد بن محمّد غفاری کاشانی، انتشارات حافظ،

تهران.

۳۴ـ **توحید المفضّل،** مفضّل بن عمر جعفی (از اصحاب امام صادق علیه السلام)، انتشارات هجرت، قم.

۳۵ـ **تهذیب الأحکام،** شیخ طوسی، تحقیق: سیّدحسن خرسان، دارالکتب الإسلامیه، تهران.

۳۶ـ **التوحید،** شیخ صدوق، تحقیق، سیّد هاشم حسینی طهرانی، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۳۷ـ **تحف العقول،** حسن بن علی بن شعبة، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۳۸ـ **تذکره الخواص،** سبط ابن جوزی، تحقیق: سیّد محمّدصادق بحرالعلوم، مکتبة نینویٰ الحدیثة، تهران.

۳۹ـ **تنبیه الخواطر و نزهة النواظر** (مجموعه ورّام)، ورّام بن ابی فراس، دار صعب و دارالتعارف، بیروت.

۴۰ـ **تفسیر القمّی،** علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سیّد طیب موسوی جزائری، دارالسرور، بیروت.

۴۱ـ **تفسیر العیاشی،** ابی نضر محمّدبن مسعود سلمی سمرقندی، المکتبة العلمیة، تهران.

۴۲ـ **تفسیر الثعلبی،** اسحاق بن احمد ثعلبی، انتشارات کتابخانه آیة‌الله مرعشی نجفی، قم.

۴۳ـ **التفسیر المنسوب إلی الامام العسکری** علیه السلام، تحقیق: سیّد علی عاشور، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۴۴ـ **تفسیر فرات،** فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد، تهران.

۴۵ـ **تفسیر الطبری** (جامع البیان فی تفسر القرآن)، محمّد بن جریر طبری، دارالکتب العلمیة، بیروت.

۴۶ـ **تفسیرالبرهان** (البرهان فی تفسیر القرآن)، سیّد هاشم بحرانی، مؤسسة البعثة، بیروت.

۴۷ـ **تفسیر الصافی،** ملا محسن فیض کاشانی، تحقیق: سیّد محسن حسینی امینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

۴۸ـ **ثواب الأعمال،** شیخ صدوق، منشورات شریف رضی، قم.

۴۹ـ **جامع الأخبار**، محمّد بن محمّدشعیری‌سبزواری، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، بیروت.

۵۰ـ **جواهر المطالب فی مناقب الامام علی** علیه السلام، محمّد بن احمددمشقی‌باعونی‌شافعی، تحقیق: محمّد باقر محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة.

۵۱ـ **جواهر الکلام**، شیخ محمّدحسن‌نجفی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

۵۲ـ **جلاء العیون**، علّامه مجلسی، انتشارات سرور، قم.

۵۳ـ **الخصال**، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۵۴ـ **الخرائج والجرائح**، قطب الدین راوندی، موسسه امام مهدی علیه السلام، قم.

۵۵ـ **دعائم الإسلام**، قاضی نعمان، دارالمعارف، مصر.

۵۶ـ **دلائل الإمامة**، محمّد جریر بن رستم‌طبری، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.

۵۷ـ **الدعوات**، قطب الدین راوندی، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم.

۵۸ـ **ذخائر العقبیٰ فی مناقب ذوی القربی**، احمد بن عبدالله طبری، دارالمعرفة بیروت.

۵۹ـ **الذریعة الی تصانیف الشیعة**، شیخ آقا بزرگ تهرانی، دارالأضواء، بیروت.

۶۰ـ **روضة الواعظین**، فتّال نیشابوری، منشورات شریف رضی، قم.

۶۱ـ **روضة الشهداء**، ملّا حسین کاشفی سبزواری، دفتر نشر نویداسلام، قم.

۶۲ـ **زاد المعاد**، علّامه مجلسی، انتشارات اسلامیه، تهران.

۶۳ـ **زینت المجالس**، مجدالدین محمّد الحسینی، انتشارات سنائی، تهران.

۶۴ـ **شرح الأخبار**، قاضی نعمان، تحقیق: سیّد محمّد حسینی جلالی، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۶۵ـ **شرح نهج البلاغه**، ابن الحدید معتزلی، تحقیق: محمّد ابوالفضل ابراهیم، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، قم.

۶۶ـ **صفات‌الشیعه**، شیخ‌صدوق، تحقیق: حامدفدوی‌اردستانی،المکتبةالپارسا،قم.

۶۷ـ **الصحیفة السجادیة الجامعة**، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم.

۶۸ـ **صحیح مسلم**، مسلم بن الحجاج القشیری، مکتبة محمّد علی صبیح، قاهره.

۶۹ـ **الطبقات الکبری**، محمّد بن سعد کاتب الواقدی، دارصادر، بیروت.

۷۰ـ **طرائف فی معرفة مذاهب الطوائف**، سیّد بن طاووس، چاپخانه خیام، قم.

۷۱ـ الصراط المستقيم إلى مستحقّی التقديم، شيخ زين‌الدين ابی محمّد علی بن يونس النباطی البياضی، المكتبة المرتضوية، تهران.

۷۲ـ الصواعق المحرق فی الرد علی أهل البدعه والزندقة، ابن حجر هيشمی كوفی، تحقيق: عبدالوهاب بن عبداللطيف، مكتبة القارة، مصر.

۷۳ـ عدة الداعی، ابن فهد حلّی، انتشارات داوری، قم.

۷۴ـ عوالی اللئالی، محمّد بن علی ابراهيم الاحسائی، تحقيق: مجتبی عراقی، مطبعة سيّد الشهداء عليه السلام، قم.

۷۵ـ علل الشرائع، شيخ صدوق، انتشارات داوری، قم.

۷۶ـ عيون اخبار الرضا، شيخ صدوق، انتشارات جهان، تهران؛ و نشر صدوق، تهران.

۷۷ـ العقد الفريد، ابن عبدربه، دارالكتاب العربی، بيروت؛ ودار الأندلس، بيروت.

۷۸ـ عوالم العلوم، شيخ عبدالله بحرانی اصفهانی، مؤسسه امام مهدی عليه السلام، قم.

۷۹ـ فرائد السمطين، جوينی خراسانی، تحقيق: محمّدباقر محمودی، مؤسسة المحمودی للطباعة والنشر، بيروت.

۸۰ـ فرسان الهيجاء، شيخ ذبيح‌الله محلاتی، مركز نشر كتاب، قم.

۸۱ـ الفصول المهمّة، ابن صباغ مالكی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت؛ المكتبة الحيدرية، نجف.

۸۲ـ قرب الاسناد، ابوالعباس عبدالله بن جعفر حميری، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم.

۸۳ـ قصص الأنبياء، قطب‌الدين راوندی، تحقيق: غلام رضا عرفانيان، نشر الهادی، قم.

۸۴ـ كفاية الطالب، گنجی شافعی، تحقيق: محمّد هادی امينی، داراحياء تراث أهل البيت عليهم السلام، تهران.

۸۵ـ كشف الغمّة فی معرفة الائمّة، علی بن عيسی الإربلی، منشورات شريف رضی، قم.

۸۶ـ الكافی، ثقة‌الإسلام كلينی، تحقيق: علی اكبر غفاری، دارالكتب الإسلاميه، تهران.

۸۷ـ الكامل فی التاريخ، ابن اثير جزری، دار صادر، بيروت.

۸۸ـ كامل الزيارات، ابن قولويه قمی، تحقيق: عبدالحسين امينی تبريزی، المطبعة المرتضويه، نجف.

۸۹ـ كفاية الأثر، ابن خزار قمی، تحقيق: سيد عبداللطيف حسينی كوه كمری،

انتشارات بیدار، قم.

۹۰ـ **کنزالفوائد،** ابوالفتح محمّدبن علی بن عثمان کراجکی طرابلسی، دارالأضواء، بیروت.

۹۱ـ **کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال،** متقی هندی، مؤسسة الرسالة، بیروت.

۹۲ـ **کمال الدین و تمام النعمة،** شیخ صدوق، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۹۳ـ **اللهوف فی قتلی الطفوف،** سیّد بن طاووس، انتشارات داوری، قم؛ و انتشارات جهان، تهران.

۹۴ـ **لواعج الأشجان،** سیّد محسن امین عاملی، مکتبة بصیرتی.

۹۵ـ **مثیر الأحزان،** ابن نما حلی، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم.

۹۶ـ **مجمع البحرین،** شیخ فخرالدین طریحی، تحقیق: سیّد احمد حسینی، المکتبة المرتضویه، تهران.

۹۷ـ **مکارم الأخلاق،** حسن بن فضل طبرسی، تحقیق: علاء آل جعفر، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۹۸ـ **مصباح المتهجد،** شیخ طوسی، تحقیق: شیخ حسین أعلمی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت؛ مؤسسة فقه الشیعه، بیروت.

۹۹ـ **مقتل الحسین،** موفق بن احمد مکّی خوارزمی، تحقیق: محمّد سماوی، مکتبة المفید، قم.

۱۰۰ـ **مقتل الحسین،** ابی‌مخنف، انتشارات الزهرا، قم.

۱۰۱ـ **المحاسن،** احمد بن خالد برقی، تحقیق: سیّد مهدی رجائی، مجمع جهانی أهل البیت علیهم السلام، قم.

۱۰۲ـ **مواعظ العددیة،** آیةالله مشکینی، نشر الهادی، قم.

۱۰۳ـ **مجمع الزوائد و منبع الفوائد،** نورالدین علی بن ابی‌بکر هشمی، تحقیق: عبدالله محمّد درویش، دارالفکر، بیروت.

۱۰۴ـ **منیة المرید فی أدب المفید والمستفید،** شهید ثانی، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۱۰۵ـ **مناقب آل ابی طالب،** ابن شهر آشوب مازندرانی، تحقیق: یوسف بقاعی، دارالأضواء، بیروت.

۱۰۶ـ **معجم البلدان،** یاقوت حموی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۰۷ـ **مستطرفان السرائر**، ابن ادریس حلّی، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم.

۱۰۸ـ **مستدرک الوسائل**، میرزا حسین نوری طبرسی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، بیروت.

۱۰۹ـ **مستدرک سفینة البحار**، شیخ علی نمازی، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۱۱۰ـ **مشکاة الأنوار فی غرر الاخبار**، ابوالفضل علی بن حسن فضل طبرسی، مکتبة الحیدریة، نجف.

۱۱۱ـ **المصباح فی الأدعیة والصلوات والزیارات**، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، تحقیق: شیخ حسین أعلمی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.

۱۱۲ـ **مدینة المعاجز**، سیّد هاشم بحرانی، تحقیق: سیّد عزة‌الله مولائی همدانی، مؤسسة المعارف الإسلامیه، قم.

۱۱۳ـ **منتهی الآمال**، حاج شیخ عباس قمی، انتشارات هجرت.

۱۱۴ـ **من لا یحضره الفقیه**، شیخ صدوق، تحقیق، علی‌اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

۱۱۵ـ **ناسخ التواریخ**، میرزا محمّدتقی‌خان سپهر، انتشارات اسلامیه، تهران.

۱۱۶ـ **نورالعین فی مشهد الحسین**، ابی‌اسحاق اسفراینی، المنار، تونس.

۱۱۷ـ **نفس المهموم**، حاج شیخ عباس قمی، مکتبة بصیرتی.

۱۱۸ـ **نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة**، شیخ محمّدباقر محمودی، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.

۱۱۹ـ **وسائل الشیعه**، شیخ محمّد بن حسن حرّ عاملی، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم.

۱۲۰ـ **وسیلة الدّارین فی انصار الحسین**، سیّد ابراهیم موسوی زنجانی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.

۱۲۱ـ **ینابیع المودّة**، شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت؛ و انتشارات اسوه، قم.

انتشارات نسیم کوثر
تلفن: ۷۸۳۰۵۶۷ همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۴۹۰۷ (جعفری نیا)

